ترجمه عیون اخبار الرضا

ترجمه عیون الاخبار الرضا

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس خدایرا که واحد قهار و عزیز جبار و رحیم غفار است فاطر ارض و سما
خالق ظلمت و ضیا مقدر ازمنه و دهور و مدبر اسباب امور و برانگیزاننده اهل قبور مطلع بر
آنچه ظاهر است و بر آنچه پوشیده است عالم بآنچه گذشته است و آنچه آینده است آن خداوندی
که او را است منت و نعمت و حول و قوت حمد میکنم او را بر همه حال از او هدایت میجویم
بفاضلترین اعمال پناه میبرم باو از گمراهی و ضلال و شکر میکنم او را شکری که بآن مستوجب مزید
نعمت گردم و وعدهای رحمت او را و از عظیم و استعانت میجویم باو بر چیزی که باعث نجات
از هلاکت و وعید باشد شهادت میدهم که نیست خدائی مگر او تعالی اول است پیش از آنکه وصف
کرده شود بابتدا یعنی نشاید گفت ابتدا اشیا او است که آنچه در ابتدا سلسله ممکنات باشد
هم در جمله ممکنات باشد و آخر است و وصف کرده نشود با نهایت یعنی نتوان گفت آخر سلسله وجود
او است بمثل آنچه گذشت معبودی که دایم است و باقی میماند آنچه پنهان است و آنچه پنهان
تر است از آن و شهادت میدهم که محمد بنده او است با فرزند نیک و رسول امین او فرستاده
شده بطاعت برگزیده شده برای شفاعت فرستاده حق عز و جل او را برای رسالت

[illegible]

کردن بر خلق و مبعوث نموده برای فتح و ختم ما تقدم از زمان و حجت بر آنکه قرآن نازل شده و موید تا حشر
او را ببلاغ است و سوم پیغمبر صاحب علم و شان تا ظاهر کند دین او را هر چند کراهت داشته باشند مشرکان رحمت خدای
بر او و بر آل طیب و طاهر او باد و شهادت میدهم که علی ابن ابیطالب امیر المومنان و مولای مسلمانان و خلیفه رسول
پروردگار عالمیان است و شهادت میدهم اینکه امامان از فرزندان او حجتهای خدایند بر خلق بار خدا و وارثان علم
پیغمبرانند رحمت و سلام و برکات خدای بر ایشان تمام میگویم مصنف کتاب که باعث تصنیف من این کتاب را
دو قصیده بود که من سید از قصاید صاحب جلیل ابو القسم اسمعیل ابن عباد و در اسلام جز اینها پس تصنیف
کردم این کتاب را برای خزانه معموره او زیرا که بآن قسم چیزی را بهتر تحفه ندیدم از علوم اهل بیت علیهم السلام بواسطه تعلق
او بحبل المتین ایشان و تمسک او بولایت و اعتقاد او بفرض طاعت و قائل بودن او بامامت ایشان علیهم السلام
و اکرام و ذریت ایشان و احسان او بشیعه ایشان و زیارت او حرم ایشان بجا آوردم باین حق انعام او و
برین تقرب کنم باو بنعمتهای سنیه‌های او نزد من و تلافی کنم تقصیر را که دارم در خدمت او و محبت او دارم
که قبول شد بعد از آن ذکر آن دو قصیده نموده و روایت کرده از صادق علیه السلام که هر که در شان ما بیتی از
شعر گوید بنا کند خدای عز و جل برای او خانه در بهشت و دیگر روایات در ثواب مدح ایشان پس ذکر ابواب
میکند باین تفصیل   اول در این معنی که بچه سبب علی ابن موسی رضا نامید شد برضا   دوم اخباری
که صادر شد در باب مادر او   سوم در وقت ولادت آنحضرت   چهارم در بیان
نص ابو الحسن موسی ابن جعفر بر پسر خود علی ابن موسی بامامت و وصیت و مصنف رحمه الله میگوید در باب
پنجم نص ذکر میکنم و افزون ذکر کند و مراد از نص کلامی است که دلالت صریح کند بر امامت
پنجم در بیان نسخه وصیت نامه است که نوشته است امام موسی   ششم در بیان

نصها ونص کلامی را گویند که بر مدعا دلالت قطعی کند بی‌اشتباه ونص‌ها بر امامت رضا ع
در جملهٔ دوازده امام ع هفتم در بیان پاره از خبرها که یحیی بن خالد برمکی به هارون الرشید داد از موسی پسر
مهدی هشتم در بیان خبرها که روایت شده در صحت وفات ابراهیم موسی بن جعفر و گلهٔ طایفه
واقفیه است که میگفتند موسی بن جعفر فوت نشده بلکه غایب گشته نهم در بیان ذکر آنکه کشته
است هارون الرشید از اولاد رسول الله ص در یک شب بعد از کشتن او موسی بن جعفر را سوای آنکه کشته
از ایشان در سایر شبها و روزها دهم در بیان سببی که بواسطهٔ آن واقفیه بالای توقف شدند
یازدهم در آنچه آمده است از رضا ع از اخبار در توحید یعنی شناخت خدا و خطبهای
او در توحید دوازدهم در ذکر مجلس رضا ع با ارباب ادیان و اصحاب مقالات و بیان
او در توحید نزد مامون سیزدهم ذکر مجلس رضا با سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مامون
در توحید چهاردهم در ذکر مجلس دیگر آنحضرت نزد مامون با اصحاب ملل و مقالات
و ذکر سخنی که جواب داده با آن علی بن جهم را در عصمت پیغمبران پانزدهم در ذکر مجلس دیگر
نزد مامون در عصمت پیغمبران شانزدهم چیزی که آمده از آنحضرت ع در قول خدای عز و جل
وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ در قصهٔ اسمعیل بنا بر قولی و اسحق بنا بر قول دیگر هفدهم چیزی که
آمده از آنحضرت در قول رسول ص که من پسر دو ذبیحم نوزدهم آنچه از آنحضرت مروی است
در علامات امام بیستم در وصف امامت و امام و ذکر فضل امام و رتبهٔ او بیست و یکم در تزویج
فاطمه ع بیست و دوم در ایمان اینکه ایمان معرفت بدل و اقرار است بزبان و عمل است
بارکان بیست و سیوم ذکر مجلس آنحضرت با مامون در فرق میان عترت و امت ع

(Margin notes: ... هجدهم ... بیست و چهارم ... بیست و پنجم ... کرده است ... و هارون ...)

باب هشتم در ذکر اخبار متفرقه که از امام رضا علیه التحیة و الثنا بروایت رسیده است
باب نهم در ذکر آنچه از امام رضا ع در صفت صورت و سیرت حضرت رسالت ص
روایت شده است از اخبار مشهوره که از آنحضرت در آن باب به ثبوت رسیده
و الله ولی التوفیق باب اول در بیان وجه تسمیهٔ امام هفتم و امام هشتم علی بن موسی
علیه التحیة و الثنا برضا و موافقیه مذهب با صواب مصنف این کتاب مستطاب ابو جعفر
محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رحمة الله که فتاوی و اقوال او در معرض استناد
فتاوی علمای اعلام و فضلای عظام است و قریب سیصد جلد کتاب در علم دین
مصنف او است و بسمت اختتام یافته است و در عالم علم باشتهار بر افراشته و در تاریخ
سیصد و شصت و یک در ولایت ری شربت حمام چشیده و کلمهٔ شفا تاریخ رحلت
و ... قدس الله روحه از روایت کرده بن والد بزرگوار خود علی بن بابویه که
فقیه و ... ایشان و مصنف کتب معتبر بوده است نقل کرده اند که بعد از آنکه
... ابو القسم حسین بن روح ... کشف بعضی مسایل
... بر گشت با زنامه نوشت التماس ... که آن نامه همراه ... الامر
... و در آن رقعه از آنحضرت ... فرزند کرده بود و حسین بن
روح ... او را آورده ... در عالم باطن بحضرت ...
... که این رقعه نوشته شده است ... الله ...
... و بعد از آن ابو جعفر ...

وابوجعفر رحمه الله بر پسران خود فخر میکرده است که من بدعای صاحب الامر ع در وجود آمده ام
[illegible] و در سال سیصد و هشتاد و یک از هجرت دعوت حق را لبیک اجابت گفته
بجوار رحمت ایزدی پیوست و محمد بن موسی متوکل که از ثقات رواة حدیث است و محمد بن علی
ماجیلویه که بواسطه از ایمه روایت میکنند جرح و تعدیل او در کتب رجال مذکور نیست و احمد بن علی بن
ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم تاتانه و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی بدان اعتقاد دارد که ثقه
روایت و در فضل تبحر تمام داشته و متدین بوده و حسین بن [illegible] المکتب و علی بن عبد الله وراق گفته اند
روایت کرد ما را علی بن ابراهیم که مکنی بابوالحسن بود و ثقه و معتمد علیه است و مصنف چند کتاب در حدیث
از پدر خود ابراهیم بن هاشم قمی که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه است و اگرچه علمای رجال
حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما علامه طاب ثراه در خلاصه رجال میگوید والارجح قبول قوله و احمد بن
محمد بن ابی نصر بزنطی که ثقه و جلیل القدر بوده و در نزد امام رضا ع منزلت عظیم داشته و اصحاب ما
رضوان الله علیهم اجماع کرده اند بر آنکه احادیثی که از او روایت شده است همه در معرض صحت اند
گفت که گفتم با امام زکی امام محمد تقی ع آیا درستی که گمان جماعتی از مخالفان این است که والد عالیقدر
ترا مامون رضا نام نهاده وقتی که راضی بولایت عهد او شدند و قبول [illegible] نمودند آنحضرت
فرمودند بخدا قسم که آنها دروغ میگویند و فجور میورزند بلکه حضرت عزت او را رضا نامیده است
و باین اسم مسمی گردانیده زیرا که آنحضرت رضا بقضای الهی داده بودند در آسمان و او را [illegible]
رسول او ع و ایمه که بعد از و بودند صلوات الله علیهم در زمین و راوی گوید گفتم بآنحضرت که آیا آبای
[illegible] بودند در رضای رسول مختار و ایمه اطهار علیهم السلام نبوده اند [illegible]

چگونه راضی بودند گفتم پس چرا حضرت عزت از میان ایشان همین پدر ترا برضا موسوم گردانید
فرمودند برای آنکه مخالفان او از دشمنان نیز راضی بودند همچنانکه موافقان او از دوستان
او راضی بودند و این قسم رضا هیچیک از آبای بزرگوار او را حاصل نبوده و از این است که از میان
ایشان او را رضا نامیده است روایت کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عبد الله کوفی از سهل بن زیاد
آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی ع پدر خود را امام علی ع رضا مینامید و گاهی که آنجناب را میخواند
میگفتند [illegible] فرزندم رضا را و چون سخنی از آنجناب نقل میکردند میفرمودند گفتم به پدر خود رضا
و گفت [illegible] پسرم رضا و هرگاه خطاب بآنجناب میکردند یا ابوالحسن میگفتند باب دوم
در ذکر روایاتی که در حق مادر امام رضا ع و در باب اسم آن مخدره تقی عصمت و حیا وارد شده است
روایت کرد ما را الحاکم ابوعلی حسین بن احمد بیهقی در منزل ملکی خود که در نیشابور بود در [illegible] سال
سیصد و پنجاه و دو که گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی صولی بطریق اجازت بر او که گفت که ابوالحسن الرضا
و امام علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم صلوات الله الملک الاکبر و مادر
آنحضرت ام ولد بود مسماة به تکتم و این همان اسمیست که سابق داشته چون بحضرت امام موسی ع
[illegible] منتقل شد اسم او را تغییر ندادند و همان نام را باو مقرر داشتند روایت کرد ما را ابوعلی
حسین بن احمد بیهقی که گفت روایت کرد ما را محمد بن یحیی صولی که گفت روایت کرد ما را عون بن محمد کندی
که گفت شنیدم از ابوالحسن علی بن میثم که میگفت هرگز ندیدم کسی را که بامور ایمه علیهم السلام
و از اخبار و روایات و از ازواج طاهرات ایشان داناتر از یحیی صولی باشد [illegible]
[illegible] بود که گفت حمیده المصفاه مادر امام موسی ع که از [illegible] عجم است کنیزی [illegible]

که نامش تکتم بود و ابتیاع نمود چون او بحسب عقل و دین افضل از زنان بود بتعظیم سیده حمیده
تا غایتی بجای آورد که از آن زمان که بملکیت او در آمده بود بجهت تعظیم و اجلال هرگز در حضور
وی ننشست و در خدمت وی ایستاد روزی حمیده بپسر خود امام موسی علیه السلام گفت ای پسر
تکتم کنیزی بسیار خوب است و بهتر از وی کنیزی ندیده ام و من شک ندارم از آنکه زود باشد که خدای تعالی
نسل او را ظاهر گرداند اگر او را تسلیم بتو بخشیدم قبول فرمای و طلب خیر از و نمای پس چون
آنحضرت او را قبول فرمودند و امام رضا علیه السلام از او متولد شد طاهره اش نام کردند
راوی گوید چون امام علیه السلام شیر بسیار میخوردند و در خلقت تام بود مادر آنحضرت دایه درخواست
نمود تا در شیر دادن معاونت او نماید باو گفتند مگر شیر در پستان تو کم شده است که طلبکار دایه
گفت بخدا دروغ نمیگویم شیر در پستان من کمی نکرده نهایتش مرا ورد و چند بیت از صلوات و تسبیحات
از آن روزی که زائیده ام از قیام بآنها باز مانده ام و از ثواب آن محروم گردیده و حاکم
ابو علی نقل کرده که سولی میگفت دلیل بر آنکه نام او تکتم بوده است قول شاعر است در مدح امام
رضا که گفته شعر الا ان خیر الناس نفسا و والدا ؛ و رهطا و اجدادا علی المعظم ؛ اتتنا به للعلم
والحلم ثامنا ؛ اماما یؤدی حجة الله تکتم ؛ و بعضی این شعر را بعم ابراهیم بن العباس نسبت میدهند
و درین باب روایتی بمن رسیده است و در تحقیق آن نشده ام و حق و باطل آن معلوم نکرده ام
بلکه آنچه در آن شک ندارم که از شعر ابراهیم بن العباس این شعر است که در مدح آنحضرت گفته
و آن این است بیت کفی بفعال امرئ عالم ؛ علی اهله عادلا شاهدا ؛ اری لهم طارفا مؤتنفا
ولا یشبه الطارف المتالدا ؛ یمن علیکم باموالکم ؛ و تعطون من مائة واحدا ؛ فلا تحمد الحمد مستبصرا

5 یکون لها عند انکم حامدا ؛ فضلت قسیمک فی قعدد ؛ کما فضل الولد الوالدا ؛ صولی گفت این
ابیات را من بخط پدر خود در پشت دفتر او نوشته یافتم و در آن ذکر کرده بود که برادر من
از عم خود در مدح امام رضا علیه السلام تعلیق پاکیزه بر من انشا کرده بود و چون در آن ملاحظه کردم یافتم
که مراد از قسیم آنحضرت در قعدد که کنایه از قرب و نزدیکی بپدر است از جد جد مامون است
نه عبد المطلب چراکه عبد المطلب پدر ششم است از پدران آنحضرت و مامون پس مراد شاعر از
فضلت قسیمک فی قعدد تفضیل آنحضرت است بر مامون که در قعدد بآنحضرت نزدیکتر از عبد المطلب
و تکتم از اسمای زنان عرب است و در اشعار ایشان بسیار آمده از آن جمله این است شعر طاف
الخیالان فهاجا سقما ؛ خیال تکنی و خیال تکتما ؛ صولی گفت عم پدرم ابراهیم بن عباس صولی را
در مدح آنحضرت قصاید و اشعار بسیار بوده و چون زمان مردم خوف و دهشت تمام داشت بعد از آن از ترس
اعدا اکثر آن را مخفی پوشیده پس از مدتی که بر آن گذشت باز تتبع آنها کرد و از هر جا
که بود آن را فراهم آورده جمع نمود و جماعتی روایت کرده اند که نام مادر آنحضرت
سکن النوبیه بوده و اروای و نجمه و سمانه روایت شده است و کنیت او ام البنین است
روایت کرد ابا تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا پدرم
از احمد بن علی انصاری که گفت روایت کرد بمن علی بن میثم از پدر خود که گفت چون حمیده
والده امام موسی ع نجمه مادر امام رضا ع را خرید و در ملکیت در آورد گفت شبانه حضرت
رسالت پناه ص را در خواب دیدم که بمن فرمودند ای حمیده نجمه را به پسر خود موسی ع
ببخش مر بیتی که زود باشد از او فرزندی بوجود آید که بهترین ساکنان زمین باشد

متولد شد او در عالم رویا به پسر خود بخشیدم و چون حضرت امام رضا علیه السلام از وی متولد شد
آنحضرت او را طاهره مسمی گردانید و او را اسامی دیگر هست که بروایت رسیده
از انجمله اروی و سکن و ... تکتم است و این نام آخرین نامهای اوست که برو بماند
علی بن میثم گفت من از پدر خود شنیدم که او گفت من شنیدم از مادر خود که میگفت
وقتی والده ماجده امام موسی علیه التحیة والثنا نجمه مادر امام رضا ع را ابتیاع نمود
باکره بود و دست کسی بدامن عفت آنمخدره نرسیده بود روایت کرده پدر ما مجاهد
که گفت روایت کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از
یعقوب بن اسحق از ابی زکریا واسطی از هشام بن احمر که گفت روزی امام عالم
امام موسی کاظم علیه السلام مرا خطاب کرده فرمودند هیچ دانسته که از اهل مغرب زمین
کسی آمده باشد گفتم نه گفتند من میدانم که تاجری آمده است بیا تا نزد او برویم و سوار
شدند و ما نیز سوار شدیم و رفتیم تا بمردی که از مغرب زمین آمده بود و چند کنیزک
داشت رسیدیم آنحضرت با و گفتند هر کنیزکی که آورده بر ما عرض کن تا هفت کنیزک
عرض کرد آنحضرت هر کدام را که میدیدند میفرمودند که لا حاجة لنا تا گفت دیگر نماند
فرمودند که هست عرض کن گفت بخدا قسم دیگر نمانده است مگر جاریه بیماری فرمودند
چه شود اگر او را بما عرض کنی تاجر اجابت ننموده آنحضرت باز گشته بمنزل تشریف
آوردند روز دیگر مرا فرمودند به نزد تاجر مغربی رو و نهایت قیمت کنیزک بیمار را از وی
بپرس و هر چه گوید او را ابتیاع کن پس من نزد تاجر رفته از بهای آن جاریه سوال کردم
گفت

٦

گفت در اکم ازین مبلغ نمیفروشم گفتم بدان مبلغ که نام بردی ویرا خریدم تاجر
گفت بتو فروختم اما بگو آن مردی که دیروز با وی همراه بودی که بود گفتم مردی بود از
بنی هاشم گفت از کدام قبیله بنی هاشم گفتم بیش ازین از احوال او اطلاع ندارم تاجر گفت
بشنو که ازین کنیزک خبری بتو دهم این کنیزک را من از اقصای مغرب خریده ام
زنی از اهل کتاب بمن برخورد و گفت نشاید که این کنیز در نزد مثل تو باشد و مخصوص تو
گردد می باید که او در نزد بهترین اهل زمین باشد و از وی باندک زمانی فرزندی در وجود آید
که از شرق تا غرب مانند او کسی نبود راوی گوید چون آنجاریه را بحضرت رسانیدیم بعد از انقضای
اندک وقتی امام رضا ع متولد شد روایت کرده است این حدیث را محمد بن علی ... و بعبارت
که گفت روایت کرد مرا عم من محمد بن القسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خالد از هشام بن احمر
مذکور شد بی زیاده و نقصان **باب سیم** در میلاد کثیر الاسعاد خلاصه ارباب صدق
و صفا حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرد مارا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا حسن بن زکریا در مدینه طیبه که گفت روایت کرد مرا
محمد بن خلیلان که گفت روایت کرد مرا پدرم از جدش عتاب بن اسید که گفت شنیدم که
جماعتی از مردم مدینه طیبه میگفتند که ولادت با سعادت امام رضا علی بن موسی علیهما التحیة والثنا
در مدینه طیبه روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول سنه یکصد و پنجاه و سه از هجرت بعد از وفات
امام ناطق جعفر صادق ع به پنج سال واقع شد و در بلده طوس در قریه که مشهور بسناباد است
از رستاق نوقان بروضه رضوان شتافت و در سرای حمید بن قحطبه طائی در قبه که مدفون

هارون الرشید بدست سندی فرستاد و به روز جمعه بیست و پنجم ماه رمضان المبارک سنه ثلاث
و ثمانین و مائه مدت حیاتش چهل و نه سال و شش ماه بود از آنجمله بیست و نه سال و دو ماه با پدر بزرگوار
خود امام موسی علیه السلام بسر برد و بعد از وفات پدر عالی مقدار بیست سال و چهار ماه دیگر در حیات بود
و امامت می‌نمود و فرزندی که بامامت قیام نمود محمد تقی است عمرش بیست و نه سال و دو ماه رسیده بود
و در ایام امامتش بقیه ملک هارون الرشید بود و بعد از رشید محمد معروف بامین پسر زبیده
خاتون سه سال و بیست و پنج روز ملک راند و بامارت قیام نمود پس از آن خلع خلافت از وی
نمود عم او ابراهیم بن شکله را بر مسند امارت نشاندند و او بیست و چهار روز حکومت کرد
بعد از آن محمد بن زبیده را از حبس بیرون آورده و مرتبه دیگر مردم با او بیعت کردند و بر مسند خلافت
نشست یکسال و شش ماه و بیست روز بامر امارت قیام نمود پس از آن ملک بعبدالله مامون
قرار گرفت و او بیست و سه سال و بیست سه روز بامر خلافت پرداخت و بعد از آن خلع
خلافت از خود نموده برای حضرت امام رضا علی بن موسی الرضا و جهت آنحضرت بیعت از مسلمانان
گرفت و مسند خلافت را بآنحضرت واگذاشت بعد از آنکه الحاح و التماس بسیار و تهدید
و وعید بسیار بآنحضرت داد و آنجناب مشرف بر هلاک گشتند و از حیات خود مایوس شدند
پناه به پروردگار بردند و باین کلمات توسل جستند که اللهم فانک قد
نهیتنی عن الالقاء بیدی الی التهلکة وقد اشرفت من قبل عبد الله
المامون علی القتل متی لم اقبل ولایة عهده وقد اکرهت واضطررت
کما اضطر یوسف ودانیال علیهما السلام اذ قبل کل واحد منهما الولایة

من

۷

من طاغیة زمانه اللهم لا عهد لی الا عهدک ولا ولایة لی
الا من قبلک فوفقنی لاقامة دینک واحیاء سنة نبیک
فانک انت المولی وانت النصیر ونعم المولی ونعم النصیر
یعنی بار خدایا بدرستی که تو نهی کرده مرا از در انداختن خود بدست خود بمهلکه هلاک و تو دانائی
که من از جانب عبدالله مامون مشرف بر قتل گشته‌ام گاهی که قبول ولایت عهد او نکنم و با آن
قیام ننمایم و من در این امر مکره و مضطرم همچنانکه یوسف و دانیال علی نبینا و علیهما السلام در امر
الملک المتعال مکره و بیچاره بودند وقتی که هر یک از ایشان قبول ولایت از قبل طاغی از زمان
میکردند بار خدایا نیست عهدی مرا مگر عهد تو و نیست مرا ولایتی مگر از قبل تو پس مرا توفیق کرامت
کن از برای اقامت و برپا داشتن دین تو و زنده گردانیدن سنت و آیین رسول تو و بدرستی که
توئی مولای و یاری دهنده من بدرستی که بهترین مولایان و بهترین یاری دهندگان توئی پس آنحضرت
با دیده گریان و خاطر پریشان قبول ولایت عهد مامون کردند و شرط نمودند که هیچکس را حکم
نفرماید و بر امری تولی نکرده نشود و عزل نکنند و از کار و بار ایشان نیندازند و هیچ رسمی و سنتی
که سابق بوده است تغییر ننمایند و در امور از وی مشورت نطلبند مامون نیز قبول نمود و برای آنحضرت از خاص
و عام مسلمانان بیعت ستانید و بر مسند خلافتش متمکن گردانید و چون روز بروز کمال فضل و مراتب
حسب و علم تدبیر آن برگزیده ملک قدیر بر مامون مرتبه ظهور یافت همواره بر احوال و اطوار آن قبله
ابرار حسد ورزیدن گرفت و کینه ور گردید تا آنکه دلتنگ شده در مقام غدر و بیوفایی
در آمده آنحضرت را زهر داد و مضمون این سخن بمنصه ظهور بجلوه آمد رباعی ای دل قدحی زهر

دما دم میکشش گر بشر رسد بلا و گر کم میکشش چون نیست گر زهر هلاهل می نوشش چون
دست میدهد فرج تم میکشش پس آنحضرت از خوردن آن زهر مرتبه شهادت فایض گردید
و رخت حیات از سرای فانی بسرای جاوید کشید بیت آن ذی خطه ولایت گرفت
زین خانه بجانه ازین بهتر رفت روایت کرده جابر بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد بمن والد مرا احمد بن علی انصاری از علی بن میثم از پدر خود که گفت مرا از مادر خود شنیدم
که گفت شنیدم که نجمه والده امام رضا علیه السلام میگفت چون من بآنحضرت باردار شدم هیچ اثقل حمل را حس
نمیکردم و در اوقات خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل و تحمید و تقدیس میشنیدم و مرا
ازان ترس و واهمه دست میداد و چون بیدار میشدم از خواب بیدار گشتم هیچ آوازی
بگوش من نمیرسید و در آن دم که بار نهادم دیدم که دستها بر زمین گذاشته بود و سر جانب
آسمان برداشته لبهای خود می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند بعد ازان پدر بزرگوار
او امام موسی علیه السلام بر من در آمدند و لب بتهنیت من گشوده فرمودند گوارنده باد ترا ای نجمه کرامت
پروردگار تو پس من او را در خرقه سفید پیچیده بدست آنحضرت دادم از راست ایستاده در گوش
راست او اذان و در گوش چپش اقامت گفتند و آب فرات طلب فرموده کام او را بان بر داشتند
پس او را بدست من داده فرمودند بگیر این طفل را که بقیة الله است در زمین او

باب چهارم در ذکر نص امام موسی بر پسر خود امام رضا علیه السلام بامامت و وصیت روایت
کرده جابر رضی الله عنه که گفت روایت کرده حسن بن عبد الله بن محمد بن عیسی از پدر خود از حسن بن موسی
الخشاب از محمد بن اصبع از احمد بن حسن میثمی که واقفی مذهب بود که گفت روایت کرده محمد بن

اسمعیل بن فضل هاشمی که گفت روزی بر امام موسی علیه السلام در آمدم آنحضرت از دست روزگار غدار
و غدر اشرار شکایت بسیار کردند و بزبان حال گفتند از بیوفایی اهل زمان مصرع چندان الم
و غصه کشیدم که مپرس مصرع و از بیجایی ابنای جهان مصرع چندان قلق از هجر کشیدم که مپرس
راوی گوید که بآنحضرت گفتم که اگر خدا نخواهد و آن روز را بما ننماید و کار را چیزی واقع شود
امر امامت مفوض بکیست فرمودند به پسرم رضا مفوض است و کتاب و کتاب نیست و او
خلیفه بنت بعد از من روایت کرده محمد بن حسن بن علی بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرده
با محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد الله جمیعا از احمد بن علی الاشعری از حسن بن علی بن یقطین
از برادر خود حسین از پدر خود علی بن یقطین که گفت در خدمت امام موسی علیه السلام نشسته بودم و پسر او
امام رضا علیه السلام در نزد او حاضر بود که آنحضرت خطاب بمن کرده فرمودند ای علی و اشاره
به پسر خود امام رضا علیه السلام کرده فرمودند این پسر من سید فرزندان من است و بدرستی که کنیت
خود را باو بخشیدم علی بن یقطین گفت هشام بن سالم چون این حدیث را از من شنید دست
بر پیشانی و روی خود زد و کلمه استرجاع بر زبان راند بعد گفت بخدا قسم که خبر مرگ خود را بتو داد
نص دیگر روایت کرده محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرده محمد بن
حسن صفار از عبد الله محمد بن عیسی از حسین بن محجوب و عثمان بن عیسی از حسین بن نعیم صحاف
که من و هشام بن حکم و علی بن یقطین هر سه در شهر بغداد بودیم که علی بن یقطین گفت من در خدمت
عبد صالح عالم امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم که پسرش امام رضا علیه السلام در آمد و نشست
آنحضرت رو بمن آورده گفت ای علی این سید فرزندان من است و بدرستی که کنیت خود را

بدو بخشیده ام هشام چون این حدیث از و شنید دست بر پیشانی خود زده باو گفت ویحک
یعنی رحمت بر تو چه میگوئی علی بن یقطین فرمود بخدا قسم آنچه گفتم از آنحضرت شنیدم هشام گفت بخدا قسم
که آنحضرت بتو خبر داده اند که امر امامت بعد از و به پسر او امام رضا علیه السلام است روایت
کرد محمد بن موسی متوکل رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما علی بن حسین سعدآبادی از محمد بن
ابی عبد الله برقی از پدر خود از خلف بن حماد از داود بن زربی از علی بن یقطین که گفت پیش از آنکه
از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام خبری برسم و با ایشان سخن گویم آنحضرت خود ابتدا بسخن کرده اشاره
بسوی امام رضا علیه السلام نموده گفتند این افقه و داناترین فرزندان منست و بدرستی که کنیت خود را
بدو بخشیده ام نص دیگر روایت کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما حسن بن
محمد بن عبد الله بن عیسی از پدر خود از حسن بن موسی خشاب از محمد بن اصبغ از پدر خود از غنام بن
قاسم که گفت منصور بن یونس بزرج که روزی از روزها بر ابوالحسن امام موسی علیه السلام در آمدم آنحضرت
خطاب بمن کرده فرمودند ای منصور آیا دانسته که من درین روز چه احداث کرده ام گفتم نه گفت
علی پسر خود را وصی و خلف خود گردانیده ام بعد از خود و بدرستی که کنیت خود را بدو بخشیدم و او را
بعد از خود خلف خود ساختم به نزد او برو و بر وصایت تهنیت او بگو و از آنکه من ترا امر کرده ام
که به نزد او روی و تهنیت او بجای آوری آگاهش کن و ان منصور گفت من بفرموده آنحضرت
بر امام رضا علیه السلام در آمدم و او را تهنیت گفتم و آگاهش گردانیدم که این تهنیت بفرموده
والد عالیمقدار شما بجای آورده ام بعد از آنکه حضرت امام موسی علیه السلام ازین جهان بآن جهان انتقال نموده
منصور انکار آن امر کرد و از اموال آنحضرت آنچه در دست او بود تصرف نمود بحضرت امام رضا علیه السلام

خبری نداد نص دیگر روایت کرد بما محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما محمد بن حسن صفار از حسن بن موسی خشاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از زکریا بن آدم
از داود بن کثیر که گفت گفتم بامام باطن و الظاهر ابی عبد الله محمد باقر علیه السلام جان من فدای تو
باد و پیش از تو مرا مرگ برساد اگر خدا نخواسته شما را چیزی واقع شود امام و مقتدای ما که
خواهد بود فرمودند پسرم موسی امام است راوی گوید بعد از آنکه آنچه شدنی بود شد بخدا قسم
که هرگز هیچ چیز از امام موسی علیه السلام چشم زدن شک نکردم پس بعد از آنکه قریب بسی سال
در حیات بودم روزی بخدمت آنحضرت آمده گفتم جان من فدای تو باد اگر خدا نخواسته
شما را چیزی واقع شود امام که خواهد بود و ما را رجوع بسوی کیست آنحضرت فرمودند شما را
رجوع بسوی پسرم علیست و امام اوست راوی گوید بعد از آنکه آنچه شدنی بود شد بخدا قسم
که هرگز در هیچ چیز از امام رضا علیه التحیة والثنا یک چشم زدن شک نیاوردم روایت
کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن
محمد حجال که گفت روایت کرد بما محمد بن سنان از داود رقی که گفتم بابی ابراهیم امام
موسی علیه السلام جان من فدای تو باد بدرستی که سن من بالا رفته است و می ترسم که دیگر بخدمت نرسم
چشم داشت آن دارم که مرا دست گیری و از آتش جهنم رهانی و بگوی که بعد از تو امام کیست
پس آنحضرت اشاره بابوالحسن امام رضا علیه السلام کرده فرمودند این صاحب و امام و مقتدای شما
بعد از من روایت کرد بما محمد بن حسن صفار که گفت روایت کرد بما احمد بن علی از عبد الله
بن محمد حجال و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از ابی خزاز از داود رقی که گفت گفتم

بامام عالم ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام بدرستی که من بکبر سن رسیده ام و بیم آن دارم که مبادا امر امر
در یابد و دیگر استعداد خدمت ترا در نتوانم یافت توقع آن دارم که مرا خبر دهی که بعد
از تو امام کیست آنحضرت فرمودند پسر من علی بعد از من امام است. نص دیگر روایت کرد ما را
محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و محمد بن موسی بن المتوکل و احمد بن محمد بن یحیی عطار و محمد بن علی ماجیلویه رضی الله
عنهم که گفتند روایت کرد ما را محمد بن یحیی عطار از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از عبد الله بن
محمد شامی از حسن بن موسی الخشاب از علی بن اسباط از حسین مولی ابی عبد الله از ابی الحکم از عبد الله بن
ابراهیم جعفری از یزید بن سلیط زیدی که گفت ما با جماعتی از رفیقان بمکه معظمه میرفتیم و در اثنای راه
بامام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام رسیدیم که آنحضرت متوجه مکه بودند بآنحضرت
گفتم پدر و مادرم فدای تو باد شما ائمه مطهرید ولیکن مرگ چیزیست که هیچکس از و درنمیگذرد پس خبر ده
مرا از چیزی که آنرا بماندگاران و هم دینان و هم مذهبان خود رسانم آنحضرت فرمودند بلی و رو
بفرزندان آورده فرمودند اینها فرزندان من اند و اشاره بامام موسی علیه السلام کرده گفتند این سید
ایشان است بعلم و حلم و فهم و سخا و معرفت آراسته است و بدانستنی آنچه مردمان بدان محتاج اند
از امور دین خود که در ان اختلاف کرده اند پیراسته و بصفات حسن و خلق و سماحت متصف
و او دریست از درهای الهی و در وی چیزی دیگر هست که آن از همه بهتر است راوی گوید پدرم
بآنحضرت گفت پدر و مادرم فدای تو باد آن چه چیز است فرمودند که حضرت جل شانه فریاد
رس این امت را از وی بوجود آرد و او غوث این است و علم و نور و فهم و حکم باشد. بهتر امتان
جمله غوث خوانندش و ملجاء و هم غیاث دانندش و بهترین نورسیدگان و خوشترین نومیدگان

حق سبحانه و تعالی ببرکت وجود او خیر بسیار از مردمان باز دارد و میان ایشان صلح و صلاح
اندازد و پراکنده کارها باهم جمع گرداند و آرا و اهوای دشمنان را باصلاح آرد و برهنه
کارانرا بپوشاند و گرسنگانرا سیر گرداند و ترسندگانرا ایمن دارد و باران ببارانده و بندگان را
امر او امان بخشد بهترین جوانان و خوشترین نومیدانست که آن بهج تبار و خویشاوندان او در اصل از
زمان حکم او رسیدن بقدوم او بشارت رسیده قول او حکم و سکوت او علم و فکرت باشد
و مختلفات مردمان را بیان فرماید و در آنچه اختلاف کرده اند درستی آن ظاهر گرداند راوی
گوید پدرم بآنحضرت گفت پدر و مادرم فدای تو باد و او را پسری خواهد بود که بعد از و امام باشد
آنحضرت فرمودند آری و سخن را برین قطع کردند و دیگر چیزی نگفتند یزید گفت بعد از آنکه
بخدمت ابو الحسن امام موسی علیه السلام مشرف گشتم بآنحضرت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد دوست دارم
همچنانکه والد عالیمقدار تو مرا از آن خبر داد تو هم خبر دهی که بعد از تو امام که خواهد بود فرمودند
پدرم در زمانی بود که این زمان مثل آن نیست گفتم یا از آنکه این زمان تقیه است و از آنچه پرسیده
صریح خبر نتوان داد یزید گفت گفتم هر که بدین سخن از تو راضی شود و در تحقیق آن نکوشد لعنت خدا
گرفتار شود راوی گوید آنحضرت از سخن من تبسم نموده فرمودند ای ابا عماره خبر میدهم ترا
از آنکه چون از منزل خود بیرون آمدم بظاهر وصیت بفرزندان خود کردم و امام رضا علیه السلام
نیز در وصیت با ایشان شریک گردانیدم اما در باطن او را بوصیت خود منفرد ساختم و تنها
او را وصی حقیقی خود گردانیدم و بدرستی که شبانه حضرت رسالت پناهی را و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را در خواب دیدم که انگشتری و شمشیری و عصایی و کتابی و عمامه با ایشان بود و عالم

خواب بحضرت امیر المؤمنین عم گفتم ای امیر مؤمنان اینها چه چیز است که با خود دارید فرمودند اما این
دستار سلطان خدای عز و جل است و اما شمشیر عزت پروردگار است و اما کتاب نور
حضرت عزت است و اما عصا قوت خدای تعالی است و اما انگشتری جمع کننده این امور است
بعد از آن حضرت رسول صلعم فرمودند امر امامت به پسر تو امام رضا عم تعلق خواهد گرفت راوی
گوید آنحضرت بعد از نقل خواب بمن گفتند ای یزید بدانکه این خبر امانتیست که بتو سپردم باید
آنرا بکسی نگوئی مگر آنکه عاقل باشد یا آنکه حضرت عزت دل او را بایمان امتحان کرده باشد و بنور ایمان
آنرا روشن کرده باشد یا آنکه صادق القول بود و کفران نعمتهای الهی نکند و اگر ترا ازین امر پرسند
یا برین امر از تو گواهی خواهند ادای امانت بکن و آنچه از من شنیده بگوی بدرستی که حضرت عزت
در کلام خود میگوید ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها یعنی بدرستی
که حضرت عزت میفرماید که برسانید امانتها را بصاحبانش و در جای دیگر در کلام خود
میفرماید که ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله یعنی کیست ستمکارتر
بر خود از آن کس که بپوشد گواهی که در نزد او ثابت باشد از خدا راوی گوید گفتم بخدا قسم
که من هرگز این کار نکنم و بعدم ادای امانت و کتمان شهادت ظلم بر خود روا ندارم آنحضرت
فرمودند بعد از آنکه رسول صلعم در عالم رویا خبر امامت پسرم رضا عم بمن دادند و در مقام صفت
او در آمده فرمودند پسر تو علی آنکه بنور پروردگار می بیند و بتفهیم او میشنود و بحکمت او جل شانه
تکلم میکند و جواب میدهد نه خطا و دانا باشد نه جاهل بدرستی که او از علم و حکمت مملوست
و چه کم است بودن تو با او و این چیزیست که از ازل مقدر شده است نه آنکه بعد از این خواهد

پس چون از سفر حج خود برگردی صلاح امر خود کن و آنچه اراده داشته فارغ شو که تو ازین امر
منتقلی و بامر غیر ازین امر مجاوری و فرزندان خود را جمع کن و حضرت عزت را بر ایشان گواه
گردان و کفی بالله شهیدا راوی گوید بعد از آن آنحضرت بمن گفتند ای یزید بدانکه من درین سال
بلقای حضرت ایزد متعال خواهم شتافت و پسرم علی را که هم نام علی ابن ابی طالب است و هم
علی بن الحسین است علیهم السلام عطیه کرده شده است باو از جانب حضرت عزت فهم و دانائی
علی اول علی ابن ابی طالب و علم و نصرت ردای علی ثانی فاما در نبوت او را رخصت نیست
که از امور امامت سخن گوید مگر بعد از استیصال هرون الرشید بچهار سال و چون چهار سال
بگذرد و هر چه خواهی از و بپرس که جواب ترا خواهد گفت انشاء الله تعالی روایت کرده جابر ... رضی الله عنه
که گفت روایت کرد بما احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از عباس نجاشی اسدی که گفت
گفتم بامام رضا عم تو صاحب امری یعنی صاحب امامت. تو فرمودند آری بخدا قسم که صاحب
این امرم و بر آدمیان و دیوان امامم نص دیگر روایت کرد بما احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد بما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از محمد بن خالد برقی از سلیمان
بن حفص مروزی که گفت در آمدم بر ابو الحسن امام موسی بن جعفر علیهم السلام و در خاطر داشتم که
از آن حضرت سؤال کنم از آنکه حجت ملک منان بر آدمیان بعد از تو کیست هنوز از آنحضرت
نپرسیده بودم که خود ابتدا بما فی الضمیر کرده فرمودند ای سلیمان بدرستی که پسرم علی وصی منست
و حجت پروردگار است بر مردمان بعد از من و او فضل و بهترین فرزندان منست و اگر بعد از من
زنده باشی در نزد شیعیان من بر وی گواهی ده و بایشان ولایت او خبر کن و گویندگان از خلافت من بعد از من گواهی

برامامت او بده و پنهان مکن نص دیگر روایت کرده‌اند پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما سعد بن عبدالله از محمد بن احمد بن عیسی از عبدالله بن محمد الحجال که گفت روایت کرد ما زکریا
بن آدم از علی بن عبدالله هاشمی که گفت ما قریب سیصد مرد چه از خویشان و چه از موالیان
او در روضه حضرت رسول صلعم بودیم که ابوابراهیم امام موسی بن جعفر علیه السلام دست پسر خود امام رضا علیه السلام
بدست گرفته درآمدند و رو بما کرده فرمودند آیا میدانید که من کیستم گفتیم تو سید و بزرگ
مایی فرمودند نام و نسب مرا بگویید گفتیم موسی بن جعفری و دیگر بار فرمودند اینکه با من است
گفتیم علی بن موسی بن جعفر است بعد از آن بزبان معجز بیان گفتند گواه باشید بر آنکه او وکیل من است
در حالت حیات و وصی منست بعد از وفات نص دیگر روایت کرده‌اند پدرم رضی الله عنه
که گفت روایت کرد سعد بن عبدالله از احمد بن علی عیسی از حسن بن محبوب از عبدالله بن مرحوم که
گفت بقصد مدینه طیبه از بصره بیرون رفتم در اثنای راه بابی ابراهیم امام موسی علیه السلام رسیدم
و آنجناب در آنوقت متوجه بصره بودند کسی بطلب من فرستادند چون بخدمت ایشان
رفتم مکاتیب بسیار بمن دادند فرمودند اینهارا بمدینه ببر گفتم بلا گردان تو شوم این کتابها را
بمدینه بکه رسانم فرمودند به پسرم علی برسان که او وصی منست و برپا دارنده امر من و بهترین
فرزندان منست نص دیگر روایت کرده‌اند محمد بن حسن بن ابی خطاب از محمد بن فضیل
از عبدالله بن حارث که مادر او از فرزندان جعفر بن ابی طالب علیه السلام است که گفت روزی
ابوابراهیم امام موسی کسی بطلب ما فرستاد و جماعتی از ما را حاضر گردانید بعد از آنکه همه
مردمان جمع آمدند آنحضرت فرمودند آیا هیچ میدانید که شمارا برای چه طلب نمودم

گفتیم

۱۴

گفتیم نمیدانیم فرمودند تا گواه باشید بر آنکه این پسرم علی وصی منست و برپا دارنده امر من و خلیفه
منست بعد از من هرکرا از من طلبی باشد و حقی بر ذمه من حاصل است که باو نرسانیده باشم از او استیفای
حق خود کند و هرکس را در نزد من وعده باشد که وفای وعده او نکرده باشم از او استنجاز وعده من
نماید و هرکرا از دریافت و ملاقات من گزیری و چاره نباشد باید که مرا در نیابد مگر بکتابت
یعنی براه قبول امامت و محبت او نص دیگر روایت کرده‌اند مظفر بن جعفر علوی سمرقندی
رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن یوسف بن ابو الحباب از علی بن قاسم از بعضی از پدر خود از صفوان
بن یحیی از حسین بن ایوب از محمد بن زید هاشمی که او گفت الحال علی بن موسی الرضا علیه السلام شیعیان
و پیروان با امامت رسیده‌اند و معتقدای خود میدانند گفتم چگونه است که او را امام میدانند
گفت از آنکه ابی الحسن امام موسی علیه السلام او را نزد خود طلبید و وصی خود گردانید
نص دیگر روایت کرده‌اند پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما سعد بن عبدالله که
گفت روایت کرد ما احمد بن محمد بن عیسی از علی بن الحکم از حسین بن ایوب که گفت در مدینه
طیبه در موضعی که معروف بغیابات و محمد زید و محمد در آنجا می بودند نشسته بودیم پس حسن بن
محمد بن زید بنسبت بعادت دیرتر بما درآمد با وگفتم جانم فدای تو باد چه چیز ترا در بنسبت
که دیرتر بما درآمدی گفت امروز ابوابراهیم امام موسی علیه السلام مرا و هفده مرد از فرزندان
علی و فاطمه صلوات الله علیهما را طلب نموده پسر خود علی را بوصایت و وکالت خود در حال حیات
و بعد از وفات گواه گردانید حسین گفت گفتم الحال امر او بر پسر او جاریست و امامت
از وست محمد بن زید گفت بخدا قسم ای حسین اگر چه امروز امامت را باو عقد کرد ولیکن شیعیان

بعد از وی با مامت وی او قایل خواهند شد و اورا امام خواهند دانست حیدر گفت گفتم بلکه حضرت عزت
ابداً باقی دارد و نمیراند هرگاه اینچنین شود این کرده چه فایده دهد محمد بن [illegible] گفت ای حیدر
چون او را وصی خود کردانید محقق شد که امامت را از برای وی عقد کرد تا بعد از وی امام
علی بن الحکم گفت که حیدر مرد و او همچنان بشک داشت نص دیگر روایت کرد ما را محمد بن ماجیلویه
رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را عم من محمد بن ابی القاسم از محمد بن علی کوفی از محمد بن خلف
از یونس بن عبد الرحمن از اسد بن ابی العلا از احمد بن بشیر و خلف بن حماد از عبد الرحمن بن حجاج
که گفت وصیت کرد ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام بپسر خود علی علیه السلام و سندی از طی آن نوشته
شصت مرد از اکابر و اعیان مدینه را بر آن گواه کردانید نص دیگر روایت کرد ما را
احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدر خود اسمعیل بن مرار و صالح بن سندی از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن بشیر که
گفت نصب کرد بر پا داشت یعنی دست او را بلند برداشت ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پسر خود علی علیه السلام را
از برای ما همچنانکه بر پا داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را در روز
غدیر خم بعد از آن فرمود ندای اهل مدینه یا آنکه گفت ندای اهل مسجد بدانید و آگاه باشید
که این وصی منست بعد از من نص دیگر روایت کرد ما را محمد بن موسی متوکل رضی الله عنه که گفت
روایت کرد ما را محمد بن عیسی از حسن بن علی خزاز که گفت بقصد مکه معظمه بیرون آمدیم و علی بن ابی
حمزه با ما رفیق شد و با او مال و متاع بسیار بود گفتیم اینها چه چیز است که با خود داری
گفت این مال و متاع امام موسی علیه السلام است که بمن سپرده و امر کرده که به پسر او علی علیه السلام

برسانم که او را وصی خود کردانیده است مصنف این کتاب گفته که علی بن حمزه بعد از فوت
امام موسی علیه التحیة و الثنا انکار وصیت و وصایت آنحضرت کرد و آن مالها را بتصرف خود درآورد
و بامام رضا علیه السلام نرسانید نص دیگر روایت کرد ما را علی بن عبد الله وراق رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما را سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از
صفوان بن یحیی از ابی ایوب خزاز از سلمة بن محرز که گفت گفتم بابی عبد الله امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام بدرستی که مردی از قوم بنی عجل بمن گفت و اشاره بتو کرد که ای شیخ از برای شما چند روز
زنده خواهد بود یکسال یا دو سال بر و نگذرد که هلاک گردد و شما بعد از وی امام خواهید بود
که در امور دین خود با و رجوع نمایید و از انوار مشکوة او اقتباس کنید آنحضرت گفت
جواب آن مرد بگفتی که او را فرزندیست مسمی بموسی علیه السلام و حال که او بمرتبه مردان رسیده است
برای وی کنیزکی خریده که بر و حلال است نزدیک بهم که بینی از و پسری متولد شود که بقیة الله
و فقیه و خلف او باشد نص دیگر روایت کرد ما را مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از ابو یوسف بن سخط از علی بن ابراهیم بن [illegible]
از پدر خود از جعفر بن خلف از اسمعیل بن خطاب که گفت که ابو الحسن امام موسی علیه السلام پیوسته ابتدا
به ثنا و ستایش پسر خود علی علیه السلام کردی و در ستایش او فرمودی و از فضیلت و نیکوی او آنچه
از غیر نگفتی در حق او فرمودی و گویا اراده آنحضرت از این ستایش آن بود که بر امامت و فضل
و مراتب او دلالت کند نص دیگر روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما را سعد بن عبد الله که گفت روایت کرد ما را محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن

که گفت شنیدم که امام موسی علیه السلام میفرمودند سعادتمند کسی که نمیرد تا زمانی که خلفی از خود ببیند
و بدرستی که حضرت عزت خلف را بمن نمود که این است و اشاره بحضرت امام رضا ع کردند
نص دیگر روایت کرد با محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد
با محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از عبد الله بن محمد الحجال و احمد بن محمد بن ابی نصر
بزنطی و محمد بن سنان و علی بن حکم از حسین بن مختار که گفت لوح چندی از ابی ابراهیم
امام موسی ع بدست ما افتاد وقتی که آنحضرت در حبس بودند که دران نوشته بودند عهد من بزرگترین
فرزندان منست نص دیگر روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد
بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن از حسین بن مختار که گفت وقتی که
ابو الحسن امام موسی ع در بصره بر ما گذر کرد لوح چندی از و بدست ما آمد که بعرض دران لوح نوشته
بودند که عهد من بزرگترین فرزندان منست نص دیگر روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت
روایت کرد با سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید از زیاد بن مروان قندی که گفت
در آمدم بر ابی ابراهیم امام موسی ع و در نزد آنحضرت پسر او امام رضا ع نشسته بود پس
آنحضرت بمن خطاب کرده فرمودند ای زیاد کتاب این پسر کتاب منست و سخن او سخن من
و رسول او رسول منست آنچه گوید و کند سخن اوست و کرده کرده او مصنف این کتاب رحمه الله
گفت این حدیث را زیاد بن مروان روایت کرد و بعد از فوت آنحضرت انکار آن نمود
دران باب سعی کرده و آنچه از مال آنحضرت در نزد او بود بتصرف خود درآورد و با امام ع
نداد نص دیگر روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعید بن ابی جهم

از نصر بن قابوس که گفت گفتم بابی ابراهیم امام موسی بن جعفر ع بدرستی که از پدر بزرگوار تو سوال
کردم از کسی که بعد از و امام باشد و قایم مقام او بود آنحضرت خبر دادند که تویی که بعد از و
امام باشد پس چون آنحضرت رحلت حیات ازین جهان بستند و بلقای پروردگار شتافتند مردم
بچپ و راست دویدن گرفتند من و اصحاب من ترا امام میدانستیم و خواطر خود را بدین جمع
داشتیم پس که دان مرا که بعد از تو امام که خواهد بود فرمودند پسرم علی ع امام خواهد بود
نص دیگر روایت کرد با محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد با محمد بن حسن
صفار از حسن بن موسی خشاب از نعیم بن قابوس که فرمود گفت ابو الحسن امام موسی ع که علی پسر بزرگترین
فرزندان منست و شنونده ترین ایشانست بقول من و مطیع ترین ایشانست بامر من در کتاب
جفر و جامعه با من نظر میکند و نگاه نمیکند دران کتاب بمگر نبی یا وصی نبی نص دیگر روایت کرد با پدرم
رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی از پدر خود از عبد الله
بن عبد الرحمن از مفضل بن عمر که گفت در آمدم بر ابی الحسن امام موسی بن جعفر علیه السلام من اینه
الملک الاکبر و آنحضرت پسر خود علی علیه السلام را در کنار داشت وی میبوسید و زبان او را
در دهان مبارک خود گرفته میمکید و او را بر گردن خود سوار میکرد و تنگ در آغوش میگرفت
و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد چه خوش است بوی تو و چه پاکیزه است سرشت تو و چه ظاهر
و روشن است فضل و مرتبت تو راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد محبت عظیمی دیدم مرا
ازین طفل در دل من افتاده است که غیر از تو در دل دیگری نیفتاده آنحضرت فرمودند ای مفضل
او از من بمنزله منم از پدر خود یعنی همچنانکه من منزلت پدر خود دارم او منزلت مرا دارد ذریة بعضها من بعض

من بعض والله سميع عليم يعني برگزيد فرزندان بعضي از بعضي از ايشان از بعضي زاده شده که مراد
اولاد پسنديده اند از آبا برگزيده وخداي شنواست مر احوال با جمله مخالفان را راوي
گويد گفتم صاحب امر امامت بعد از تو کيست فرمودند آري هر که اطاعت او کند هدايت يابد
وهر که ازو روگرداند کافر گردد نص ديگر روايت کرد احمد بن زياد بن جعفر همداني
رضي الله عنه که گفت روايت کرد علي بن ابراهيم بن هاشم از پدر خود از محمد بن سنان
که گفت يکسال پيش از آنکه ابو الحسن امام موسي عزم رفتن عراق کنند بر آنحضرت در آمدم و پسر او علي
در خدمت او نشسته بود آنحضرت بمن گفتند اي محمد جواب گفتم لبيک فرمودند زود باشد
که درين سال حرکتي واقع شود پس بايد تو صبر پيشه کني و بر آن واقعه جزع نکني بعد سر زير انداخته
متفکرانه با انگشت خطي چند بر زمين کشيد آنگاه سر برداشته در من نگريست و فرمودند يضل الله
الظالمين ويفعل ما يشاء يعني گمراه ميگذارد حضرت عزت در گمراهي ظالمان را و ميکند
آنچه ميخواهد گفتم جان من فداي تو باد چه حرکت واقع خواهد شد وچه چيز بظهور خواهد آمد
فرمودند هر که برين پسر من ظلم کند وحق او بستاند و انکار امامت او نمايد بعد از من
چنان بود که بر علي ابن ابي طالب ظلم کرده باشد وحق او ستانيده باشد و انکار امامت او
نموده باشد بعد از حضرت رسالت پناه صلي الله راوي گويد دانستم که آنحضرت خبر از مرگ خود
ميدهد و اقامت دليل بر امامت پسر خود مينمايد پس من گفتم گواهي ميدهم بتحقيق بر آنکه او
بعد از تو حجت پروردگارست بر خلقان او و طلبند بايشان است بر دين و اين او بعد از آن
حضرت در مقام دعاي من در آمده فرمودند اي محمد خداي تعالي عمر ترا دراز گرداناد و ترا

بکذار

تا باشد و امامت کسي که قايم مقام او باشد برساناد گفتم جان من فداي تو باد قايم مقام او که خواهد بود
فرمودند محمد پسر او جانشين اوست گفتم مرا رضاست در تسليم و رضا باو گفتند آري ما ترا
در کتاب امير المومنين عليه السلام يافته ام وصفت ترا در آن نوشته ديده ام که تو در ميان شيعيان ما ظاهر
و روشن تري از برق در شب تاريک بعد از آن گفتند اي محمد بدرستي که مفضل از انيسان و جليسان
و راحت دهندگان من بود و تو انيس ترين و راحت دهنده ترين ايشاني حرامست بر آتش جهنم که مس کند

باب پنجم در ذکر نسخه وصيت امام موسي بن جعفر عليه السلام روايت کرد حسين بن
احمد بن ادريس رضي الله عنه که گفت روايت کرد با محمد بن ابي مهبان از عبد الله بن محمد الحجال که
ابراهيم با و روايت کرده است جماعتي از اهل بيت او بدرستي که ابي ابراهيم موسي بن جعفر
گواه گردانيدند بر وصيت خود اسحق بن جعفر بن صالح و موسي بن جعفر و يحيي بن حسين بن زيد
وسعد بن عمران انصاري و محمد بن حارث انصاري و يزيد بن سليط انصاري و محمد بن جعفر اسلمي را
و بعد از آن نوشتند که نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان
محمداً عبده ورسوله وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله
يبعث من في القبور وان البعث بعد الموت حق وان الحساب والقصاص
حق وان الوقوف بين يدي الله عز وجل حق وان ما جاء به النبي
محمد صلى الله عليه وآله وسلم حق حق حق وان ما نزل به الروح الامين
حق على احيى وعليه اموت وعليه ابعث ان شاء الله بگواهي ميخوانم
اينها را که وصيت حضرت کاظم و بدرستي که پيش از اين يک حرف وصيت جد خود امير المومنين علي

و وصایای حضرت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را
خود نوشته ام و نسخه برداشته وصیت کردم بآنچه ایشان وصیت کرده اند به پسر خود علی و بعد از آن
بفرزندان دیگر خود با آنکه با او باشند پس اگر از ایشان راستی و درستی روی بیند و خواهد که ایشان را
در وصیت مقرر دارد در رضا رضای اوست و اگر از ایشان راستی و درستی روی بیند و ایشان را
مکروه دارد و خواهد که از وصیتشان بیرون کند حکم حکم اوست و ایشان را با وجود او امری و حکمی
نیست و وصیت کردم باو و بتکلف صدقات خود و اموال و کودکانی که باز گذاشته ام و بفرزندان
خود ابرهیم و عباس و اسمعیل و احمد و ام احمد و وصیت کردم بعلی بتولیت امر زنان خود دون دیگر
فرزندان و ثلث صدقه پدر خود و اهل بیت خود را که هرچه خواهد کند و بهر که خواهد دهد و تصرف او در آن
چون تصرف صاحبان مال است بمال خود و اگر از آنچه ذکر کرده ام خواهد در جایزه عیال خود دهد و در نفقه
ایشان صرف نماید رضای اوست و اگر نخواهد که با ایشان دهد رضای اوست و اگر خواهد که آنرا
بفروشد یا بکسی هبه نماید یا تصدق کند بر غیر آنچه من تصدق کرده ام پس امر با اوست و حکم او چون
حکم من است در وصیت و مال و عیال و فرزندان من و اگر برادران خود را که در صدر این کتاب نام
برده ام بپسندد و نخواهد که در آن داخل باشند هم حکم با اوست که بی آنکه برو بر کردند از وصیتشان
بیرون کند و اگر از ایشان کسی اراده کند که خواهر خود را بشوهر دهد او را نرسد که بشوهر دهد مگر بفرمان
و رخصت او و هر پادشاهی و حاکمی که او را از چیزی باز دارد یا حایل شود میان او و میان
چیزی از آنچه در کتاب خود ذکر کرده ام و بیان نموده ام بتحقیق که او بری شده از خدای تعالی
و رسول او و خدا و رسول از و بری شده اند و لعنت رب العالمین و لعنت لاعنین و ملایکه مقربین

وجمیع

و جمیع انبیا و مرسلین و تمامی مؤمنین بر او باد و جایز نیست هیچ احدی از سلاطین را که چیزی از برات
من که نزد او باشد و بگشاید و هیچ یک از فرزندان مرا نیز روا نیست که چیزی از مال من که پیش او باشد
بگیرد و او در تنگی بود و در ذکر آن مبلغ اگرچه کم باشد یا بسیار و بدرستی که اراده کرده ام از در آوردن
آنانی که درین وصیت با او در آورده ام از فرزندانی که ایشان را بنام ذکر کرده ام و فرزندان
دیگر را که کوچک اند و مادر فرزندان و هر که از ایشان در منزل و پناه او می باشند آنکه رضای
او درست که آنچه در حیات من برادران بر قرار است و جاری میداشت بعد از من نیز بر آن رود و جاری
دارد اگر خواسته باشد و هر که از میان ایشان بیرون رود و دیگر او را رخصت نیست که بعیال من بر گردد
و بخانه من آید مگر آنکه علی از او بپسندد و بحسن هر که از دختران من شوهر کند و از میان عیالان من بیرون
رود دیگر بخانه من رجعت ننماید و در میان ایشان نباشد و دختران مرا هیچ یک از برادران
ایشان و اگرچه از یک مادر باشند کدخدا نکنند و ایشان را هیچ تسلطی و عملی در امور ایشان
نباشد مگر برای مشورت او و بس اگر بی مشورت او و قصد آن امر نمایند بدرستی که مخالفت پروردگار
و سید ابرار صلی الله علیه کرده باشند و در ملک او از امر او در گذشته باشند و او به مناکح قوم
خود دانا ترست از دیگران اگر خواهد که ایشان را کدخدا کند و اگر نخواهد نکند و بدرستی که
بر ایشان نیز وصیت کردم بمثل آنچه درین کتاب خود ذکر نمودم و خدای تعالی را بر ایشان گواه
گردانیدم و هیچ کس را روا نیست که وصیت مرا ظاهر کند و آنرا پراگنده گرداند بر آنچه ذکر کردم
و سخن بر آن گشاده ندیدم و از ایشان درخواستم و سوال نمودم پس هر که بد کند آن بد بوی رسد
و هر که نیکوی کند برای خود کند وَمَا رَبُّکَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ نیست پروردگار

تو ظلم کنند و بر بنده گان حضرت نیست هیچ کس را از سلطان یا غیر او که این کتاب مرا بر بایان
آن ختم کرده ام بگشاید پس هر کس که آنرا بگشاید و مهر آنرا بشکند بلعنت خدا و لعنت
فرشتگان و جماعهٔ مسلمانان و مؤمنان گرفتار آید و نوشت و ختم کرد این کتاب را موسی بن جعفر
و گواهان فلان و فلان عبد الله بن محمد جعفری گفت که عباس پسر امام موسی علی ابن عمران
قاضی طلحی را گفت که در پایان این گنجینه برای ما گوهریست که از ما میخواهند از ما
پنهان دارند و پدر ما چیزی نگذاشت مگر آنکه همه را باو داد و در تصرف او در آورد
و ما را فقیر و محتاج واگذاشت پس ابراهیم بن محمد جعفری باز خواست و همچنانکه ابراهیم
باو شنوانیده بود او نیز شنوانید بعد از آن عباس بقاضی گفت اصلحک الله ایها القاضی
مهر کتاب را بگشای و آنچه در زیر آن نوشته اند بخوان قاضی گفت نه مهر آنرا نگشایم
تو مرا لعنت کند عباس گفت من مهر را میگشایم قاضی گفت آن بدست و رضا بافت
آنگاه عباس آنرا بگشاد و نظر در آورد و دید که ایشان را پدر از وصیت بیرون کرده
و وصیت تنها بعلی مقرر داشته و همه را در ولایت او در آورده خواه ایشان او را دوست
دارند و خواه ندارند و ایشان را چون یتیمان در کنار او گذاشته و از حد صدقه و ... کرده
بیرون کرد پس عباس وصیت نامه را ملاحظه نمود امام رضا علیه السلام التفات باو نشده
فرمود ای برادر من میدانم که شما را چه برین داشته است و آن قرضیست که بر ذمهٔ شماست
وام کرده اند سعد که سعد برخیز و قرض ایشان را بخاطر بیار و تعیین کن که چند قرض دارند
و بر هر عرضه دار واداری دین ایشان نمای و حقوق ایشان را اخذ کرد و ابرای ذمهٔ ایشان از حاصل

نوشته

بعزت خدا قسم که مواسات و خوبی کردن با شما را از دست نمیدهم تا ... شب روز
و روز شب می آرم شما هر چه میخواهید بگوئید عباس گفت نمیدهی ما را مگر از زیادتی اموال ما و ما را
در نزد تو زیاده بر آن نیست آنحضرت گفت هر چه میخواهید بگوئید که عوض ما عوض شماست و
ناموس ما ناموس شماست پس در مقام اصلاح امور ایشان در آمده فرمود اللهم اصلحهم
واصلح بهم واخسأ عنا وعنهم الشیطان واعنهم علی طاعتک والله
علی ما نقول وکیل یعنی بار خدایا حال ایشان را اصلاح ... ایشان را بر صلاح دار و شیطان را
از ما و ایشان دور گردان و ایشان را بر اقامت طاعت خود اعانت نمای و خدای تعالی بر آنچه میگوییم
گواه است یا بر آنچه گفت و شنید پروردگار کارساز ماست یعنی کار خود را باو میسپاریم تا توفیق
او از عهده عهد بیرون آییم بیت گر لطف تو یاری نماید بر تخت ؛ هم عهد شکسته است و هم
پیمان سست ؛ عباس گفت من بزبان تو بسیار عارفم و هیچ غباری بر دل من نیست که آنرا
خواهی که بزدایی بعد از آن مردمان متفرق شدند و مجلس برهم شکست روایت کرده پدرم
رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را احمد ادریس از محمد بن ابی صهبان از صفوان بن یحیی از عبد ال
رحمن بن الحجاج که گفت روزی امام موسی علیه التحیة والثنا وصیت نامهٔ امیر المؤمنین علی علیه السلام و وقف
نامهٔ پدر خود را مصحوب ابی اسمعیل نزد من فرستاد و صدقه جعفر بن محمد علیه السلام و صدقه خود را
نیز در آنجا یاد کرده بود که بسم الله الرحمن الرحیم این آنچیزیست که موسی بن جعفر تصدق نموده و بصدقه
داده است زمین و مکان کذا واقع است و محدودست بحدود اربعه کذا واقع است و بجمیع
نخلستان و زمین و بیاض و آب گشت زار و زراعت با همگی حقوق و تمامی لواحقات آن از ترب و ...

وچراگاهها و بلندیها و پستیها و آبریزها و ساحلها و مسیلها و مزارع و غیر آن بر فرزندان
که از صلب او باشند ذکور ایشان و اناث قسمت کند و الی و متولی آن انچه بیرون آورده باشد
خدا تعالی از غله و حاصلات آن بعد از بیرون رفتن خرج و اخراجات و تعمیر کردن ضروریات
و درست کردن آبریزها آن قسمت کردن پس درخت خرما بار بر مسکینان و درویشان اهل بیت
میان فرزندان موسی جعفر ع هر مرد را بهره دو زن و اگر زنی از فرزندان موسی جعفر علیه السلام
شوهر کند او را دیگر درین صدقه حقی نباشد تا وقتی که بی شوهر باز آن رجوع کند اگر بی شوهر باز گردد
بهره او مثل بهره زنی باشد که شوهر نکرده باشد از دختران موسی ع و هر که از فرزندان موسی ع فوت شود
و از و پسری ماند او را سهم پدر خود باشد مرد را دو برابر بهره زن مثل آنچه شرط کرده است موسی علیه السلام
در میان فرزندان خود که از صلب او باشند و هر که از فرزندان موسی ع فوت شود و از و پسر نماند
حق او در اصل صدقه برگردد و به ایشان تعلق گیرد فرزندان دختران مرا در آن صدقه حقی نیست مگر
آنکه پدر ایشان از فرزندان من باشند و با وجود فرزند و فرزند زادگان من و آنچه از ایشان باشد
هیچکس را در آن صدقه حقی نیست و اگر همه منقرض شوند و کسی از ایشان نماند صدقه من منتقل شود به فرزندان
پدر من که از مادر من باشند و هر که از ایشان باقی ماند و اگر چه یکی باشد بدستوری که میان فرزندان و اعقاب خود
شرط کرده ام و اگر همگی فرزندان پدر من که از مادر من باشند با اعقاب ایشان منقرض گردند
و هیچکس از ایشان نماند صدقه من به فرزندان پدر من و هر که از اعقاب ایشان باقی ماند منتقل باشد
پس اگر از ایشان کسی نماند صدقه من با ولی فالاولی رسد تا زمانی که حضرت عزت وارث
آن شود و هو خیر الوارثین و او بهترین وارثهاست تصدق کرد موسی بن جعفر این صدقه خود را

که صحیح است و دوام در فیه و قف است و تا روز ابد منقطع ندارد و به هیچ وجه من الوجوه شایسته
مشتبه و بازگشتن در آن نیست محض از برای رضای پروردگار و حصول ثواب کردار و دریافت
دار القرار بحیثیتی که هیچ مومنی که ایمان بخدا و روز جزا دارد حلال نیست که آنرا بفروشد یا بخرد
یا هبه کند یا ببخشد یا چیزی را از ما وضع علیه تغییر دهد حتی یرث الله الارض و من علیها
یعنی تا وقتی که وارث شود خدا تعالی زمین را و هر که بر آنست و تولیت این صدقه خود را بعلی و ابراهیم
مقرر نمودم که ایشان بتولیت آن قیام نمایند پس اگر یکی از ایشان منقرض گردد قاسم بجای او در آید
و با کسی که از آن دو کس باقی مانده است در تولیت داخل شود و اگر یکی از ایشان منقرض شود
اسمعیل بجای او در آید و اگر نیز یکی از ایشان منقرض گردد عباس بجای وی در آید و اگر از ایشان
یکی نیز منقرض گردد بزرگترین فرزندان من بجای وی بایستد و اگر از فرزندان من بجز یکی نماند و دیگر
و منحصر شود او قایم مقام هر دو گردد و تولیت برو از د راوی گفت که ابوالحسن ع فرموده اند
که پدر او در صدقه خود اسمعیل را بر عباس مقدم داشت و او کوچکتر از وی بود روایت کرد
ابو المظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود
عیاشی از پدر خود که گفت روایت کرد ما را یوسف بن سخت از علی بن قاسم عریضی حسینی از صفوان
بن یحیی از عبد الرحمن بن الحجاج از اسحق و علی پسران ابی عبد الله جعفر بن محمد ع که ایشان هر دو
در مکه معظمه در سالی که امام موسی ع بجوار رحمت ایزدی پیوسته بود نزد عبد الرحمن بن اسلم
در آمدند و کتابی بخط مبارک آنحضرت که بجهه سرانجام بعضی مهمات ایشان نوشته بود با خود
آوردند و باز نموده گفتند که آنحضرت سرانجام این مهمات را از وجهی که در نزد تو جمع کرده

پس آنچه از آنحضرت در نزد تو باشد بحضرت پسر او علی ع الوصیت که او خلیفه و برپا دارنده امر اوست
و این گفتگو بیک روز بعد از نقل و قریب به پنجاه روز بعد از فوت امام موسی ع واقع شد و این
بر طبق کلام خود حسین بن احمد منقری و اسمعیل بن عمر و حسان بن معویه و حسن بن محمد صاحب ختم ایضا
نیز گواه گذرانیدند دو کس از بنی طالب گواهی دادند که ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع وصی پدر خود
و خلیفه اوست و دو کس از بنی هاشم گواهی دادند که علی بن موسی ع خلیفه و وکیل پدر خود است
و شهادت ایشان در نزد حفص بن غیاث قاضی مرتبه قبول یافت روایت کرد با احمد بن زیاد
بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد با علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از بکر
بن صالح که گفت گفتم با ابی ابراهیم پسر امام موسی ع در باب پدر خود چه میگویی فرمود او زنده است
گفتم برادر خود ابو الحسن ع را چون میدانی گفت او ثقه و راستگوست گفتم او میگوید که بتحقیق
پدر تو در گذشته است فرمود او اعلم است و آنچه میگوید راست است راوی گفت بار دیگر همین
سوال را بر او رد کردم او نیز همان جواب باز داد گفتم پدر تو وصیت کرد فرمود آری گفتم کرا
وصی خود گردانید گفت بپنج کس از ما وصیت کرد و علی را بر ما مقدم داشت **باب سیم**
در ذکر نصهای که بر امامت امام رضا ع در جمله ائمه اثنی عشر علیهم السلام بروایت رسیده
روایت کرد با محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد با حسین
بن اسمعیل که گفت روایت کرد با ابو عمرو سعید بن محمد بن نصر قطان که گفت روایت کرد
با محمد بن عبد بن محمد که گفت روایت کرد با عباس بن عمرو از صدقه بن ابی موسی از ابی نضره
که گفت چون امام الباطن والظاهر ابو جعفر امام محمد باقر ع را هنگام انتقال در رسید در حالت

احتضار

احتضار پسر خود امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع را بخواند تا با ایشان عهد نماید و امانتی که نزد وی بود
بدو سپارد برادر او زید بن علی ع باو گفت ای برادر اگر مرا خود در این عهد مثل امام حسن و امام حسین
علیهما السلام انکاری و آنچنان در خیال آری امید میدارم که ببدی نرسی و مکروهی نبینی آنحضرت باو گفتند
ای ابو الحسین بدرستی که امانتها نه بمثال و خیال است و عهدها و پیمانها نه بر رسوم و قواعد و تحقیق
که این امور در حجتهای الهی از ازل ثبت شده است بعد از آن جابر بن عبد الله را طلب نمودند و گفتند
ای جابر روایت کن با آنچه در صحیفه دیده جابر گفت آری یا ابا جعفر روزی برسیدم خود فاطمه زهرا
دختر رسول خدا ص در آمدم تا بولادت امام حسین ع تهنیت گویم دیدم صحیفه از در سفید در غایت سفیدی
در دست دارد گفتم ای سیده زنان این چه صحیفه است که در دست داری فاطمه ع فرمود در این صحیفه
اسمائیکه که از فرزندان من شوند مرقوم است گفتم بمن ده تا در آن نظر کنم گفت ای جابر اگر چه در این باب
نهی نبود هر آینه بتو میدادم تا نظر در آن میکردی ولیکن نهی کرده شده است از آنکه انرا دست ساید
مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا اهل بیت پیغمبری نهایتش ترا رخصت این است که از ظاهر آن نظر بباطن آن کنی
جابر گفت چون نظر در آن کردم دیدم که نوشته اند ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفی مادر او آمنه است
و ابو الحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادر او فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف و ابو محمد الحسن
بن علی ع البر و ابو عبد الله الحسین بن علی المتقی مادر هر دو فاطمه دختر محمد است و ابو محمد علی بن الحسین العدل
مادر او شهربانو دختر یزدجرد است و ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادر او ام عبد الله دختر حسن بن علی
بن ابی طالب است و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع مادر او ام فروه است دختر قسیم بن محمد
بن ابی بکر است و ابو ابراهیم موسی الکاظم بن جعفر مادر او کنیزی است مسماة بحمیده الصفا و ابو الحسن

مادر او کنیزیست مسمی به نجمه و محمد بن علی

علی بن موسی الرضا مادر او کنیزیست مسمی بخیزران و ابوالحسن علی بن محمد الهادی مادر او کنیزیست
نام او سوسن و ابومحمد الحسن بن علی الرفیق مادر او کنیزیست نام او سمانه و کنیت او ام الحسن و هو
محمد القائم المهدی مادر او کنیزیست مسمی به نرجس صلوات الله علیهم اجمعین گفت مصنف این کتاب که درین
حدیث همچنانکه ذکر یافت قائم ع بنام روایت شده است و آنکه نهی بنام خواندن آنحضرت رفته
و گفته که آنحضرت صلوات الله علیه را بنام نباید خواند تا زمانی که ظهور کند و درین حدیث چه میگوید
و از اثر چه حمل میکنند روایت کرد ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت
کرد ما را سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری جمیعا از ابی الخیر از صالح بن ابی حماد و حسن بن طریف
همگی از بکر بن صالح و روایت کرد ما را پدرم و محمد بن موسی المتوکل و محمد بن علی ماجیلویه و احمد بن علی
بن ابراهیم بن هاشم و حسین بن ابراهیم بن تاتانه و احمد بن زیاد جعفر همدانی رضی الله عنهم
که گفتند روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از بکر بن صالح از عبدالرحمن بن سالم
از ابی بصیر از امام بحق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع که آنحضرت گفت که پدرم ع بجابر بن عبدالله
انصاری گفت مرا با تو حاجتی است میخواهم در خلوت بتو بگویم تردد مردمان نزد تو چه وقت تخفیف
می یابد تا با تو خلوت کنم و حاجت خود را از تو بپرسم جابر بآنحضرت گفت این همه وقت میسر است
و موقوف باراده شماست آنحضرت با او خلوت کردند و گفتند ای جابر خبر ده مرا از لوحی که
در دست مادرم فاطمه دختر رسول خدا دیدی و از آنچه در آن نوشته بود و از مادرم شنیدی
جابر گفت خدا را گواه میخواهم که روزی از روزها در زمان جناب سید کاینات صلی الله علیه و آله
بر مادر تو فاطمه علیها السلام در آمدم تا تهنیت امام حسین ع باو بگویم دیدم که لوح سبزی در دست او

بمثابه

بمثابه نور آفتاب بخط سفیدی خبری در آن نوشته اند و مرا گمان شد که آن لوح مگر از زمرد باشد
پس بآنحضرت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا این چه لوح است که در دست داری
آنمخدره تتق عصمت فرمود این لوح را حضرت عزت برای حضرت رسالت صلعم بهدیه
فرستاده است و تحفه او گردانیده و نام پدرم و شوهرم و فرزندانم و نامهای اوصیاء
از فرزندان من در آن نوشته اند و پدرم والا گهرم آنرا بمن داد تا مرا بدان مسرور و شادان گرداند
بعد از آن لوح را مادرت فاطمه ع بمن داد من آنرا گرفتم و خواندم و از روی آن نسخه برداشتم آنگاه
پدرم ع بجابر گفتند آیا میشود که آنرا بما عرض کنی جابر گفت آری و در روبراه آورد و پدرم نیز با او
براه افتاد تا بخانه اش رسیدند جابر صحیفه از پوست آهو برای پدرم ع بیرون آورد و گفت
خدا را گواه میسازم که آنچه درین نسخه است در آن لوح نوشته دیدم و آن این است
بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از خدای که عزیز است و علیم بسوی محمد که نور و رسول
و حجاب و دلیل اوست و روح امین از نزد رب العالمین برو فرود آمده است که ای محمد
بزرگ دار اسماء مرا و شکر کن بر نعمتهای من و انکار آلای من مکن بدرستی که منم آنخدای ام
که نیست خدایی بجز من شکننده گردن گردنکشان و خوار کننده ستمکاران و جزا دهنده
روز جزا بتحقیق منم آنخدای ام که نیست خدایی بجز من و هر که بغیر از فضل و کرم من امید دارد و از غیر
عدل و عذاب من ترسد عذاب کنم او را عذابی که هیچکس از عالمیان را آن قسم
عذاب نکنم پس مرا پرستش کن و بر من توکل کن بدرستی که هیچ پیغمبری را نفرستادم
ایام عمر او تمام گردید و حیاتش بسر آوردم مگر آنکه از برای او وصیی که حافظ دین و آیین او ام

تعیین فرمودم و بتحقیق که من ترا بر همه پیغمبران تفضیل دادم و وصی ترا بر جمیع اوصیا تفضیل کرده‌ام
و بعد از تو ترا بشیر بچگان تو و فرزندان و فرزند زادگان تو حسن و حسین گرامی داشتم پس حسن را
بعد از انقضای مدت عمر او معدن علم خود کردانیدم و حسین را خازن وحی خود ساختم و نامه
احوال او را بسعادت ختم کردم پس او بهترین شهادت جویندگان و بلندترین درجات شهادت
یافتگان است در نزد من کلمه تامه خود را با او کردانیدم و حجت بالغه را در نزد او و بعترت که هستم محبت
و متابعت عترت و فرزندان او ثواب دهم و بمخالفت ایشان عقاب کنم اول ایشان علی سید
عابدان و زینت وارثان اولیای گذشتگان است و پسر او که شبیه جد عالی قدر محمود است
محمد الباقر شکافنده علم من و معدن حکمت من است نزدیک باشد که شک کنندگان در جعفر
هلاک کردند و کمان برندگان در حق او مستاصل شوند بر گرداننده قول او بر و مانند بر گرداننده
قول من است بر حق کنیه از ذکر که هر که اقرار با و نیارد بخیال آنکه بعضی اقرار نماید حجت بر من
که جعفر را گرامی دارم و مکان او را بلند کردانم و او را در میان پیروان و یاری دهندگان و فرزندان
و دوستان او شاد کردانم و پس از و موسی را بر گزیدم و بعد از فتنه کور بسیار تاریکی ظهور
آوردم زیرا که رشته فرض و واجب من از هم نگسلد و حجت و برهان من پنهان نماند و بدرستی
که اولیا و دوستان من بجنت و بی سعادت شوند و شقاوت نورزند آگاه باشید که هر که
یکی از ایشان را انکار کند بدرستی که انکار نعمت من کرده است و هر که آیتی از کتاب من تغییر دهد
بتحقیق که افترا بر من بسته است و دروغ بر من بافته و وای بر افترا بندان و انکار کنندگان
در نزد انقضای مدت حیات بنده بر گزیده من و دوست پسندیده من موسی بدرستی که تکذیب کننده

هر

هشتم تکذیب کننده جمیع اولیا و دوستان من است و علی ولی و یاری دهنده من است و او کسیست
که اثقال بار گران نبوت را بر وی اندازم و تحمل و بردباری او بجشم عنقریب او را عفریت متکبر بقتل خواهد
در مدینه که آن را عبد صالح یعنی اسکندر ذوالقرنین بنا کرده است پهلوی بدترین خلق مدفون خواهد کرد
قول من حق است و هر آینه خنک سازم چشم او را بمحمد پسر او و خلیفه او و بعد از و پس او و وارث
علم من و معدن احکام من است و موضع سر من و حجت بر خلق من است بهشت را مقام او کردانیدم
و شفاعت او را در حق هفتاد دو تن از اهل بیت او که همه مستوجب آتش باشند قبول کردم و ختم
کنم بسعادت برای پسر او علی که ولی و یاری دهنده من است و گواه من است در میان خلق من
و امین من است بر وحی من بیرون آرم از و دعوت کننده براه من و خازن برای علم من حسن بعد
از آن دعوت را به پسر او که رحمت من عالمیان را کامل کردانم و او بکمال موسی و بهای عیسی
و صبر ایوب متصف بود و نزدیک است که در زمان او دوستان من خود را ذلیل شوند و سرهای
ایشان چون سرهای ترک و دیلم بیفتد کشته کردند و سوخته شوند و ترسان و هراسان باشند
زمین از خون ایشان رنگین کردد و گریه و آشوب در زنان ایشان افتد آن گروه اولیای حق و دوستان
مطلق منند بر برکت ایشان همه فتنهای تاریک را دفع کردانم و سلسلهای سختیهای و بلاها را
بکشایم و سنگینی قیدها و غلها را بردارم اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ
وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ یعنی ایشانند آن گروهی که بر مصائب
صبر میکنند بر ایشان است رحمتهای بسیار و نعمتهای بیشمار از پروردگار ایشان آن گروه
ایشانند نه غیر ایشان راه یافتگان بولایت ایمه هدی که رضا و تسلیم بدیشان متضمن ثواب عظیم

و موجب دخول نعیم است و عبدالرحمن بن سالم گفت که ابی بصیر گفت اگرچه در مدت عمر خود هیچ حدیث
نمی‌شنیدی مگر این حدیث را هرآینه کافی بود ترا همین حدیث پس از آنکه دار و مگر اظهار مکن
مگر با اهلش که از ایشان پنهان مدار و بر ایشان پوشیده مگذار روایت کرد ما را ابو محمد حسن بن
حمزه علوی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را ابوجعفر محمد بن حسین بن درست سروری از جعفر بن
محمد بن مالک که گفت روایت کرد ما را محمد بن عمران کوفی از عبدالرحمن بن ابی نجران و صفوان
بن یحیی از اسحق بن عمار از ابی عبدالله امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع که آنحضرت فرمودند ای
اسحق آیا میخواهی که بشارت دهم ترا گفتم آری جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدا ص
فرمودند صحیفه‌ای یافتم باملاء رسول خدا ص و خط امیرالمؤمنین ع که در آن نوشته بودند بسم الله الرحمن الرحیم
این کتابیست از خدای که عزیز است و حکیم و حدیث را مثل آنچه مذکور شد بتمام ذکر کردند
راوی گوید بعد از آن امام جعفر صادق ع در آخر حدیث خود گفتند ای ابا اسحق چون این
دین و آیین فرشتگان و فرستادگان است می‌باید آن را از غیر اهل او نگاه داری و با ایشان
نسپاری تا حضرت عزت ترا نگاه دارد و حال ترا اصلاح آرد بعد از آن فرمودند که هر
با این اطاعت کند از عقاب خدای عز و جل که عزیز است و بزرگ ایمن گردد و از عذاب او
جل شانه رستگاری یابد روایت کرد ما را ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما را عبدالله بن موسی رویانی از ابوتراب از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی
از علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ع که گفت روایت کرد ما را عبدالله بن محمد بن
جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود علیه السلام بدرستی که امام الباطن والظاهر امام محمد باقر ع

فرزن

فرزندان خود را جمع گردانیده و عم ایشان زید بن علی نیز در میان ایشان بود بعد از آن کتابی بخط علی
امیرالمؤمنین علی ع و املاء رسول خدا ص بیرون آورد که در آن نوشته بودند این کتابیست از خدای که عزیز است
و حکیم و حدیث لوح بتمامه تا اولئک هم المهتدون در آنجا بود بعد از آن در آخر حدیث گفت که عبدالعظیم
گفت عجب و چه عجب از جعفر بن محمد با آنکه این حدیث را از پدر بزرگوار خود شنیده بود که
با وی گفتند خروج کرد و باین امر اقدام نمود راوی گوید بعد از آن آنحضرت گفتند این سر اهل بیت
دین او و دین فرشتگان او است آن را محافظت کن و نگاه دار مگر از اهل اولیاء آن که از ایشان مدار و دریغ
روایت کرد ما را علی بن حسین بن شاذویه المؤدب رضی الله عنه و احمد بن هرون الفامی رحمه الله
که گفتند روایت کرد ما را محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری از پدر خود از جعفر بن محمد بن مالک فزاری
کوفی از مالک سلولی از درست از عبدالحمید از عبدالله بن قاسم از عبدالله بن جبله از ابی السفاتج
از جابر جعفی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع از جابر بن عبدالله انصاری که گفت در آمدم بر فاطمه
دختر رسول ص او در پیش او لوحی گذاشته بود که روشنی آن چشمها را خیره میکرد دیدم که سه اسم در
ظاهر آن و سه اسم در باطن آن و سه اسم در آخر آن و سه اسم بر طرف آن نوشته بودند چون
آن اسمها را شمردم دوازده اسم بود بآنحضرت گفتم این نامها کیانند گفت این نامهای اوصیاست
که اول ایشان پسر عم من است و یازده نام دیگر از فرزندان من که آخر ایشان قائم است علیه السلام جابر گفت
که در آن لوح دیدم که در سه جا محمد محمد محمد و در چهار جا علی علی علی علی نوشته بودند روایت
کرد ما را احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را پدرم از محمد حسین بن ابی الخطاب
از حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر ع از جابر بن عبدالله انصاری که گفت در آمدم بر فاطمه

الحمیری

و در پیش او لوحی نهاده بود که در آنجا اسامی اوصیا نوشته بودند و آن را شمار کردم دوازده
اسم بود آخر ایشان قایم سه تن محمد از ایشان نام داشتند و چهار تن از ایشان را علی نام بود
روایت کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را پدرم از ابی احمد بن
محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم همگی از حسن بن محبوب از ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام از جابر بن عبد الله الانصاری
که گفت در آمدم بر حضرت فاطمه علیها السلام و در پیش او لوحی بود که در آنجا اسامی اوصیا نوشته بود چون آن
نامها را شمردم دوازده نام بود و آخر ایشان قایم سه تن از ایشان محمد نام بود و چهار تن از ایشان علی
روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را سعد بن عبد الله از احمد بن عیسی از محمد بن
ابی عمیر از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس الهلالی که گفت شنیدم از عبد الله
بن جعفر طیار رضی الله عنه که میگفت من و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه
بن زید در نزد معاویه نشسته بودیم و حدیثی که میان من و معاویه گذشته بود بیان میکردم در اثنای آن
بمعاویه گفتم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود من اولی بمومنانم از نفسهای ایشان بعد از آن برادرم
علی ابن ابی طالب علیه السلام اولی بمومنان است از نفسهای ایشان بعد از او پسران او حسن و حسین علیهما السلام و چون
ایشان هر دو بشهادت فایض شوند فرزندم علی بن الحسین اولی بمومنان است از نفسهای ایشان و تو درک خواهی نمود
ای عبد الله که تو او را دریابی و سعادت خدمت او را دریابی و چون او شهید شود فرزندم محمد بن علی الباقر
اولی بمومنان است از نفسهای ایشان و عنقریب است ای عبد الله که تو ادراک نمایی سعادت ملازمت او را
دریابی و تمام میشود و بکمال میرسد مرتبه ولایت و درجه ولادت بر دوازده امام که نه تن
ایشان از فرزندان امام المتقین امام حسین علیه السلام اند راوی گوید که بعد از آن که من این حدیث را اعاده و نقل

میکردم

میکردم امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را بگواهی خواندم
ایشان نیز بر صدق قول من در نزد معاویه ادای شهادت نمودند سلیم بن قیس الهلالی گفت
من شنیدم از سلمان و ابی ذر و مقداد و اسامه رضی الله عنهم که ایشان گفتند ما نیز این حدیث را از رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم روایت کرد ما را ابو علی احمد بن حسن قطان که گفت روایت کرد ما را ابو عبد الله
احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی الرجال بغدادی که گفت روایت کرد ما را محمد بن عبدوس حرانی
که گفت روایت کرد ما را عبد الغفار بن الحکم که گفت روایت کرد ما را منصور بن ابی اسود از مطرف
از شعبی از عم خود قیس بن عبد الله که گفت روزی از روزها در حلقه جماعتی که عبد الله بن مسعود نیز در آنجا
حاضر بود نشسته بودیم ناگاه اعرابی در آمد و گفت کدام یک از شما عبد الله بن مسعود است عبد الله گفت
من عبد الله بن مسعودم چه میگویی گفت پیغمبر شما بشما گفته است که بعد از چند کس خلیفه خواهند بود گفت آری
فرمودند دوازده کس بعدد نقبای بنی اسرائیل خلافت خواهند کرد روایت کرد ما را ابو علی احمد بن
حسن بن علی بن عبدویه قطان که گفت روایت کرد ما را ابو زید محمد بن یحیی بن خالد بن یزید
مروزی در شهر ری در ماه ربیع الاول سیصد و [illegible] که گفت روایت کرد ما را اسحق بن ابراهیم
الحنظلی در سال دویست و [illegible] و او معروف باسحق بن راهویه است که گفت روایت کرد
ما را یحیی بن یحیی که گفت روایت کرد ما را هیثم از مجالد از شعبی از مسروق که گفت در نزد عبد الله بن مسعود
نشسته بودیم و مصحفهای خود را بر او عرض میکردیم ناگاه جوانی از اهل مجلس با او گفت آیا عهد کرده است
بشما پیغمبر شما که بعد از او چند خلیفه خواهند بود و عبد الله بن مسعود با او گفت بدرستی که تو کوچک سالی
و این چیزیست که هیچکس پیش از تو نپرسیده است آری پیغمبر ما صلی الله علیه و آله با ما عهد کرده است که بعد از او

که بعد از و دوازده خلیفه خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل روایت کرد مرا ابو القسم عتاب
بن محمد ورامینی الحافظ که گفت روایت کرد مرا یحیی بن محمد بن صاعد که گفت روایت کرد
مرا احمد بن عبد الرحمن بن الفضل و محمد بن عبد الله بن سوار که گفت روایت کردند مرا عبد الغفار بن سلیم
که گفت روایت کرد مرا منصور بن الاسود از مطرف از شعبی و روایت کرد مرا عتاب بن محمد
که گفت روایت کرد مرا اسحق بن محمد الانماطی که گفت روایت کرد مرا یوسف بن موسی که
گفت روایت کرد مرا جریر از اشعث بن سوار از شعبی و روایت کرد مرا عتاب بن محمد که گفت
روایت کرد مرا حسین بن محمد الحرانی که گفت روایت کرد مرا ایوب بن محمد الوراق که گفت روایت کرد
مرا سعد بن سلمه که گفت روایت کرد مرا اشعث بن سوار از شعبی که ایشان همه گفتند از عم او قیس بن عبید
که گفت ابو القسم عتاب که ما با عبد الله بن مسعود نشسته بودیم که اعرابی آمد گفت در میان شما
عبد الله بن مسعود هست عبد الله بن مسعود گفت آری منم عبد الله بن مسعود چه حاجت داری گفت ای عبد الله
پیغمبر شما صلعم و آله شما را خبر داده است که در میان شما چند خلیفه خواهد بود گفت بد پرسی که از من چیزی
که هیچکس نپرسیده است از وقتی که داخل عراق شده ام آری فرموده است بعدد نقبای بنی اسرائیل
دوازده خلیفه خواهند بود روایت کرد مرا احمد بن حسن قطان که گفت روایت کرد مرا ابو بکر احمد بن
محمد بن عبیده نیشابوری که گفت روایت کرد مرا ابو القسم هارون بن اسحق بغدادی
که گفت روایت کرد مرا عم غسیم ابراهیم بن محمد از زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر
بن سمره که گفت من با پدر خود در خدمت حضرت رسالت پناه صلعم بودم شنیدم که آنحضرت میفرمود که
بعد از من دوازده امیر خواهند بود و بعد از ان آهسته چیزی گفتند من نشنیدم پس من به پدر خود گفتم چه بود

که آنحضرت

که آنحضرت اخفا کردند و آهسته گفتند گفت فرمودند آن دوازده امیر همه از قریش خواهند بود
روایت کرد مرا احمد بن حسن قطان که گفت روایت کرد مرا ابو علی بن محمد بن اسمعیل مروزی
در شهر ری که گفت روایت کرد مرا فضل بن عبد الجبار مروزی که گفت روایت کرد مرا علی بن حسین
یعنی ابن شقیق که گفت روایت کرد مرا حسن بن واقد که گفت روایت کرد مرا سماک بن حارث
از جابر بن سمره که گفت من بخدمت رسول خدا صلعم آمدم شنیدم که آنحضرت می گفتند مدار که این
امر یعنی نظام عالم منقضی نگردد و وعده آن بسر نیاید تا از او دوازده خلیفه مالک شوند و خلافت کنند
بعد از ان کلمه آهسته گفتند که من نشنیدم از پدر خود پرسیدم که آنحضرت چه فرمودند گفت فرمودند ایشان
همگی از قریش باشند روایت کرد مرا احمد بن محمد بن اسحق قاضی که گفت روایت کرد مرا علی بن الجعد
که گفت روایت کرد مرا زهیر از زیاد بن خیثمه از اسود بن سعید همدانی که گفت شنیدم که جابر بن سمره میگفت
من از رسول خدا صلعم شنیدم که میگفتند بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش باشند چون
آنحضرت بمنزل کرامت خود برگشتند بنزد آنجناب رفتم و آنچه میان من و ایشان گذشته بود بمیان آوردم
و گفتم بعد از ان چه خواهد شد فرمودند که هرج و مرج در عالم افتد و فتنه و آشوب در مردم پدید آید
بیت بعالم همه هرج پیدا شود ۞ زمین و زمان پر ز غوغا شود روایت کرد مرا ابو القسم عبد الله
بن محمد صایغ رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا ابو عبد الله از محمد بن سعید که گفت روایت کرد
مرا حسن بن علیک که گفت روایت کرد مرا شیخی در شهر بغداد که او را نخجی میگفتند و نام پدر او از خاطرم
رفته است که گفت روایت کرد مرا عبد الله بن ابی بکر السهمی که گفت روایت کرد مرا حاتم بن ابی مغیره
از ابی بحر که گفت شنیدم از ابو الخلد که از همسایگان من بود میگفت و سوگند بر آن یاد میکرد به درستی

که این امت در معرض هلاکت که نیایند تا دوازده خلیفه در میان ایشان بخلافت قیام نمایند که همه
براه راست روند و بدین حق عمل کنند روایت کرد مرا ابو القاسم عبد الله بن محمد صایغ رضی الله عنه
که گفت روایت کرد مرا ابو عبید الله بن سعید که گفت روایت کرد مرا حسن بن علی که گفت روایت کرد
مرا ابو الولید بن مسلم که گفت روایت کرد مرا صفوان بن عمر از شریح بن عبید از عمرو البکالی از کعب الاحبار
که گفت خلفا دوازده باشند چون زمان انقضای ایشان نزدیک رسد طبقه صالحه بیایند که
خدای تعالی عمر ایشان را دراز گرداند چنین وعده داده است حضرت عزت تعالی این امت را بعد از آن
این آیه وافی هدایه را تلاوت نمود که وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم یعنی وعده داده است
حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده اند از شما و باعمال صالحه اقدام نموده اند هر آینه باقی گذارد
ایشان را بر زمین همچنانکه باقی داشت آنان را که قبل ایشان بوده اند حضرت عزت بنی
اسرائیل همچنین که گفت کرد و چندان بزرگ و عظیم نیست اگر حضرت این امت را در یک روز
یا نیم روز جمع گرداند و بدرستی که در نزد پروردگار تو یک روز برابر هزار سال است که شما بشمار
در می آرید و تعداد میکنید گفت مصنف این کتاب که طرق این اخبار را از کتاب خصال بیرون
آورده ام روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا سعد بن عبد الله بن مسکان
از ابان بن خلف از سلیم بن قیس الهلالی از سلمان فارسی رحمة الله علیه که گفت در آمدم بر رسول صلی الله علیه
و آنحضرت امام حسین علیه السلام در کنار خود داشتند و چشم و دهان او را می بوسیدند و بزبان معجز بیان با او
میفرمودند تو سیدی پسر سیدی و تو امامی پسر امامی و حجتی پسر حجتی که نه امام از صلب تو باشند نهمین ایشان

بن احمد بن جعفر هم

قایم ایشان است روایت کرد مرا حمزة بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام
در شهر دار المومنین در ماه رجب سال سیصد و سی و نه که گفت خبر داد مرا احمد بن محمد بن سعید کوفی
مولای بنی هاشم که گفت خبر داد مرا قاسم بن محمد بن حماد که گفت روایت کرد مرا عتاب بن ابراهیم
که گفت روایت کرد مرا حسین بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدر خود از پدران خود از امیر المومنین علی
علیه السلام که آنحضرت گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرر فرمودند بشارت باد شما را ابدا که مثل
امت من همچو باران است که دانسته نمیشود که اول آن خیر و نیکوست یا آخر آن بتحقیق که مثل امت من
مثل باغیست که جامع انواع میوها باشد و فوج عام از آن خورده باشند بعد از آن فوج دیگر خورده باشند
باشد اگر آن فوج خواهد بود که در عرض پهناورتر و در طول درازتر و در عمق عمیق‌تر از دریا باشند
و در نیکوی بهتر از رطب و عسل بود و چگونه در معرض هلاکت آید امتی که اول ایشان من باشم و بعد از من
دوازده کس از سعادتمندان صاحب عقلان باشند و در آخر ایشان عیسی بن مریم باشد ولیکن هرج
و مرج بهلاکت رسد در آن وقتی که میان مردمان فتنه و خلاف آشکارا شود و بر هم زدگی دین ایشان
ظاهر گردد و اضطراب در میان ایشان افتد که از آن هرج و مرج پدید آید و در آن وقت نه من از ایشان
باشم و نه ایشان از من روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا عبد الله بن محمد بن
الحسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین ثقفی از صالح بن عقبه از جعفر بن محمد علیه السلام که گفت چون ابوبکر مرد
و عمر بن الخطاب خلیفه شد و بمسجد آمده نشست مردی برو در آمد و گفت ای امیر مومنان من مردی ام
از یهودان و علامه ایشانم و میخواهم مسئله چندی از تو سوال کنم اگر جواب مرا گفتی هر آینه از کیش خود بر گردم
و بدین مسلمانان در آیم عمر گفت آن مسایل کدام است یهودی گفت سه تا و سه تا و یکی اگر خواهی بگو بپرسیم

واگر دانا تر از تو کسی در قوم هم مرا بسوی او ارشاد کن تا مسایل خود را از و سوال کنم گفت نزد آن جوان
یعنی علی ابن ابی طالب ع برو و از و سوال کن آن یهودی بنزد امیر المومنین علیه السلام آمد مطلب خود را عرض نمود
آنحضرت با و گفتند چرا گفتی سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا گفت برای آنکه جاهل نیستم اگر در مسئله
جواب هر یکی شان اکتفا کنم و دیگر از تو پرسم و اگر جواب هر یکی دیگر به پرسم فرمودند اگر جواب
تو گویم مسلمان میشوی گفت بلی فرمودند بپرس از آنچه خواهی گفت سوال میکنیم ترا از اول سنگی که
بر روی زمین نهاده شد و اول چشمه که بر آن روان گردید و اول درختی که در آن رویید که امید
آنحضرت در مقام جواب او درآمده فرمودند ای یهودی شما میگویید اول سنگی بر زمین نهاده شد
سنگیست که در بیت المقدس است و این دروغ است بلکه آن سنگیست که آدم ع از بهشت با خود آورد
یهودی گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط هارون و املاء موسی علیه السلام است و دیگر آنکه شما میگویید اول
چشمه که بر روی زمین روان گردید چشمه ایست که در بیت المقدس است و این خلاف است بلکه آن چشمه حیات است
که یوشع بن نون ماهی مرده را در آن شست و زنده گردید خضر ع از آن چشمه بیاشامید و دیگر هیچکس
از آن چشمه نیاشامید مگر آنکه جاوید زنده ماند و هرگز نمیرد گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط
هارون و املاء موسی ع است و دیگر آنکه شما میگویید که اول درختی که بر روی زمین رویید درخت
زیتون است و این دروغ است بلکه آن درخت عجوه است که عبارت از درخت خرماست که آدم ع
آنرا از بهشت با خود آورد گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط هارون و املاء موسی علیه السلام است
بعد از آن یهودی گفت سه تای دیگر آنکه این امت را چند امام خواهند بود که رجوع در امر دین باشند
و هر که است ترا فرو گذارد و بدیشان ضرر نکند بیت که جمله کاینات کافر گردند ع بر دم کرم نیابتش

نشنید

نشنید گرد ع فرمودند این امت را دوازده امام خواهند بود گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط
هارون و املاء موسی است گفت پیغمبر شما در کجای از بهشت ساکن خواهد بود فرمودند در عالم درجات و بلندترین
مرتبات جنات عدن مقام خواهند داشت گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط هارون و املاء موسی است
گفت در منزل او کیان همراه او خواهند آمد فرمودند دوازده امام با او خواهند بود گفت راست گفتی
بخدا قسم که این بخط هارون و املاء موسی علیه السلام است پس از آن گفت از هفتمین می پرسم که وصی او
بعد از و چند گاه زندگانی خواهد کرد فرمودند سی سال زنده خواهد بود گفت بعد از آن او بمرگ خود
خواهد مرد یا کشته خواهد شد فرمودند کشته خواهد شد بضربتی که بر فرق سر او خواهند زد و محاسن او
بخون سر او رنگین خواهد شد گفت راست گفتی بخدا قسم که این بخط هارون و املاء موسی است مصنف
این کتاب گفت که این حدیث بطریق دیگر نیز روایت شده است که آنرا در کتاب کمال الدین و تمام النعمه
فی اثبات الغیبه کشف الحیره ذکر کرده اند روایت کرد ما احمد بن حسن قطان که گفت روایت کرد
ما احمد بن یحیی بن زکریا قطان که گفت روایت کرد ما بکر بن عبد الله حبیب که گفت روایت کرد
ما تمیم بن بهلول که گفت روایت کرد ما عبد الله بن ابی الهذیل که پرسیدم از و که امامت بر که
واجب است و علامت کسی که امامت بر و واجب است چه چیز است گفت بدرستی که دلیل در آن
و حجت بر مومنان و قایم بامور مسلمانان و ناطق بقرآن و عالم باحکام برادر رسول خدا ص و خلیفه او
و وصی او بر امت او و دوست او آنکه او بمنزله هارون از موسی بود و طاعت او بقبول حضرت عزت
واجب شده که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید اطاعت کنید خدای تعالی را و رسول را و صاحبان امر از شما را

و بقول عزوجل شانه موصوف گشته که انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی جز این نیست که دوست شما
بحقیقت خدا است و فرستاده اوست و آنکسانی که ایمان آورده اند آنکه بپای میدارند نماز را
و میدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند آنکه بولایت خوانده شده از جانب الهی بقول حضرت
رسالت پناهی صلعم در روز غدیر خم امامت او به ثبوت رسیده چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در خطبه خود بعالمیان فرموده است که الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا نیستم سزاوارتر بشما از نفسهای
شما گفتند بلی یا رسول الله همچنین است که میفرمایی فرمود پس اولی بما از ما فرمودند من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
من خذله و اعن من اعانه یعنی هر که من مولای ویم پس علی مولای اوست بار خدایا دوست دار
کسی را که دوست دار اوست و دشمن دار کسی را که دشمن شمارد او را و او یاری کن کسی را که یاری کند او را
و فرو گذار کسی را که فرو گذارد او را و مدد ده کسی را که مدد دهد او را علی ابن ابی طالب است
که امیر مومنان و امام متقیان و پیش رو پیشانی و دست و پا سفیدان از آثار وضو و فاضلترین
جمیع اوصیا و بهترین همه آفریدگان است بعد از رسول خدای صلعم و بعد از و حسن بن علی و بعد از و
حسین که فرزند زادگان رسول خدای و پسر بهترین همه زنانند بعد از و علی بن الحسین بعد از و محمد بن علی
و بعد از و جعفر بن محمد بعد از و موسی بن جعفر بعد از و علی ابن موسی الرضا بعد از و محمد بن علی بعد از و علی بن محمد
بعد از و حسن بن علی بعد از و محمد بن الحسن علیهم السلام الی یومنا هذا واحد و ایشان فرزند زادگان اویند
و بوصیت و امامت معروف و در زمین در هیچ عصری و زمانی و هیچ وقتی و آن ازیشان خالی نباشد

والبته

۲۷

والبته یکی ازیشان والی باشد مصرع نظام هر دو جهان از وجود ایشان است و ایشان کشتی و زمحکم
و ائمه هدی و حجت اهل دنیا اند تا زمانی که حضرت عزت وارث زمین و آنچه بر آنست شود و هر که مخالفت
ایشان کند گمراه و گمراه کننده بود و ترک کننده حق و راستی باشد ایشان تعبیر کنندگان قرآن
و سخن گویان از زبان رسول خدا اند هر کس که بمیرد و ایشان را نشناسد بمیرد مردن ارباب جهالت
و جمعی که از دین بیگانه اند دین ایشان پارسای و راستی و صلاح و اجتهاد و آرای امانت به نیکوکاران
و بدکرداران و طول سجود و قیام بعبادت و اجتناب از محارم و انتظار فرج بصبر و نیکویی صحبت
با مردمان و همسایگان است بعد از ان تمیم بن بهلول گفت روایت که دیگر او معویه از اعمش از امام
بحق ناطق امام جعفر صادق ع در باب امامت مثل این حدیثی که مذکور شد بی زیاده و نقصان روایت
کرد بابویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید
و محمد بن حسین بن ابی الخطاب زیات از محمد بن الفضیل صیرفی از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر امام محمد
باقر ع که گفت بدرستیکه حضرت عزت جل شانه حضرت رسالت پناه را صلعم بر تمامی جن و انس بپیغمبری
فرستاده است و بعد از و دوازده وصی تعیین نموده که بعضی ازیشان درگذشته اند و برخی
هستند و هر وصیی که بعد از پیغمبر است از سنت اوصیای عیسی علی نبینا جاری گردانیده
و آنها دوازده تن بوده اند و حضرت امیر المؤمنین علی ع از سنت مسیح ع بوده است روایت کرد
ما جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما حسین بن محمد بن عامر از معلی
بن محمد بصری از الحسن بن علی الوشا از ابان بن عثمان از زراره بن اعین که گفت شنیدم
از امام الباطن و الظاهر ابو جعفر محمد الباقر ع که آنحضرت می گفت ما دوازده امامیم که حسن و حسین

از جملهٔ ایشانند و باقی ائمه از فرزندان امام حسین اند صلوات الله علیهم روایت کرد مرا محمد بن حسن
رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسن صفار از ابی طالب عبد الله بن
صلت قمی از عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران که گفت من و ابو بصیر و محمد بن عمران مولی ابو جعفر علیه السلام در یک
منزل بودیم که محمد بن عمران گفت که من از امام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که
آنحضرت میفرمودند ما دوازده محدثیم کنایه از آنکه آواز حدیث ملائکه میشنویم بی آنکه شخص در نظر ما
مرئی شود ابو بصیر با او گفت ترا بخدا قسم میدهم راست بگوی این را از ابا عبد الله علیه السلام شنیدم بعد از آن
ابو بصیر با او گفت و لیکن من آنرا از ابی جعفر علیه السلام شنیده ام روایت کرد مرا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه
که گفت روایت کرد مرا محمد بن یعقوب کلینی که گفت روایت کرد مرا ابو علی اشعری از حسین بن عبید الله از حسن
بن موسی خشاب از علی سماعه از علی بن حسن بن رباط از پدر خود از ابن اذینه از زرارة بن اعین که گفت
شنیدم که امام الباطن و الظاهر ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام که میگفتند ما دوازده امامیم از آل محمد
که همه‌شان بعد از رسول خدای محدث اند بمعنی که سابق مذکور گشت و علی بن ابی طالب علیه السلام از جملهٔ ایشانست
روایت کرد مرا محمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از محمد بن عمیر از غیاث بن ابراهیم از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام از پدر بزرگوار خود
حسین بن علی علیه السلام که گفت پرسیدند از امیر المؤمنین علیه السلام از معنی قول رسول خدای صلی الله علیه و آله که اِنّی مُخَلِّفٌ فیکُم
الثَّقَلَین کتابَ اللهِ وَعِترَتی مراد از عترت کیانند آنحضرت فرمودند که من و حسن و
حسین و نه امام دیگر از فرزندان امام حسین علیه السلام که نهمین ایشان مهدی و قائم ایشانست نه ایشان
از کتاب خدا ایشان مفارقت کنند و نه کتاب از ایشان مفارقت کند تا زمانی که بر سر حوض کوثر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

وارد شوند

وارد شوند و آنحضرت را دریابند خلاصهٔ مذکور آنکه من در میان شما دو امر عظیم میگذارم که یکی از دیگری
بزرگترست قرآن و اهل بیت من ببینید شاید و احتیاط کنید که با آن دو امر چگونه سلوک خواهید کرد
در رعایت حقوق بچه کیفیت بجای خواهید آورد و آن دو امر از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض
کوثر بمن رسند روایت کرد مرا علی بن مفضل بغدادی که گفت شنیدم که ابا عمر صاحب ابو العباس
ثعلب را پرسیدند از معنی قول رسول خدای صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند که اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَین
چرا عترت را و کتاب را ثقلین نامیده اند گفت از برای آنکه چون تمسک بآنها گران و ثقیل است
تعبیر از آنها بثقلین کرده اند روایت کرد مرا محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد مرا محمد بن همام که گفت روایت کرد مرا عمر از احمد بن ما بنداد که گفت روایت کرد
مرا احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر از مفضل بن عمر از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از پدر خود
از پدران خود امام بعد از امام از امیر المؤمنین علی علیه السلام که آنحضرت گفتند که رسول خدای صلعم فرمودند که شبی که
مرا بآسمان بردند و پروردگار جل جلاله با من راز گفت گفت ای محمد بدرستی که من نظر رحمت
بسوی زمین انداختم و ترا برگزیدم و پیغمبر گردانیدم و اسمی از اسماء خود در اشتقاق دادم ترا
از آن بیرون آوردم پس من محمودم و تو محمدی بعد از آن مرتبه دیگر نظر رحمت بر زمین افکندم
و علی را از آن اختیار کردم و خلعت وصایت و خلافت ترا باو بخشیدم و جفت دختر و پدر ذریات
تو گردانیدم و بجهت او اسمی از اسماء خود اشتقاق نمودم و اسم او را از آن بیرون آوردم پس منم علی الاعلی
و او علیست و فاطمه و حسن و حسین را از نور شما بیافریدم بعد از آن ولایت ایشان را بر ملائکه
عرض کردم هر که آنرا قبول کرد و اطاعت نمود در نزد من از مقربان گردید و هر که ترک

ای محمد بدرستی که اگر بنده از بندگان من آنقدر مرا عبادت کند که بریده شود و مانند مشک کهنه گردد
و بعد از آن با انکار ولایت ایشان بمن آید او را به بهشت خود در نیارم و در سایهٔ عرش خود جای ندهم ای محمد
آیا دوست داری که ایشان را ببینی گفتم آری ای پروردگار من آرزوی دیدار ایشان دارم حضرت
عزت تعالی وحده العزیز فرمود سر بردار چون سر برداشتم در میان نور علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن القائم
یافتم و مستغرق انوار ایشان شدم و نور قایم در ان میان چون ستاره بود درخشنده گفتم ای پروردگار من
ایشان کیانند حضرت عزت جل شانه فرمود ایشان ائمه اند و این قایم است که حلال مرا حلال میکند و حرام مرا
حرام میکند و من با او از دشمنان خود انتقام خواهم کشید و ایشان را مستاصل خواهم کرد و او راحت دل و آرام
جانهای اولیا و دوستان من است و او آنکسیست که دلهای شیعیان و پیروان ترا از درد ظلم ستمکاران
و منکران و کافران شفا دهد و لات و عزی را همچنان تر و تازه از خانهای ایشان بیرون آرد و در آتش
اندازد و بدرستی که در آن روز فتنه و خنق مردمان در باب آن بتان زیاده است از فتنهٔ گوساله سامری
روایت کرد ما علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما
محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی از عم خود حسین بن یزید نوفلی از حسین بن علی
بن ابی حمزه از یحیی بن قاسم از جعفر بن محمد الصادق ع از پدر خود از جد خود از امیرالمؤمنین علی ع که گفت
گفت رسول خدا صلعم که بعد از من ائمه دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب ع است و آخر ایشان
قایم که خلفا و اوصیا و اولیای منند و حجتهای پروردگار منند بعد از من بر امت من هر که با امامت
ایشان اقرار نماید مومن است و هر که انکار کند کافر گردد روایت کرد ما ابوالحسن علی بن ثابت الدوالیبی

رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما در مدینة السلام کوفه در سال سیصد و پنجاه که گفت روایت کرد
ما محمد بن علی بن عبدالصمد کوفی که گفت روایت کرد ما علی بن عاصم از محمد بن علی بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر
از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی علی بن ابی طالب
علیهم الصلوة و السلام که گفت در آمدم بر رسول خدا صلعم و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت نشسته بود پس آنحضرت
خطاب بمن کرده فرمودند مرحبا بک یا ابا عبدالله یا زین السموات والارض یعنی خوش آمدی ای ابا عبدالله
زیب و آرایش آسمان و زمین ابی بن کعب گفت چگونه غیر از تو دیگری آرایش آسمانها و زمینها تواند بود
ای رسول خدا صلعم آنحضرت فرمودند ای ابی قسم بآن خدای که مرا براستی پیغمبر گردانیده و بر خلقان فرستاده
که حسین بن علی در آسمان بزرگتر و معروفتر از آنست که بر زمین است و بدرستی که نام او بر جانب
راست عرش حضرت عزت نوشته شده است که او چراغ هدایت و سفینهٔ نجات امت است و امام خیر
و عزت و علم و حکمت است و ذخیره نهنده و میراث گذارنده روز آخرت است و بدرستی که حق سبحانه
و تعالی نطفهٔ طیبهٔ مبارکهٔ زکیه در صلب او ترکیب نموده است و دعای چندی تلقین او کرده که هیچ مخلوقی
آنها را نخوانده مگر آنکه حضرت عزت او را با او بر انگیزاند و او را در آخرت شفاعت خواه او گرداند
و غمهای او را از خاطر او بر دارد و قرضهای او را ادا گرداند و امور او را آسان برآورده و راه
او روشن سازد و او را بر دشمن خود قوت و توانایی دهد و هتک پردهٔ او نکند و در هر دو جهان
رسوا نماید ابی بن کعب گفت این دعاها کدامند ای رسول خدا صلعم فرمودند هرگاه از نمازهای خود برخیزی
باید که همانجا که نشسته باشی دعا ترک نکنی و بگویی اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِکَلِماتِکَ وَ مَعاقِدِ
عَرْشِکَ وَ سُکّانِ سَمٰواتِکَ وَ اَنْبِیائِکَ وَ رُسُلِکَ اَنْ تَسْتَجیبَ فَقَدْ رَهَقَنی

مِن اَمری یُسراً اِنّا اَسئلک اَن تُصلّی علی مُحمّدٍ وَ آلِ مُحمّدٍ تجعل لی مِن امری یسراً

بتحقیق که کارهای ترا آسان کرده اند و سینه ترا گشاده کرده اند و در وقت جان کندن کلمه طیبه لا اله

الا الله را تلقین تو نماید و بر زبان تو دهد ای کعب این نطفه که در صلب حسین بن علی ترکیب یافته است

چه چیز است ای رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند که مثل این نطفه مثل ماه تابنده آسمان است و این نطفه

مبین و بیان است هر که متابعت و پیروی او کند هدایت یابد و هر کس که از او برگردد و منقلب شود گمراه افتد

ای کعب او را چه نام است و دعای او کدام است گفتند نام او علی است و دعای او این است

یا دایم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم و یا فارج الهم و یا باعث

الرُّسُل وَ یا صادِقَ الوَعْد هر که این دعا را بخواند حضرت عزت او را با علی بن الحسین

محشور گرداند و پیش رو او باشد تا زمانی که به بهشت در آرد پس ای کعب آیا او را هیچ خلیفه

و وصی خواهد بود فرمودند آری که موارث السموات و الارض آورا وارثان آسمانها و زمینها

خواهند بود ای کعب موارث السموات و الارض چه معنی دارد آنحضرت فرمودند مراد از آن قضا کردن

و حکم راندن بدیانت و دانستن تاویل احکام و بیان مستقبل حالات که در بعد چه خواهد شد

گفت او را چه نام است فرمودند که نام او محمد است و بدرستی که فرشتگان در آسمانها

با او موانست مینمایند و از او استیناس میجویند و در دعای خود میگوید اللهم ان کان لی

عِندَکَ رِضوانٌ و وُدٌّ فَاغْفِرْ لی وَ لِمَن تَبِعَنی مِن اِخوانی وَ شیعَتی

وَ طَیِّب ما فی صُلبی و حضرت عزت نطفه مبارکه زکیه در صلب او ترکیب کرده و جبرئیل علیه السلام

مرا از آن خبر داده که حضرت عزت جل شانه این نطفه را طیب و طاهر آفریده است و آنرا در نزد خود

جفر

۳۰

جفر نامیده و او را هادی و مهدی و راضی و مرضی گردانیده و پروردگار خود را باین دعا میخواند

و در دعای خود این میگوید یا دان غیر متوان یا ارحم الراحمین اجعل لشیعتی من النار

وِقاءً وَ لَهُم عِندَکَ رِضاءً وَ اغْفِر ذُنوبَهُم وَ یَسِّر اُمورَهُم وَ اقضِ دُیونَهُم

وَ استُر عُیوبَهُم وَ هَب لَهُمُ الکَبائِرَ الَّتی بَینَکَ وَ بَینَهُم یا مَن لا یَخافُ

الضَّیمَ وَ لا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَومٌ اِجعَل لی مِن کُلِّ غَمٍّ فَرَجاً هر که این کلمات

کثیر البرکات را بخواند حق سبحانه و تعالی او را در قیامت روی سفید برانگیزاند و با جعفر به بهشت برد

در آورد ای ابی بدرستی که حضرت عزت جل شانه برین نطفه زکیه مبارکه طیبه دیگر ترکیب نطفه و رحمت

بینهایت بر آن فرستاده و آنرا اسم خود موسی نام نهاده ای کعب ای رسول خدای صلی الله علیه و آله بگو که ایشان

با همدیگر وصلت مینمایند و از هم نسل میستانند و همچنین از هم میراث می برند و یکدیگر را می ستایند

و وصف هم میکنند فرمودند که وصف ایشان از جبرئیل امین از نزد رب العالمین بمن گفت و صفت ایشان را

بیان نمود ای کعب آیا موسی هیچ دعای که مخصوص او باشد سوای دعای پدران خود دارد فرمودند

آری در دعای خود میگوید یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و یا خالق الحب و النوی

وَ یا باری النَّسَم مُحیی المَوتی و مُمیتَ الاحیاء و یا دایم الثبات و مخرج النبات

افعل بی ما انت اهله هر که این دعا بخواند خدا تعالی حاجتهای او را بر آورد و در روز

قیامت او را با موسی بن جعفر علیه السلام محشور گرداند بدرستی که حضرت عزت نطفه مبارکه طیبه زکیه

مرضیه در صلب او مرکب گردانیده است و آنرا در نزد خود علی نامیده و در میان آفریدگان

او برای خدا باشد و بعلم و حکمت که حضرت عزت باو بخشیده است راضی بود و او را از برای

شیعیان او جمع کرده اند که در روز قیامت باو احتیاج نمایند و بولایت او بجنت جاوید و اورا
دعاییست که همواره بآن دعا میکند که اللّهمّ اعطنی الهدی وثبّتنی علیه واحشرنی
علیه امنا امن من لا خوف علیه ولا حزن ولا جزع انک اهل التقوی
واهل المغفرة و بدرستی که حضرت عزت نطفه مبارکه طیبه زکیه مرضیه در صلب او ترکیب نموده است
واو را در نزد خود محمد بن علی نامیده است پس او شفاعتخواه شیعیان خویش است و وارث علم جد خود گردد
و او را علامتی بود آشکارا و باهر و حجتی روشن و ظاهر چون متولد شود لب بکلمه طیبه لا اله الا الله
محمد رسول الله گشاید و بیکتائی الهی و پیغمبری اقرار کند و در دعای خود میگوید یا من
لا شبیه له ولا مثال وانت الله الذی لا اله الا انت ولا خالق الا
انت تفنی المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاک فی المغفرة رضاک
هر که این دعا را بخواند محمد بن علی در روز قیامت شفیع او باشد و بدرستی که حضرت عزت نطفه که نه باغی
بود و نه طاغی بلکه نطفه با برکه طیبه طاهره در صلب او ترکیب کرده است و او را ابن خود
محمد بن علی نامیده و لباس سکینه و وقار در وی پوشانیده است و انواع علوم و تمامی سر مکتوم در آن
ودیعه نهاده هر که او را دریابد در پیش غیر بین او را از آنچه آگاه کرده اند و از دشمنش تحذیر نماید
و خبردار کند و در دعای خود میگوید یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا رب اکفنی شر
الشرور و آفات الدهور واسئلک النجاة یوم ینفخ فی الصور هر که این
دعا را بخواند علی بن محمد شفاعتخواه او باشد و بهشت رو او کرده و بهشتش درآرد و بدرستی که حضرت
عزت نطفه پاکیزه در صلب او ترکیب نموده است و او را در نزد خود حسن نامیده و او را نور

علم او

عالم خود و خلیفه زمین خود گردانیده و از برای امت جد او بزرگی تعیین نموده و بجهت شیعیان او نیز هادی
و شفیعی مقرر داشته که در دنیا و عقبی شفاعت کنند و بدست آینده ایشان باشد و در هر دو جهان
دستگیری ایشان نماید و از برای کسی که مخالفت او نماید عذابی باشد و بواسطه کسی که موالات او نماید حجتی بود
بجهت آنکه او را امامت گزینند رهانی باشد و در دعای خود میگوید یا عزیز العز فی عزه یا عزیز اعز
عزّنی بعزتک وایدنی بنصرک وابعد عنّی همزات الشیاطین وادفع عنی بدفعک
وامنع عنی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد
هر که این دعا را بخواند خدای تعالی او را با او برانگیزاند و از آتش دوزخ نجات دهد اگرچه مستوجب دوزخ
شده باشد و بدرستی که حضرت عزت جل شانه نطفه مبارکه زکیه طیبه طاهره مطهره در صلب حسن ترکیب کرده است
هر مؤمنی که حضرت عزت پیمان او را در دست او از وی گرفته است راضی باو میشود و هر کافری انکار آن میکند
و او امامیست که تقی و نقی و بار و نیکو کار باشد حکم بعدل میکند و بآن امر مینماید و خدای تعالی در جمیع امور او قول
راست گوی گرداند و خدای تعالی او را از موضعی که مشهور بسامره است بیرون آرد وقتی که دلایل و علامات
ظهور او بظهور رسد و او را گنجهای فراوان باشد نه از طلا و نه از نقره است بلکه اسبان فربه و مردان
مسلح متحمل دارد که حضرت عزت از برای او از قصاهای عالم بشمار اهل بدر که سیصد و سیزده تن
بوده اند جمع کرده اند و نادر کتاب نظر انتساب او باشند و همچنین صحیفه مهر کرده باشند متضمن بر عدد
نامهای ایشان و نسبهای ایشان و شهرها و طبیعتها و شبهها و موفها و کنیتهای اصحاب او با او خواهد بود و اجتماعت در طاعت
و فرمانبرداری او نهایت کند و اجتهاد باشد بیت همه در اطاعت جواب وان ولی قدر صف
جنگ شیر زیان ای آگه بحث دلایل و علامات و چه خبر است ای رسول خدای فرمودند او را عزیمتی

که چون وقت خروج او نزدیک شود بخودی خود منتشر گردد و بفرمان عزت بزبان آمده با او ندا کنند
اخرج یا ولی الله فاقتل اعداء الله یعنی بیرون آی و دشمنان او را
بقتل رسان و او دو رایت و دو علامت دارد و او را شمشیری است در غلاف که هرگاه زمان
ظهور او آید خود سر از غلاف کشیده و بفرمان الهی بزبان آمده او را بخواند که اخرج یا ولی الله
فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء الله یعنی بیرون آی ای ولی خدا که نیست این از دشمنان
خدا نشستن ترا حلال است پس او بعد از ظهور این دو علامت از پرده غیب بیرون آید
و دشمنان خدا را هر جا که بیند بقتل رساند و حدود و احکام خدای تعالی را برپای دارد و بحکم او حکم
نماید چون بیرون آید جبرئیل ع از جانب راست و میکائیل از طرف چپ او برآمده با او باشند و نزدیک است
که آنچه بشما میگویم بیاد آرید و اگر چه بعد از اندک زمانی بینید و افوض امری الی الله و باز
میگذارم کار خود را بخدای که عزیز است و بزرگ ای خوشحال کسی که سعادت او را دریابد و خوشحال
حال کسی که او را دوست دارد و خوشحال و مال کسی که بدوستی او باز دهد حضرت عزت ایشان را
از هلاک نجات دهد بوسیله اقرار بخدا و رسول خدا و بجمیع ائمه هدی در های بهشت عز شأنه را
بر روی ایشان بگشاید مثل ایشان در زمین مثل مشکیست که بوی آن هرگز متغیر نشود و مثل
ایشان در آسمان مثل ماهیست تابنده که نور آن هرگز منطفی نگردد ابی گفت ای رسول خدای
صلی الله علیه و آله چگونه حال و بیان این امامان از پروردگار ضبط شده فرمودند که حضرت عزت
دوازده صحیفه که اسم هر امامی بر خاتم آن و صفت بر صحیفه آن ثبت کرده بود بر من فرستاد
و از ملاحظه آنها حال آنان بظهور پیوست روایت کرد با عبد الله بن علی وراق رازی رحمه الله علیه

الخز

که گفت روایت کرد با سعد بن عبد الله که گفت روایت کرد با هیثم بن ابی مسروق نهدی
از حسین بن علوان از عمرو بن خالد از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از عبد الله بن عباس
که گفت شنیدم که حضرت مقدس نبوی صلعم میفرمودند که من و حسن و حسین و نه کس از فرزندان حسین
همه مطهر و معصومیم روایت کرد با احمد بن حسین قطان که گفت روایت کرد با احمد بن یحیی
زکریا بن قطان که گفت روایت کرد با بکر بن عبد الله بن حبیب که گفت روایت کرد با فضل بن
صقر العبدی که گفت روایت کرد با ابو معویه از اعمش از عبایه بن ربعی از عبد الله بن عباس
که گفت فرمود رسول خدای صلعم من سید انبیایم و علی بن ابی طالب سید اوصیاست بدرستی که
اوصیا بعد از من دوازده اند اول ایشان علی ابن ابی طالب است و آخر ایشان قایم ع روایت
کرد با احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد با محمد بن معقل قرمیسینی که گفت
روایت کرد با محمد بن عبد الله بصری که گفت روایت کرد با ابراهیم بن مهزم از پدر خود از ابی
عبد الله از پدران خود از امیر المومنین علی ع که گفت فرمود رسول خدای صلعم که حضرت عزت جل شأنه
دوازده تن از اهل بیت مرا بصفت فهم و علم و حکمت من متصف گردانیده است و ایشان را
از طینت و سرشت من آفریده پس وای بر آنانی که بعد از من انکار ایشان نمایند و قطع صله
رحم از ایشان کنند نسبت ایشان را از من ببرند بی گمان از شفاعت من محروم باشند
و قطعا از آن بهره نیابند روایت کرد با محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد با محمد بن همام ابو علی از عبد الله بن جعفر حمیری از حسن بن موسی خشاب از ابی
المثنی نخعی از زید بن علی بن الحسین ع که گفت فرمود رسول خدای صلعم چگونه هلاک شوند امتی که من و علی

ویازده کس دیگر از فرزندان من که همه صاحبان عظمتند در اول ایشانند و مسیح بن مریم در آخر ایشان
پس بیشک اندر میان هلاک شود آنکه منکر او نباشم و از من روایت کرد ما را محمد بن احمد بن
یحیی عطار رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا پدرم از محمد بن عبد الجبار از ابی احمد محمد بن زیاد
ازدی از ابان بن عثمان از ثابت بن دینار از سید الساجدین امام زین العابدین از امام الشهید حسین بن علی
از سید الاوصیا اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله
که ائمه بعد از من دوازده اند اول ایشان تویی ای علی و آخر ایشان قائم است که حضرت عزت مشارق
زمین و مغارب آن را بر دست او گشاید روایت کرد ما را پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنهما
که گفت روایت کرد ما را سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس همگی گفتند
که روایت کرد ما را احمد بن ابی عبد الله برقی که گفت روایت کرد ما را ابو هاشم داود بن قاسم جعفری
از امام الباطن والظاهر ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام که گفت روزی از روزها حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تکیه بر دست
سلمان فارسی رضی الله عنه زده با امام حسین علیه السلام به مسجد الحرام درآمدند که ناگاه مردی خوش روی پاکیزه
لباس آمد و روی را به امیر المؤمنین علیه السلام کرد آنحضرت جواب سلام او باز داده چون نشست گفت ای امیر المؤمنین
مسئله از تو پرسم اگر از آنها مرا خبر دادی بدانم که این قوم بی آنکه مرتکب تو بودند مرتکب امر تو
شدند و بغصب بر جای تو نشستند و بدبختی که ایشان نه در دنیا و نه در آخرت از مؤمنان باشند
و اگر از آنها مرا خبر ندادی و ندانستی ثانی اثنین ایشان یکی دانم که تو و ایشان در رتبه
برابر بوده در فضل و منزلت مساوی همدیگر پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بپرس از آنچه بخاطر تو رسیده است
گفت خبر ده مرا از آنکه چون آدمی بخواب رود روح او بکجا میرود و از آنکه انسان چگونه چیزی را

بیاد می آرد

بیاد می آرد و فراموش میکند و از آنکه فرزند چگونه شبیه به عمان و خالان خود میشود و بصورت
ایشان میرود آنحضرت ملتفت شده با امام حسین علیه السلام فرمود یا محمد جواب او بگوی پس آنحضرت
در مقام جواب درآمده گفتند اما آنچه از او علیه السلام پرسیدی که آدمی هرگاه بخواب رود
روح او بکجا میرود بدانکه روح ایشان متعلق است بباد و باد بهوا تا وقتی که صاحب آن برای
بیدار شدن حرکت کند پس اگر حضرت عزت رخصت برگردیدن آن از آن صاحبش داده است
در حال آن روح بارواح جذب کند و آن باد بهوا از آنجا گشته و متوجه عالم سفلی شده در صاحب جسد
بر گردد تا وقتی که برانگیخته شود و اما آنچه از یاد آوردن و فراموش کردن چیزی پرسیدی بدانکه
دل آدمی در میان حقه است و سر آن حقه بطبقی پوشیده است اگر آن آدمی در حالت فراموشی بر حضرت
رسالت و آل و عترت صلوات تمام فرستد آن طبق از روی آن حقه برداشته شود و دل او
روشن گردد و آنچه فراموش کرده است بیادش آید و اگر او صلوات تمام بر حضرت رسالت
و آل و عترت او نفرستد یا جزئی از صلوات کم کند آن طبق بر آن حقه منطبق گردد و دل او را تاریک گرداند
و آنچه بیادش بود فراموش کند و اما آنچه از مولودی که صورت عمان و خالان خود رود سوال کردی
بدانکه هرگاه آن کس با دل با قرار و رگهای با آرام و بدن بی اضطراب با زن خود مباشرت نماید
و آن نطفه در جوف رحم قرار گیرد فرزند شبیه به پدر و مادر خود بوجود آید و اگر آن کس با دل بیقرار
و رگهای بی آرام و بدن مضطرب با او مجامعت کند آن نطفه مضطرب شود در حالت اضطراب
بر بعضی از رگها آویزد پس اگر بر رگی از رگهای عمان ریخته شود فرزند شبیه بعمان خود گردد
و اگر بر رگی از رگهای خالان ریخته شود بصورت خالان خود آید آن مرد بعد از شنیدن

این جواب مسایل خود گفت گواهی میدهم با آنکه نیست خدای مگر او همچنان چه پاینده‌ام و گواهی
میدهم بآنکه محمد مصطفی صلعم رسول و فرستاده خداست و همچنان بر گواهی خود پاینده‌ام و گواهی میدهم
بآنکه تو وصی رسول و قایم مقام بحجت اوی و اشاره بامیرالمؤمنین علیه السلام کرد و اشاره بامام حسن کرد
و گفت همچنان بر گواهی خود پاینده‌ام و گواهی میدهم بآنکه حسین بن علی وصی برادرت و قایم بحجت اوست
بعد از تو و گواهی میدهم بآنکه علی بن الحسین قایم بامر حسین است بعد از او و گواهی میدهم بر محمد بن علی
که او قایم بامر علی بن الحسین است بعد از او و گواهی میدهم بر جعفر بن محمد که او قایم بامر محمد بن علی است بعد از او
و گواهی میدهم بر موسی بن جعفر که او قایم است بامر جعفر بن محمد و گواهی میدهم بر علی بن موسی که او قایم
بامر موسی بن جعفر است و گواهی میدهم بر محمد بن علی که او قایم بامر علی بن موسی است و گواهی میدهم
بر علی بن محمد که او قایم بامر محمد بن علی است و گواهی میدهم بر حسن بن علی که او قایم بامر علی بن محمد است
و گواهی بر مردی از فرزندان حسن بن علی که نه کنیت و نه نام او را خواهند تا وقتی که امر او را الهی
ظاهر گرداند و آن را از عدل و داد پر کند همچنانکه از جور و ظلم پر شده است که او قایم بامر حسن بن
علی است و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته و از مجلس برخواست و برفت راوی گوید
بعد از آن آنحضرت بامام حسن فرمودند یا ابا محمد آن مرد را دریاب ببین که بکجا رفت
آنحضرت برخواستند و از مسجد بیرون آمده بر اثر او رفتند و چندانکه جستند از وی نشان نیافتند
برگشته بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و بعرض او رسانیدند که چون آن مرد پا از دروازه مسجد
بیرون گذاشته دیگر ندانستیم که بکدام طرف زمین خدا شتافت آنحضرت فرمودند یا ابا محمد
آیا آن مرد را میشناسی گفتند خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین داناترند آنحضرت گفتند او خضر بود علی نبینا

و علیهم السلام

وعلیه السلام روایت کرد بما احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت روایت کرد بما علی بن ابراهیم
بن هاشم از پدر خود از عبدالسلام بن صالح هروی که گفت خبر داد وکیع از ربیع بن سهل از سعد از
عبدالرحمن بن سلیط که گفت حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از ما دوازده تن هدایت کننده
خواهند بود که اول ایشان علی ابن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان نهمین از فرزندان من و او قایم بحق است
بامر پروردگار است حضرت عزت زمین را بعدل او زنده گرداند بعد از آنکه بظلم مرده باشد
و بوجود او دین حق را بلند ستوده که همه بر حق جاری کرده و بر عالمیان آشکارا سازد و اگرچه کافران
مکره آن باشند و اورا غیبتی باشد که در آن زمان جماعتی از دین خود برگردند و قومی بر دین خود ثابت ورزند
و آزار بنهایت از دین برگشتگان کشند از آنجا که بایشان گویند که متی هذا الوعد ان کنتم
صادقین یعنی میگویند از دین برگشتگان که کجاست و کی خواهد بود این ظهور موعود اگر راستید شما آنکه
گویان و اما کسی که در زمان غیبت او بر آزار و اهانتی که از آن تکذیب بدو رسد صبر نماید
ثواب منزلت کسی را دریابد که در رکاب ظفر انتساب حضرت رسالت پناه صلعم با دشمنان الهی
بشمشیر جهاد کند روایت کرد بما محمد بن ابراهیم اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما احمد بن محمد همدانی که گفت روایت کرد بما ابو عبدالله عاصمی از حسین بن قاسم بن ایوب
از حسین بن محمد بن سماعه از ثابت صباغ از ابی بصیر از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند از ما دوازده مهدی اند که هدایت کنندگان راه حق‌اند
شش تن از آنان که گذشته‌اند و شش تن دیگر باقی مانده و حضرت عزت در ششمین
آنچه خواهد کند یعنی بعد از من ثابت الله تعالی او را بوجود آرد و قایم مقام ششمین سازد مصنف

مصنف کتاب گوید بدرستی که این اخبار را که درین باب درین معنی روایت کرده ام از کتاب کمال الدین

وتمام النعمه فی اثبات الغیبة والحیرة بیرون آورده ام باب هشتم

در ذکر مجملی از اخبار خلاصهٔ اصحاب اخیار و زبدهٔ ارباب اختیار برگزیدهٔ خدای اکبر امام موسی بن جعفر علیه السلام

با هارون الرشید وموسی بن المهادی روایت کرده اند محمد بن یحیی صولی که گفت روایت کرد ما را

ابو العباس احمد بن عبد الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از صالح بن علی عطیه که گفت سبب آمدن امام موسی علیه السلام

به بغداد و افتادن آنحضرت در قید اهل بغی و عناد این بود که چون هارون اراده کرده که امر خلافت را

بعد از خود محمد بن زبیده عهد بندد و او را ولی عهد خود کرد از میان چهارده پسر که او را بودند

هر کس را اختیار کرد اول محمد بن زبیده را برگزید و او را ولی عهد خود کرد و دیگر عبد الله مامون را

که بعد از محمد بن زبیده جانشین او باشد و قاسم المؤتمن را که بعد از عبد الله مامون بجای او بر مسند خلافت نشینند

و چون خواست که بموجب اراده خود حکم اندازد این عقد را شهرت داد چنانکه خواص و عوام بر آن اطلاع یابند

و دور و نزدیک آوازه آن بشنوند در سال صد و هشتاد و نه عزیمت حج کرد و نامها باطراف و اکناف

عالم نوشته و فرستاد که علما و فقها و غزاة و امرا همگی در مکه معظمه در ایام موسم حاضر شوند و خود را به راه

پیش گرفته علی بن محمد نوفلی گفت که روایت کرد مرا پدرم که سبب عداوت یحیی بن خالد بموسی بن جعفر علیه السلام

این بود که چون رشید پسر خود محمد بن زبیده را در کنار جعفر بن محمد الاشعث گذاشت و او محمد بن زبیده را

پرورش میداد یحیی از این عقد بسیار بد آمد و از روی غرض گفت که هر گاه رشید بمیرد خلافت بمحمد رسد

دولت من و دولت فرزندان من منقضی شود و خلافت بمحمد و جعفر بن محمد الاشعث و فرزندان او متصل گردد

چون بر مذهب جعفر اطلاع بهم رسانیده بود که شیعی مذهب است و میخواست که یقین حاصل کند که پس از وی سالها

٢٥

خود را با او وانمود کرد که او هم بر مذهب است و جعفر او را از خود دانسته آنچه در دل داشت با او در میان نهاد

و فضیلت و رتبت موسی بن جعفر علیه السلام و خادم مخدومی که او را با آنحضرت است بتمامی با او گفت

پس چون یحیی بر مذهب و معتقد جعفر واقف شد و یقین حاصل نمود در پی دشمنی او افتاد که رشید را با او بد گردانند

و دشمن او گرداند و رشید همواره مراعات او و پدر او مینمود و مهمات او را بر مهمات همگی

مردمان مقدم میداشت و یحیی مهر او را در دل داشت و در آن میبود که جعفر را بدی بکند و او را از چشم

رشید بیندازد تا آنکه روزی جعفر بر رشید در آمد او را اکرام و اعظام نمود و در میان ایشان سخن مدح جعفر

و حرمت داشتن او و پدر او بخوبی گذشت و در آن روز رشید امر کرد که بیست هزار دینار بجعفر صله داده

و در آن مجلس یحیی خود را نگاه داشت و چیزی نگفت تا آنکه روز را شب آورد و بعد از آن برشید گفت

ای امیر مؤمنان من از جعفر و مذهب او بتو میگفتم و تو قبول نمیکردی و او را جانب او مرا دروغگوی بر می آوردی

اکنون چیزی است که سخن را فیصل میدهد و راست میگرداند و دروغ از آن ظاهر میسازد گفت آن چه چیز است

گفت هیچ مالی نیست که بجعفر رسد از هر وجهی که باشد مگر آنکه خمس آن را بیرون آورد و نزد موسی بن جعفر علیه السلام فرستد

و شک ندارم که خمس این بیست هزار دینار که باو بخشیدی بیرون آورده بهر حال هارون الرشید گفت

از این خبر سخن فیصل خواهد یافت و در همان شب کسی بطلب جعفر فرستاده چون جعفر عداوت یحیی را و سعی

کردن او را نزد رشید میدانست و هر یک از ایشان عداوت خود را به دیگری ظاهر کرده بودند

دیگر یکدیگر دشمنی میورزیدند همینکه رسول رشید شب بجعفر رسید و او را آگاه کرد ترسید جعفر را او هم

داشت که مبادا سخن یحیی را در حق او شنیده باشد و او را برای کشتن میطلبیده باشد پس برخواست

و آب بر خود ریخت و مشک و کافور طلب نموده بآن حنوط کرد و در بالای رختها برد خود را پوشیده

به نزد رشید آمد جعفر خمس را برشید فرستاد و در آن حقه کافوری که بوی خوش آن بمشام رشید رسید و این برده را در بوی خوش او قوی
گفت ای جعفر این کافور که بر خود مالیده و این برد که پوشیده بسبب چیست گفت ای امیرمومنان بارنکه
یحیی بدی مرا بخدمت تو میگوید و سعی میکنند در کشتن من آگاه هم و خبر رسول تو در وقت طلبیدن من آمد
از ترس آنکه مبادا چیزی که در حق من میگوید در دل تو جای کرده باشد مرا برای کشتن طلبیده باشی غسل کردم
و حنوط بر خود مالیده بخدمت تو شتافتم رشید گفت الله اکبر چه جای این سخن است و لیکن چون
شنیدم که هر نقدی که بتو میرسد خمس آن را آورده نزد موسی بن جعفر علیه السلام میفرستی و خمس این بیست هزار
دیناری که بتو داده ام برآورده بنزد او فرستاده خواستم که بدانم این سخن راست است
یا نه جعفر گفت الله اکبر ای امیرمومنان یکی از خادمان خود در انبارهای من بفرست که برود و آن کیسها را بمهر تو
بیاورد رشید خادمی را طلب نموده امر کرد که انگشتری جعفر را بستان گرفته بخانه او برود و آن
مال را حاضر کرد و جعفر انگشتری را باو داد و نام کنیزکی که آن کیسها حواله او کرده بود به او گفت
خادم بخانه جعفر رفته آن کیسها را همچنان با مهرش بیاورد جعفر گفت این اول چیزیست که دروغ
کسی که بدی مرا بخدمت تو گفته و سعی در آزار من کرده است بر تو ظاهر میشود رشید گفت راست گفتی ای جعفر
برخیز و برو بخاطر جمع که دیگر سخن هیچکس را در حق تو قبول نمیکنم هر چند که مدعی سخن بحجت گوید
و همچنان یحیی سعی و حیله میکرد که جعفر را از نظر رشید بیندازد و قدرتش نیافت نوفلی گفت که
روایت کرده علی بن حسین بن عمران بن علی الرضی از مشایخ خود در زمانی که رشید بحج رفته بود
پیش از این حج مذکور شده است زیرا که بر خود ستمکین گرفته و بخدمت یحیی وزیر رفته بود
نمیکنی و او قبول از من را طلب نمود که بمهمات پردازم و از وجه روزی خود سیم قبول کردم

دبیر

و سبب این گفتگو آن بود که یحیی بن خالد وزیر رشید روزی به یحیی بن ابراهیم گفت که هیچکس از آل ابوطالب را
در شناسی که او را بدنیا رغبتی نباشد تا مرا از ایشان خبر دهی که او را احوالم و بچیزی که رغبت باین دارم صاحب
قدرتش کرده ام گفت بلی نشان دهم ترا بمردی که متصف باین صفت باشد و او علی بن اسمعیل بن جعفر
پس یحیی او را طلب نموده گفت خبر ده مرا از عم خود و از شیعیان او و از مالهای که از اطراف
و جوانب برای او می آورند گفت خبر اینها را از من شنو بعد از ان در مقام دشمنی عم خود در آمده
بدگوئی بسیار کرد و از انجمله این بود که گفت مقدار مال بنزد اوست که روزی زمینی که موسوم
به بشریه است بسی هزار دینار ابتیاع نمود و چون آن زر را حاضر کردند که تسلیم بایع نمایند
او قبول نکرد و گفت این نقد را نمیخواهم و نقد کذا و کذا میخواهم در دم امر کرد که زرها را از بیت المال
ریختند و سی هزار دینار از آن بیت نقد که او میخواست از بیت المال برآوردند
و در قیمت زمین دادند نوفلی گفت که پدرم گفت که علی بن اسمعیل تحویلدار موسی بن جعفر بود
و از هر جا مالی که می آوردند به او امر میکردند که بگیرد و نگاه دارد و براو وثوق و اعتقاد تمام
داشت تا حدی که اکثر کتابهای که بشیعیان خود فرستاده اند بخط اوست بعد از ان آنحضرت
از و آزرده شدند و اعتماد بر او نمیکردند و چون رشید اراده رفتن عراق کرد خبر بموسی بن جعفر علیه السلام
رسید که علی پسر برادرت میخواهد که با اردوی خلیفه بعراق رود آنحضرت او را طلب نموده
گفت ترا با خلیفه و بیرون رفتن با او چکار است گفت برای آن میروم که بر من قرض بسیار وارد شده
فرمودند ادای قرضهای تو بر من است گفت از برای تدبیر عیال خود میروم که اوقات ایشان
بعسرت میگذرد فرمودند کفایت ایشان بر من لازم القصه و ابا نموده رفتن را پس آنحضرت سیصد دینار

ده بار هزار درهم ببرادر خود محمد بن جعفر ع باو فرستاد و پیغام داد که این را خرج ما یحتاج خود کن
و عیب فرزندان هرکس روایت کرد حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب که گفت روایت کرد
با علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید از موسی بن قاسم بجلی از علی بن جعفر که گفت روزی
محمد بن اسمعیل بن جعفر بن محمد ع نزد من آمد و گفت که محمد بن جعفر ع بر هارون الرشید درآمد و گفت
السلام علیک یا خلیفه و بعد از آن گفت گمان نداشتم که در روی زمین دو خلیفه باشند تا آنکه برادر خود
موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که بر او بخلافت سلام میکردند و از جمله آنانی که سعی در رهبری امام موسی ع
میکردند یعقوب بن داود بود و او زیدی مذهب بود روایت کرد محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه که گفت روایت کرد محمد بن یحیی صولی که گفت روایت کرد ابو العباس احمد بن
عبد الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت چون یعقوب بن داود در رابطه محبت علم داشت و از
یحیی بن خالد از رشید نقل میکرد که او در باب امامت چه میگوید و در حق امام موسی ع چه می اندیشد
مرا خبر میداد در شبی که امام موسی ع در صباح آن بزندان افتاد نزد او درآمدم و او در آن وقت
در مدینه بود پس بمن گفت که درین ساعت بنزد وزیر یعنی یحیی بن خالد بودم و او بمن گفت از رشید
شنیدم که در روضه مقدسه حضرت رسول ع رو بقبر آنحضرت کرده میگفت پدر و مادرم فدای تو باد
ای رسول خدا صلعم بدرستی که من عذر میخواهم از امری که اندیشیده ام و بران عزم کرده ام که موسی بن
جعفر ع را بگیرم و در حبس بیندازم از برای آنکه می ترسم که میان امت تو جنگی بیندازد و خونهای ایشان
ریخته شود و فردا میخواهم که او را بگیرم و در زندان کنم چون روز شد فضل بن ربیع را نزد موسی ع
فرستاد و آنحضرت در آن وقت در مقام رسول خدا صلعم بنماز ایستاده بودند که فضل آمد و امر گرفتن

وحبس نمودن

وحبس نمودن آنحضرت کرد و لیکن معاندان ازین معنی غافل بودند که جبرئیل از جانب رب جلیل بآنحضرت بشارت
میداد و بیت محو رعنایی شم که هر جا بزندان گنجها از روی خود آن گلستان گنجها و روح حضرت رسول صلعم تسلی
خاطر آنجناب مینمودند که تنگدل مباش که گل احمر در تنگنای غنچه نکهت جان پرور کسب میکند و مشک از
تنگی نافه رایحه عطرگستر می یابد شعر تنگنای گوشه زندان ترا ها میفزاید رتبه عز و شرف ها قیمت گوهر
بدان بیش که او ها پرورش یابد بزندان صدف روایت کرد احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عبد الله بن صالح که گفت روایت کرد
با صاحب الفضل بن ربیع که گفت شبی از شبها با کنیزی از کنیزکان خود در جامه خواب بودم چون نصفی از شب
گذشت صدای در خانه بگوشم رسید و از آن صدا ترسیدم کنیزک گفت این حرکت گویا از باد
باشد اندک زمانی ازین حرف نگذشته بود که دیدم در خانه باز شد و مسرور کبیر که یکی از خادمان
خاص امیر بود درآمده و سلام نکرده بمن گفت که امیر ترا طلب کرده است اجابت کن از جان خود نا امید شدم
و دل بر هلاک گذاشتم و در خاطر گذرانیدم که درین وقت شب آمدن مسرور و بی رخصت درآمدن
خالی از خطر نیست و من در آن وقت جنب بودم و خواستم بیایم که با و بگویم که انتظار کشند تا من غسل کنم
چون کنیزک تحیر و اضطراب مرا دید گفت برخیز و بنام خدا بیرون برو همچنان برخواستم و رخت پوشیدم
با مسرور براه افتادم تا آنکه بر هارون درآمدم و سلام کردم و او بر جامه خواب خود بود
جواب سلام من باز داد من از پا درآمدم و افتادم گفت مگر در دل تو ترس و واهمه درآمده است گفتم
آری ای امیر مؤمنان ساعتی مرا واگذاشت تا بحال خود آمدم بعد از آن بمن گفت بزندان برو و موسی بن
جعفر را بیرون آور و سی هزار درهم و پنج خلعت و سه سر اسب باو بده و او را مخیر گردان میان آنکه با ما باشد

یا بهر شهری که خواهد برود گفتم ای امیر المؤمنان رخصت میدهی که موسی بن جعفر علیه السلام را بگذارم گفت آری سه مرتبه
بر او گردانیدم که رخصت او در جواب فرمود آری مگر میخواهی که پیمان خود را بشکنم گفتم ای امیر المؤمنان چه پیمان است
و با که بسته اید گفت در همینجا که می بینی خوابیده بودم که ناگاه مردی سیاهی که هرگز عظیم تر از وی کسی
ندیده ام بر من در آمد و بر سینه من نشست و دست در حلق من زد و گفت موسی بن جعفر را ظالم در حبس کرده
گفتم من همین ساعت او را از زندان بیرون آرم و خلعتش دهم آن سیاه مرا نگذاشت تا از من عهد و پیمان
گرفت و از روی سینه من برخاست و نزدیک بآن رسیده بود که هلاک شوم فضل بن ربیع گفت
پس از آن از پیش او بیرون آمدم و بزندان که آنحضرت محبوس بود رفتم دیدم که آنحضرت بنماز
مشغولند ساعتی نشستم که سلام نماز دادند بعد از آن که بر دستشان من سلام رشید را رسانیدم
و آنچه امر کرده بود معروض داشتم آنحضرت فرمودند اگر بچیز دیگر غیر از این که گفتی مأمور شده بجای آر
و ملاحظه مکن گفتم بحق جدت علیهم السلام که بغیر از او مأمور نیستم مگر بآنچه عرض کردم آنحضرت فرمودند مرا باین
خلعتها و اسبان و نقدیات بکار که حقوق مردم در آنها باشد گفتم بخدا از تو درخواست میکنم
که اینها را برو رد مکنی که او آزرده خواهد شد آنحضرت فرمودند تو میدانی هرچه خواهی بکن پس من
دست آنحضرت را گرفته از زندان بیرون آوردم بعد از آن گفتم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر ده
ازین کرامت که بچه سبب از این مرد یافتی مدد کسی که حق تو بر من واجب شده است به بشارتی که از برای
تو آورده ام و برای آنکه خدای تعالی این امر را بر دست من جاری گردانیده است آنحضرت فرمودند که
شب چهارشنبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بمن گفتند ای موسی تو در بندی و مظلوم گفتم
نعم یا رسول الله انا محبوس مظلوم آنحضرت صلی الله علیه و آله سه مرتبه این سخن را بمن تکرار کردند و فرمودند آنچه

میدانم

میدانم این است که گویا این مقدار از برای تمام شدن است و متابعت برای روز و پس فردا را
بروزه دریاب و از آن ابروزه داشتن روز پنجشنبه و جمعه تابع گردان و چون وقت شود دوازده رکعت
نماز بگذار و در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله احد ده بار بخوان پس چون چهار رکعت از آن گذاردی
سر بسجود بگذار و بگوی یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت
و هی رمیم اسئلک باسمائک العظیم ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علی
اهل بیته الطاهرین الطیبین و ان تعجل لی الفرج مما انا فیه و همچنانکه آنحضرت
صلوات الله علیه گفتند بجای آوردم و این کرامت را که دیدی و ظهور نتیجه آنرا مشاهده نمودی از آن
یافتم روایت کرده ابا احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم
بن هاشم که گفت روایت کرد مرا محمد بن حسین مدنی از ابی محمد عبدالله بن فضل از پدر خود فضل که گفت
من از جمله حجاب هارون الرشید بودم و بخدمت خود قیام داشتم که روزی از روزها هارون الرشید
بغضب تمام شمشیر بدست گرفته که از کمال خشم آنرا بجنبش میکرد رشید بنزدیک من آمد و از
روی جلادت خطاب بمن کرده گفت ای فضل بقرابتی که مرا با رسول خدا صلی الله علیه و آله است که اگر این عم
مرا بنزدیک من نیاری سرت از تن بردارم گفتم کرا به نزد تو آرم گفت این حجازی را گفتم کدام حجازی را
گفت موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام را فضل گفت ترسیدم از خدای تعالی
که آنحضرت را به نزد او برم و لیکن چون از عذاب و سخط رشید اندیشیدم با او گفتم که من او را اینجا بیارم و
به نزد تو بیاورم پس بمن گفت برو و حاضر کن دو تازیانه و دو جلاد و آماده کن و بعد از آن
او را حاضر گردان فضل گفت تهیه آنها کردم و بمنزل امام موسی بن جعفر علیه السلام شتافتم بخانه که در ویرانه

از شاخهای خرما لیف بود نزد رسیدم ناگاه غلام سیاهی دیدم که از آن خانه برآمد با او گفتم رخصت
میدهی تا بر مولای تو در آیم که خدا تعالی بر تو رحمت کناد فرمود در آی که او را نه حاجب و نه دربان
پس بر آنحضرت در آمدم دیدم که غلام سیاهی مقراض بدست گرفته از گوشت پیشانی و سر بینی او
که از کثرت سجود پینه بسته بود می چید سلام کردم و گفتم ای فرزند رسول خدای صلعم اجابت دعوت رشید کن
که ترا طلب کرده است آنحضرت فرمود رشید را با من چکار و مرا با رشید چه کار آیا نعمت و فراغت او
باز نمیدارد او را از من و بخود مشغول نمیگرداند از یاد من بعد از آن بجلدی از جای برخواست
و میگفت که اگر نه آنچه من شنیدم در خبری از جد بزرگوار خود رسول خدای صلعم که طاعت سلطان از برای تقیه
واجبست هرگز اجابت او نمیکردم و اطاعت نمینمودم گفتم مستعد و آماده عقوبت باش ای ابراهیم
خدای تعالی بر تو رحم کند فرمود آنحضرت آیا کسی که مالک دنیا و آخرتست با من نیست الله تعالی
که امروز قدرت بر آزار من و مکروهی که میخواهد بمن برساند نیابد فضل بن ربیع گفت دیدم آنحضرت بگرد
دست بگردانید اجابت دعوت رشید کرد ندیم پیش از آنجناب بر رشید در آمدم دیدم که او مانند
زن شوهر مرده حیران و سراسیمه ایستاده است چون چشم او بر من افتاد گفت ای فضل گفتم لبیک گفت
پسر عم مرا آوردی گفتم آری گفت مبادا او را آزرده باشی گفتم نه گفت مبادا او را گفته باشی
که من بر او غضبناکم چرا که آنوقت بنفس خود بر من هیجان چیزی را که اراده آن نداشتم بفعل آرم او را
رخصت در آمدن بده پس چون آنحضرت در آمدند چشم او بر آنجناب افتاد از جای خود برجست
و آنحضرت را در بغل گرفت و گفت بیت خوش آمدی و خوش آمد مرا از آمدنت ⁂ هزار جان
گرامی فدای هر قدمت ⁂ ای ابن عم من و برادر و وارث نعمت من بعد او را در کنار گرفت و گفت

چه چیز ترا از زیارت ما باز داشته است فرمود که وسعت ملک و دولت تو و محبت تو بدنیا از زیارت
تو مانع آمده است بعد از آن رشید امر کرد تا حقه غالیه و طبله عطر بیاورند و بدست خود غالیه بر آن
حضرت مالید و امر کرد که یکدست خلعت فاخر و چهار بدره دینار تسلیم ملازمان آنحضرت نمایند پس آنحضرت
فرمودند بخدا قسم اگر نه آنکه اراده دارم که شخصی از عزبان فرزندان ابو طالب را کدخدا نمایم تا هرگز
نسل او منقطع نشود این عطیه را قبول نمیکردم و بار این منت را نمیکشیدم و بعد از آن برخواستند و توجه
بسوی کرامت خود شدند و فرمودند الحمد لله رب العالمین چون آنحضرت تشریف بردند فضل برشید گفت
ای امیر مومنان میخواستی که او را عقوبت کنی و بیازاری خلعتش دادی و اکرامش فرمودی فرمود ای فضل
چون رفتی که او را حاضر آوری قومی را دیدم نیزها بدست گرفته بدین خانه در آمدند و نیزها را در صحن
زمین استوار کرده بیکدیگر گفتند اگر فرزند رسول خدای صلعم را آزار رساند او را بکشیم و هلاک سازیم
و اگر آنحضرت را آزار نرساند و گرامی دارد او را بگذریم و متعرض او نشویم فضل گفت بعد از آن من در پی
آنحضرت شتافتم و گفتم چه بود آنچه گفتی و امر رشید را کفایت کردی و از اذیت او رستی آنحضرت
گفت بخدا پناه بردم و توسل بدعای جد خود علی ابن ابی طالب علیه السلام جستم چه هرگاه آنحضرت این
دعا را خواندی و بر لشکری دمیدی آنها را در هم شکستی و منهزم کردی و چون بر دلاوری
خواندی بر او غالب آمدی و این دعا را دعای کفایه بلا و وقایه رنج و عنا گفتم کدامست
آن دعا اللّهمّ بِكَ اُساوِرُ وَبِكَ اُحاوِلُ وَبِكَ اُجاوِرُ وَبِكَ اَصُولُ
وَبِكَ اَنْتَصِرُ وَبِكَ اَمُوتُ وَبِكَ اَحْيا اَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ اَمْری
اِلَيْكَ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ اَللّهُمَّ اِنَّكَ خَلَقْتَنی وَرَزَقْتَنی

وستَرتَني وعن العباد بلطف ما خوّلتني اغنيتني واذا هويت ردّدتني
واذا عرفت قوّمتني واذا مرضت شفيتني واذا دعوت اجبتني يا سيّدي
ارض عنّي فقد ارضيتني روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی
بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عثمان بن عیسی از بعضی اصحاب خود که گفت حضرت امام موسی بن جعفر ع
در نزد مهدی نشسته بودند و ابو یوسف نیز حاضر بود پس روی بمهدی کرد و گفت مرا رخصت میدهی که
چند مسئله از موسی بن جعفر ع سوال کنم که از جواب آن عاجز آید فرمود بلی بعد از آن بآنحضرت گفت رخصت
میدهی که بپرسم آنحضرت فرمودند آری گفت چه میگوئی در آنکه محرم را روا هست که بر خود سایه کند
یا نه فرمودند نشاید گفت بزیر خیمه یا درون خانه در آید فرمودند آری شاید و روا هست که بزیر سایه آنها
در آید گفت چه فرق است میان این دو شق که اولین نشاید و دومین بشاید آنحضرت گفتند چه میگوئی
در باب زن حایض که نماز خود را قضا میکند یا نه گفت قضا نمیکند فرمودند روزه خود را قضا میکرد
یا نه گفت آری قضا میکرد آنحضرت گفتند چرا روزه را قضا میکرد و نماز را قضا نمیکند گفت شارع
اینچنین فرموده و روایت چنین آمده است آنحضرت گفتند این مسئله نیز همچنین است و از شارع هم اینچنین ثابت است
مهدی با ابو یوسف گفت هیچ نمی بینم که کاری کرده باشی گفت آنجناب سنگ ریز شکنی بر من انداخت که دیگر
مرا جواب نماند روایت کرد ما را احمد بن یحیی مکتب که گفت روایت کرد ما را ابو الطیب یا محمد بن ورّاق
که گفت روایت کرد ما را علی بن هارون حمیری که گفت خبر رسید بابو الحسن موسی بن جعفر ع از آنکه موسی بن
مهدی در باب او اندیشیده و آماده آزار او شده و آنحضرت در آن وقت با جماعتی از اهل بیت خود
نشسته بودند روی بایشان آورده گفتند شما درین مقدمه چه میگوئید و درین باب چه مشورت میدهید

فرمودند صلاح در آن می بینم که از وی دوری گزینی و خود را پنهان داری که ما از شر او بر تو ایمن
نیستیم آنحضرت تبسم نموده باین بیت متمثل شدند بیت زعمت سخینة ان ستغلب ربّها
ولیغلبنّ مغالب الغلّاب ع بعد از آن دست مبارک را بسوی آسمان برداشتند و باین دعا
متحصن شدند که اللهمّ کم من عدوّ شحذ لی ظبة مديته وارهف لي شبا حدّه
وداف لي قواتل سمومه ولم تنم عنّي عين حراسته فلمّا رايت ضعفي
عن احتمال الفوادح وعجزي عن ملمّات الجوائح صرفت ذلك عنّي بحولك
وقوّتك لا بحولي وقوّتي فالقيته في الحفير الذي احتفره لي خائبا ممّا
امّله في دنياه متباعدا ممّا رجاه في آخرته فلك الحمد على ذلك قدر
استحقاقاتك سيّدي اللهمّ فخذه بعزّتك وافلل حدّه عنّي بقدرتك
واجعل له شغلا فيما يليه وعجزا عمّا يناويه اللهمّ واعدني عليه
عدوى حاضرة تكون من غيظي شفاء ومن حنقي عليه وفاء
وصل اللهمّ دعائي بالاجابة وانظم شكايتي بالتغيير وعرّفه عمّا
قليل ما وعدت الظالمين وعرّفني في اجابة المضطرّين انّك ذو الفضل
العظيم والمنّ الكريم راوی گفت بعد از آن مردم متفرق شدند و باز جمع نیامدند
مگر وقتی که کتابت خبر مرگ موسی بن مهدی رسید و برای خواندن آن جمعیت نمودند و یکی از اهل بیت
امام موسی ع در آن باب میگوید شعر وسارية لم تسر في الارض تبتغي ع محلا ولم يقطع بها البعد قاطع
سرت حيث لم تحد الركاب ولم تنخ ع لورد ولم يقصر لها القيد مانع ع تمرّ وراء الليل والليل ضارب

محلاً لحکمة فیه سهر و لهجع ٭ تفتح ابواب السماء دونها ٭ اذا قرع ابواب منهن قارع ٭ اذا
وردت لم یرد الله وفدها ٭ علی اهلها والله راءٍ وسامع ٭ وانی لارجو الله حتی کانما ٭ اری
بجمیل الظن ما الله صانع روایت کرده ابو احمد هانی بن محمد بن محمود العبدی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد مرا پدرم باسناد خود که انرا بامام میرسانند که روزی امام موسی عم بر هارون
الرشید درآمد و چون نشست رشید بآنحضرت گفت ای فرزند رسول خدای صلعم مرا از طبایع چهارگانه
خبر ده آنحضرت فرمودند اما باد از مقوله پادشاهیست که در ملک بان در گرفتن است و با همه در
مداراست و کارسازست و اما خون آن همشابه بنده ایست بسیار خوار و بسا باشد که بنده
صاحب خود را هلاک کند و اما بلغم آن مانند خصمیست جنگ آور که اگر راه در آمدن او را
از جایی به بندد از جانب دیگر در آید و اما صفرا و آن چون زمینی است که هرگاه بجنبش آید
آنچه بالای آن است بجنبش در آید و زلزله در بنای وجود آدمی اندازد بعد از آن هارون در مقام
ستایش آنحضرت در آمده گفت ای فرزند رسول خدای صلعم بگنجهای الهی و گنوز حضرت رسالت پناهی
مردم را از الفقه میدهی روایت کرده ابو احمد هانی بن محمد بن محمود العبدی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد مرا پدرم از محمد بن محمود باسناد خود که آنرا میرسانند بامام موسی عم که آنحضرت
بزبان گوهرفشان فرمودند که چون بر رشید در آمدم و سلام کردم جواب سلام من باز داد
از روی کنایه و تعریض گفت ای موسی بن جعفر ما دو خلیفه ایم که خراج به نزد ایشان گفتم ای امیر مومنان
پناه بخدا می برم از تو که سعی بگناه خود و گناه خود میکنی و سخنان باطل را از دشمنان در حق ما قبول
می نمایی و بد میکنی که بر تو ظاهر است که از زمانی که حضرت رسالت پناهی از این سرا انتقال

نموده اند

نموده اند همواره مردمان بر ما دروغ می بندند و اگر تو مرتبه خویش خود را با آنحضرت رسول میدانی
مرا اذن ده تا روایتی که از پدر خود شنیده ام و او از پدران خود و از جد من رسول خدای صلعم
که آنحضرت بزبان معجز بیان فرموده اند که ان الرحم اذا مست الرحم تحرکت واضطربت
یعنی هر گاه رحم دست بصله رحم خود رساند خون در تنش بجوش آید و دل و رگهایش طپیدن افتد
بعد از آن دست بجانب او دراز کرده گفتم دست خود را بمن ده خدا ترا خیر دهاد و گفت
به نزدیک من آی چون من به نزدیک او رفتم دست مرا گرفته در آغوش خود کشید و معانقه طولی
با من کرده مرا واگذاشت و گفت بنشین ای موسی که ترا هیچ ترسی و باکی نیست چون نشستم دیدم
چشمهایش پر آب شده است من بنفس خود باز گشت نمودم و بنفس خود تا نفس خود دم پس او بمن
راست گفتی و راست گفت جد تو صلی الله علیه و آله بدرستی که در رگ من خون بجوش آمد و رگهای جسم
در طپیدن افتاد تا آنکه مرا رقت دست داد و چشمهای من پر آب شد و مرا اراده آنست که چیزی
چند که در دل من میخلید و تا حال آنرا از کسی نه پرسیده ام از تو پرسم و تحقیق نمایم اگر از آنها جواب
من گوئی دست از تو بدارم و سخن هیچکس را در حق تو نشنوم و بمن رسیده است که تو هرگز دروغ نمیگویی
میخواهم از آنچه از تو پرسم که بخاطر من میرسد و در دل من خلیده راست بگوی و در آن مداهنه
ننمایی گفتم آنچه علم بر آن داشته باشم ترا از آن خبر دهم اگر مرا امان دهی فرمود ترا امان دادم
اگر تو بمن راست گوی و تقیه که شما ای جماعت بنی فاطمه بان معروفید ترک کنید گفتم بپرسید امیر مومنان
از آنچه خواهد گفت خبر ده مرا که شما برای چه بر ما تفضیل یافته اید و حال آنکه ما از یک درختیم و فرع
یک اصلیم که آن عبد المطلب است و ما و شما در حقیقت یکیم ما از فرزندان عباسیم و شما از فرزندان ابوطالب

ایشان هر دو عم رسول خدا اند و قرابتی ایشان از پیغمبر در مرتبه مساوات دارد و هیچکدام بر دیگری
تفاوت ندارند گفتم راست میگویی ولیکن قرابتی ما با حضرت رسول خدا صلعم اقرب از قرابتی شماست
و ما با آنحضرت از شما نزدیکتریم گفت چگونه نزدیکتریم گفتم زیرا که عبد الله و ابو طالب از یک پدر
و مادر اند و پدر شما عباس نه از مادر عبد الله است و نه از مادر ابو طالب بلکه از زن دیگر است
گفت از برای چه شما دعوی کردید که ما وارثان پیغمبریم صلعم با وجود بودن عباس چه بودن عم پسران
عم را از وراثت باز میدارد یعنی تا عم باشد پسر زندان عم وارث نخواهند بود چون پیغمبر صلعم وفات
یافت عباس زنده بود و ابو طالب پیش از آنحضرت فوت شده بود گفتم چه شود اگر امیر المومنان
مرا از این مسئله بخشد و بغیر از این هرچه خواهد بپرسد گفت نمیشود تا جواب آن نگویی گفتم مرا
امان ده گفت ترا در ابتداء کلام امان داده ام که تا از آنچه سوال کنم بی ملاحظه و تقیه جواب گویی
گفتم در قول علی ابن ابی طالب علیه السلام اینچنین است که با وجود فرزند صلبی خواه پسر خواه دختر
هیچکس را از قرابتان حصه نرسد و هیچ از ایشان متوارث نگردد مگر از برای پدر و مادر و زن
و فرزند و شوهر که با وجود فرزند صلبی برای ایشان حصه مقرر است و عم را با وجود فرزند صلبی میراث
نمیرسد و قرآن بآن ناطق شده است مگر آنکه قبیله تیم و عدی و بنی امیه باز آورد او اهوای خود ثبت
و آنکه در نفس الامر حقیقی داشته باشد با اثری و خبری از پیغمبر صلعم بایشان رسیده باشد عم را پدر خوانند
و او را بجای پدر دانسته و با وجود فرزند صلبی میراث باو دهند و هر که از علما قایل بقول
علی ابن ابی طالب علیه السلام است قضایای او خلاف قضایای ایشان است از آن جمله است نوح بن دراج
که درین مسئله قایل بقول علی علیه السلام و حکم بآن میکند و در زمان که آنحضرت او را والی کوفه و بصره کرده

بودند

بودند بهمین قول قضا نموده حکم کرده بود و جماعتی بر خلاف آن میگفتند و چون این خبر بامیر المومنین علیه السلام
رسید امر کرد که نوح را با کسانی که قایل بخلاف قول او بودند حاضر کردانیدند و سفیان ثوری
و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض که از جمله ایشان بودند گواهی دادند که قول علی علیه السلام درین مسئله
اینچنین است که نوح حکم کرده بعد از آنحضرت فرمودند در آنوقت نوح حکم را اجازت نداشت پس از آن
امیر المومنین علیه السلام قضایای او را امضا نموده حکم او را اجرا فرمود بقول قدمای عامه که از پیغمبر صلعم روایت کرده اند
که آنحضرت فرموده اند علی اقضاکم یعنی علی علیه السلام قضا کننده ترین شماست و همچنین قول عمر ابن الخطاب
که علی اقضانا قضا کننده ترین ماست و قضا اهمیت جامع زیرا که جمیع آنچه پیغمبر صلعم اصحاب خود را بیان
کرده اند از قرائت و فرایض و علم در قضا داخل است شنید گفت زیاده کن ای موسی علیه السلام گفتم المجالس
بالامانات یعنی مجلسها باید بامانت باشد و هر آنچه در آن گویند و شنوند واگو نشود مخصوص بمجلس تو
گفت ترا ابای نیست گفتم بدرستیکه پیغمبر صلعم کسی را که مهاجرت نکرده است یعنی از بلاد کفر بجای حضرت
رسالت پناه نیامده بود میراث نگردانیده است و از برای اثبات ولایت و وراثت نمودی تا وقتی
که مهاجرت کند گفت درین باب چه حجت داری گفتم قول تبارک و تعالی که فرموده والذین
امنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا یعنی آنها که ایمان
آورده اند و هجرت نکرده اند نیست مر شما را از تولی ایشان و میراث هیچ چیز تا وقتی که هجرت
کنند بدرستیکه عم من عباس مهاجرت نکرده است گفت سوال میکنم از تو موسی که آیا هیچکس از دشمنان
ما را فتوی باین قول داده اند یا هیچ احدی از فقها را از این کلام خبر کرده گفتم بار خدایا تو گواهی
بر آنکه هیچکس را فتوی باین قول نداده ام و هیچکس غیر از امیر المومنین این را از من نپرسیده است

بعد از آن گفت از برای چه جایز داشتند که عام و خاص شما را نسبت برسول خدای دهند و شما را
فرزندان رسول خدای گویند و حال آنکه شما فرزندان علی اید و بدرستی که مردم را نسبت به پدر میدهند و فاطمه
وعاء است یعنی ظرفیست در میانه که هیچ نسبتی بنسبت ندارد و پیغمبر صلعم از قبل مادر جد شما میشود پس نسبت
پیغمبر صلعم چگونه پدر که خویشتن را باو نسبت میدهید و خود را فرزندان رسول خدای میخوانید گفتم ای امیر
مومنان اگر حضرت پیغمبر صلعم زنده شود و دختر ترا از برای خود خواستگاری نماید آیا اجابت امر او میکنی و دختر باو میدهی یا نه
گفت سبحان الله چرا اجابت نکنم بلکه بر تمامی عرب و عجم و قریش افتخار کنم گفتم ولیکن مرا با آنحضرت
نسبت و محرمیت است که او نه دختر خود را بمن دهد و نه من دختر خود را باو دهم گفت از برای چه او
دختر خود را بتو نمیدهد و دختر ترا برای خود نگیرد گفتم از برای آنکه مرا بفرزندی بهم رسانیده و ترا بفرزندی
بهم رسانیده یعنی آنحضرت دختر ترا بهمین قصد تزویج کرده که از او فرزندان متولد شوند تا فرزندان او
باشند و محرم او گردند پس رشید در مقام استحسان آنحضرت در آمده گفت احسنت یا موسی بعد از آن
گفت چگونه میگوئید که ما ذریه پیغمبریم صلعم یعنی پسر زادگان اویم و پیغمبر صلعم پسری نگذاشت که از او ذریه بماند
و بدرستی که ذریه از پسر است نه از دختر و شما پسران دختر اید و فرزندان دختر را ذریه نگویند پس چگونه شما
ذریه پیغمبر باشید گفتم ترا قسم میدهم بحق قرابتی و قبری که در آن مدفون است که مرا از جواب این مسئله
معاف داری و مرا مامور نشود تا مرا از آن خبر ندهی بحجتی که شما را درین باب هست ای فرزندان علی و ای پسران فاطمه
رسیده است که ای موسی تو یعسوب امام زمانی نمیشود که ترا از جواب این مسئله و جواب هر چیزی که از تو
سوال کنم معاف دارم تا آنکه در آن باب حجتی از کتاب الهی برای من بیاوری و بدرستی که شما ای
فرزندان علی ادعا میکنید بر آنکه هیچ حرفی از الف گرفته تا یا از قرآن نیفتد که تاویل آن مر از شما

و در همین احتیاط کرده اند بقول خدای تعالی که مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ یعنی فرو نگذاشتیم
چیزی را که در کتاب الهی واقع است که تاویل از او حقیقت آن بر ما ظاهر نباشد و شما از آرای علما
و قیاسات ایشان مستغنی اید گفتم مرا رخصت جواب گفتن آن میدهی گفت هر حجتی که داری بیار گفتم
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ
وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَ
يَحْيَى وَعِيسَى یعنی هدایت دادیم از ذریه نوح ع یا ابراهیم ع علی اختلاف المفسرین داود را
که پسر ایشان است از اولاد یهودا و پسر او سلیمان را و ایوب را که پسر موص است از اسباط عیص بن
اسحق و یوسف بن یعقوب را و موسی و برادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب
و همچنانکه ابراهیم را خبر دادیم برفعت درجات جزا میدهیم نیکوکاران را از فراخور استحقاق ایشان
و دیگر راه نمودیم زکریا را که پسر آذر بن مسلم است و پسر او یحیی را و عیسی که پسر مریم است و مریم دختر عمران بن
ماثان از ملوک بنی اسرائیل بوده اند ای امیر مومنان بگو که پدر عیسی کیست گفت عیسی را پدری نیست
گفتم بدرستی که همچنانکه عیسی ع را از طریق مریم بذریات انبیا ع ملحق میسازیم ما نیز از طرف مادر خود فاطمه
بذریه پیغمبر صلعم ملحق میشویم دیگر زیاده برین حجتی بیارم ای امیر مومنان گفت بیار گفتم قول خدای تعالی است
که فرموده فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ یعنی هر که خصومت با تو ای محمد و مجادله نماید در باب عیسی
بعد از آنکه آمد بتو از دانستن که رسول و بنده است پس با ایشان فرا از مباهله بگو بیایید تا بخوانیم

فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را
یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را
حواله بدروغ گویان و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که بر باطل است و که بر حق و هیچکس دعوی
این نتواند کرد که پیغمبر صلعم در وقت مباهله با علمای نصاری او را در زیر کسا که عبارت از عباست
در آورده باشند مگر علی ابن ابی طالب ع و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که همین ایشان را بواسطه
این کار اختیار کردند و دیگری را شریک خود نساختند و تاویل قول حضرت عزت این چنین باشد
که مراد از ابنائنا حسن و حسین اند و نسائنا فاطمه و انفسنا علی ابن ابی طالب است ع بنا بر آنکه
علما اجماع کرده اند بآنکه در روز جنگ احد جبرئیل ع برسول رب العالمین گفت ای محمد بدرستی که این
کر و فری که حیدر کرار با کفار بجای آورده و جوانمردی مینماید هر آینه از مواسات و مواخات تست
که با او کردی و برادریش بر گزیدی فرمودند که زیرا که او از من است و من از ویم جبرئیل گفت و من
از شما ام ای رسول خدا صلعم بعد از آن گفت لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی یعنی نیست
شمشیری در عالم مگر ذو الفقار و نیست مردی جوانمردی غیر حیدر کرار پس این مدح و ستایش
بجوانمردی مخصوص است که حضرت عزت خلیل خود را بآن مدح کرده است آنجا که میفرماید که فتی یذکرهم
یقال له ابراهیم یعنی نمرود و یاران فرمودند که شنیدیم از جوانمردی که بتان را ابد یاد میکرد
که او را ابراهیم میگویند یعنی نام او ابراهیم است و او بآن افتخار میکرد که حضرت عزت او را بجوانمردی
ستوده و ما که جماعت بنی عم توایم افتخار میکنیم بقول جبرئیل ع که او از ماست پس رسید در مقام
تحسین آنحضرت را آمده گفت احسنت یا موسی زیبا سخنان گفتی و نیکو در معنی ای موسی

که داری

که داری از ما بخواه که بتقدیم رسانم گفتم اول حاجت من آنست که ابن عم خود را رخصت دهی تا بحرم
خود صلعم بر گردد و بر عیال و اطفال خود در رود رشید گفت بر چشم انداخت و بر وی رسیده است
که بعد از آن رشید آنحضرت را بسندی بن شاهک گردانید و بکمان سپرد که در حبس او بعالم بقا شتافت
والله اعلم روایت کرد ما را محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد بن یحیی
که گفت روایت کرد ما را ابو العباس احمد بن عبید الله از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی که گفت شنیدم از پدر خود
که میگفت چون رشید از موسی بن جعفر ع دل تنگ شد وقتی که آنحضرت بر سر قبر پیغمبر صلعم بنماز قیام نموده بود
امر بگرفتن آنحضرت کرد و نماز ایشان را برید آنحضرت میگریستند و میگفتند اشکوا الیک یا رسول الله
ما القی شکایت میکنم بسوی رسول خدا از آنچه در آن در افتاده ام و مردمان از چپ و راست گریه کنان
و فریاد زنان در آمدند و چون آنحضرت را از مسجد آوردند بست بند دمان آنحضرت بند نمودند
و چون شب بسر رسید امر کرد که دو قبه مهیا کردند و آنحضرت را در یکی از آنها نشاندند شب در خفیه
بجانب بصره بردند تا از اینها فی بصره برده بعیسی بن جعفر که امیر بصره بود بسپارد و قبه دیگر را
در روز بعلانیه با جماعتی از مردمان همراه کرده بکوفه فرستاد تا امر آنحضرت بر مردمان پوشیده بود
و ندانند که او را کجا بردند بجانب حبس بیگری از روز ترویه که هشتم ذی حجه است به بصره رسید
و در همان روز آنحضرت را بکارکنان تسلیم عیسی بن جعفر نمود چنانچه تمام مردمان بر آن اطلاع بهم نرسیدند
و خبر گرفتن و آوردن آنحضرت شایع شد و عیسی او را در حجره از حجرهای مجلس خانه خود که در آن
نشست حبس نمود و در بروی آنجناب بست و مشغول عید بر خاست و در آن امر گشودند که
وقتی که طعام از برای آنحضرت آوردند و وقتی که آنحضرت به بیت الخلا تشریف میبردند او را

که پدرم گفت که فیض بن ابی صالح مردی بود نصرانی بعد از آن اظهار اسلام کرد و خود در اسلام منهمک آمد
نهایتش زندیق بود و از جملهٔ کاتبان عیسی بن جعفر بود و جعفر با او خصوصیتی تمام داشت گفت ای عبدالله
بدرستی که آنچه این مرد صالح یعنی امام موسی علیه السلام در این ایام پس خود شنیده است از تو از زندگی و پایکوبی
نوازندها و فاحشها و مکروهات دیگر گمان ندارم که هرگز بخاطرش خطور کرده باشد چه جای آنکه هوای
از آن بگوشش رسیده باشد پدرم گفت که در همان روزها علی بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیع
که عداوت با جعفر بست و رقعه مشتمل بر بدی پدرم نوشته بدست احمد بن اسعد از حاجب عیسی به نزد
عیسی بن جعفر فرستاد و این علی بن یعقوب مردی بود از مشایخ بنی هاشم که بسن و سال بزرگتر از ایشان
بود با وجود کبر سن همواره شرب میکرد و پیوسته احمد بن اسعد را که حاجب عیسی بود بمنزل خود میطلبید
و از برای او مجلس را بمغنیان و مطربان آراسته میکرد بطمع آنکه او را به نزد عیسی بن جعفر فرستد و یاد
آوری او نماید و مضمون رقعه که علی بن یعقوب در بدی جعفر نوشته بدست او داده بود که بعیسی بن جعفر برساند
این بود که در اجلال و اکرام محمد بن سلیمان را بر ما مقدم میداری و او را انعام و پیشکش معطر میسازی
و حال آنکه در میان بنی هاشم کسی نیست که در سن و سال از او بزرگتر است و او در دین پیروی موسی بن جعفر علیه السلام که
بالفعل در حبس است میکند پدرم گفت که در روز گرمی که در نهایت گرمی بود من در خانه خود بودم که ناگاه
صدای حلقهٔ در بگوشم رسید از غلام پرسیدم که این صدا چیست گفت قعنب بن یحیی بر در ایستاده است
و میگوید با تو کاری دارم و همین ساعت میخواهم که ترا ببینم گفتم او نیامده است مگر از پی کار ضروری
بگو تا در آید پس قعنب در آمد و از زبان فیض بن ابی صالح خبر این قصه و رقعه را بمن رسانید گفت که
بعد از آنکه فیض این خبر را بمن رسانید گفت که ای عبدالله را از این قصه خبر بکن که او را اندوهگین خواهند کرد

وخاطر

وخاطر جمع است که بردارندهٔ رقعه در نزد عیسی کاری نتوانست ساخت و بدگویی او بجایی نرسید
جعفر با من گفت آیا از آنچه در حق اباعبدالله بتو نوشته اند اگر در دل تو چیزی میخلد بگوی تا فرمایم او را
که بخدمت تو بیاید و بر دروغی که بر او بسته اند قسم یاد کند امیر فرمود احتیاج به حاضر کردن او نیست
چرا که او آزرده خواهد شد و من میدانم که ابن عم او بر او حسد ورزیده است و اینها را در حق او گفته
گفتم ای امیر تو خود میدانی که من محرم و خلوتی که با من میکنی با دیگری نمیکنی آیا او هیچگاه ترا بکسی دلالت
کرده یا هرگز ترا بمذهبی خوانده است فرمود معاذ الله گفتم پس اگر او مخالف مردمان مذهبی میبود
هرآینه دوست میداشت که ترا بران دارد گفت چنین است و من فرقه ها و مذهب ایشان میدانم
پدرم گفت چون این اخبار را قعنب از فیض نقل کرده شنیدم مرکوب خود را طلبیدم و در همان ساعت
که وقت ظهر بود و در نهایت گرمی بار قعنب بخانه فیض رفتم و رخصت در آمدن برو خواستم
کس نزد من فرستاد و پیغام داد که بلا گردان تو شوم در مجلسی نشسته ام که شان تو از آن ارفع است
که بدانجا در آیی و او در مجلس شراب نشسته بود پس من پیغام دادم بخدا که از اینجا نروم تا زمانی که ترا
که مرا با تو کاری است از دیدن تو چون پیغام من بدو رسید با یک زه جامه و چادری گرفته بیرون آمد
و آنچه بمن رسیده بود با او خبر دادم بقعنب گفت خدای تعالی ترا جزای خیر بدهاد گفتم تو که اباعبدالله را
از این مقدمه خبر بکن که او را دلگیر خواهی کرد بعد از آن بمن گفت ترا باکی نباشد که چیزی از آن در دل
امیر نیست راوی گوید چند روزی از این قصه برنیامد که موسی بن جعفر علیه السلام را پنهان به بغداد بردند
و در آنجا محبوس گردانیدند و بعد از آن از حبس بیرون آوردند و پس از چند روز دیگر بار بحبس انداختند
و پس از آن به سندی بن شاهک سپردند و او آنحضرت را در حبس جهد داشت و بسیار بر او تنگ گرفته بود

بعد از اندک زمانی رشید خرمای بزهر آلوده نزد سندی فرستاد و او را امر کرد که خواهی نخواهی
بخورد آنحضرت دهد سندی بر نحو دستور رشید عمل نموده آنحضرت چند عدد از آن خرما را تناول کردند و بعالم
بقا شتافتند صلوات الله وسلامه علیه روایت کرد ما علی بن عبدالله وراق و حسین بن ابراهیم
بن هاشم المکتب و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم ناتانه و احمد بن علی بن ابراهیم
بن هاشم و محمد بن علی ماجیلویه و محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنهم گفتند روایت کرد ما علی بن
ابراهیم بن هاشم از پدر خود عثمان بن عیسی از سفیان بن نزار که گفت روزی از روزها بر بالای
سر مأمون خلیفه بخدمت ایستاده بودم که رو بحضار مجلس آورده گفت آیا میدانید که تشیع را من که
آموخته است حاضران گفتند بخدا قسم که ما نمیدانیم گفت رشید مرا آموخته گفتند چگونه است
آن و حال آنکه رشید مردم این خانواده را بقتل میرسانید و هر جا شیعه میدید بود میکشت
ایشان را از برای ملک و حکومت میکشت چرا که ملک عقیم و نازاست یاد دارم در آن سالی
که بحج میرفت چون بمدینه طیبه رسید رو بحاجبان خود کرده گفت هیچکس از اهل مدینه و اهل مکه از مهاجر
و انصار و بنی هاشم و سایر قریش را بر من در میارید و رخصت در آمدن مدهید تا آنکه نسب خود را
نگویند و بر من عرضه ندارید همچنان هر کس میخواست که در آید اول میگفت که من فلان بن فلانم
تا بجد خود میرسانید خواه هاشمی بود و خواه قرشی و خواه از مهاجر و خواه از انصار پس هر کس را
بقدر شرف او و هجرت پدران او از پنجهزار دینار گرفته تا دویست دینار میداد تا روزی
از روزها من بر نزد او ایستاده بودم که فضل بن ربیع در آمد و گفت ای امیر مومنان مردی بر در
ایستاده است و بار می طلبد و گمان من آنست که موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام

الیه

٤٦

باشد رشید رو بمن و امین و مؤتمن و سایر خدمتکاران که بر بالای سر او ایستاده بودیم کرده گفت خود را
دارید کنایه از آنکه سخن ناپسندیده مگوئید و ادای ناشایسته مکنید بعد از ان بحاجب گفت او را
رخصت بده تا در آید و باو بگو که فرو نیاید مگر بر حاشیه بساط پس ما همچنان منتظر بودیم که ناگاه
شیخ عابدی که از عبادت بسیار و کثرت سجود پیشانی و بینی او مجروح شده و پینه بسته بود در آمد
و چون رشید او را دید او خواست که از بالای دراز گوش که سوار بود فرود آید رشید فریاد کرد و قسم داد
که فرو نیاید تا آنگاه که بحاشیه بساط رسد پس حاجبان پیش دویدند و او را از پیاده شدن منع
نمودند و ملکی با جلال و عظام تمام بر او نظر میکردیم و بچشم رفعت و عزتش میدیدیم و او همچنان سواره
در آمد و حاجبان و خادمان تمامی بر دورش چشم دوخته بودند تا بکنار بساط آمد و از مرکب پیاده شد
رشید برخواست و تا آخر بساط استقبال نمود و رو و چشم او را ببوسید و دستش گرفته تا صدر مجلس آورد
و بر مسند جای داده خود در پهلوی او نشست و بسخن مشغول شد و از احوال خیریت و پرسید بعد از آن
گفت ای ابوالحسن چند نفر عیال داری که نفقه آنها بر تست فرمودند زیاده بر پانصد نفس میشوند گفت
اینها همه فرزندان تواند فرمودند نه اکثر ایشان خدم و حشمند اما فرزندان من زیاده بر سی نفرند
ذکور اینقدر و اناث اینقدر گفت دختران را چرا به پسر عمان و بهمتایان ایشان نمیدهی فرمود دست از آن
قاصر است گفت زمینی که داری حاصل میدهد فرمودند سالی میدهد و سالی دیگر نمیدهد گفت آیا هیچ قرضی
بر تو هست فرمودند آری گفت چه قدر فرمودند قریب بده هزار دینار میرسد رشید گفت ای پسر عم
من آنقدر از مال بتو دهم که از برای پسران زن بخواهی و دختران را شوهر دهی و ادای دین خود کنی و تعمیر
ضیاع نمائی آنحضرت فرمودند صله رحم بجا آوردی ای پسر عم و خدا تعالی ترا برکت دهاد و ما بین نیز بینید

که گروه بدرستی که رحمها بهم بوده اند و قرابتی بهم پیوسته و نسب یکیست و عباس عم پیغمبر صلعم و برادر
پدر اوست و همچنین علی ابن ابی طالب عم و برادر پدر اوست و حضرت عزت ترا دور ندارد
از آنچه اراده نموده که بعمل آوری و بدرستی که حضرت عزت ترا برگزیده گردانیده و عنصر ترا گرامی
داشته و در نبه مجد ترا بلند کرده رشید گفت بعمل آرم آنچه گفتی ای ابوالحسن از روی کرامت و عزت
آنحضرت فرمود ندای امیرمؤمنان بدرستی که حضرت عزت جل شانه بر متولیان عهد خود واجب کرده بندگان
و تجسس و تفحص احوال فقرا ایشان کنند و از ایشان غافل نشوند و ادای قرض قرض داران نمایند و اعانت عیالمندان
بجای آرند و برهنگان را بپوشانند و سیر از انبوازند و در حق ایشان احسان نمایند و تو اولای بفعل
آوردن آن از دیگران گفت آنچه گفتی ای ابوالحسن بفعل آرم بعد از آن آنحضرت برخواستند و رشید برخواست
و میان دو چشم او را بوسه داده بسوی من و امین و مؤتمن کرده فرمود ای عبدالله ای امین و ای محمد و ای ابراهیم
همراه عم خود و سید خود بروید و چون سوار شود رکابش بگیرید و تا خانه مشایعت او نمایید پس در
اثنای مشایعت ابوالحسن موسی عم رو بمن کرده و آنچنان که میان من و او بود و دیگری بر آن مطلع نشود مرا بخلافت
بشارت داد و گفت هر گاه مالک این امر شوی بفرزندان من احسان کن بعد از آن رخصت گرفتم
و برگشتم و چون به نزد پدر رفتم و عزیزترین فرزندان بودم همینکه مجلس خلوت شد گفتم ای امیرمؤمنان
این که بود که او را بزرگ داشتی و تعظیم او از جای برخواستی و استقبال او کردی و در صدر مجلس
جای دادی و تو زیر دست او نشستی فرمود این امام مردمانست و مقتدای ایشان و حجت پروردگار
بر آفریدگان و خلیفه اوست در میان بندگان او گفتم ای امیرمؤمنان آیا تو با این صفتها متصف نیستی
گفت من در ظاهر بغلبه و قهر امام جماعتم و موسی بن جعفر عم امام حق و خلیفه مطلق است بخدا قسم ای پسر

که او

که او بمقام رسول خدا صلعم از من و همگی خلقان احق است و باین امر سزاوارتر اما تیغش بخدا قسم
که اگر در این امر با من در مقام نزاع در آیی هر آینه بدشمنی تو پردازم و سرت از تن جدا سازم زیرا که
ملک عقیم است بعد از آن چون اراده نمود که از مدینه طیبه روانه مکه معظمه گردد امر کرد تا صره دویست
دیناری آوردند و بدست فضل داد و گفت نیز نزد موسی بن جعفر عم برد و بگو که امیرمؤمنان میگوید در وقت
دست تنگیم این دویست دینار را بگیر و عذرخواه است انشاء الله تعالی بعد از این عطیه بتو خواهد رسید مأمون
گفت پس من برسیده او برخواستم و با حجره او شدم و گفتم ای امیرمؤمنان بمهاجر و انصار و سایر قریش
و بنی هاشم و کسانی که حسب و نسب ایشان معلوم نیست پنج هزار دینار و کمتر از آن میبخشی و موسی بن جعفر عم را
با آن همه تعظیم و تکریم که بجای آوردی دویست دینار که خسیس ترین عطایاست که با ایشان بخشیدی
میدهی فرمود خاموش باش که اگر آنچه گفتم باو میدادم ایمن نبودم از آنکه فردا با صد هزار شمشیر از دوستان
و موالیان خود در روی من بکشند و تنگدستی او و اهل بیت او از برای من و شما بهتر و خوشتر از غنا و
مالداری ایشانست پس چون مخارق که از جمله خوانندگان بود چون همت رشید را دید خندید
برخواسته و گفت ای امیرمؤمنان بمدینه طیبه آمده ام و اکثر اهل مدینه چشم داشت چیزی از من دارند
و اگر بیرون روم و چیزی در میان ایشان قسمت نکنم فضل شفقت امیرمؤمنان بر من و قرب منزلت در نزد
تو بر ایشان ظاهر نشود رشید امر کرد که ده هزار دینار باو دادند گفت ای امیرمؤمنان این از
برای اهل مدینه است و بر من قرضی بهم رسیده که میخواهم آنرا از دولت امیر ادا کنم ده هزار دینار دیگر
امر کرد که باو دادند گفت ای امیرمؤمنان میخواهم که دختران خود را بشوهر دهم و محتاج بجهاز ایشانم
امر کرد که ده هزار دیگر باو دادند گفت ای امیرمؤمنان ناچارست از غله که بخرم دهی تا بقوت خود

وعیالان و دختران و شوهران ایشان بموضع عالی امر کرد که چند قطعه زمین که در سالی ده هزار دینار
غله خیزد آن باو دادند و در همان ساعت تسلیم او نمودند و بعد از آن مخارق از مجلس برخواست
علی الفور بخدمت موسی بن جعفر علیه السلام رفت و گفت میدانم که این ملعون یعنی رشید با شما چکرده و چه چیز
بخدمت شما فرستاده و من بر حیله کردم و نوبت صله سی هزار دینار و چند قطعه زمین از او گرفتم
و بخدا قسم ای سید من که مرا هیچ چیز از آنها احتیاج نیست و از آن گرفته‌ام مگر از برای تو و من
جماعتی را گواه میکردم بر آنکه این زمینها حق و ملک تست و زر را آورده که بعد از زمان تو بسپارم
آنحضرت در مقام دعای او در آمدند و فرمودند بارک الله لک ما لک و احسن جزاک
یعنی خدای تعالی در مال تو برکت کناد و مزد تو نیکو گرداناد من از تو یکدینار نمیگیرم و هیچ از این زمینها
قبول نمیکردم و لیکن صله و نیکوی ترا قبول نمودم برخیز و بهدایت یافته بخانه برگرد و دیگر رجوع مکردان
یعنی تکلیف قبول کردن آنها مکن پس مخارق دست آنحضرت را بوسیده از مجلس برخواست روایت
کرد ما را پدر من رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان
بن شبیب که گفت شنیدم که مامون میگفت من همیشه دوست دار اهل بیتم و برای تقرب در نزد رشید
اظهار بغض و عداوت ایشان میکنم و محبت ایشان از آن زمان در دل من جای کرده است که چون رشید
مناسک حج را بجای آورد من و محمد و قاسم با او بودیم که قاصد مدینه شد و بمدینه آمد و تمامی مردم
آنجا بدیدن او آمدند و آخرین کسی که بدیدن او آمد موسی بن جعفر علیه السلام بود که چون برشید در آمد و از دور
چشم او بر او افتاد از جای حرکت کرده گردن بسوی او دراز کرد و چشم بر او دوخت تا وقتی که بمجلس
داخل شد و نزدیک باو رسید بزانو برخواسته او را در بغل گرفت و بپهلوی خود جای داده متوجه او شد

و گفت

و گفت چگونه ای ابوالحسن علیه السلام و چه حال دارند اهل و عیال تو و پدر تو احوال چون میگذرد و همچنان او را
از بهای رسید و ابوالحسن علیه السلام بلفظ خیر جواب او میداد و چون از مجلس برخواست رشید نیز اراده کرد
که برخیزد ابوالحسن علیه السلام او را قسم داد که برنخیزد و با او نشسته معانقه کرده و وداع نمود مامون گفت
چون من نزد پدر با جرات تر از فرزندان دیگر بودم همینکه ابوالحسن علیه السلام از نزد او بیرون رفت من پیدا خود
گفتم ای امیرالمومنان پدر بنشین که آنچه با این مرد دیدم که بجای آوردی ندیدیم که با کسی دیگر از ابنای مهاجر
و انصار بنی هاشم بجای آورده باشی این مرد کیست و فضل و رتبه اش بر دیگران از چیست گفت ای پسر
این وارث علم پیغمبر است این موسی بن جعفر بن محمد علیه السلام اگر علم صحیح میخواهی در نزد اوست مامون گفت از آن وقت
تخم محبت و دوستی ایشان در زمین دل من کشته است روایت کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود که گفت شنیدم از مردی از اصحاب ما
که گفت چون رشید امام موسی علیه السلام را در حبس انداخت و شب بر سر آمد از شدت عداوت هارون
واهمه در دل آنحضرت راه یافت که مبادا قصد کشتن او کنند برخواستند و تجدید وضو کرده رو بقبله آورد و
و چهار رکعت نماز گذارده توسل باین دعا جستند یا سَیِّدی نَجِّنی مِنْ حَبْسِ هارُونَ وَ
خَلِّصْنی مِنْ یَدِهِ یا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَیْنِ رَمْلٍ وَ طینٍ وَ ماءٍ یا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ
مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ یا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَیْنِ مَشیمَةٍ وَ رَحِمٍ یا مُخَلِّصَ النّارِ
مِنْ بَیْنِ الْحَدیدِ وَ الْحَجَرِ وَ یا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَیْنِ الْاَحْشاءِ وَ الْاَمْعاءِ خَلِّصْنی
مِنْ یَدِ هارُونَ راوی گوید که چون آنحضرت توسل باین دعا جستند مرد سیاه چرده شمشیر
برهنه بدست گرفته در عالم خواب بر سر هارون آمده ایستاد و گفت ای هارون دست از موسی بن جعفر

بدارد و اورا در ساعت از حبس بیرون آرد و اگر نه بهمین شمشیر گردنت بزنم هارون از هیبت او
ترسیده لرزان و هراسان از خواب جست و حاجب را طلب کرد و گفت بزندان برو و موسی بن
جعفر عا را بیرون آر راوی گوید که حاجب گفت مرا او حاجب بیرون آمده بزندان رفت و در کوفت
زندان بان جواب داد که تو کیستی گفت من فلانم و آمده ام که موسی بن جعفر را به برم خلیفه طلب
نموده است اورا از حبس بیرون آر و دست او را بگیر زندان بان گفت که ای موسی بن جعفر خلیفه ترا
میخواند آنحضرت ترسان و هراسان برخواست و گفت در این نصف شب مرا نمی طلبید مگر از برای آنکه
میخواهد شری و ضرری بمن برساند و همچنان گریان و غمناک و از حیات خود مایوس و نا امید نزد
هارون آمد و از واهمه رگهای آنحضرت در طپش بود پس بر هارون سلام کرد هارون جواب سلام
باز داد و گفت ترا بخدا قسم میدهم که در این نصف شب هیچ دعای خواندی فرمود آری گفت آن دعا
کدام است فرمود تجدید وضو کردم و چهار رکعت نماز گذاردم و سر بسوی آسمان برداشتم این دعا را
خواندم که یا سیدی خلصنی من ید هارون و شره تا آخر هارون گفت حضرت عزت دعای ترا بعوض
اجابت در آورده و ترا از این قیدها بی داد ای حاجب دست او بردار و او را بگذار بعد از آن
خلعت طلب کرده سه دست خلعت و مرکوبی بآنحضرت بخشید و اکرام تمام بجای آورده جلیس خود گردانید
بعد از آن گفت این کلمات اگر گفتی تعلیم کن پس آنحضرت آن دعا را باو آموختند راوی گوید آنگاه
هارون آنحضرت را بحاجب سپرده فرمود همراه او رفته تا بخانه اش برسان بعد از آن آنحضرت
در نزد هارون مکرم و معظم بود و هر پنجشنبه بزیارت هارون میرفت تا مرتبه دوم که او را در حبس انداخت
و نگذاشت تا سندی بن شاهک سپرد و بزهرش شهید کرد رحمة الله علیه روایت کرد ما ابو

محمد بن علی

محمد بن علی بن محمد بن حاتم که گفت روایت کرد ما عبد الله بن یحیی شیبانی که گفت روایت کرد ما
حزوری از ابو العباس در شهر کوفه که گفت روایت کرد ما ثوبانی که قریب یکبار ده پانزده سال بعد
که ابو الحسن موسی بن جعفر عا هر روز بعد از پهن شدن آفتاب بر سجده میگذاشت و بر نمیداشت تا زوال
نمیشد راوی گوید بسیار بود که هارون بر بلندی که مشرف بزندانی که آنحضرت در آن محبوس بود و از آنجا
و دیده که آنحضرت در سجده بوده اند پس روزی بربیع گفت این پاره جامه چیست که می بینم که هر روز در آن موضع
افتاده است ربیع گفت ای امیر المؤمنان آن پاره جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است عا و او را هر روز سجده ای است
مقرر بعد از طلوع آفتاب که از آن تا وقت زوال بجای آورد و هرگز از و فوت نمیشود ربیع گفت بعد از آن
هارون بمن گفت این مرد از رهبانان و زاهدان بنی هاشم است گفتم پس چرا او را در زندان داشته
و بر او تنگ گرفته گفت هیهات و را ناچار است از این حبس ای ربیع

باب هشتم

در ذکر اخباری که در صحت وفات ابی ابراهیم موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
ابی طالب عا روایت شده است روایت کرد ما محمد بن حسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه که گفت
روایت کرد ما محمد بن حسن صفار و سعد بن عبد الله جمیعا از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن یقطین
از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین که او گفت که هارون الرشید پیوسته خواهان مردی بود
که شعبده امام موسی عا را باطل سازد و آنحضرت را در مجلس خجل گرداند تا روزی مردی از
شعبده بازان او را اجابت کرده و قبول نمود که شعبده برانگیزد و آنحضرت را منفعل سازد پس چون
سفره گسترانیدند آن مرد شعبده بر نان کرد که آنحضرت بهر نانی که دست دراز میکرد که نان را تناول
نماید از پیش آنحضرت بپرواز میکرد و هارون از این خوشحال شده میخندید و بشگفتگی تمام میشود

لحظه بر آن نگذشت که آنحضرت سر برداشتند و بصورت شیری که بر بعضی از پردها کشیده بودند نظر کردند
که ای شیر خدا بگیر این دشمن خدای را علی الفور آن صورت مانند شیری بزرگ شده بر جست و آن مشعبد را
گرفته فرو برد هارون و ندمای او از بیم آنحضرت بیهوش شده بر رو در افتادند و چون
از آن حالت بهوش آمدند هارون بآنحضرت گفت ترا بحق خود قسم است ای الحجس این صورت را
بفرمای تا آن مرد را برگرداند آنحضرت فرمودند اگر عصای حضرت موسی علیه السلام ریسمانهای سحره فرعون را که
فرو برده بود برگردانید این صورت نیز آن مرد را که فرو برده است برگرداند و این عمل را که آنحضرت
بعمل آوردند در برابر نفس خود اعمل از اعمال دیگر بود هارون بیشتر از برای این عمل در مقام بشهید
کردن آنحضرت شدند روایت کرده ابن بابویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما سعید بن عبد الله از محمد
بن عیسی یقطینی از حسن بن محمد بشار که گفت روایت کرد بمن شخصی از قطیعه ربیع که از اهل سنت و
جماعت بود و در نزد ایشان مقبول القول بود و در او هیچ شک نبود که گفت بمن که بعضی از اهل این خانواده که ادعا
بفضل ایشان میکردند دیدم و لیکن هیچکس را در عبادت و فضیلت مثل او ندیدیم گفتم او کیست و آنچه
در وی دیدی چیست گفت روزی سندی بن شاهک هشتاد کس از ما را جمع کرد و بر موسی بن جعفر علیه السلام
درآورد و با ما گفت ای جماعت این مرد را ببینید هیچ آسیبی بدو نرسیده است سندی که مردمان را
گمان این است که سندی مکروهی باو رسانیده و در این باب گفتگو میکنند و سخنان بسیار میگویند و آن
آنجا میبینید از منزل او و فرش او که توسعت تمام داشته و هیچ بر او تنگ نگرفته ام و امیر المؤمنین هیچ اراده
که با او بدی کند بغیر از آنکه او را از برای آن نگاه داشته است که چون بشهر در آید او را ببیند
و با او مناظره کند و این است او را ببینید که صحیح و سالم نشسته و هیچگونه مکروهی بدو نرسیده

ازو هم

ازو هم بپرسید و تصدیق آن معلوم کنید آنحضرت آنچه از توسعه جا و فرش گفت راست است و هیچ محنتی
بر من نیست غیر از آنکه خبر دهم شما را ای جماعت مردمان که هفت دانه خرمای زهرآلوده بخورد من داده اند
و فردا و پس فردا ازین عالم فنا رحلت میکنم و بعالم بقا رحل اقامت می اندازم پس از آن سندی بن
شاهک را دیدم که از گفته آنحضرت مانند شاخ خرما میلرزید و رنگش چون مرغ نیم بسمل می طپید حسن گفت
این شیخ از نیکویان اهل سنت بود و مردمان او را ثقه و مقبول القول میدانستند روایت کرد بما محمد بن
ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما حسن بن علی مجلس العدل که گفت
روایت کرد بمن عمر بن واقد که گفت من در بغداد بودم که شبی از شبها سندی بن شاهک کس طلب من
فرستاد و مرا حاضر کرد و من از ترس آنکه مبادا این طلب از برای آزار من باشد احتیاج داشتم با اهل
و عیال خود وصیت کردم و کلمه استرجاع بر زبان راندم و سوار شده رفتم تا بخانه سندی در آمدم
چون مرا دید که می آیم گفت گویا شما را ترسانیده باشیم ای ابا حفص گفتم آری گفت در این طلب
بجز خیر و خوبی چیزی دیگر نیست گفتم التماس آن دارم که رسولی بمنزل من فرستی تا عیالان مرا از
خیریت احوال من خبر دهد که تسلی خاطر ایشان شود گفت آری میفرستم بعد از آن گفت میدانی
ای ابا حفص ترا از برای چه کار طلب کرده ام گفتم نمیدانم گفت آیا موسی بن جعفر را میشناسی
گفتم آری او را میشناسم و از دیرگاه است که میان من و او رابطه صداقت است گفت در این شهر
کسانی که او را میشناسند و قول ایشان مقبول است کیستند من جماعتی را که میدانستم که او را
میشناسند نام بردم بعد از آن بخاطرم گذشت که آنحضرت البته فوت شده پس سندی
در همان ساعت کس بطلب آنهائی که نام ایشان برده بودم فرستاد و همه را حاضر کرد

و چون مردان جمع آمدند بدیشان گفت آیا شما هیچ جماعتی را میدانید که موسی بن جعفر را میشناسند
و او را بوی میدانند ایشان نیز جماعتی را که میدانستند که معروف بودارند نام بردند بی الغوز
ایشان را از بنجا طلب کردند و جمع در خانه سندی شب را بروز آوردیم زیاده از پنجاه مرد جمع آمده
بودیم که همه موسی بن جعفر را ع می‌شناختیم و بعضی از اصحاب آنحضرت نیز بودند راوی گوید
گفت چون سندی برخواست بخلوت رفت و ما نماز صبح را گذاردیم کاتب او از خانه بیرون
آمد و طوماری با خود آورد و نامها و خانهای ما را در آن نوشت و نزد سندی برد ساعتی
بر نیامد که سندی از خلوت بیرون آمد و دست بر هم زد و گفت برخیز ای ابا حفص بر خواستم
و با یاران متعاقب او رفتیم تا بجائی که موسی بن جعفر ع در آنجا بودند در آمدیم سندی رو بمن کرد و گفت
ای ابا حفص چادر از روی موسی بن جعفر ع بردار چون برداشتم دیدم که آنحضرت رخت حیات بر بسته
و بعرض لقای الهی شتافته بی اختیار بگریه افتادم و کلمه استرجاع بر زبان راندم بیت زمین
جای آن دارد که چشم آفتاب ٭ و ماهی کردون ز اشک کرم آلاید چون ٭ لیک با حکم قضا
چاره جز افتاد رجوع ٭ مرجع ال نیست جز انا الیه راجعون ٭ بعد از آن سندی روبجماعت
کرده گفت پیش روید و همگی او را ببینید القصه یک یک پیش رفتند و او را دیدند تا آنکه
همه آنجماعت آنحضرت ع را دیدند سندی گفت شما همه گواهی میدهید که این موسی بن جعفر است
و جز او کسی دیگر نیست آنگاه بغلام گفت که مندیلی بر عورت او بنه و ببینید از وی او را برهنه ساز
غلام چون بموجب فرموده عمل نمود دیگر باره رو بجماعت آورده گفت آیا هیچ اثری بر بدن
او می‌بینید که منکر آن باشید همه گفتیم هیچ اثری سوای مردن بر وی نمی‌بینیم پس گفت ای یاران

متفرق

متفرق نشوید و بجای نروید تا وقتی که او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمائید راوی گفت ما
همه آنجا جمع بودیم تا زمانی که آنحضرت را غسل دادند و در کفن پیچیده بجانب مصلی بردند
و سندی بن شاهک بر وی نماز گذارد و بخاکش سپردیم و بازگشتیم عمر بن واقد میگفت
هیچکس بحال موسی بن جعفر ع دانا تر از من نیست و مردمان چگونه میگویند که او زنده است
و نمرده و حال آنکه من او را دفن کردم روایت کرده محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه که گفت روایت کرده حسن بن علی بن زکریا بمدینة السلام که گفت
روایت کرده مرا ابو عبد الله محمد بن خلیلان که گفت روایت کرده مرا پدرم از پدر خود از جد خود
از عتاب بن اسید از جماعتی از مشایخ اهل مدینه که گفتند چون پانزده سال از ملک رشید
گذشت ولی خدای اکبر موسی بن جعفر ع زهری که سندی بن شاهک بامر رشید بخورد آنحضرت
داده بود در زندانی که در شهر کوفه واقع است و درخت کناری آنجا بر آمده و معروف بدار
المصیبت است بمرتبه شهادت فایض شدند در روز جمعه بیست و پنجم شهر رجب سنه یکصد و هشتاد و
سه از هجرت حضرت رسالت صلعم النبوی بروضه رضوان شتافتند و در آنوقت از عمر شریف
آنحضرت پنجاه و چهار سال گذشته بود و تربت مقدس آن اقدس در شهر کوفه در جانب غربی
بدروازه که مشهور بباب التبن است در مقبره که معروف بمقابر قریش است واقع است روایت
کرده عبد الواحد محمد بن عبدوس عطار نیشابوری از حسن بن عبد الله صیرفی از پدر خود
که گفت چون موسی بن جعفر ع از دست سندی از جام غم انجام کل نفس ذائقة الموت زهر هلاهل
چشیدند و رخت حیات بجنات عدن کشیدند آنحضرت را از نعش بر داشتند و در دو مار منادی

کردند که این امام رافضیان است بیایید و او را ببینید و دیدند و چون نعش را بمجلس شرطه آوردند
چهار نفر برپا خواستند و منادی کردند که هر که خواهد یعنی موسی بن جعفر علیه السلام را ببیند
بیرون آید و ببیند اتفاقا در آن وقت سلیمان بن ابی جعفر از قصر خود بسر شط بیرون آمده
بود که شور و غوغای بگوشش رسید از غلامان و پسر خود استفسار نمود که این همه غوغا است عرض
کردند که اینها سندی بن شاهک است که نعش موسی بن جعفر علیه السلام را منادی میکنند او این خبر را شنفت و به پسر
و غلامان خود گفت گمان میرود که این عمل در جانب غربی واقع میشود منتظر باشید چون این نعش را
خواهند از اینجا بگذرانند شما سر راه بر ایشان گرفته نعش را از ایشان بستانید و اگر مانع آیند دست بچنگ
مدارید و صف ایشان را بشکنید القصه همین که آنها خواستند نعش را از آن راه بگذرانند پسر و غلامان سلیمان
بر ایشان بدر آمده کنگ بسیار بر سر ایشان زدند و نعش را از دست ایشان گرفته آوردند
و بر سر چهار سو نهاده منادی باز برپا خواستند تا ندا کردند که هر که خواهد طیب بن طیب یعنی موسی بن
جعفر علیه السلام را ببیند بیرون آید و زیارت او کند پس خلق برو گرد آمدند و آنحضرت را غسل دادند
و حنوط مالیدند و بحبره که سلیمان بن جعفر از ابره و ازار و پنجصد دینار را از برای خود تمام کرده بود
و همه قرآن را بر آن نوشته بودند کفن کردند و خود در سر پای برهنه و گریبان دریده گریان و
نوحه کنان با جنازه آنحضرت تا مقبره قریش آمد و در آنجایش دفن کرد این خبر را مفصلا بهارون الرشید
نوشته فرستاد رشید در جواب نوشت که صله رحم بجای آوردی ای عم حضرت عزت
مزد ترا نیکو گرداناد و بجزای خیر دهاد بخدا قسم که آنچه از سندی لعنه الله بوقوع آمده است
بی امر و رضای من بوده روایت کرده تمیم بن عبدالله قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد

با پدرم از احمد بن علی انصاری از سلیمان بن حفص بصری از عمر بن واقد که گفت چون هارون الرشید
آنچه از فضل و مرتبت امام موسی علیه السلام که روز بروز بر او ظاهر شد و از آنچه منافقان و شیعیان در باب
امامت آنحضرت بدو میگفتند و از رجوع پنهانی ایشان در شب و روز که با ایشان میرسانیدند دل
تنگ شده و سینه اش گرفت و بر وجود ملک خود ترسید و بفکر زهر دادن آنحضرت افتاد
و خرما طلب نموده قدری از آن بکار برد و بعد از آن سوزنی برگرفت و بیست دانه خرما در آنجا گذاشت
و رشته برگرفته زهرآلوده ساخته و از آن سوزن کشید و از یک یک دانه خرما گذرانیده و مکرر کرد
تا آنکه یقین او حاصل شد که زهرآلوده شده اند و در همان سینی نهاده بدست خادمی داد و گفت این
سینی را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و بگو که امیرالمؤمنان از این خرماها خورده و چند دانه برای تو جدا
فرستاده ترا بسر خود قسم داده است که هیچ از آنها را باقی نگذاری و بکسی دیگر نبخشی و تا دانه آخر
تناول نمایی که من بدست خود آنها را چیده ام خادم آن سینی را برداشته بخدمت آنحضرت آورد
و تبلیغ رسالت نمود پس آنحضرت بغلام فرمود خلالی بیاور ده آن غلام خلال بدست او داد و او
بروی ایستاد و آنحضرت شروع بخوردن آن خرماها کردند و درین اثنا ماده سگی که او را رشید از خود
عزیزتر میداشت و به از خود میدانست از قید رسته با قلاده مرصع و زنجیرهای طلا که کشان کشان
از خانه بیرون آمده بجایی که آنحضرت می بودند رسید آنحضرت خرمایی از آن خرماها بسر خلال
برداشته بسوی او انداخت چون آن ماده سگ آن خرما را خورد لحظه بر آن نگذشت که فریاد
کردن آغاز نهاد و چندان خود را بر زمین زد که پاره پاره گردید و مهرا شده از هم پاشید
و حول آنحضرت تمامی خرماها را تناول نمودند غلام سینی را برداشته نزد رشید آورد رشید گفت

خرما را بتمامی خورد گفت آری ای امیر مؤمنان گفت بعد از آنکه آنها را خورد او را چگونه دیدی و چه حالش
مشاهده کردی گفت بحال خود دیدمش و در وی چیزی ندیدم پس آن غلام خبر خوردن دانه خرما و مردن
سگ را بتمامی معروض داشت رشید از شنیدن این خبر قلق و اضطراب نموده تعجب تمام کرد و برخاست
بر سر سگ رفت دید که سگ از شدت زهر پاره پاره شده و از هم پاشیده است امر کرد تا شمشیر و نطع
طلبیده غلام را در معرض خطاب و عتاب آورده گفت راست بگوی که درین خرماها چه بوده است
یا آنکه سرت از تن جدا میکنم غلام گفت ای امیر مؤمنان من همین خرما را نزد موسی بن جعفر بردم و سلام ترا رسانیدم
و روبروی او ایستادم از من خلالی خواست بدستش دادم گرفت و بسر آن خلال یک یک دانه خرما را
برمیداشت و میخورد تا آنکه آن سگ آمد و در پیش او نشست یک دانه خرما بسر آن خلال برداشته
پیش او انداخت سگ آن دانه خرما را خورد و بدین حالی که می بینی شد و باقی آن خرماها را خود
تناول نمود زیاده برین خبری ندارم رشید گفت چه سود از حیله در موسی بن جعفر علامت که ما از و سودی
نبردیم غیر از آنکه خرمای خوب بخورد او دادیم و زهر خود را ضایع کردیم و او سگ ما را کشت بعد از آن
سیدنا موسی علیه السلام روز پیش از وفات خود مسیب زندانبان را که بر و موکل بود بخواند و با او گفت ای مسیب
که من میخواهم امشب بمدینه جد خود رسول خدای صلعم بروم و عهدی که پدرم بمن سپرده است به پسر خود
علی بسپارم و خود نیز با او عهد کنم و او را وصی و خلیفه خود گردانم مسیب گفت ای مولای من چگونه
مرا امر میکنی که قفلهای درهای زندان را از برای تو بگشایم و حال آنکه پاسبانانی که با منند بر درهای
زندان در کشیک اند آنحضرت فرمودند ای مسیب یقین تو با خدای تعالی در نسبت بما با ما گفتم
نه ای سید من یقین من با خدا و تو درست و ضعیف نیست فرمودند پس خاموش باش و هیچ مگو

گفتم ای امام

گفتم ای سیدم از حضرت عزت درخواست کن که مرا ثابت دارد و برقرار گرداند آنحضرت دعا کردند
که اللهم ثبته یعنی بار خدایا دل او را ثابت دار و از ورطه خوف و اضطرابش برآر گفتند
که من حضرت عزت را بآن اسم اعظمی که آصف برخیا او را بخواند و تخت بلقیس را در یکچشم زدن
بنزد سلیمان حاضر کرد خوانده میخوانم او را بآن اسم عظیم یاد میکنم تا آنکه مرا در مدینه به پسرم علی برساند
و میان من و او جمع گرداند مسیب گفت که او از دعا خواندن آنحضرت آن شنیدیم که ناگاه [illegible]
ندیدم و همچنان بر پای ایستاده بودم که دیدم باز بجای خود برگردید و زنجیرها را چنانکه بود بر پای خود
سجده شکر از مشاهده این حال و شکرانه انعام معرفت شناختن او از ایزد متعال بسجده افتادم
و روی خود در ابر خاک مذلت نهادم آنحضرت فرمودند ای مسیب سر بردار و بتحقیق بدان که من روز سیم
امروز رخت حیات می بندم و بنزد پروردگار خود میشتابم مسیب گفت من از این خبر و حسرت از
گریه افتادم و گفتم ب فریاد و افغان ازین روز که ما بی تو بمانیم یا در آرزوت عمر بحسرت گذرانیم
آنحضرت فرمودند ای مسیب گریه مکن بدرستیکه پسرم علی بعد از من امام و مولای تست دست بوفای
او بزن بتحقیق که دست بولایت او زن و بمحبت او تمسک جوی هرگز گمراه نشوی گفتم حمد و سپاس
مر خدای را که ما را بدوستی شما هدایت نموده و از ضلالت باز داشته مسیب گفت بعد از آن سید ما
در شب روز سیم مرا بخواند و فرمود ای مسیب چنانچه ترا گفتم فردا من بمعرض لقاء الهی خواهم شتافت
و چون کوزه آبی از تو خواهم و دی از آن بیاشامم و میبینی که ورم کردم و شکمم برآمد و رنگ من
زرد و سبز و سرخ گردید و رنگ من برنگی شد از دیگ ستگان را خبر فوت من برسان و هرگاه
درین حادثه چیز رسانیده کنی یا درین واقعه کسی را در نزد من به بینی زنهار که متعرض او نشوی و آن را

بکسی اظهار مکنی مگر بعد از فوت من مسیب گفت همچنان مترقب وعده آنحضرت می بودم تا وقتی
که کوزه آب طلب نمود و آب بیاشامید بعد از آن گفت ای مسیب این خسیس یعنی سندی را گمان
این است که او متولی غسل و دفن من خواهد شد هیهات هیهات که هرگز آنچنان نمی‌شود چون مرا
بردارند بمقبره که معروفست بمقابر قریش ببرند برای آنکه قبر لحد بسازند و قبر مرا زیاده بر چهار
انگشت مفتوحه بلند مکنید و از خاک تربت بجهت تبرک چیزی برندارید بدرستیکه مار استشفا جمیع
و به تبرک داشتن هر تربت حرام است مگر تربت جدم حسین علیه السلام که حضرت عزت آنرا برای شیعیان
و دوستان ما شفا کرده نهیده است مسیب گفت بعد از آن شخصی که شباهت تمام باو داشت دیدم که
در پهلوی او نشسته است و چون در آنوقت که من رسیده بود امام رضا علیه السلام را دیده بودم خورد سال بود
خواستم که از آنحضرت بپرسم که این اوست آنحضرت بانگ بر من زد و فرمود ای مسیب من
ترا منع کردم که آنچه ببینی هیچ مگوی و متوقف آن نشوی پس من خاموش شدم و هیچ نگفتم تا وقتی
که آن شخص برخواست و از نظر من غایب شد و آنحضرت بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از آن
خبر فوت آنحضرت را برشید رسانیدم و سندی بن شاهک با جمعی دیگر بغسل و دفن آنحضرت قیام
نمودند و بخدا قسم که من بچشم خود دیدم که دست ایشان ببدن مبارک آنحضرت نمیرسید و گمان این
داشتند که ایشان او را غسل میدهند و مشاهده میکردم که دست ایشان بیکار ایستاده بودند و گمان ایشان
این بود که ایشان او را حنوط میمالند و کفن می‌پیچند و دیدم آن شخص را که در وقت احتضار در پهلوی
او نشسته بود در میان ایشانست و بظاهر اگر چه اعانت می‌نمایند ولیکن تمام مقدمات غسل و حنوط
و کفن را او بجای آورد و دست ایشان هیچ کاره ایستاده بودند و او را نشناختند و چون آن شخص

از کار و بار خود فارغ شد رو بمن کرده و گفت ای مسیب اگر در شک نگردی پس در من نیز شک مکن بدرستی
که من امام و مولای توام و حجت خدایم بر تو بعد از پدر خود ای مسیب مثل من مثل یوسف صدیق است و مثل ایشان
مثل برادران اوست وقتی که بر او در آمدند و رسم خدمت بجای آوردند او ایشانرا در نظر اول
بشناخت و ایشان او را نشناختند کان بود که پس آنحضرت را بمقابر قریش برده دفن کردند و قبر او را
زیاده بر آنچه امر کرده بود بلند نکردند بعد از آن دیگر بار قبر او را بلند کردند و زیاده بر آن ساختند و گنبدی
بر سر قبر او عالی بستند روایت کرده با احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد
با علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از سلیمان بن جعفر مروزی که گفت هارون الرشید موسی بن
جعفر علیه السلام را در سنه یکصد و هفتاد و نه گرفته بزندان انداخت در شب بیست پنجم شهر رجب یکصد و هشتاد و
سه در زندان رشید در روایت بغداد وفات یافت و عمر شریفش در آنوقت چهل و هفت ساله بود
و در مقابر قریش مدفون گردید و مدت امامت وی بیست و پنج سال و دو ماه بود و والده ماجده آن
والده است مسمی بحمیده با در برادران او اسحق و محمد است و بر امامت پسر خود علی علیه السلام را بعد از خود
نص کرد و بامامت او حجت نمود روایت کرده با احمد بن محمد بن سعید جعفر همدانی که گفت روایت کرد
با علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از محمد بن صدقه عنبری که گفت چون ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام
وفات یافت هارون الرشید بزرگان و پیران ابو طالب و بنی العباس و سایر اهل مملکت و حکام خود را
جمع آورده مجلس آراست و امام موسی علیه السلام بعد از آنکه بجوار رحمت ایزدی پیوسته بودند در آن مجلس حاضر
ساخت و روی بجماعت مجلس آورده فرمود این موسی بن جعفر علیه السلام که باجل خود مرده است و بی حد مهر زدن
و کشتن جان سپرده ما پناه می بریم بخدای از آنکه میان ما و او چیزی که سبب کشتن او باشد بود

نبود شما را خبر بدو و او را ببینید و ملاحظه نمایید تا بر آن گواه باشید القصه جمعی از مردم از شیعیان
آنحضرت بر او گذشتند و سراپای وجود مبارک او را ملاحظه نمودند و هیچ اثری در آن ندیدند مگر آنکه اثر
رنگ حنا بر پای مبارک او بود و بعد از آن سلیمان بن جعفر آنحضرت را برداشت و متولی
غسل و دفن و کفن او شد و پای برهنه تشییع جنازه او بجای آورد و مصنف این کتاب فقیه مذهب
با صواب رحمه الله نیز این اخبار را در این کتاب بواسطه رد کردن مذهب جماعت واقفیین
که توقف در فوت موسی بن جعفر علیه السلام کرده اند ذکر کرده اند چه ایشان از انکار این است که آنحضرت علیه السلام
زنده است و امامت امام رضا علیه السلام را و باقی دیگر ائمه را انکار می نمایند و حجت وفات آنحضرت علیه السلام
ابطال مذهب ایشان میشود و ایشان را در این اخبار حجتیست و آن این است که میگویند که امام حق باطل
امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که إنّ الإمام لا یغسّله إلّا الإمام یعنی بدرستی که غسل نمیدهد
امام را مگر امام پس بمنطوق این حدیث شریف و مضمون این اخبار که ذکر کرده اند امام رضا علیه السلام
امام نباشد چه آنچه از این اخبار استفاده میشود این است که امام موسی علیه السلام را دیگری غسل داده است و هرگاه
که او را دیگری غسل داده باشد او چگونه امام تواند بود و در این تقدیر ایشان را بر ما حجتی ثابت است زیرا که امام
جعفر صادق علیه السلام نهی کرده اند از آنکه امام را هیچکس غسل بدهد مگر آنکه امام باشد و نگفته اند که امام
نباشد مگر کسی که یکی از ائمه علیهم السلام که پیش از او بوده او را غسل بدهد تا ایشان را بر ما حجتی باشد چرا که کسی در نهی
آنحضرت درآید و امام را غسل بدهد با این فعل امامت امامی که بعد از او باشد باطل نمیشود و لازم
نیاید که امام نباشد پس بر این تقدیر ایراد ایشان بر ما باطل باشد با آنکه ما در بعضی از این اخبار
روایت کرده ایم که امام رضا علیه السلام پدر خود امام موسی علیه السلام را از بخششی که بر حاضران ظاهر نبود غسل داده اند

که هیچکس

که هیچکس بر آن اطلاع نیافت بغسل او قیام نمود و ایشان بر منکر این نشستند و جنازه میبردند
که حضرت عزت از برای امام زمین را در هم نوردد تا آنکه مسافت بعید را در مدت یسیر قطع نماید
چه نزد ارباب حقیقت مقرر است که ع حق را اجازه طی مکان می باشد روایت کرد ما جعفر بن
محمد مسرور رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما حسین بن محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری که گفت
روایت کرد ما علی بن رباط که گفت گفتم بعلی بن موسی الرضا علیه السلام که در نزد ما مردیست که میگوید پدر تو علیه السلام از
تو علیه السلام زنده است و نمرده بدرستی که آنچه تو میدانی او نمیدانسته و چیزی که تو داری او ندارد و آنحضرت فرمود
سبحان الله رسول خدای صلعم مرده است و موسی بن جعفر نمرده آری بخدا قسم که موسی علیه السلام فوت شدند و مال
او را قسمت کردند و کنیزان او شوهر گرفتند شعر ولو کان انسان یدوم بقاؤه
لما مات خیر المرسلین محمد روایت کرد ما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما
علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن یقطین از احمد بن عبدالله الغروی از پدر خود که گفت وارد شدم
بر فضل بن ربیع و او بر بام نشسته بود و همینکه مرا دید گفت نزدیک آی پیش رفتم تا آنکه
روبروی او شدم بعد از آن گفت مطالعه این خانه نظر کن چون نظر کردم گفت چه چیز می نماید گفتم
جامه بنظر می آید که بر زمین افتاده است گفت خوب ملاحظه کن چون خوب ملاحظه کردم و یقین حاصل شد
گفتم مردیست که سر بسجده نهاده است گفت آیا او را میشناسی گفتم نمیشناسم گفت این مولای تست گفتم
مولای من کیست گفت تجاهل میکنی با آنکه میدانم که او مولای تست گفتم تجاهل نمیکنم و لیکن نمیدانم که او را
مولای است گفت این ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام است بدرستی که من شب و روز متفقد احوال او می باشم هیچ
وقتی از اوقات او را نیافته ام مگر بر همین حالی که تو او را بر آن حال میبینی و همینکه نماز صبح میگذارد

بتعقیب میپردازد تا وقتی که آفتاب برمی آید بعد از آن سر بسجده میگذارد و در سجود میباشد تا هنگامی
که آفتاب زوال میکند و غلامی را موکل خود داشته است که چون زوال میشود او را آگاه میکرداند
نمیدانم چه وقت او را اعلام می نماید که برمیخیزد و مشغول بنماز میشود بی آنکه حدثی از او بوقوع آید و میدانم
که او در حالت سجود نه بخواب میرود و نه چیزی که موجب وضو باشد از او بعمل می آید و همچنان نماز میگذارد
تا آنگاه که از نماز عصر فارغ میشود و همینکه از نماز عصر فارغ شد بسجده می افتد و در سجده دارد تا هنگامی
که آفتاب می نشیند بعد از آن سر از سجده برمیدارد و بی آنکه حدثی کند در میانه در نماز و تعقیب مشغول
میشود تا وقتی که نماز خفتن میگذارد و آنگاه آنچه از برای او می آورند روزه میگشاید و بعد از افطار برمیخیزد
و تجدید وضو میکند و سر بسجده میگذارد و بعد از اندک زمانی سر برمیدارد و بجانب خواب میرود خوابی سبکی که
چشم گرم شود میکند پس از آن برمیخیزد و تجدید وضو می نماید و بنماز شب می ایستد و همچنان از نصف شب
بنماز مشغول میباشد تا وقتی که صبح میدمد نمیدانم غلام او را کی میگوید که صبح دمید که برمیخیزد و بنماز صبح
می پردازد این است طرز و روش او از آن زمانی که او را بمن سپرده اند و [illegible] راوی گوید
گفتم از خدای بترس و چیزی در حق او میندیش که سبب زوال نعمت تو در این باب است چرا که خود میدانی
که هیچکس نیست که بیکی از ایشان بدی رسانیده باشد مگر آنکه نعمت و دولت او زایل شده است و دیگر روی
بهبودی ندیده گفت چند مرتبه کس بنزد من فرستادند و امر بکشتن او کردند من اجابت نکردم و بایشان
اعلام کردم که ممکن نیست این کار از من بعمل آید و مقصود این امر شوم و اگر ضد آنچه در مقام کشتن می شدند
من اجابت نمیکردم بعد از چند روزی که این گفتگو برآمد آنحضرت را از حواله او برآورده حواله فضل بن
یحیی برمکی کردند و تا سه شبانروز که در زندان او بودند فضل بن ربیع خوانی از طعام برای آنحضرت میفرستاد

وچون

وچون در شب چهارم مائده فضل بن یحیی رسید آنحضرت دست التماس بسوی جناب سبحان برداشتند و بزبان
نیاز منتقم بی نیاز گفتند که یا رب انک تعلم انی لو اکلت قبل الیوم کنت قد اعنت
علی نفسی یعنی ای پروردگار من بدرستی که تو میدانی که اگر این طعام را پیش از امروز میخوردم هر آینه که بر نفس
خود اعانت کرده بودم آنگاه دست بمائده دراز کرده تناول نمودند و در همان شب بستر بیماری
خوابیدند و چون روز شد طبیب بر سر آنحضرت حاضر آمد دید که در زیر پوست کف دست مبارک او
سبزی از اثر زهری که بخورد او داده اند و در آن موضع جمع آمده عارض شده است و دانست که علاج پذیر نیست
از مجلس برخواست و بایشان گفت بخدا قسم که او داناتر است از شما بآنچه باو کرده اید و بزرگان را او آورد بعد

باب نهم

در ذکر جمعی از اولاد رسول خدای صلعم که هارون الرشید ایشان را بعد از زهر دادن
امام موسی علیه السلام در یک شب بقتل رسانید بهوای آنانی که در سایر لیالی و ایام کشته بود روایت کرد ما را ابو الحسن
احمد بن حسین بزاز که گفت روایت کرد ما را ابوطاهر شامی که گفت روایت کرد ما را بشیر بن محمد بن
بشیر که گفت روایت کرد بمن ابوالحسن احمد بن سهل بن ماهان که گفت روایت کرد بمن عبدالله بزاز نیشابوری
و او مرد مسنی بود که گفت میان من و حمید بن قحطبه طائی معامله ای بود و مرا بسبب آن معامله در بعضی ایام از شهر خود
بشهری که او در آنجا بود روانه شدم و چون خبر قدوم من باو رسید در حال کس بطلب من فرستاده مرا
باگرد راه و جامه های سفر نزد او بردند و این در ماه رمضان بود وقت نماز پیشین و او در وقت
در خانه که آب روان از میان آن میگذشت نشسته بود و چون بر او در آمدم و سلام کردم و نشستم بعد از
ساعتی آفتابه آوردند و دست شسته من نیز دست شستم بعد از آن سفره و طعام حاضر کردند و مرا پیش
من نیز از آنکه فراموش کرده بودم که در ماه رمضان است و روزه دارم پیش نشستم و با هم بخوردن

مشغول شدیم و در اثنای آن بخادم رسیدم گفتم روزه دارم دست از طعام کشیدم حمید گفت چه شد ترا

که چیزی نمی خوری گفتم ای امیر این ماه رمضان است و من نه بیمارم و نه بعلتی گرفتار که موجب افطار من گویا

امیر را عذری است یا کوفتیست که موجب افطار شده است گفت مرا هیچ علتی که موجب افطار نیست

این بگفت و چشمهایش پر آب گردید و بگریست پس چون از خوردن طعام فارغ شد با و گفتم ای امیر ترا

چه چیز بگریه در آورد گفت شبی از شبها در وقتی که هارون در طوس بود کسی بطلب من فرستاد چون

بر او در آمدم دیدم که شمعی پیش او افروخته و شمشیری برهنه که رنگش بسبزی میزد در زیر دست گذاشته

و خادمی در پهلوی او بر پا خواسته است من نیز پی ملاحظه رفتم و در روبروش ایستادم سر برداشت و بمن

گفت چگونه است طاعت تو با امیر مؤمنان گفتم بجان و مال سر بر برانداخت و مرا رخصت داد که بخانه

خود آیم چون بخانه آمدم و لمحه درنگ نکردم که رسول امیر باز گردید و مرا طلب نمود این مرتبه دغدغه

بخاطرم راه یافت که امیر عزم کشتن من کرده است و چون مرا دید شرم داشت و بمن گفت چگونه است

فرمانبرداری تو مر امیر مؤمنان را گفتم بجان و مال و فرزند ... تبسم نمود و مرا رخصت بازگشت داد

همین که بخانه رسیدم لمحه بر آن نگذشت که رسول برگردید و گفت امیر مؤمنان ترا میخواهد برخواستم

و باز متوجه خانه اش شدم و بنزد او حاضر گشتم او بر همان هیئت خود نشسته بود سر برداشت

و بمن گفت چگونه است طاعت تو مر امیر مؤمنان را بهمان لفظ گذشته را تکرار نمودم بخنده افتاد

و فرمود این شمشیر را بگیر و آنچه خادم تو میفرماید بجای آر خادم شمشیر برداشت و بدست من داد

تا بخانه که درش بسته بود و نه باز آمده درش گشود و آن خانه مشتمل بر سه حجره بود و بر هر کدام قفلی

زده بودند یکی از آن حجره ها را گشاد دیدم که بیست نفر از پیران و مویان و جوانان با گیسوهای دراز

بعضی

مقید بودند خادم بمن گفت امیر ترا امر کرده است که اینها را بقتل رسانی و همگی ایشان از علویان بودند

از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام پس آن خادم یکیک را بیرون می آورد و من گردن ایشان میزدم تا آنکه

که بآخر رسانیدم بعد از آن سرها و تنهای ایشان را در چاه انداخت پس از آن حجره دیگر گشاد

در آنجا هم بیست نفر از علویان از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام مقید بودند خادم گفت امیر مؤمنان ترا

امر کرده که اینان را نیز بکشی پس او همچنان یکیک را بیرون می آورد و من ایشان را میکشتم و او سر و تن

ایشان را در چاه می انداخت تا آنگاه که آخر شد بعد از آن در حجره سیوم را بگشود و در آنجا بیست نفر

دیگر از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام بودند که همه گیسوها داشتند خادم گفت امیر مؤمنان ترا فرموده اینها را

بقتل رسانی بنوزده تن ایشان را بقتل رسانیدم و در چاه می افگندند تا باخر کس ایشان رسید خواستم که

او را نیز بکشم که روی بمن کرده گفت هلاکت و خسارت باد ترا ای شوم بدبخت در روز قیامت

چون بمعرض لقای جد ما صلی الله علیه و آله در آیی ترا چه عذر باشد با این عمل و حالت بیت ای کمر بسته بخون

ریختن اولاد رسول ٭ هیچت آخر ز خداوند جهان شرم نبود ٭ دیگر اندیشه نکردی ز رسول الثقلین ٭

کز پی حرمت ایشان چه وصیت فرمود ٭ آه از آن دم که کند فاطمه از دست تو داد ٭ مصطفی از تو

غضبناک و علی خشم آلود ٭ پس از گفتگوی آن شیخ دستهایم بلرزیدن و رگهایم بطپیدن آمدند

چون خادم مرا بآن حال دید از روی غضب بمن نگریست و تهدید نمود دیگر باره بر آن شیخ آمدم

و او را نیز بیجان کردم و آن خادم سر و تنش را در چاه انداخت پس هرگاه این کار از من بعمل آمده

باشد که شصت کس از فرزندان رسول خدای صلی الله علیه و آله کشته باشم روزه داشتن و نماز کردن چه

نفع دهد و حال آنکه هیچ شک ندارم که در آتش مخلد خواهم بود مصنف این کتاب گفت که منصور

نیز مثل این عمل کرده است و جمعی که از ذریهٔ پیغمبر صلعم بوده اند بقتل رسانیده روایت کرد مرا ابو الحسن
احمد بن محمد بن حسین که گفت روایت کرد مرا ابو منصور مطرز که گفت شنیدم که حاکم ابا احمد بن محمد
بن اسحق انماطی نسابوری میگفت باسناد متصل که اثر محمد بن اسحق ذکر کرده که چون منصور در بغداد
بنای خانها و عمارتها میکرد و در پی علویان و گرفتن ایشان افتاده بود و هر که از ایشان بدست آمد
میفرمود تا در میان ستون مجوف کنند و گچ و خشت بر آورند پس روزی جوانی از علویان را
که در نهایت خوبی بود با روی چون ماه و موهای سیاه از فرزندان امام حسن علیه السلام بدست آوردند و به بنائی
که از برای او عمارت میکرد سپرد و امر کرد تا او را در میان ستون بنهد و بر آن بنا بر دارد و معتمدی را
بر و گماشت تا در حضور او در ستون جای دهد و گچ بگیرد پس بنا را در اثنای این عمل رحم آمده
و رقتش دست داده بود او را در آن ستون گذاشت که بادی بر و بوزد و با او گفت مترس و صبر کن
که ترا در شب از اینجا بر آرم و آزاد کنم و چون شب بسر دست در آمد بنا در تاریکی بیامد و آنجوان را
از میان ستون بیرون آورد و با او گفت از خدای تعالی بترس و سعی کن در خون من و عمله و فعله من که بنا در ستی
که من از ترس آنکه مبادا در این ستون بمانی و جد تو رسول خدای صلعم روز قیامت در معرض لقای حضرت عزت
با من خصمی کند آمدم و ترا از اینجا بیرون آوردم بعد از آن موهای او را بگچ گرفته و چنانچه ممکن بود ستون را
بخشت بر آورد و با او گفت اگر میخواهی که نفس خود را امان دهی پنهان شو و نزد مادر خود مرو
جوان گفت هر گاه چنین است بمن تو مادر مرا خبر ده که من نجات یافتم و گریختم تا خاطر او خوش شود و از جزع
و گریه او کم گردد و اگر چنانچه نتوانم بر گردید و با او رسید باری دلش خوش شود پس آن جوان بگریخت
ندانستم بکجا رفت و بکدام شهر افتاد بنا گفت که آن جوان جایی که مادرش میبود مرا شناسانید و از موهای خود

بمن نشان داد

بمن نشان داد که با او همسر بود و چون بآن موضع که مرا نشان داده بود رفتم صدای گریه شنیدم دانستم که این گریه
مادر اوست پیش رفتم و او را از نجات یافتن و گریختن پسر او آگاه گردانیدم و موی خود را که بنشان
داده بود باو رسانیدم و بجای خود برگردیدم باب دهم در بیان سببی که از آن روی بموت
موسی بن جعفر علیه السلام توقف کرده اند و زنده پنداشته اند و انکار امامت آنکه بعد از وی بوده میکنند
روایت کرد مرا علی بن عبد الله وراق رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا احمد بن عبد الله برقی
از پدر خود از ربیع عبد الرحمن که گفت بخدا قسم که موسی بن جعفر علیه السلام از متوسمان نشان داد از اصحاب خود آنان
بودند و آنانی را که توقف بر موت او و انکار امامت بعد از خواهند کرد میدانستند و خشم خود را
و از انجماعت ایشان میدانستند که بظهور خواهد آمد بایشان اظهار نمیکردند و از این سبب که آنحضرت خشم
که غیظ مینمودند یعنی خشم خود را فرو میخوردند بکاظم نامیده شدند روایت کرد مرا محمد بن حسین بن
احمد بن الولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا محمد بن یحیی عطار از احمد بن حسن بن سعد از محمد بن
جمهور از احمد بن فضیل از یونس بن عبد الرحمن که گفت چون ابو الحسن علیه السلام فوت شد هیچکس از خادمان
آنحضرت نبود که مبلغی کرامند از آنحضرت نزد او نبود و اهمال این سبب انکار و توقف ایشان شد
بر فوت آنحضرت کنایه از آنکه چون ایشان خواستند که مالها را از میان ببرند و بوصی آنحضرت
ندهند باین سبب بر فوت آنحضرت توقف کردند و انکار وصیت و وصی او و امامت ائمه بعد
از او نمودند از جمله ایشان زیاد بن ابی الصلت بود که نزد او هفتاد هزار دینار بود و علی بن ابی حمزه
که پیش او سی هزار دینار بود راوی گوید چون سبب توقف و انکار ایشان را یافتم و حق بر من
آشکارا گردید امر ابی الحسن الرضا علیه السلام را چنانچه بایست دانستم با مردمان در این مقدمه

گفتگو میکردم و ایشان را بسوی او میخواندم راوی گوید که زیاد قندی و علی بن ابی حمزه چون دیدند
که من همواره درین گفتگو میکنم و حق را فرو نگذاشتم نزد من پیغام فرستادند که ترا چه برین داشت
که این گفتگو نمی کنی و مردمان را بسوی امام رضا ع میخوانی اگر مطلب تو زر و مال است ما ترا ادا
کنیم و آنچه خواهی بدهیم و ضامن شدند که بمن ده هزار دینار بدهند که دیگر چیزی نگویم و حق را بپوشم
من قبول نکردم و ابا نمودم و بانچه ایشان گفتند فرستادم بدرستی که از صادقین صلوات الله علیهم اجمعین
روایت بما رسیده است که آنحضرت عالیات فرموده اند که اذا ظهرت البدع فی
امتی فعلی العالم ان یظهر علمه فان لم یفعل سلب نور الایمان یعنی هرگاه
که بدعتها در میان امت من ظاهر گردد پس واجب شود بر عالم که علم خود را آشکار گرداند و برانچه
علم بهم رسانیده است نپوشاند اگر اینچنین نکند و بر خلاف علم عمل کند نور ایمان از او سلب شود و از
جهت که علم را نپوشیدم و اما باین نور تو بیرون رود و همچنان بر هر حال در کار خدای جهاد میکردم و
بهر منوال در امر الهی تیغ زبان را کار میفرمودم تا آنکه ایشان در مقام دشمنی من شدند و اظهار عداوت
با من کردند روایت کرد بمن پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن الولید رضی الله عنهما که گفتند روایت کرد بما محمد بن
یحیی عطار از احمد بن حسین بن سعید از محمد بن جمهور از احمد بن حماد که گفت یکی از آنجمله قومی که بانکار فوت
امام موسی بن جعفر ع میکردند عثمان بن عیسی رواسی بود و او در شهر مصر بود و نزد او بسیاری از مال و شش کنیزک
از مال آنحضرت در نزد او بود راوی گوید که ابو الحسن الرضا ع کس فرستادند و طلب کنیزکان و مال نمودند
او در جواب آنحضرت نوشت که بتحقیق که پدر تو نمرده است باز آنحضرت باو نوشتند بدرستی که پدر من
فوت شده و میراث را در میان خود قسمت کردیم و اخبار در باب فوت او بصحت رسیده است و نبوت

۱۲۹۰

پیوسته و درین باب حجت گرفتند باز او در جواب آنحضرت نوشت که اگر پدر تو نمرده هر گاه در آن حقی
نباشد و از آن چیزی بتو نرسد و اگر بر آنچه تو میگوئی راست باشد که پدر تو فوت شده است مرا امر نکرده
که چیزی از آن مالها بتو دهم و بدرستی که کنیزکان را آزاد کردم و ایشان را شوهران نیز خواستند
مصنف این کتاب رحمه الله گفته که موسی بن جعفر علیه السلام از قبیل زنان نبودند که در یکی گرد
کردن مال بهم رسانیدن مثال باشند و چون بسایر مردمان در جمع آن کوشند و از کردار و گفتار
آباء کرام و اجداد عظام خود که فرموده اند رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للاعداء المال
چشم پوشند و چیزی خاصه دشمنان جمع دهند و بخود بپسندند ولیکن چون در زمان رشید آنحضرت را
دشمنان بسیار بودند و قدرت بر تفریق آنچه نزد ایشان جمع میشد نداشتند مگر بعضی که وثوق و اعتماد
بر نهفتن راز ایشان داشتند چیزی میدادند و از سخن ساعیان و دشمنان که در باب او برشید میگفتند
که شیعیان مال بسیاری نزد او می آورند و او را امام میدانستند و بر خروج حضرت امیدوارند نیز ملاحظه میکردند
که مبادا این سخنان در حق او محقق شود و عداوت رشید یکی در هزار گردد برای آن اینهمه مال در نزد
آنحضرت جمع آمده بود و اگر نه آنچنان میبود هر آینه آنچه جمع میشد کار فیض آثار آن قبله احرار میشد
خرج میکردند و بفقرا و ارباب تنگدستی و اهل استحقاق میرسانیدند با آنکه هیچ چیز درین مال از اموال
فقرا نبوده و تمامی خاصه ایشان بوده بعد از خود بموالیان و دوستان خود اکرام می نموده اند و بایشان
نیکوئی میفرموده اند باب یازدهم در ذکر اخباری که در باب توحید از امام رضا علیه التحیة و الثنا
روایت شده است و خطبه آنحضرت در توحید روایت کرد بما محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنه
که گفت روایت کرد بما علی بن هاشم از پدر خود از صفوان بن یحیی از ابا جرحادم که گفت شنیدم

از ابی الحسن علی موسی الرضا ع که میگفت هر کس که حضرت عزت جل شانه را بخلق خویش مانند کند
و تشبیه با فریدگان او نماید مشرک باشد و هر که او را نسبت دهد با چیزی که نهی کرده شده است از نسبت دادن
با و کافر باشد روایت کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را
محمد بن هارون صوفی که گفت روایت کرد ما را عبد الله بن موسی رویانی که گفت روایت کرد ما را عبد العظیم
بن عبد الله بن علی بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب ع از ابی ابراهیم بن ابی محمود که گفت
گفت علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در معنی قول خدای تعالی که وجوه یومئذ ناضرة
الی ربها ناظرة معنی مشرقه منتظر ثواب ربها که عبارت از آنست که روها در آن روز که مراد
از قیامت است مشرف باشند و نگران ثواب پروردگار خود در آن روز درجات ثواب و درکات
عقاب بی حجاب معاینه میشود و اهل عرصات نگران آن باشند روایت کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر
همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود ابراهیم بن هاشم
از عبد السلام بن صالح هروی که گفت گفتم بعلی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا ای فرزند رسول خدای
چه میگویی در حدیثی که اهل حدیث آنرا روایت میکنند که مومنان در منزلهای خود در بهشت زیارت
پروردگار بجای می آرند آنحضرت فرمود ندای ابا صلت بدرستی که حضرت عزت پیغمبر خود محمد صلعم را
بر تمامی آفریدگان خود و پیغمبران و فرشتگان تفضیل داده است و فرمان برداری و پیروی خود کرده
و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خود دانسته و در کتاب خود فرموده که من یطع
الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که رسول را اطاعت کند بتحقیق که خدا را اطاعت کرده است
چه رسول باطاعت خدای با مرا و پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد و دیگر آنکه گفته

که ان

که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث
فانما ینکث علی نفسه یعنی بدرستی آنانکه بیعت کرده اند با تو در حدیبیه جز این نیست که بیعت
کرده اند با خدای چه مقصود بیعت او است و برای طلب رضای او است قوت خدای بوفا کردن بعهد خود
در ثواب آخرت یا نصرت پیغمبر خود بالای قوتهای ایشانست در وفای بعهد یا در یاری دادن
پیغمبر صلعم پس هر که بشکند عهد را جز این نیست که بشکند بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد بیت
پیمان مشکن که هر که پیمان شکست || از پای در افتاد و برون شد از دست || ازانکه درست بود پیمان
الست || ناشکست بهیچ حال هر عهد که بست || و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرموده است که من زارنی
فی حیاتی و بعد موتی زار الله یعنی هر که مرا زیارت کند در حالت حیات یا پس از وفات
ما را چنانست که حضرت عزت را زیارت کرده است و درجه حضرت رسالت صلعم در بهشت عنبر سرشت
بلندترین درجاتست پس هر که در بهشت بمنزل خود پیغمبر صلعم در درجه خود که در بهشت دارد
زیارت کند بتحقیق که حضرت عزت را زیارت کرده است راوی گفت گفتم ای فرزند رسول خدای
چه چیز است معنی خبری که راویان اخبار روایت کرده اند که ثواب کلمه طیبه لا اله الا الله نظر
کردن بود بر روی الله آنحضرت خطاب بمن کرده فرمود ندای ابا صلت هر که حضرت عزت را
بوجهی از وجوه مانند وجوه خلقان وصف کند و روی چیزی از رویهای آفریدگان برای وی ثابت
قرار دهد و از اصل مشهور شرع را بشنود و بمن بر غافل شود بتحقیق که او کافر مطلق است ولیکن مراد
از وجه خدا پیغمبران و رسولان و حجتهای او اند که بهدایت و راه نمایی ایشان راه بدین
و معرفت او میبریم حضرت عزت فرموده است که کل من علیها فان ویبقی وجه

ربک

یعنی هر کس بر زمین است از ذی روح هالک اند یعنی بر انجام فانی شوند و باقی ماند ذات پروردگار تو
و نیز فرموده است که کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجهَهُ یعنی همه چیزها فانیست مگر ذات حضرت عزت
جل شانه که باقیست بیت همه ذرات زمین تا بماهی ع بود فانی مگر ذات الهی ع پس هر که بحقیقت نظر کرد
بروی پیغمبران و دین وجه رسولان و حجتهای او صلوات الله علیهم بر مرتبه درجات ایشان بر مؤمنان را
ثواب عظیم است در روز قیامت بدرستی که حضرت رسالت مقدسه نبوی صلعم از زبان معجز بیان فرموده اند
که مَن اَبغَضَ اَهلَ بَیتی وَعِترَتی لَم یَرَنی وَلَم اَرَهُ یَومَ القِیمَةِ یعنی هر که با اهل بیت
و عترت من بغض نماید و عداوت ورزد در روز قیامت نه او مرا بیند و نه من او را و نیز آنحضرت صلعم
گفته اند که اِنَّ فیکُم مَن لا یَرانی بَعدَ اَن یُفارِقَنی یعنی بدرستی که در میان شما کسی است که بعد از آنکه
از من مفارقت کرده بیند دیگر مرا نه بیند و سعادت رؤیت مرا در نیابد برای آنکه بدرستی که حضرت عزت
بمکان وصف کرده نشود و بچشمها و ذهنها درک کرده نیاید شعر نه مکان ره برد بر او نه زمان ع
نه بیان ره خبر دهد ز عیان ع راوی گفت گفتم ای جگر گوشه رسول خدای صلعم خبر ده مرا از بهشت و دوزخ
که آیا این هر دو مخلوق شده اند بالفعل هستند یا نه آنحضرت فرمودند آری آفریده شده اند و الحال هستند
و بدرستی که حضرت رسول صلعم را عروج چون بر آسمانها بود و داخل بهشت شدند و سیر درجات آن نمودند
و همچنین آتش دوزخ را دیدند و درکات آن را مشاهده کردند راوی گوید گفتم جماعتی قائلند بآنکه
بهشت و دوزخ امروز در علم خدا تعالی مقدرند و آفریده نشده اند بلکه خواهند شد آنحضرت فرمودند
نه از ایشانیم و نه ایشان از ما هر که منکر خلق بهشت و دوزخ است بدرستی که خدای و پیغمبر خدای را
دروغگوی بر آورده و او بر هیچ چیز از ولایت و محبت ما نباشد و در آتش دوزخ مخلد ماند

چه حضرت عزت فرموده است که هذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی یُکَذِّبُ بِهَا المُجرِمُونَ یَطُوفُونَ
بَینَها وَبَینَ حَمیمٍ آنٍ یعنی این آن دوزخ است که از روی انکار تکذیب میکردند بآن مشرکان
و باور نمیداشتند طواف میکنند در خیابان میان دوزخ و میان آب گرم بغایت رسیده یعنی
هر گاه از آتش استغاثه میکنند بشرار افروخته میرسند و در میان حمیم آب اندازند که بوزند تا
ایشان را یکدیگر بگسلد و بپوسد میان جحیم و حمیم باشند و پیغمبر صلعم فرموده اند که چون مرا عروج بآسمان
واقع شد جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفته به بهشت عنبر سرشت در آورد و از رطب بهشت بمن داد
چون گرفتم و از آن خوردم در صلب من نطفه مستحیل شد بعد از آنکه بزمین آمدم و با خدیجه مجامعت
کردم بفاطمه علیها السلام بار ور گردید پس فاطمه زنیست یعنی حوریست بشکل آدمیان و هر گاه مرا اشتیاق
بوی بهشت شود رایحه دختر خود فاطمه علیها السلام را ببویم تسلی خود نمایم روایت کرد ما را محمد بن موسی المتوکل رضی الله
عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ریان بن صلت از علی بن
موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت رسول خدای صلعم که حضرت عزت
جل شانه فرموده که هر که کلام مرا برای خود تفسیر کند ایمان بمن نیاورده و کسیکه مرا تشبیه با فریدگان
نماید مرا نشناخته و هر که قیاس را در دین من کار فرماید بر دین من نباشد روایت کرد ما را محمد
حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد بن حسن صفار که گفت روایت کرد
ما را احمد بن محمد بن خالد از بعض اصحاب ما که گفت روزی ابو الحسن الرضا علیه السلام بر قبری از قبرهای اهل بیت خود
گذشتند و دست مبارک خود را بر قبر نهاده این کلمات کثیر البرکات را بر زبان آوردند
که اِلهی بَدَت قُدرَتُکَ وَلَم تَبدُ هَیئَتُکَ فَجَهِلوکَ وَقَدَّروکَ وَالتَّقدیرُ

على غير ما به وصفوك واني بريء يا الهي من الذين بالتشبيه طلبوك ليس كمثلك شيء
الهي ولن يدركوك فظاهر ما بهم من نعمتك دليلهم عليك لو عرفوك وفي
خلقك يا الهي مندوحة ان يتناولوك بل سووك بخلقك فمن ثم لم يعرفوك
واتخذوا بعض اياتك ربا فبذلك وصفوك تعاليت ربي عما به المشبهون
نعتوك روايت كرد با پدرم رضي الله عنه گفت روايت كرد با سعد بن عبد الله گفت روايت كرد
با محمد بن حسين بن ابي الخطاب از احمد بن محمد بن ابي نصر گفت جماعتي از ماوراء النهر بخدمت ابو الحسن الرضا عليه السلام
آمدند و بعرض رسانيدند كه ما آمده ايم تا از تو مسئله سوال كنيم اگر جواب آن را از جانب تو تحقيق دانيم كه تو آگاهي
و اعلم ابناي معرفت تو انا پس از آنحضرت پرسيدند كه بپرسيد تا جواب شما بگويم خود دال از در صدق و صفا
گفتند خبر ده ما را كه حضرت عزت كجا بوده و چگونه بوده و بر چه چيز بوده يعني بر چه اعتماد داشته است آنحضرت
در مقام جواب برآمده فرمودند چگونگي را او بوجود آورده است و او خود بي چگونه و مقدس است جل و عز
لا اله الا هو لا نقل كيف هو ولا ماهو و جا را او پيدا كرده است و او خود بيجا و بيمكان است بيت بيمكان
آفرين بيمكان چه گويند آسمان گر خود آسمان چه گويند و اعتماد او جل شأنه بر قدرت اوست تعالى وحده العزيز
مصنف اين كتاب رحمه الله گفت كه آنحضرت از اين سخن كه فرموده اند كه اعتماد بر قدرت او بوده است اين
معني را اراده كرده اند كه اعتماد او بر ذات او بوده است زيرا كه قدرت از جمله صفات ذات حضرت عزت است
روايت كرد با محمد بن احمد سناني رضي الله عنه گفت روايت كرد با محمد بن ابي عبد الله كوفي گفت روايت كرد
با محمد بن اسمعيل برمكي گفت روايت كرد با حسين بن حسن گفت روايت كرد با محمد بن عيسى از محمد بن عرفه
كه گفت گفتم با امام رضا عليه السلام كه حضرت عزت چيزها را بقدرت آفريده است يا بغير قدرت آنحضرت فرموده

جائز نبا

جائز نباشد كه خدا تعالى چيزها را بقدرت آفريده باشد زيرا كه اگر گوئي بقدرت آفريده است گويا قدرت چيزي را
از او جدا و ديگر دانسته باشي و آن را آلت آفرينش او گردانيده باشي كه بآن چيزها را مي آفريند و اين دوئي است
و از اين شرك لازم آيد و اگر گوئي كه چيزها را بقدرت آفريده است گويا كه او را باين وصف
كرده باشي كه چيزها را بقدرت و اقتدار بر آن آفريده است يعني چيزها را بي سعي و اجتهاد و اعانت
و امداد ايجاد نموده است وليكن او نه ضعيف و نه عاجز و نه محتاج بغير است چه او را در خلق اشيا احتياج
بآلات و ادوات و اعانت و مددكاران و تدبير كاران و فكر و نمونه و تمهيد مقدمه نيست
بيت ز قدرت كارها دشوار نيست كار را در احتياج بر كار نيست بلكه او سبحانه قادر بذات خود است
ز قدرت شعر قادر مطلق بود اما بذات از چو الفردي نيايد در صفات روايت كرد با محمد بن علي رحمه الله
بن محمد بن عبد الله ابو تمام قرشي گفت روايت كرد با احمد بن فضل بن مغيره گفت روايت كرد با
ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهيم اصفهاني گفت روايت كرد با علي بن عبد الله گفت روايت كرد
با حسين بن بشار از ابي الحسن علي بن موسى الرضا گفت پرسيدم از آنحضرت آيا حضرت عزت
چيزي را كه نبوده اگر بود كند ميداند كه چگونه بوده است كه بود كند يعني چيزي را كه نمي آفريند يعني او آن
را ميداند و علم بآن دارد كه چگونه خواهد آفريد يا نه آنحضرت فرمودند بدرستي كه خداي تعالى عالم است
بچيزها پيش از تكوين يافتن و آفريده شدن آنها كه ما قال عز و جل انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون
يعني بدرستي كه ما نسخه گرفتيم آنچه بود و ديده ميكرديد كه پيش از آنكه نسخه اعمال كرده شما را نزد ما بوده و ما علم
بآن داشتيم باهل دوزخ خطاب كرده ميگويد ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون
يعني و اگر ايشان را باز گردانند بدنيا باز گردند بسوي آن چيزي كه نهي كرده شده اند از آن يعني ترك و عصيان

بدرستی که ایشان دروغ گو باشند در وعدهٔ ایمان بحضرت عزت در ازل میدانست که ایشانرا بار دیگر میکرداند
و دوباره بدنیا می آورد هر آینه باز میگردند و ممتنع نمیشدند از آنچه نهی کرده شده اند و همچنین ملائکه
گفت وقتی که ایشان گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح
بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون یعنی آیا می آفرینی در زمین کسی که فساد
کند و نافرمانی ازو صادر گردد و در زمین بریزد خون مثل خود بناحق و وقوف ایشان بر احوال از
لوح بوده و حال آنکه ما تسبیح میکنیم ترا و پاکیزگی از همه ناشایستی و گفت خدای در جواب ملائکه
بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتهای آنچه شما نمیدانید پس همچنان همیشه علم الهی ثابت است
بر اشیا و قدیمست بر آفرینش آنها که فتبارک ربنا تعالی علوا کبیرا یعنی بزرگست و برتر است
پروردگار ما و بلند است بلندی بزرگ نیافریده چیزها را و علم او سابق بوده بر آنها و شنوا است
بگفتارها و بیناست بکردارها روایت کرد ما را عبد الواحد بن محمد بن عباس عطار نیشابوری در نیشابور در شهر
در ماه شعبان سیصد و پنجاه و دو که گفت روایت کرد ما را علی بن محمد قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان
که گفت شنیدم از امام رضا علیه التحیة و الثنا که در دعای میفرمودند که سبحان من خلق الخلق بقدرته
واتقن ما خلق بحکمته و وضع کل شیء منه موضعه بعلمه سبحان من یعلم
خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر
یعنی پاک و منزه است از هر چه لایق ذات مقدس او نیست آنکسی که آفرید کارها بمحض قدرت خود و بیافرید
و آنچه بیافرید بحکمت خود ترکیب او استوار کرد و نهاد و هر چیزی را بعلم خود بجای خودش مقرر فرمود
و بموجب سزاوارش تعین آن جای را نمود پاک و مقدس است آن خدائی که نیست چشمها و خیانت

سینهها را

سینهها را مهید اند یعنی بر نجار و دسار سینهها و نظر کردن و غمز نمودن چشمها مطلع است ملتفت
بر و علم یک ذره بوشیده نیست که ببیند او پنهان نیز و نیست و مانند او چیزی نیست و شنوا
بگفتار مخلوقاتست و بینا بکردار مصنوعات روایت کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن عمران
دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسمعیل برمکی که
گفت روایت کرد ما را فضل بن سلیمان کوفی از حسین بن خالد که گفت شنیدم که حضرت امام رضا علیه السلام
میفرمودند که حضرت عزت همیشه دانا و توانا و زنده و قدیم و شنوا و بینا است گفتم ای جگر گوشه
رسول خدا بدرستی که قومی بر آن رفته اند که خدای تعالی همچنان عالم است بعلم و قادر است بقدرت
و حی است بحیات و قدیم است بقدم و سمیع است بسمع و بصیر است ببصر آنحضرت فرمودند که هر که قایل
باین قول باشد و بر این دین باشد بر همین حال باید بدرستی که گرفته با پروردگار خداهای دیگر و بر هیچ چیز
از ولایت ما نباشد بعد از آن گفتند همچنان خدای تعالی علیم و قادر و حی و قدیم و بصیر است بذات خود
تعالی عما یقول المشرکون و المشبهون علوا کبیرا یعنی بلند است حضرت عزت و منزه است
از آنچه مشرکان و تشبیه کنندگان نسبت باو میدهند بلندی بزرگ نعم ما قیل شعر ترک راه وهم و قیاس
ره نیست عقل از کنه ذاتش آگه نیست هست صد راه کبریا و جلال ترک لا تقو و ترک
محال روایت کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه از پدر خود از محمد بن عبد الجبار از صفوان
بن یحیی که گفت گفتم با ابو الحسن الرضا علیه السلام خبر ده مرا از معنی اراده خدائی و اراده مخلوق آنحضرت در مقام
جواب در آمده فرمودند که اراده مخلوق ضمیر و اندیشه آنکاریست که در ابتدای او اغاز آن
بخاطر میگذرانند و بعد از آن آنکار را ازو بفعل می آید اما اراده حضرت عزت احداث و پیدا کردن است

نه غیر آن زیرا که او در آفرینش چیزی بهیچ چیز بخاطر نمیگذراند و اندیشه و تفکر نمیکند و این صفات از رو منهیست
و هیچیک از اینها متصف نیست جز این صفات مخصوص ذات مخلوقاتست و او جل شأنه از ان منزه است
پس اراده حضرت عزت همین کردن است و بس نه غیر آن چنانکه چون خواهد که چیزی را بیافریند و ایجاد نماید
بامر کن بوجود آورد بی آنکه بلفظ گوید یا بزبان نطق کند یا بخاطر گذراند و یا فکر و اندیشه نماید یا کیفیت
و چگونگی آنرا تصور کند همچنانکه خود بی مثل و چگونه و مانند و نمونه است بیت ذات پاکش ز چونی
و چندی ؛ هستی ساده از نشان مندی ؛ و صلی گشته گنز تش طاری ؛ در همه ساری از همه عاری
از حدود و تعلقات برون ؛ و ز قیود و تعینات مصون روایت کرد احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت
گفتم با امام رضا ع [illegible] رسول خدای بدرستی که مردمان روایت میکنند که حضرت عزت آدم را بر صورت
خود آفریده است پس آنحضرت در مقام تفسیر آن بر آمده فرمودند قاتلهم الله بدرستی که اول این حدیث را
انداخته اند و تتمه آنرا روایت میکنند حضرت پیغمبر ص روزی از روزها بر دو کس که با هم جنگ میکردند
و یکدیگر را دشنام میدادند گذشت شنیدند که یکی از ایشان مر دیگری را میگفت که خدا قبیح گرداند
روی ترا و روی کسی را که بتو مانند باشد پس آنحضرت در مقام منع او در آمده گفتند ای بنده خدا
این سخن با برادر خود مگوی و دل آزاری او را باین ناسزا مجوی بدرستی که حضرت عزت آدم صفی الله را
بر صورت او آفریده است روایت کرد ما محمد بن عصام کلینی رضی الله عنه که گفت روایت کرد محمد بن
یعقوب کلینی که گفت روایت کرد ما احمد بن ادریس از احمد بن عیسی از علی بن سیف که گفت پرسیدم
از امام رضا ع از معنی قول حضرت عزت که با ابلیس لعین عتاب نموده فرمود که ما منعک ان
تسجد لما

تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالین یعنی چه چیز باز داشت ترا
که سجده نکردی هر چیز را که بیافریدیم بدو دست خود ذکر کرده دو دست را از برای تحقیق اضافه خلقت
بذات خود کنایه از آنکه من بنفس خود بیافریدیم آدم را بی واسطه مادر و پدر و غیری آیا استکبار کردی
بی استحقاق آن یا بودی از بزرگان که استحقاق آن بزرگی دارند آنحضرت فرمودند که مراد از ید
قدرت و قوت است یعنی چه چیز مانع آمد از سجده کردن چیزی که من بقدرت و قوت آفریدم مصنف
این کتاب رحمه الله گفت که من از بعضی مشایخ شیعه امامیه شنیدم که در باب این حدیث گفت که ائمه علیهم السلام
در وقت تلاوت این آیه وقف میکردند بر قول او جل جلاله ما منعک ان لا تسجد لما خلقت
بعد از ان ابتدا مینمودند بقول او عز و جل بیدی استکبرت ام کنت من العالین که از این
وقف این برکه این ایستادگی یاد میدهد از مثل قول قایل بسیفی تقاتلنی و برمحی تطاعننی
یعنی بشمشیر من با من کشتی و کوشش میکنی و به نیزه من با من زد و خورد میکنی چه گویا که حضرت عزت با ابلیس میگوید
بنعمتی که من بتو داده ام و چیزهائی که من نیکو کرده ام قوت و توانائی یافتی و بر تکبر و عصیان و بر برتری جستن بر
همکنان روایت کرد ما حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما حسین بن حسن از بکر بن صالح از حسن بن سعید از ابی الحسن الرضا علیه التحیة و الثنا در معنی قول حضرت عزت
که یوم یکشف عن ساق فرمودند در روزی که برداشته شود پرده از نور پس سجده کنند کمر او را
مومنان و درست و محکم مانند صلبهای منافقان که قدرت و استطاعت بر سجود نداشته باشند یعنی هر که مومن بود
سجده کند و هر که کافر و منافق بود مهره پشت او یکپاره شود و سجده نتواند کرد روایت کرد ما
ابو العباس محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما ابو محمد حسن بن علی

عمروی گفت روایت کرد ما را هیثم بن عبدالله رمادی گفت روایت کرد ما را علی بن موسی الرضا از پدر خود
جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی علیه السلام که آنحضرت فرمودند که
امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد کوفه خطبه خواندند و فرمودند سپاس مر خدای را ستایش سزد مر خدای راست که پیدایش
او نه از چیزیست که بوده و نه از چیزیست که خواهد بود که پیش از آن نبوده استشهاد کرده شده است بحدوث
چیزها بر ازلیت و قدمیت او و بآنچه نشان کرده است آنها را بآن از عجز و ناتوانی بر قدرت او و بآنچه
مضطر ساخته است آنها را بسوی آن از فانی شدن بر دوام و بقای وجود او یعنی حدوث اشیا گواه است
بر ازلیت او و نشان و علامت احتیاج و ناتوانی در آنها دلیل قدرت او و ناچاری آنها را
از حاجت است بر دوام و بقای او حیث همه اجزای کون از مغز تا پوست واینست دلیل وحدت او که
هیچ جایی از و خالی نیست تا دریافته شود که او را جاهی است و نه او را شبیه و مثلیت تا وصف کرده شود
بانکه او چگونه است و هیچ از چیزی غایب نشود تا دانسته شود که بچه حیثیت است جدا کرده شده است
بجمیع آنچه احداث کرده است در صفات و باز داشته شده است از دریافت بآنچه آفریده است
که از گردانیدن دوست و بیرون است بکبریا و عظمت از جمیع تصرف حالات حرام است بر فطنتهای
سوراخ کننده رفیق تحدید و نهایت او و بر فکرتهای نقب زننده عمیق تکیف و چگونگی او و بر عمیق لس
نظرهای ساخته شده صعب تصویر و تشبیه او هیچ مکانی او را فرا نمیگیرد از برای عظمت او و هیچ تقدیری
او را درک نمیکند بوسطه جلال او و هیچ قیاسی او را قطع نمی نماید بجهت کبریای او ممتنعست از اوهام
که بکنه او رسد و از افهام که پی بمعرفت او برد و از اذهان که او را بجز برابر مانند کنند و تحقیق که نا امید گشته اند
از استنباط احاطه باو عقلهای بلند و خشک شده است از اشاره بکنه و منتهای او دریاهای علوم

علوم عالمیان

علوم عالمیان باز گردیده است بکوچکی و پستی از بزرگی و بلندی وصف و قدرت او و حیران عاجز گردیده اند
کنندگان بحکمت نه در بحر عدد و دایم و پاینده است نه بمدت قایم و باقی و وارث نیست بستون و
پشتیبان جمیع اشیا باو هستند است و او منزه از سنداست نه جنس است تا اجناس باو
اعاده کنند و نه شبیه است تا اشباح بسوی او تقرب نمایند و نه جهل است تا صفات بر و واقع
شوند بتحقیق که گمراه گردیدند عقلها در موجهای جهنده معرفت او و متحیر گشتند وهمها از احاطه ذکر
ازلیت او و دور ماندند فهمها از دریافت وصف قدرت او و فرو رفتند ذهنها
در دریاهای ژرف ملکوت او مقتدر است بآلا و ممتنعست بکبریا و مالک است بر جمیع اشیا هیچ
دهری او را کهنه نگرداند و هیچ زمانی او را نپوساند و هیچ وصفی احاطه او نکند و بدرستی که فروتنی
کردند او را گردنهای دشوار بهادر محل بر بر پا ایستادن که آن عادت است مر گوبان اصیلست و قرار
یافتن آنها و ذلیلی نمودن مر او را اصعف سببها در منتهای بلندیهای جوانب آنها استشهاد
کرده شده است همگی اجناس بر ربوبیت و پروردگاری او حیث همه ذرات از منه تا جاهی
بوحدانیتش داده گواهی و بناتوان بودن آنها بر قدرت و توانایی او و با فریده شدن
آنها بر قدیمیت و پیشی او و بر زوال یافتن آنها بر بقا و ثبات او و پس آنها را نه گریزگاهی از او را
او است و نه بدرروی از احاطه او و نه حجابی از احصای او و نه امتناعی از قدرت او است
کافیست استوار کردن صنعت برای آنها آیتی و بمرکب ساختن طبع بر آنها دلالتی و بحادث
گردانیدن پیدایش بر آنها قدیمی و بمحکم داشتن صنعت مر آنها عبرتی اینقدر نیست آنها را
آنست بر وجود او و نیست دلالت بر او معرفت او و برهان که از آن اعتبار میگیرند حجت

و شوقی تا اوی رسد و بالجمله موفق گردد همگنان را واجب است والا بعث انکه او را از حدث گذارد دوم ۞
چه شناسد که چیست سر قدم ۞ علم را سوی چون تش ره نیست ۞ عقل نیز از کمالش آگه نیست ۞ بس
بسوی آن حضرتی که بان نسبت داده شده هیچ ره نیست و رهگذری که بآن رسد هم ره نیست جز یکی که از او پوشیده
شده هم سوی آنکس که بیافرید پیدا و نهان ۞ چون شناسد نهان و پیدا جهان ۞ برتر است از زدن
امثال و [illegible] ات مخلوقه برتری بزرگست سوی هر چه مفهوم عقل و ادراک است ۞ حضرت قدس او از آن ۞
هیچ ذاتی بذات او نرسد ۞ عقل کل در صفات او نرسد ۞ این چه مجد و بهایست سبحانه ۞ و ین چه عز
ما اعز سلطانه ۞ و گواهی میدهم که نیست بجز او خدای که سزاوار پرستش است در حالتی که ایمان
دارنده ام بپروردگاری او و خلاف کننده ام بر آنانی که منکر او باشند ۞ وحده لاشریک له
صفتش ۞ و هو الفرد الصمد معرفتش ۞ ترک را سوی وحدتش ره نیست ۞ عقل از کنه ذاتش آگه نیست ۞
و گواهی میدهم بتحقیق که محمد بنده و فرستاده اوست که جای دارد در بهترین قرارگاهها و مرکوز
بوده است در صلبهای محترم و مکرم و رحمهای مطهر و معظم و بیرون آمده است از گرامی ترین معدنها
و روییده شده است بهترین روییدنها از بلندترین موضعها و خوشترین وادیها از درختی که حضرت
عزت پیغمبران خود را از آن برآورده است و امینان خود را از آن برگزیده و آن درختی که
عمود دستش معتدل و بیخهایش بسیار و شاخهایش تازه و میوه هایش پسندیده و بغایت رسیده و
قابل چیدن گشته در محل کرامت نشانده شده و در حرم پرورش یافته و شاخ و برگ بهم رسانیده
و بارور گردیده و میوه داده و بکمال رسیده پس مخصوص باین نعمت و بلند شد باین کرامت تا آنکه
حضرت عزت گرامی داشت آنرا بروح الامین و نور مبین و کتاب مبین یعنی آنرا آنحضرت را سبب

محمدی

محمدی با برور گردانید و براق برق رفتار را مسخر او گردانید و درستکارانه ابدیت بسی او امر [illegible]
و دیوان و ددان و پریان و موذیان را باو ترسانید و بتانی را که معبود خود ساخته بودند و از معبود
حقیقی برگشته بعبادت آنها پرداخته بودند بوساطه او منهدم گردانید سنت او هدایت و ارشاد است
و سیرت او عقل و سداد و حکم او حق است و باآنچه پروردگار او را باو امر کرده بود آشکار ساخت
و توحید و ظهور قرآن را میان جمع باطل بنگاشت و آنچه برو بعالمیان تبلیغ نمود تا آنکه توحید
دعوت که باکرد نید و در خلقان ظاهر ساخت که نیست خدای بجز او که یکیست و شریک ندارد ۞
کفر و دین هر دو در رهش پویان ۞ وحده لاشریک گویان ۞ تا آنکه وحدانیت خالص گردید
و ربوبیت صافی شد پس حضرت عزت بتوحید حجت او را ظاهر ساخت و باسلام درجه او را بلند
برداشت و از برای پیغمبر خود آنچه در نزد اوست از روح و درجه و وسیله اختیار کرد صلی الله علیه و آله
روایت کرده ما را محمد بن احمد سنانی رضی الله عنه که گفت روایت کرده ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی
از سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه از ابراهیم بن ابی محمود که گفت پرسیدم
از ابی الحسن الرضا علیه السلام از معنی قول حضرت عزت که وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ
یعنی فرو گذاشت ایشان را در تاریکیها که کنایه از تاریکی شب ظلمت را است تا نه بینند گرداگرد
در آنحضرت فرمودند مراد این که حضرت عزت ترک کردن و واگذاشتن وصف کرده نمیشود
چنانچه خلق باو بان موصوف میشوند ولیکن وقتی که دانست که از دین برگشتگان از کفر و ضلالت
خود برنمیگردند و بطریق هدایت در نمی آیند معاونت و لطف خود را از ایشان باز داشت و ایشان را
میان خود و میان اختیارشان واگذاشت که هر چه خواهند کنند و او را دین دور زندگی

بایشان کاری نشود و بعد از آنکه مصرع فرد است کنند کار کالعون مستی ؛ در خود دست بد کنند جمیع
٤ چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی ؛ و ما نهادست از از هم در د راوی گوید که هم از آن
حضرت پرسیدم از معنی قول خدای تبارک و تعالی که خَتَمَ اللهُ عَلَی قُلُوبِهِم وَعَلَی سَمعِهِم یعنی
مهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا بیان فهم نکنند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند آنحضرت
فرمودند که مراد از ختم همان طبیعت که بر دلهای کفار برای عقوبت کفر ایشان میگذارد چنانچه در
کتاب کریم خود از آن خبر میدهد که بَل طَبَعَ اللهُ عَلَیهَا بِکُفرِهِم فَلَا یُؤمِنُونَ اِلَّا قَلِیلًا
یعنی بلکه خدا مهر نهاده است بر دلهای ایشان بسبب کفر و جحود ایشان پس ایمان نمی آرند مگر اندکی یعنی ایمان
اندک غیر معتبر علی اختلاف التفسیرین راوی گفت از آنحضرت سوال کردم که آیا حق سبحانه و تعالی
بندگان خود را بر گناه جبر میکند یعنی ایشان را باکراه بر آن میدارد یا نه فرمودند بلکه ایشان را مختار
میگرداند و در تمام اختیار ایشان را با ایشان میسپارد و مهلت و فرصت ایشان میدهد تا آنکه از کرده خود نادم
و پشیمان گردند و زنگ انکار گناهان را بصیقل توبه و انابت از آینه دل بزدایند گفتم آیا بندگان
خود را تکلیف ما لا یطاق میفرماید فرمودند چگونه چنان کند و تکلیف آن نماید و حال آنکه خود میگوید و ما
رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلعَبِیدِ یعنی نیست آفریدگار تو ستم کننده مر بندگان را بعد از آن فرمودند
که روایت کرد مرا پدرم موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد علیه السلام که آنحضرت فرمودند من زعم ان الله
یجبر عباده علی المعاصی او یکلفهم ما لا یطیقون فلا تاکلوا ذبیحته و لا
تقبلوا شهادته و لا تصلوا ورائه و لا تعطوه من الزکوة شیئا یعنی هر کرا
این گمان باشد که حضرت عزت بندگان خود را بر گناهان جبر میکند یا ایشان را تکلیف ما لا یطاق میفرماید

بکی بدنی

٦٧

پس ذبیحه او را مخورید و گواهی او را قبول مکنید و در پی او نماز مگذارید و از زکات هیچ چیز به او مدهید
روایت کرد تمیم بن عبد الله تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا پدرم از احمد بن علی
انصاری از یزید بن عمر بن معاویه شامی که گفت در شهر مرو بر امام علی بن موسی ع درآمدم و بآنحضرت
گفتم ای جگر گوشه رسول خدای از امام بحق ناطق امام جعفر صادق ع ما را روایت رسیده است آنحضرت
فرموده است که حضرت عزت بندگان را نه بر گناهان جبر میکند و نه تفویض مینماید یعنی نه باکراه ایشان را
بر گناهان میدارد و نه با ایشان وا میگذارد بلکه این امریست در میان دو امر این روایت چه معنی دارد
آنحضرت فرمودند هر که گمان برد که حضرت عزت فاعل همگی افعال ماست یعنی آنچه ما میکنیم او میکند و بعد
از آن بر آنچه خود کرده است ما را در معرض خطاب می آورد و عذاب میفرماید قایل بجبر شده است و هر کس
گمان برد که حضرت عزت امر خلقان و ارزاق ایشان را بحجتهای خود که ائمه علیهم السلام اند تفویض
نموده است قایل بتفویض گشته و قایل بجبر کافر است و قایل بتفویض مشرک گفتم ای برگزیده رسول
خدای صلعم پس چه چیز است معنی امر بین امرین فرمودند یافتن طریق بجا آوردن آنچه بآن مامور گشته اند
و ترک نمودن آنچه از آن نهی کرده شده اند گفتم آیا حضرت عزت را در آنها مشیتی و ارادتی هست یا نه
فرمودند اما اراده و مشیت خدای تعالی در طاعات امر کردن بآنست و راضی بودن بآنست و اعانت نمودن
بر آنست و اما اراده و مشیت او در گناهان و سیئات نهی نمودن از آنست و راضی نبودن بآن است
و وا گذاشتن بر آنست گفتم آیا حضرت عزت را در افعال قضائی هست فرمودند آری هیچ فعلی از
بندگان که کنند خواه خیر باشد و خواه شر نیست مگر آنکه حضرت عزت را در آن قضائی هست گفتم معنی قضا چیست
فرمودند حکم راندن بر ایشان بآنچه مستحق آن میشوند از افعالی که از ایشان بفعل می آید از ثواب و عقاب

در دنیا و آخرت روایت کرد مرا محمد بن عصام رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا محمد بن یعقوب کلینی که گفت
روایت کرد علی بن محمد معروف بعلان که گفت روایت کرد مرا ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم
از حسن بن قاسم ازرقام از قاسم بن مسلم از برادر خود عبد العزیز بن مسلم که گفت پرسیدم از امام رضا
علیه السلام از معنی قول خدای تعالی که نسوا الله فنسیهم یعنی ترک کردند فرمان برداری خدا را پس فرو
گذاشت خدای ایشان را و باز داشت فضل خود را از ایشان آنحضرت فرمودند که حضرت عزت نه سهو
و نه فراموش میکند بدرستی که مخلوق و محدث سهو و نسیان میکند آیا نشنیده که حضرت عزت میفرماید که
و ما کان ربک نسیا یعنی نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو غافل و فراموش کار
چه بدرستی که جز امید نیست کسی را که او فراموش کرده است و روز آمدن بمعرض لقای او را از خاطر داده
با آنکه نفسهای ایشان را بر ایشان فراموش گردانیده و بیاد ایشان نیاورده چنانکه در کلام مجید خود
فرموده که ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم
الفاسقون یعنی مباشید ای مؤمنان مانند آنانکه بگذاشتند امر خدا را چون یهود و منافقان
و اهل شرک پس خدای فراموش گردانید از ایشان نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم چیزی نکردند
و گفته اند که در توفیق بر روی ایشان بست آن گروه بیرون رفتگان از راه و فرمان بردارند و نیز
حضرت فرموده که فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی پس امروز فرو
گذاریم ایشان را در آب و آتش چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذرانیدند دیدن این
روز را که در معرض لقای ما در می آیند و مصنف این کتاب رحمه الله گفت که قول آنحضرت که فرمودند
در معنی ننساهم کما نسوا یعنی ترکهم کما ترکوا مراد از آن این است که ایشان را امید نمیدهیم ثواب

آنانی

آنانی که امید بلقای این روز داشتند زیرا که ترک بخدای روا نیست و اما قول حضرت عزت
که وترکهم فی ظلمات لا یبصرون یعنی بعقوبت کردن ایشان زود نمیکند و ایشان را
مهلت میدهد تا توبه کنند و عارضه که بسبب گناهان متوجه ایشان شده است بتغیر بیت
استغفار رفع نمایند بیت در دمندان گنه را روز و شب ❊ شربتی بهتر ز استغفار نیست ❊
روایت کرد مرا محمد بن احمد بن ابراهیم عطار که گفت روایت کرد مرا احمد بن محمد بن سعید کوفی
که گفت روایت کرد مرا علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود که گفت پرسیدم از امام رضا علیه السلام
از معنی قول خدای تعالی که کلا انهم یومئذ لمحجوبون آنحضرت فرمودند که حضرت عزت
وصف کرده نمیشود بمکانی که در آنجا حلول کند تا از بندگان خود پوشیده کرده حجاب او جل شأنه
شعر باشد از حیز و جهت بیرون ❊ وز حد و مشابهت بیرون ❊ هست عز و ذاته الا
قدس ❊ صفتا و همین بحر لیس ❊ ولیکن قصد کرده است از آنکه حاشا و کلا ایشان
از ثواب و رحمت و کرامت پروردگار خود در آن روز بر دور شدگان باشند یعنی از آن ممنوع
و مهجور و محجوب گردند راوی گوید از آنحضرت سوال کردم از معنی قول خدای تعالی که وجاء
ربک والملک صفا صفا فرمودند بدرستی که حضرت عزت بآمدن و رفتن وصف
کرده نمیشود و متصف باین صفات نمیگردد چه ذات حضرت ذو الجلال برتر است از انتقال بدرستی
که اراده نموده است باینکه بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود
در حالتی که فرشتگان در عرصه محشر صف از پس صف بحسب منازل و مراتب زده باشند
راوی گفت پرسیدم از او علیه السلام از معنی قول حضرت عزت که هل ینظرون الا ان

یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة فرمود که خدای تعالی میفرماید که آیا چشم آن دارند
یعنی منتظر اند ایشان که بگیلی از دایرهٔ اسلام داخل نمیشوند مگر آنکه بیارد خدای تعالی با ایشان
فرشتگان که موکلان بر عذابند در سایه بانها از ابر سفید رقیق و این آیه همچنین نازل شده است
که هل ینظرون الا ان یأتیهم الله بالملائکة فی ظلل من الغمام راوی گفت
که هم از آنحضرت پرسیدم از معنی قول خدای تعالی که فرموده سخر الله منهم و از معنی قول او عز و جل که
الله یستهزئ بهم و از معنی قول او عز و جل که یخادعون الله وهو خادعهم آنحضرت
فرمودند بدرستی که حضرت عزت سخریه و استهزا و مکر و خدعه نمیکند و او ازین صفات همه
منزه است ولیکن جل شانه جزا میدهد ایشانرا جزای سخریه و جزای استهزا و جزای مکر و جزای
خدعه و او تعالی شانه برتر است از آنچه ستمکاران در حق او میگویند و او را باین صفات متصف
میدارند و معنی سخر الله منهم یعنی جزا دهد ایشانرا بر سخریه ایشان و معنی الله یستهزئ بهم آنکه خدا او
جزا دهنده جزای سخریه و استهزاء ایشان به ایشان رساند و معنی مکروا و مکر الله آنکه مکر
کردند آنکسانی که عیسی ع از ایشان احساس کفر کرده بود در آن توجه که جمعی را برانگیختند که هر جا عیسی را
ببینند بکشند و این است که حق تعالی فرموده که ایشان مکر کردند و خدای تعالی جزای مکر ایشان
رسانید و خدای بهترین مکافات دهندگانست ارباب مکر را و معنی یخادعون الله
وهو خادعهم آنکه بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام
و اخفاء کفر و خدا جزا دهنده ایشان است بر مکر و فریب ایشان و آنچنانست که روز قیامت
ایشانرا نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند و چون قدم بر پل صراط نهند نور مومنان باقی ماند

وبنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منتهی شود و در ظلمت متحیر بمانند و در دوزخ افتند
روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با احمد بن محمد عیسی از حسن بن علی خزاز
از ابو الحسن الرضا ع که آنحضرت فرمودند بدرستی که در روز قیامت حضرت رسالت پناه
دست بحجزه پروردگار که عبارت از جای میان بند است از ار بند خواهد زد و ما دست
بمیان بند پیغمبر خود زده و شیعیان ما دست بمیان بند ما خواهند زد بعد از آن فرمودند که مراد
از حجزه نور است که پیغمبر ص دست بنور پروردگار خود خواهد زد و ما دست بنور او و پیروان ما دست
بنور ما خواهند زد و در حدیث دیگر حجزه را بدین تفسیر کرده اند روایت کرد با علی بن احمد بن محمد
بن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد با محمد بن هارون صوفی که گفت روایت کرد
با عبد الله بن موسی بن ایوب رویانی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از ابراهیم بن ابی محمود
که گفت گفتم با امام رضا ع ای پسر رسول خدا چه میفرمایی در باب حدیثی که مردمان از رسول
خدا صلعم روایت میکنند که آنحضرت فرموده اند بدرستی که حضرت عزت جل شانه در هر شب جمعه
باسمان دنیا فرود می آید آنحضرت در مقام لعن آنان در آمده فرمودند لعن الله المحرفین الکلم
عن مواضعها یعنی لعنت خدای بر آنانی باد که تغییر میدهند سخنانرا از موضع خود بعد از آنکه
وضع کرده اند آنرا در موضع آن بخدا قسم که رسول خدا اینچنین نگفته است بلکه آنحضرت چنین
فرموده اند که حضرت عزت در ثلث آخر هر شب و در اول شب جمعه فرشته باسمان دنیا فرو
میفرستد و با و امر میکند تا منادی نماید که هل من سائل فاعطیه هل من تائب
فاتوب علیه هل من مستغفر فاغفر له یا طالب الخیر اقبل و یا طالب الشر اقصر

یعنی آیا هیچ سایلی هست تا باو چیزی دهم آیا هیچ تائبی هست که بر او ببخشم آیا هیچ مستغفری هست
که او را بیامرزم ای طالب خیر بطلب آنرا و اقبال کن ای طالب شر دست از طلب آن کوتاه کن همیشه
الملک ندا می‌کند و این کلمات را مکرر میگوید تا وقتی که صبح میدمد و چون صبح طالع شد آن فرشته
بجای خود از ملکوت آسمان برمیگردد و روایت کرد پدرم این حدیث را از جد خود از پدران عالیمقدار
خود علیهم السلام از امام علی ع از رسول خدای صلعم روایت کرد ما ابو عبدالله الحسین بن محمد اشنانی رازی
عدل در شهر بلخ که گفت روایت کرد ما علی بن مهرویه قزوینی از داود بن سلیمان غازی از علی بن موسی الرضا ع
از پدر عالیمقدار خود از پدران رفیع مکان خود از علی بن ابی طالب ع که گفت فرمود رسول خدای صلعم
بدرستی که موسی بن عمران علی نبینا و ع چون به پروردگار خود مناجات کرد گفت یا رب
ابعید انت منی فاناديك ام قريب فاناجيك یعنی ای پروردگار من آیا تو از من
دوری که ترا بخوانم یا با من نزدیکی تا با تو راز گویم حضرت عزت بر وی وحی فرستاد که انا جلیس
من ذکرنی یعنی من همنشین ویم هر که مرا یاد میکند پس موسی ع گفت که یا خالق پروردگارا ترا
در چه حالت و در چه وقت یاد آورم چون در بهترین حالتی و خوشترین وقتی باشم ذکر تو کنم یا چون
در بدترین حالتی باشم یاد تو نمایم حضرت عزت فرمود ای موسی در هر وقتی و در هر حالی که باشی
مرا یاد کن و این تنبیه است بر آنکه باید بنده هیچ مشغلی از یاد خدا باز ندارد و یکدم بی یاد او
دم بر نیاورد شعر تو بهر حالی که باشی روز و شب ¤ یک نفس غافل مباش از یاد رب ¤ وز
خوشی ذکر تو شکر نعمت است ¤ در بلاها التجا بحضرت است روایت کرد ما محمد بن علی ماجیلویه که گفت
روایت کرد ما علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی

از ابی الحسن الرضا ع

از ابی الحسن الرضا ع که گوش شنیدم که آنحضرت میفرمودند در معنی قول حضرت عزت که وهو اللطیف
الخبیر السمیع البصیر الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد منشی الاشیاء مجسم الاجسام و مصور الصور اگر این صفات را
همچنانکه معنی ظاهر آنست و میگویند نسبت به پروردگار دهند هر آینه آفریننده بهم و دانسته نشود و پیدا
کننده از پیدا شده معلوم نگردد و لیکن او منشی یعنی پیدا کننده است و فرق است آنکه او را مجسم
گردانیده و مصور نموده و پیدا کرده هر گاه چیزی باو نماند و بچیزی نماند که هیچکدام بهم نمانند گفتم
خوب گفتی جان من فدای تو باد و لیکن اول خود گفتی الاحد الصمد و باز خود فرمودی هیچ باو نماند
و شباهت باو ندارد و خدا واحد است و انسان نیز واحد است آیا وحدانیت مشابهت بهم رسانیده
و وحدانیت انسان مشابه وحدانیت او نشد آنحضرت فرمودند آری ای فتح خدای تعالی ثابت دارد
ترا بر طریق سداد و هدایت نماید براه رشاد بدرستی که تشبیه در معانی است نه در الفاظ و اما در اسماء
واحد آنست که دلالت بر تسمیه میکند چه هر گاه واحد را بر انسان اطلاق کنند و گویند انسان
واحد مراد از این خبر است که میدهند که جثة واحدة یعنی یک جثه است و دو نیست نه آنکه
نفس انسان در حقیقت یکیست زیرا که اعضای او مختلف و رنگهای او بسیار مختلف و یکی نیست
و جز اینست که مجزی شده و برابر نیست چه خون او غیر گوشت اوست و گوشت او غیر خون اوست
و پی او غیر رگهای او و موی او غیر بشره اوست و سیاهی رنگ او غیر سفیدی اوست و همچنین
همه آفریدگان که مختلف الاجزا اند پس انسان در اسم واحد است نه در معنی و خدای تعالی
جل شانه واحد است نه چون واحد است غیر او و در وی هیچ اختلاف و تفاوتی نیست

واما انسان مخلوقیست مصنوع مألف از اجزای مختلفه وجواهر پراکنده غیر ازینست که بجهت المجموع
یک چیز است گفتم جانم بفدای تو باد اندوه مرا بردی و دل مرا کشادی خدای تعالی اندوه ترا ببرد و دل
ترا کشایش دهد معنی لطیف و خبیر را برای من تفسیر کن چنانچه واحد را بیان کردی که من اینقدر میدانم که جل شانه
بخلاف لطف آفریدگان اوست بسبب فصل دادن وجدا کردن لطف خالق از مخلوق و من دوست دارم که
غیر اینمعنی که میدانم برای من بیان فرمایی آنحضرت فرمودند بدرستی که او را لطیف از برای این گفتیم که خلق
لطیف کرده و علم بچیزهای لطیف و غیر لطیف دارد و لطیف در خلق چه پیدایش حیوانات کوچک از پشه
و جرجیس که آن پشه ایست بسیار کوچک و آنچه در جثه کوچکتر است از اینها آنچه بچشمان نیاید که مرئی
شود و بچشم درآید بلکه بچشمان نیاید که از غایت کوچکی آن نر از ماده و محدث از قدیم بوده از نابوده
آن بچشم درآید و دیده شود پس چون دیدیم که با این کوچکی و حقیری در نهایت لطف است و راه رفتن او
بسفاد که عبارت از بالا رفتن نر است بر ماده و گریختن او از مردن و جمع کردن آنچه او را شاید
و باید آنچه در قعر دریاها و در پوستهای درختان و جاهای ترسناک و بیابانها مسکن دارند وجای گرفته اند
و گفتگوهای همدیگر را می یابند و لغات یکدیگر را میفهمند و آنچه بچگان ایشان میفهمند از آنچه مادر و پدر
ایشان میگویند و بردن طعمه از برای ایشان بعد از آن تألیف رنگهای آنها که برخی با زردی و سرخی
یا سبزی در هم آمیخته و آنچه بچشمان نیاید که دیدهای ما تمامی خلقت آنرا تواند دید و بچشم ما درآیند و
دستهای ما آنرا لمس تواند کرد دانستیم بتحقیق که خالق این خلق لطیف لطف بکار برده است در خلقت
آنچه نام بردیم بی علاجی یعنی بی تدبیر و ادوات و آلات آفریده است و بدرستی که صانع هر چیزی از چیزی
صنعت میکند و خدای خالق لطیف جلیل چیزها را که خلق کرده است و ساخته و بی نمونه چیزی آفریده است

وصنعت

وصنعت او از چیزی نیست بخلاف صنعت صانعان روایت کرد بما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما احمد بن ادریس از حسین بن عبید الله از محمد بن عبد الله و موسی بن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان از
محمد بن سنان که گفت پرسیدم از ابی الحسن الرضا علیه التحیة والثنا که آیا حضرت عزت جل شانه پیش
از آنکه خلق را بیافریند عارف بنفس خود بود فرمودند بلی گفتم آیا نفس خود را می دید و می شنید گفتند محتاج
بآن نبود زیرا که او ازین اراده نکرد و از نفس خود نپرسید و این را از و نطلبید چه او نفس اوست و نفس او
اوست قدرت او نافذ است و محتاج بآن نیست که نفس خود را بآن نام برد و او را بخواند ولیکن او جل شانه
اختیار کرده است از برای نفس خود اسمای چند تا غیر او او را بآن نامها بخواند چه هرگاه که او را بنام
نخوانند و او دانسته نشود و معلوم نگردد پس اول اسمی که از برای نفس خود اختیار کرده علی العظیم بود زیرا
که رفیعتر و بلندتر از همه چیزهاست و معنی ان الله العلی العظیم است و این اول اسماء اوست چه او بر همه چیزها
بلند است و بهمین اسناد مذکور از محمد بن سنان که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که اسم چیست
فرمودند صفتیست از برای موصوف روایت کرد بما محمد بن بکران نقاش رضی الله عنه که گفت روایت کرد
بما علی بن حسن بن فضال از پدر خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که گفت بدرستی که اول چیزی که حضرت عزت
آفریده تا زبان آفریدگان خود بشناسد کتاب و حروف معجم بوده و اینست که هرگاه بر سر شخصی عصایی
زنند چنانکه گمان شود که در لهجه او خللی بهم رسیده و بعضی کلام را فصیح تکلم نمی کند حکم شارع درین قضیه
چنانست اجرا یافته که حروف معجم بر آن شخص عرض کنند و بقدر حروفی که از فصیح تلفظ نتواند کرد دیت
از ضارب بگیرند و بدرستی که روایت کرد بمن پدرم از پدر خود از جد خود امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت اب
ت ث گفتند الف اشاره بآلاء الله است و با بهجة الله و تا تمام اسلام است بقائم آل محمد صلی الله علیه و آله علیهم

وتا ثواب مومنان است بر اعمال صالحه ایشان ج ح خ جیم اشاره بجمال وجلال پروردگار است وحا بحلم وبردباری
کردن از گناه کاران وخا بخمول ارباب معصیت نزد حضرت عزت یعنی بی نام ونشان داشتند د ذ
دال اشارتست بدین خدا وذال بذی الجلال ر ز را اشارت برؤف الرحیم است وزا بزلزله
وآشوب قیامت س ش سین اشارت بسنا وروشنی خدای است وشین باشاء ما شاء ویراد
ما اراد وما تشاؤون الا ان یشاء الله یعنی آنچه خواهد کند وآنچه اراده نماید بجای آورد ونمی خواهید مگر آنچه خواهد او
ص ض صاد اشارتست بصادق الوعد یعنی راست وعده است ودر گذرانیدن مردمان از پل صراط
وحبس کردن ونگاه داشتن ستمکاران در وقت گذر کردن از گذرگاه معلوم وضاد اشارتست
بضلال مخالف محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله یعنی گمراه گردید هر که مخالفت پیغمبر وآل پیغمبر صلعم کرد ط ظ
طا اشارتست بطوبی للمومنین وحسن مآب یعنی زندگانی خوش است مر مومنان را ونیکویی بازگشت وطوبی
بشارتست بشادی وخرمی ونعمت وخوشدلی وظا بظن نیکوی مومنان است بخدا وخیر وخوبی
وبگمان کافران بدو جل شانه بشر وبدیست ع غ عین اشاره بعلم است وغین بغنا ف ق فا
اشارتست بفوج از افواج آتش وقاف بقرآن علی الله جمعه وقرانه یعنی قرانت که بر خدای
تعالیست گرد آوردن آن در دل پیغمبر صلعم واثبات قرائت آن بر زبان او صلی الله علیه وآله ک ل
کاف اشارتست بکافی ولام بآنکه لعنت کرده شده اند کافران بر افترای که ایشان بر خدای تعالی
بسته اند م ن میم اشاره بملک خداست روزی که غیر از او مالک دیگر نباشد وحضرت عزت
در آن روز میفرماید که لمن الملک الیوم یعنی مر کراست کارگذاری وپادشاهی امروز بعد از آن حکمی
ارواح پیغمبران وفرستادگان وامامان که حجتهای او بند بر تمام خلقان بنطق آیند وباتفاق جواب

مالک

مالک علی الاطلاق که لله الواحد القهار یعنی مر خدایراست که یگانه ودرحکم شکننده مکابران
ومدعیان ملکست پس حضرت عزت جل شانه فرماید الیوم تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم
الیوم ان الله سریع الحساب یعنی امروز پاداش داده شود هر کسی اجزای آنچه کرده است امروز
ستم نیست یعنی نه از ثواب کسی کم کنند ونه بر عقاب کسی افزایند ونه کسی را بگناه کسی بگیرند ونه
نیکی را پاداش بدی دهند بدرستی که خدای روز شمار است بوقت حساب وراستی از شناسی باز
ندارد ونون اشارتست بنوال وبخشش ذی الجلال است مر مومنان را وبنکال وعقوبت مر کافران را و ه
واو اشارتست بآنکه وای بر کسی که بخدا عصیان ورزیده وگناه کار گردیده وها بآنکه هان علی الله من
عصاه یعنی اهانت کرد خدا کسی را که از وی نیندیشیده وعصیان نماید لا ی لام الف اشارتست
بلا اله الا الله واین کلمه طیبه اخلاص است هیچ بنده نیست که آنرا از روی اخلاص بگوید مگر آنکه از
برای او بهشت واجب شود ویا اشارتست بید الله است که بالا دست همه اوست وبا رزق
بندگان گشاده است سبحانه وتعالی عما یشرکون پاک ومنزه است خدای وبرتر است از آنچه
مشرکان انباز میگیرند یعنی بزرگتر است از آنکه مشرکان میگویند واو را شریکی باشد که دفع ما اراده
تواند کرد پس آنحضرت ع فرمودند بدرستی که حضرت عزت قرآن را بی حروف که در میان همگی عیان
منزل است فرو فرستاد وبعد از آن آیه وافی هدایه را نازل وثبت فرمودند که قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم
لبعض ظهیرا یعنی بگوی ای محمد که جمع شوند واتفاق نمایند تمام آدمیان وپریان که مبعوث
بر نشان آنکه بیاورند مانند این قرآن یعنی بیاورند مثل از او در فصاحت وبلاغت وحسن نظم کلام وکمال معنی

و اخبار از غیب بنمایند مانند آنرا در صفحه‌های اگر چه بر بحر از بنیاد زابر جو شهشت روایت کرده ما
عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن محمد قتیبه نیشابوری
از حمدان بن سلیمان نیشابوری که گفت پرسیدم از ابو الحسن الرضا علیه السلام از معنی قول خدای تعالی که
فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام آنحضرت فرمودند هر که را حضرت عزت
خواهد که شناسا گرداند بایمان خود در دنیا و راه نماید بسوی بهشت و دار کرامت خود در عقبا گشاده
میگرداند دل او را از برای قبول اسلام و راضی شدن بحکم او و پناه بردن باو و اعتماد کردن بر او و مطمئن
خاطر بودن بر آنچه وعده داده است باو از ثواب خود تا آنکه بآن آرام یابد و خاطر جمع شود و هر که
حق سبحانه و تعالی خواهد که فرو گذارد او را از طریق ایمان و راه دار کرامت خود در عقبا بگرداند
بواسطه کفری که در دنیا باو رسیده و گناهانی که بدرگاه او نموده و یجعل صدره ضیقا حرجا
یعنی میگرداند دل او را تنگ بحیثیتی که سر باز زند و از سخن حق ابا کند تا آنکه در کفر خود شک کند
و در اعتقاد خود دل او مضطرب گردد و چنان شود کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله
الرجس علی الذین لا یؤمنون یعنی گویا بالا میرود در آسمان یعنی میگریزد از قول حق و میجهد
که بآسمان بالا رود و این غایت تباعد است در گریختن همچنانکه تنگ میگرداند دل کافر را و میکند
خدای عذاب بالغیب بر دلهای آنانکه ایمان نمیآورند و توحید نمیکنند روایت کرده ما را محمد بن علی ماجیلویه
رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد بن ابی القاسم که گفت روایت کرد ما را ابو سمینه از محمد بن علی کوفی
صیرفی از محمد بن عبد الله خراسانی خادم امام رضا علیه السلام که گفت روزی در خدمت امام رضا علیه السلام جمعی نشسته بودند
که مردی از زندیقان بر آنحضرت در آمد پس آنحضرت باو گفتند آیا تو می‌بینی که اگر در واقع قول قول شما باشد

وحال آنکه

وحال آنکه همچنانکه میگوئید نیست آیا نه ما و شما در شرع برابر میشویم این نمازی که گذارده‌ایم و روزه که
گرفتیم و زکواتی که دادیم و اقراری که کردیم ضرر بما نمیرساند آن گفتند و خاموش شدند و بعد از آنحضرت
سر بر آورده فرمودند و اگر در حقیقت سخن سخن ما باشد و حال آنکه چنان است که ما میگوئیم آیا نه شما از جمله
هلاک شدگان خواهید بود و ما در شمار نجات یافتگان خواهیم آمد پس آن مرد زندیق رو بآنحضرت
آورده گفت رحمک الله مرا دریاب و خاطر نشان من کن که حضرت عزت چه گونه است و در کجا
میباشد آنحضرت فرمودند وای بر تو بتحقیق که آنچه بر آن رفته محض غلط است او جل شانه این را که عبارت
از مکان است او بوجود آورده و خود بی مکان بود و این بود و کیف را که بمعنی چگونگیست بیافریده و خود بی کیف بود
و کیف نبود پس او بکیفیت و اینیت دانسته نمیشود و بحواس ظاهری و باطنی دریافته نگردد و بهیچ چیز
قیاس کرده نیاید هیچ ذاتی بذات او نرسد، عقل کل در صفات او نرسد، قدس ذاتش ز حصر برتر
از کیف است، کیف تو گو اندر و چیست، هر چه مفهوم عقل و ادراک است، ساحت قدس او
از آن پاک است، آن مرد گفت هر گاه که او بحاسه‌ای از حواس درک کرده نشود او لاشی است یعنی هیچ
چیز نباشد آنحضرت فرمودند وای بر تو چون حواس تو از ادراک او عاجز آمد او را انکار نمودی در باب
منکر پروردگار او شدی و هر گاه که حواس از ادراک او عاجز آمد بر وجود یقین کردیم و تحقیق دانستیم
که او پروردگار ماست چه غایت ادراک درینمقام عجز است شعر عن العجز ادراک الادراک ادراک، و البحث
عن سر ذات الرب اشراک، و او چیزیست بخلاف چیزها که بحواس مدرک میشود و بقیاس در نیاید
شعر عقل بدین گنج ندارد کلید، وهم بدین پایه نیارد رسید، آن مرد گفت خبر ده مرا که او جل شانه
کی بود و کدام زمان بود پس باید آنحضرت فرمودند تو مرا بگوی که او کی نبوده تا بگویم که در چه وقت

معدوم خواهد شد نامم ترا خبر دهم که کی بود و چه وقت وجود گرفته آمد گفت چه دلیل بر وجود

• و دار حضرت فرمودند بدرستی که چون مرا بدیده عبرت بجسد خود نگریستم و دیدم که مرا امکان
آن نیست که چیزی بر عرض و طول او بیفزایم یا کم کنم و قدرت آن ندارم که مکروهات را از او باز دارم
و منافع را بوی رسانم بتحقیق دانستم که این بنیا را گذارنده و این بنا را بر دارنده هست اکنون اقرار
کردم بوجود او و با آنکه مشاهده میکنیم از گردش افلاک و پیدایش ابرها و تسخیر بادها و روندگی آفتاب
و ماه و ستارگان و غیر آنها از آیات عجیب و علامات غریب که همه بحکمت استوار اند و پایدار و بر
قرار اند دانستم بدرستی که اینها را مقدری هست و منشئی که این کارخانه را انتظام دارد و بوجود او در گردشند

بیت هر کرا عقل خورده بین باشد ٭ پیش وی این سخن یقین باشد ٭ کاسمان و زمین و هر چه درو است ٭ باشد
از جسم و جان و کهنه و نو ٭ نیست آن از صانعی چاره ٭ که بود فیض بخش همواره ٭ خانه بی صانع نیابد
ساز که دید ٭ نقش بی نقاش خامه زن که شنید ٭ هر چه آورده بهستی پی ٭ یافته هستی از وی
از وی ٭ نه عرض ذات او نه جوهر ٭ هر چه بندی خیال ازان برتر ٭ هر محتاج او شیب و فراز ٭ او فرا
ز احتیاج نیاز ٭ اول او بود کاینات نبود ٭ یافت زو جمله کاینات وجود ٭ آخر او ماند و عاید کس
کنه او را خداوند اند کس ٭ از همه در صفات و ذات جدا ٭ لیس شیء کمثله ابدا ٭ آمد گفت پس چرا
محتجب شده است و پوشیده گشته آنحضرت فرمودند که آفریدگان بسبب کثرت گناهان در حجاب
و در پرده معصیت مستور اند اما او در حجاب نیست و هیچ چیز بر او پوشیده نیست چه در شب و چه در روز

بیت بر و علم نگنده پوشیده نیست ٭ که پیدا و پنهان بنزد وی یکیست ٭ آمد گفت چرا دیده ها در نیابد
و حواس بصر ادراک او نمایند حضرت گفتند از برای آنکه فرق میان او و میان آفریدگان او که بحجاب العظمة

ادراک قوه

دریافته نمیشوند چه از ایشان و چه از غیر ایشان و دیگر آنکه او بزرگتر از آنست که هیچ حسی ادراک او نماید
یا بحافظه و وهم و ضبط عقل در آید بیت عقلها عاجزند از او صافش ٭ فکر بیهوده میزند لافش ٭
عقل عقلست و جان جانست او ٭ آنچه زان برترست آنست او ٭ گفت پس او را حدی و نهایتی تعیین کن
تا من او را بآن بحد بدانم فرمودند او را حدی و نهایتی نباشد که برای او مقرر توان نمود گفت از برای
چه او را حدی قرار نتوان داد گفتند هر محدودی منتهی میشود بحدی که ذهن بر آن توقف کند و قبول
احتمال تحدید و نهایت در وراء وی احتمال زیاده نیز خواهد داشت و هر گاه که احتمال زیادت
از وراء نهایت احتمال نقصان نیز خواهد داشت و او جل شانه منزه است پس او را حدی و نهایتی
نباشد و زیادت و نقصان را در و مدخلی نبود و متجزی و متبعض نگردد و بوهم در نیاید آمد گفت
خبر ده مرا از قول تما که حضرت عزت را لطیف و خبیر و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویید و این صفات
بر وی اطلاق میکنید آیا شنیدن بی گوش و دیدن بی چشم و لطیف بی عمل دستها و حکیم بی صنعت میشود
آنحضرت فرمودند بدرستی که لطیف نه بر حد صنعتیست که میکند آیا نمی بینی چون مردی چیزی میسازد و آن
چیز را لطیف و خوب میپردازد با او میگویید که فلانی این چیز را لطیف و پاکیزه ساخته و نفیس پرداخته
پس چگونه خالق جلیل را لطیف نتوان گفت که کار های که خلقی باین لطافت و بزرگی و نظافت و پاکیزگی
آفریده و روح هر حیوانی را خود و در ترکیب نموده و هر جنسی را متشابه جنس خودش که در صورت بیکدیگر
بهم مانند بوجود آورده است و در ترکیب هر صورتی و هر جنسی لطفی از صور تمام لطیف داشته بعد از آن
نظر کردیم بدرختان و بار آوردن آنها از انواع ماکولات و غیر ماکولات گفتیم خالق ما لطیف است
که این قسم چیزها آفریده نه بچون لطف آفریدگان او که بر صنعت دستها بکار میبرند و چون دیدیم که اصوات

مخلوقات را از عرش گرفته تا طبقه زیرترین زمین از ذره گرفته تا بزرگتر از آن چه دریاها و چه
دریاها بر و بحر و پوشیده نیست و بهیچ گونه لغات آنها بر و مشتبه نمیشود گفتیم که او جل شانه سمیع است
نه بآلت گوش و همچنین چیزی شاهده نمودیم که اثر ذره شمار را در شب ظلمت بر صخره سوداء می بیند
و رفتار مور را در شب دیجور می بیند و مضار و منافع آنها را و اثر ازدواج و امتزاج آنها و
بچگان و تناسل آنها را مشاهده میکند گفتیم که بصیر و بیناست بیت هر یک از وصف سمع و وصف بصر
هست در علم مخبری دیگر : نیست از گوش مر شنیدن او : نیست موقوف دیده دیدن او : بشنود
خواه دور یا نزدیک : بیند از روشن است تا تاریک : حال هر ممکنی بکتم عدم : بیند او دائم
او نه پیش و نه کم : در سوال طلب هر آنچه رود : بر زبانش بگان بگان شنود : راوی گفت پس همچنان
آنمرد از مجلس بیرون نرفت تا مسلمان شد و غیر از این سخنان در این حدیث سخنان بسیار است روایت
کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از مختار
بن محمد بن مختار همدانی از فتح بن یزید جرجانی از ابو الحسن عم که گفت پرسیدم از آنحضرت از ادنی
مرتبه معرفت حضرت عزت فرمودند اقرار کردن بخدا با آنکه نیست خدای غیر از او که او را شبیه
نه نظیر است و بتحقیق قدیم است و ثابت خواهد بود و موجود است و زایل نخواهد شد و بدرستی که او جل شانه
شعر از همه در صفات و ذات جداست : لیس شیء کمثله ابداست روایت کرد ما را علی بن احمد بن محمد بن
عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد بن ابی عبد الله کوفی که گفت روایت کرد
ما را محمد بن اسمعیل برمکی که گفت روایت کرد ما را حسین بن حسن که گفت روایت کرد ما را بکر بن
زیاد از عبد العزیز مهتدی که گفت سوال کردم از امام رضا عم از توحید آنحضرت فرمودند که

قل هو الله

قل هو الله احد را بخوانند و بآن ایمان بیاورند بدرستی که توحید دانسته و او را بوحدانیت
شناخته گفتم از اچگونه بخوانیم فرمودند همچنانکه مردمان میخوانند و در آخر آن سه مرتبه کذلک الله
ربی بیفزاید روایت کرد ما را حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه از پدر خود که گفت روایت کرد ما را
محمد بن بندار بن محمد بن علی کوفی از محمد بن عبد الله خراسانی خادم امام رضا عم که گفت شخصی از
زنادقه با امام رضا عم گفت آیا حضرت عزت را شیء توان گفت فرمود چیز است یعنی اطلاق لفظ شیء اکبر
شهادة قل الله شهید بینی و بینکم یعنی بگو ای محمد در جواب جماعه قریش که میگفتند
کیست که گواهی دهد بر حقیقت رسالت تو و حقیقت کتاب تو گواهی دهد چه چیز است بزرگتر از گواهان
بگو خدای بزرگتر است از جهت شهادت او گواه است میان من و شما یعنی گواه بر حقیقت من و بطلان
شما او نیست لیس او چیزیست که مثل او چیزی نمیباشد روایت کرد ما را احمد بن محمد بن عطار که گفت روایت کرد
ما را سعد بن عبد الله که گفت روایت کرد ما را ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن خالد
از ابی الحسن علی بن موسی الرضا عم که مردی بر آنحضرت در آمد و گفت ای پسر رسول خدای بر حدوث
عالم چه دلیل اقامت توان داشت آنحضرت فرمودند تو نبودی بعد از آن بود بهم رسیدی و موجود
شدی و بتحقیق تو میدانی که خود نفس خود را انشا نه فریده و تکوین نکرده و نه کسی که مثل تو بوده ترا بوجود
آورده و مکون ساخته پس ثابت شد که عالم و آدم همگی حادث شدند و بجز ذات واجب الوجود هیچ چیز
قدیم نیست روایت کرد ما را تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی که گفت روایت کرد ما را پدرم از احمد بن علی
انصاری از ابی الصلت عبد السلام هروی که گفت روزی مامون از ابی الحسن علی بن موسی الرضا عم
سوال کرد از معنی قول حضرت عزت که وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ

آیاتهم و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملاً خلاصه کلام ملک علام
آنکه اوست که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز که اول یکشنبه است و آخر او آدینه
بعد و بود پیش از آفریدن ارض و سما عرش او بر آب تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده‌گان کند
تا ظاهر شود که کدام از شما نیکوترست از روی عمل یعنی تصدیق که کامل ترست در قرار عرش بر آب
پس آنحضرت در مقام جواب او درآمده فرمودند بدرستی که حضرت عزت پیش از آفریدن آسمان
در حینی عرش و آب و فرشتگان بیافرید پس فرشتگان را بر نفس نفوس خود و شان و بید این عرش
و آب استدلال بوجود واجب الوجود جل شانه میکردند و بخلقت اینها آفریدگاری و پروردگاری
او اقرار می‌نمودند بعد از آن عرش خود را بر زبر آب بداشت تا قدرت خود را بر فرشتگان ظاهر گرداند
و ایشان بدانند که او بر همه چیز تواناست و بقدرت و عجز را راه نیست مصرع قدرت بی عجز بداری
و مسجد ملکش بکنش ؟ قدرت بی عجز تو داری و بس ؟ بعد از آن بقدرت بالغه خود عرش عظیم را بر دوش و از
روی آب نقل نموده بالای هفتم آسمان مقرر ساخت و متعاقب آن آسمانها و زمینها را در شش روز
از کتم عدم بظهور آورده برافراشت و او بر عرش خود مستولی بود و با آنکه قادر بود که آنها را در یک چشم
زدن بیافریند بجهت آن در شش روز آفرید تا ظاهر شود بر فرشتگان که آنچه او می‌آفریند چیزی بعد از
چیزی می‌آفریند و بآن استدلال کنند و پی برند بحدوث آنچه حادث میشود مرة بعد مرة
بر خدای تعالی یعنی حدوث هر حادثه خدا را دلالت کند بر حدوث خود و قدم او تعالی شانه و عرش را
از برای آنکه حاجتی بآن داشته باشد نیافریده زیرا که او از عرش و فرش و همه مخلوقات و تمامی موجودات
که بوجود آورده مستغنیست و او به بودن و قرار گرفتن بر عرش وصف کرده نمیشود چه این صفت جسم است

والجسم

والجسم هیئت و بزرگترست از آنکه متصف بصفت آفریدگان خود شود بلند و بزرگست و برتر
اما قول او وحده لا یعز که لیبلوکم ایکم احسن عملاً پس بدرستی که حضرت عزت بندگان خود را بواسطه
بیافریدن آنها از برای سبیل امتحان و تجربه بتکلیف طاعت و عبادت خود مبتلا کرده اند یعنی با ایشان
معامله آزماینده‌گان کند تا مطیعان و عاصیان بر محک امتحان زده آیند و بر آفریدگان صفات
از قشون معلوم شود شعر خوش بود گر محک تجربه آید بمیان ؟ تا سیه روی شود هر که درو غش باشد ؟
که او همچنان بهمه چیز دانا و بیناست و هیچ چیز از غیب و شهادت بر او مخفی و پوشیده نیست شعر
ذره نیست در مکین و مکان ؟ که نه علمش بود محیط بر آن ؟ عدد ریگ در بیابانها ؟ عدد برگهای
همه نزدیک و بود حاضر ؟ همه در علم او بود حاضر ؟ پس مامون در مقام دعای آنحضرت درآمد
گفت فرجت عنی یا ابا الحسن فرج الله عنک یعنی غم و اندوه از دل من بردی ای ابو الحسن
خدای تعالی غم و اندوه تو بردارد و دل ترا شاد گرداناد بعد از آن با آنحضرت گفت ای جگر گوشه رسول
خدای معنی این کلام خدای تعالی چیست که ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا
افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین و ما کان لنفس ان تؤمن الا باذن
الله خلاصه کلام ملک علام آنکه اگر او خواستی پروردگار تو ای محمد هر آینه ایمان آوردندی هر که
در زمین است همه ایشان آیا تو اکراه میکنی مردمان را تا مؤمن گردند و ایمان بیارند پس ثابت شد
و نیست هیچ نفسی را آنکه ایمان آرد مگر باراده و توفیق و قضای الهی آنحضرت در مقام تفسیر آیه وافی هدایه
درآمده فرمودند روایت کرد مرا پدرم موسی بن جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود
حسین بن علی از پدر عالیقدر خود علی بن ابی طالب عم که آنحضرت فرمودند که مسلمانان بعرض حضرت رسالت

سانیدند اگر شما بر هر که قدرت می‌داشتید و باکراه و جبار او را به اسلام می‌داشتید هر آینه بر عدد
ما افزوده و ما بسیار می‌بودیم و بر دشمنان خود توانائی می‌داشتیم آنحضرت در جواب منافقان فرمود
بوده‌اند نبودم و نیستم من از آنکه بیایم بعوض لقای الهی ببدعتی که مرا از حضرت باری آن نداده که چیزی
ان احداث کنم و مرا تکلیف بان نکرده که ایشان را باکراه به اسلام بدارم پس حضرت عزت این آیه را
تصدیق صدیق خود فرستاد که ای محمد ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم
جمیعا یعنی و اگر پروردگار تو میخواست هر آینه ایمان میآوردند هر که بر روی زمین بود تمام ایشان
سبیل پناه آوردی و ناچاری و اضطرار در دنیا همچنانکه ایمان آرند در نزد معاینه شدن
خط و عذاب در آخرت و اگر تو با ایشان این معامله میکردی که باکراه و اجبار ایشان را بدایره اسلام
ی آوردی مستحق ثواب و مدح نمی‌بودند ولیکن من از ایشان این میخواهم که برغبت و اختیار خود ایمان
رند نه آنکه از روی اکراه و اضطرار بگروند تا مستحق نزدیکی من و کرامت من گردند و دوام خلود در جنت الخلد
نند افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین یعنی تو آیا اکراه میکنی مردمان را که ایمان بیاورند تا
ز مومنان باشند و اما قول او عز و جل که وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله یعنی نبود
یست هیچ نفسی را آنکه ایمان آرد مگر باذن و رخصت پروردگار پس این نه بر سبیل تحریم ایمان است
بر نفس یعنی ایمان آوردن بر نفس حرام است ولیکن بان معنی است که نبوده است هیچ نفس را آنکه ایمان
رد مگر باذن پروردگار و اذن او امر کردن او است مر نفس را با ایمان آوردن مادام که در دایره
تکلیف و تعبد است مقدم داشتن او و از راه سوی ایمان در حالت که تکلیف و تعبد او زایل است
ه در آن دایره در نیامده است پس مامون در مقام ستایش آنحضرت در آمده گفت فرجت عنی

فرج الله عنك خبر ده مرا از معنی قول حضرت عزت که الذین کانت اعینهم فی غطاء
عن ذکری وکانوا لایستطیعون سمعا یعنی آن کافرانی که از فرط غفلت چشمهای
دل ایشان در پرده غفلت و در پوششی از ذکر و یاد من است و آن کافران که بجهت ناشنوای سخن حق نمی‌توانند شنود
کلام من بیت چون تو قوالی ای صدرانم گوش شان را پرده سازم از کرم چشمشان را نیز سازم
چشم بند تا نبینند و کلامت نشنوند آنحضرت در مقام جواب او شده فرمودند بدرستی
که پوشیدن چشم را مانع از ذکر نیست و ذکر چیزیست که بدیده دیده نشود ولیکن حضرت عزت
جل شانه کافران را تشبیه کرده است بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بکوران و نابینایان زیرا که
ایشان از قول حضرت رسالت پناه را در باره حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام دشوار میدیدند و بر ایشان
گران می‌آمد و گوش بان اقوال نمیدادند و اطاعت نمیکردند پس مامون تسلی خاطر خود نموده در مقام
دعای آنحضرت در آمده گفت فرجت عنی فرج الله عنک غمم بردی غمت هرگز مبادا روایت
کرده با عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عطار نیشابوری که گفت روایت کرد با علی بن قتیبه
نیشابوری از حمدان بن سلیمان که گفت چیزی بخدمت امام رضا علیه السلام نوشته فرستادم و سوال نمودم
که آیا افعال بندگان مخلوق است یا غیر مخلوق آنحضرت در جواب من نوشتند که بدو هزار سال
پیش از آفریدن بندگان افعال ایشان در علم حق سبحانه و تعالی مقدر بوده است روایت کرده با پدرم
رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد بن عبد الله که گفت روایت کرد با ابراهیم بن هاشم
از علی بن معبد از حسین بن خالد از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از پدران خود از امیر المؤمنین
علیهم السلام که گفت گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله هر که ایمان بحوض من نیارد حضرت عزت تعالی وحده

اورا بر حوض من وارد نگردانند و هر کسی که ایمان بشفاعت من نیارد خدای تعالی شفاعت مرا باو نرساند
بعد از آن حضرت صلواة الله علیه فرمودند بدرستی که شفاعت من از برای ارباب کبایر است
از امت من فاما نیکوکاران را خیری بر ایشان نیست بجز آنکه راه بهشت را پیش گیرند حسین بن
خالد گفت که با امام رضا علیه السلام گفتم ای جگر گوشه رسول خدا این چه معنی دارد قول خدای تعالی که و لا
یشفعون الا لمن ارتضی یعنی درخواست نمیکنند مگر کسی را که خدای پسندد در شفاعت
اورا فرمودند یعنی شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که حضرت عزت راضی بدین او باشد مؤمن
آن بر رضای خدا اگر نفس ع اگر گنهکار نیست ع پس مصنف این کتاب رضی الله عنه گفت مؤمن
آن کسیست که حسنه و نیکوکاری که از او بوجود آید اورا شادان گرداند و سیئه و بدکاری که
از وی بعمل آید اورا اندوهناک سازد بنا بر قول رسول خدا صلعم که فرموده اند من سرته حسنته
وساءته سیئته فهو مؤمن یعنی هر کرا نیکویش شادان کند و بدکاریش غمگین نماید او مؤمن باشد
و هر گاه که سیئه ازش سر زده ساخت و پشیمانیش دست داد تائب باشد و هر پشیمانیش دست داد
هر پشیمانی در حقیقت توبه است و تائب مستحق شفاعت و آمرزش است ب نصیب تمام بهشت
ای خدا شناس برو که مستحق کرامت گناهکار نهند و هر که سیئه ازش سر زده نسازد و پشیمانیش
دست ندهد پس او مؤمن نباشد و هر گاه که او مؤمن نبود مستحق شفاعت و کرامت نشود زیرا که حضرت عزت
از دین او ناراضیست روایت کرد ما محمد بن القاسم مفسر رضی الله که گفت روایت کرد مرا یوسف
بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران ایشان حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد بن علی
از پدر بزرگوار خود علی بن موسی الرضا ع از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی

از پدر خود

از پدر خود امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام در معنی قول خدای تعالی که الذی جعل لکم الارض
فراشا و السماء بناء خلاصه کلام ملک علام آنکه آن خداوندی که بحکمت بالغه و قدرت کامله
ساخت برای نفع و فایده شما زمین را بساطی بازگسترده و جهت آرام در وی و حرکت بر وی گردانید
آسمان را سقفی بر افراشته فرمودند که زمین را مطابق طبعها و جسدها و تنهای شما بیافرید و آنرا
بسیار گرم نگردانید تا شما را بسوزد و بغایت سرد نگردانید تا شما را یخ نبندد و عنصر او بسیار خوش
هوا و طیب الریح بیافرید تا سر و تارک شما را بصداع آورد و نیز هوا را متعفن نگردانید تا شما را
هلاک نماید و بغایت نرم چانند آب نساخت تا شما را فرو برد و بنهایت صلب و سخت نیافرید
تا شما را از خانه بستن و بنا نهادن و مردگان خود را گور کردن مانع آید و لیکن حضرت عزت آن قدر
از متانت و صلابت در آن بیافرید که از آن منتفع توانید شد و ابدان و بنیان شما بر آن
تواند ایستاد و آنمقدار از نرمی و ملایمت در آن مقرر گردانید که از جهت خانه بستن و گور
ساختن و بسیاری از منافع دیگر شما توانید کند و رخنه در آن توانید کرد پس از جهت زمین را
برای شما بساطی بازگسترده ساخت و فرش شما گردانید که از آن انتفاع برید پس از آن گفت
خدای عز و جل و السماء بناء یعنی گردانید آسمان را بالای شما سقفی بر افراشته پایدار محفوظ از هدم
و فلک روان آفتاب و ماه و ستارگان را بواسطه نفع و فایده شما بگردش در آورد و بعد از آن
فرمود تعالی وحده العزیز و انزل من السماء ماء یعنی فرو فرستاد از آسمان آبی را
کنایه از آنکه از جای بلند آب را فرود آورد تا بقله کوهها و تلها و زمینهای نشیب و فراز شما برسد
از آن متفرق ساخت و جدا گردانید آنرا باران نرم و تند بزرگ قطره و بارشهای بسیار

ریزنده تا زمینهای شما را آب دهد و سیراب سازد و همچنان نکرده اید که بیک دفعه بر شما فرو ریزد
تا زمینها و درختان کشتها و میوه های شما را تباه کرداند پس از آن حضرت عزت فرمود فاخرج
به من الثمرات رزقا لکم یعنی پس بیرون آورد از زمین بسبب آن آب وقتی که با خاک
برآمیخته شد از انواع میوه ها و اقسام نباتها روزی ساخت و پرداخته برای شما فلا تجعلوا لله
اندادا یعنی پس مگیرید مر خدای را همتایان و انبازان از اصنام و بتهای که نه عقل و نه بینائی
و نه شنوائی و نه توانائی بر چیزی دارند وانتم تعلمون و حال آنکه شما میدانید که آنها قدرت
بر توانائی بر چیزی دارند نعمتهای جلیله که پروردگار شما بر شما انعام کرده است و کرامت نموده
ندارند بیت ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند ٭ تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری ٭
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار ٭ شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری روایت کرده ما محمد بن
احمد سنانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد محمد بن ابی عبد الله کوفی که گفت روایت کرد ما
سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن عبد الله حسنی از امام علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود
امام رضا علیه السلام که گفت روزی از روزها ابو حنیفه از خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد که موسی
بن جعفر علیه السلام دو چار شدند ابو حنیفه با آنحضرت گفت ای جوان معصیت از کیست آنحضرت فرمودند
که خالی از این سه صورت نیست یا آنکه از خدای تعالی است بعید بنده و این هم از او نیست چه سزاوار نباشد
کریم را که بنده خود را بآنچه او اکتساب آن نکرده است عذاب کند یا آنکه از خدا و بنده است
با مشارکت بنده و این نیز سزاوار نباشد که شریک قوی ظلم بر شریک ضعیف نماید یا آنکه همان
از بنده است و این هم از وست پس اگر حضرت عزت او را عقاب کند بسبب گناه او باشد و اگر عفو

فرماید بکرم و جود او خواهد بود ای عزیز عذابش از روی عدل است و رحمتش از راه فضل هر که خواهم
با وی عدل کند از پیش براند و هر کس را که خواهد با وی فضل نماید بلطف خویش بخواند بیت اگر رانی
ز راه عدل رانی ٭ و گر خوانی ز روی فضل خوانی ٭ مرا با راندن و خواندن چکار است ٭ اگر رانی و گر خوانی
تو دانی روایت کرده ما علی احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرده ما محمد بن حسن
طائی که گفت روایت کرده ما ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی از علی بن جعفر کوفی که گفت شنیدم
که سید من علی بن محمد علیهم السلام میگفتند روایت کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدر خود امام رضا علی
بن موسی از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر عالی
قدر خود علی ابن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده ما محمد بن عمر حافظ بغدادی که گفت روایت کرد
مرا ابو القاسم اسحق جعفر علوی که گفت روایت کرد مرا ابی جعفر بن محمد بن علی بن سلیمان بن محمد قرشی
از اسمعیل بن ابی زیاد از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود امام الثقلین علی بن الحسین از پدر خود امام
المشارق والمغارب علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرده ما ابو الحسین محمد بن ابراهیم بن اسحق
فارسی عزائمی که گفت روایت کرد ما ابو سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی در شهر جرجان که گفت روایت کرد
ما عبد العزیز بن اسحق بن جعفر در شهر بغداد که گفت روایت کرد ما عبد الوهاب بن عیسی مروزی که
گفت روایت کرد مرا حسن بن علی بن محمد البلوی که گفت روایت کرد مرا محمد بن عبد الله بن یحیی
از پدر خود از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود از پدر بزرگوار خود امیر المؤمنین علیه السلام و روایت کرده ما احمد بن
حسین قطان که گفت روایت کرده ما حسن بن علی سکری که گفت روایت کرده ما ابو بکر هذلی از عکرمه
از ابن عباس که گفت چون امیر المؤمنین علیه السلام از واقعه صفین بنصرت و اقبال مراجعت نمود دید شخصی که در آن

سفر خیر اثر در رکاب ظفر انتساب آنجناب بود و مشاهدهٔ آن وقعه نموده بود پرسیدن خواست گفت
ای امیر مومنان خبر ده ما را ازین واقعه رفتن ما که بجانب اهل شام رفته بودیم آیا بقضا و قدر
پروردگار بوده است یا نه حضرت امام رضا ع در روایتی که از پدر خود از پدران رفیع مکان خود
از حسین بن علی ع روایت کرده‌اند چنین فرمودند که مردی از اهل عراق بر امیر المومنین ع
درآمد گفت خبر ده ما را از بیرون آمدن ما بسوی اهل شام آیا بقضا و قدر خدا بوده است
یا نه آنحضرت فرمودند آری ای شیخ بخدا قسم که هیچ بلندی بالا نرفته اید و هیچ وادی
فرو نیامده اید مگر آنکه بقضا و قدر پروردگار بوده است آن شیخ گفت آیا رنجی که
کشیده ایم و مشقتی که برده ایم نزد پروردگار محسوب شده است و اجر آنرا بما خواهند داد
ای امیر مومنان آنحضرت گفتند آهسته باش ای شیخ گویا تو گمان می بری که قضا حتمیست
و قدر لازم اگر اینچنین باشد هر آینه ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر باطل بود و معنی وعده
و وعید ساقط گردد و گناه کار را مذمت و ملامت روا نخواهد بود و نیکوکار را مدح و محمدت
نشاید و هر آینه نیکوکار اولی بملامت باشد از بدکردار و بدکردار اولی باحسان باشد از نیکوکار
این گفتار تو گفتار بت پرستان و دشمنان رحمان است و اعتقاد و قدریه این امت و مجوس آنست
ای شیخ بدرستیکه حضرت عزت بندگان را تکلیف بتخییر فرموده یعنی ایشانرا باختیار و قدرت
خود باز گذاشته است که هرچه خواهند کنند و هرچه نخواهند نکنند و نهی تحذیر نموده یعنی ایشانرا
از آن حذر فرموده و بر اندکی از افعال و اعمال و اقوال نیکو بسیاری از ثواب بخشیده و از روی
غلبه و اجبار معصیت باز نداشته و باکراه امر بطاعت نکرده آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست

نعمت خلق

بعبث خلق نکرده بلکه برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله و حکمت شامله او چه هر دلیلی
از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوایر سپهر برین و مراکز زمین ودیعت است دلالتی واضح دارد
بر وجود قدرت و علم و حکمت او و مع وجود جمله اشیا دلیل قدرت اوست ذلک ظن الذین
کفروا فویل للذین کفروا من النار یعنی آنکه آفریدن اینها بی حکمتی بود گمان اعتقاد کافرانست که بسر
آفرینش پی نبرده اند پس وای مر آنانرا که نگرویده اند و بدین نوع گمان برده اند از آتش دوزخ
راوی گفت آن شیخ برخواست و در مد نظر آنحضرت این اشعار آبدار میخواند شعر انت الامام الذی نرجو
بطاعته ۞ یوم النشور من الرحمن غفرانا ۞ اوضحت من دیننا ما کان ملتبسا ۞ جزاک ربک عنا فیه احسانا ۞
فلیس معذرة فی فعل فاحشة ۞ قد کنت راکبها فسقا و عصیانا ۞ لا لا و لا قائلا ناهیه اوقعه ۞ فیها
عبدت اذا یا قوم شیطانا ۞ و لا احب و لا شاء الفسوق ۞ و لا قتل الولی له ظلما و عدوانا ۞ انی یحب و قد
صحت عزیمته ۞ ذو العرش اعلن ذاک الله اعلانا ۞ مصنف این کتاب رحمه الله گفت که محمد بن حافظ
ازین نحو همین دو بیت را در آخر این حدیث ذکر کرده است و باقی ابیات را ما ذکر کردیم روایت کرد
ما را ابو منصور بن احمد بن ابراهیم بن بکر جوزی در شهر نشابور که گفت روایت کرد ما را ابو اسحق ابراهیم
محمد بن مروان جوزی که گفت روایت کرد ما را احمد بن عبدالله جویباری شیبانی از علی بن موسی الرضا ع از
پدر خود از پدران رفیع مکان خود از امیر المومنین علی ع که گفت رسول خدای صلعم بدرستیکه حضرت عزت دو هزار
سال پیش از آفرینش آدم مقادیر را تقدیر کرده و تدابیر را تدبیر نموده است روایت کرد ما را حسین بن محمد
اشنانی رازی عدل در شهر بلخ که گفت روایت کرد ما را علی بن مهرویه قزوینی که گفت روایت کرد ما را
داود بن سلیمان غزال که گفت روایت کرد ما را علی بن موسی الرضا از پدر خود از پدران خود از حسین بن علی

بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت گفتند که یهودی بخدمت امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه السلام آمد
و گفت خبر ده مرا از آنچه خدا تعالی ندارد و از آنچه در نزد او نیست و از آنچه نمیداند آنحضرت
فرمودند آنچه حضرت عزت نمیداند آن قول شما ای گروه یهود که میگوئید عزیر پسر خداست و حق تعالی
نمیداند که او را فرزندیست بیت خداوندی که معبود است و واحد ۰ نگوید کس که مولود است و والد
کسی کو را انباز نباشد کفو و مانند ۰ بدو نسبت نباید کرد فرزند ۰ و اما قول تو آنچه در نزد خدای عز شانه
آن ظلم بر بندگانست که در نزد او نیست نبوده ۰ و اما قول تو آنچه خدا تعالی ندارد آن شریکست
که خدای شریک و همتا ندارد بیت وحده لا شریک له صفتش ۰ و هو الواحد اصل معرفتش ۰ شرک را
سوی وحدتش ره نیست ۰ عقل از کنه ذاتش آگه نیست ۰ هست در راه کبریا و جلالش ۰ شرک
نالایق و شریک محال ۰ بعد از آن یهودی گفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه وَاَشْهَدُ اَنَّ
محمداً رسول الله صلی الله علیه وآله روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما را سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم از احمد بن سلیمان که گفت مردی از ابوالحسن الرضا علیه السلام در حالتی که آنحضرت
بطواف خانه مشغول بودند پرسید و گفت مرا خبر ده از معنی جواد آنحضرت فرمودند سخن ترا دو وجه است
اگر از آفریدگان میپرسی جواد کسی باشد که آنچه حضرت عزت برو واجب کردانیده است ادا کند
و بخیل کسی بود که با آنچه خدا تعالی برو فرض نموده است بخل ورزد و اگر جواد از خالق سوال میکنی او
اگر بدهد هم جواد است و اگر ندهد هم جواد است زیرا که او جل شانه اگر چیزی به بنده از بندگان
خود دهد آنچه از آن بنده نبوده است که باو داده و اگر ندهد هم چیزی که از او نبوده است باو نداده
پس در هر دو صورت جواد است روایت کرد ما را حسین بن ابراهیم بن احمد بن مؤدب رضی الله عنه

کفت

که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از علی بن معبد از حسین بن خالد
از علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود
علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت
شنیدم از رسول خدای صلعم که میفرمودند که حضرت عزت جل جلاله و عم نواله گفته هر که راضی
بقضای من نباشد و بقدر من ایمان نیاورد بجز من خدای دیگر خواهد بیت بالای سریر شکر میباید کرد ۰
بر روی حصیر شکر میباید کرد ۰ راضی بقضای دوست میباید بود ۰ بر هر تقدیر شکر میباید کرد ۰
روایت کرد ما را الحاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی که گفت روایت کرد مرا محمد بن یحیی صولی که گفت
روایت کرد ما را ابو ذکوان که گفت شنیدم از ابراهیم بن العباس که میگفت شنیدم از امام رضا علیه السلام
که در جواب مردی که از آنحضرت پرسید که آیا خدا تعالی بندگان را تکلیف میکند بآنچه طاقت و قدرت
بر آن ندارند یا نه حضرت فرمودند که حضرت عزت عادلتر از آنست که بندگان را تکلیف ما لا یطاق
کند آن مرد گفت آیا قدرت بر آن دارند که آنچه خواهند کنند روایت کرد ما را ابو الحسن محمد بن عمرو
بن علی البصری که گفت روایت کرد ما را ابو الحسن علی بن حسن میثمی که گفت روایت کرد ما را پدرم جعفر بن محمد
که گفت روایت کرد ما را پدرم موسی بن جعفر که گفت روایت کرد ما را پدرم محمد بن علی که گفت روایت کرد
ما را پدرم علی بن الحسین که گفت روایت کرد ما را پدرم حسین بن علی علیه السلام که گفت شنیدم از پدر بزرگوار خود
علی بن ابی طالب علیه السلام که میگفتند که اعمال بندگان بر سه حال است فرایض و فضایل و معاصی اما
فرایض آن بفرمان و رضا و قضا و قدرت و مشیت و علم اوست و اما معاصی و آن بفرمان خدا نیست
ولیکن بقدر و علم اوست بعد از آن بسبب آن معاصی عقاب ایشان در خواهد آورد روایت کرد ما را محمد بن

هارون غازی رضی الله عنه در مسجد کوفه که گفت روایت کرد ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین بن
خالد از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که گفت گفتم با آنحضرت ای فرزند رسول خدا بدرستی که مردمان
قول بر تشبیه و جبر را نسبت میدهند و ما را قایل بان قول میدانند بنابر اخباری که در آن باب
از پدران بزرگوار تو روایت شده است آنحضرت فرمودند ای ابن خالد خبر ده مرا از آنکه اخباری
که از پدران من علیه السلام در تشبیه و جبر روایت شده است بیشتر است یا اخباری که از پیغمبر صلعم بروایت رسیده است
بیشتر است گفتم بلکه آنچه از پیغمبر صلعم در آن باب روایت شده است بیشتر است آنحضرت گفت ایشان
میگویند که پیغمبر صلعم چون قایل بر تشبیه و جبر بودند لهذا چیزی در آن باب گفتند گفتم ایشان میگویند که
پیغمبر صلعم در آن باب چیزی نگفتند و آنچه از ایشان روایت کرده اند بدروغ بر آنحضرت صلعم بسته اند
آنحضرت فرمودند چرا در حق پدران من علیه السلام نمیگویند که ایشان در آن باب چیزی نگفته اند و آنچه از ایشان
روایت میکنند بر ایشان بسته اند بعد از آن آنحضرت فرمودند که هر که قایل بر تشبیه و جبر باشد او کافر
و مشرک است و ما در دنیا و آخرت از وی بری و بیزاریم ای ابن خالد جماعت غلات که عظمت الهی را
حقیر و کوچک دانسته اند در جبر و تشبیه اخبار بسیار بنام ما وضع کرده اند و بدروغ بر ما بسته اند
که ما قایل به تشبیه و جبریم پس هر که ایشانرا دوست دارد و هر کس که با ایشان دوستی نماید با ما دشمنی
ورزد و هر که با ایشان دشمنی نماید با ما دوستی ورزیده و هر که با ایشان مواصلت نماید از ما بریده باشد
و دوری نموده و هر که از ایشان بریده باشد با ما مواصلت و نزدیکی جوید و هر که ایشانرا بیازارد و جفا کند
با ما نیکوئی و وفا نماید و هر کس که با ایشان وفا نماید با ما جفا رسانیده باشد و هر که ایشانرا گرامی دارد
با ما اهانت و خواری کرده باشد و هر که ایشانرا مقبول دارد ما را مردود دانسته و هر که ایشانرا مردود دارد

مارا مقبول

ما را مقبول داشته و هر کس که ایشانرا احسان کند با ما بدی کرده باشد و هر که با ایشان بدی رساند با ما احسان
بجای آورده باشد و هر که ایشانرا راستگوی داند ما را دروغگوی دانسته و هر که ایشانرا دروغگوی
داند ما را راستگوی داند و هر که با ایشان عطا کند ما را محروم کرده باشد و هر که ایشانرا محروم کرده
با ما عطا نموده باشد ای ابن خالد هر که از شیعیان ما باشد باید که از ایشان کسی را ولی و دوست
و نصیر و یاری دهنده برای خود برندارد و اختیار نکند حزب شیطانند از ایشان برمگیرید
از برای خویشتن ایشانرا نصیر روایت کرد ما جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما حسین بن محمد بن عامر از علی بن محمد بصری از حسن بن علی وشا از ابی الحسن الرضا علیه السلام که گفت پرسیدم
از آنحضرت که خدای تعالی امر را به بندگان خود تفویض کرده است یعنی کارها را با ایشان واگذاشته است
که هر چه خواهند بکنند فرمودند عزت الهی زیاده از آنست که کارها را به بندگان تفویض نماید
گفتم ایشان هر چه خواهند بکنند گفتم پس ایشانرا بر گناهان جبر کرده است یعنی ایشانرا بر گناه واداشته
که اقدام بآن نمایند فرمودند حضرت عزت عادلتر ازین است که بندگانرا بر گناهان جبر کند
و آنگاه ایشانرا عقاب نماید بعد از آن فرمودند که حضرت عزت جلت عظمته فرموده ای فرزند آدم
من از تو اولی ام بحسنات و نیکوکاری تو و تو از من اولائی بسیئات و بدکرداری تو گناهان را
بقوتی که در تو آفریده ام کرده و در مقام عصیان در آمده روایت کرد ما محمد بن ابراهیم بن
اسحق مؤدب رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما احمد بن علی انصاری از عبد السلام بن صالح هروی
که گفت شنیدم از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که میفرمودند هر که قایل بجبر شود او را هیچ چیز از زکوة
مدهید و گواهیش قبول مکنید بدرستیکه حضرت عزت هیچ نفسی را تکلیف نمیکند مگر بقدر وسع و توانائی

وبر و بار گناه زیاده بر طاقت و بار بر دار یک تن نمیکنند هر نفسی مگر آنچه بر وست و هیچ نفسی بر ندارد
و بار گناه نفسی دیگر یعنی هر نفسی بار گناه خود بر خواهد داشت نه بار گناه دیگری نظم عیب رندان مکن
ای زاهد پاکیزه سرشت ✱ که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت ✱ من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ✱ روایت کرد ما پدرم رضی الله عنه گفت روایت کرد ما سعد بن
عبد الله گفت روایت کرد ما احمد بن محمد بن خالد برقی از پدر خود از سلیمان بن جعفر جعفری از ابو الحسن
الرضا ع گفت در نزد آنحضرت نشسته بودم و سخن از جبر و تفویض میگذشت که آنحضرت فرمودند
میخواهید که درین باب اصلی بشما دهیم که اصلا اختلاف دران نباشد و هیچ کس درین مقدمه با شما بحث نکند
و جدل ننماید مگر آنکه بر و غالب آید و او را ملزم سازید گفتیم اگر مارا قابل گفتن آن میدانید
بگوئید آنحضرت فرمودند که حضرت عزت جل شانه بندگان را باکراه طاعت نفرموده و بغلبه عصیان
و انداشته یعنی خدایتعالی را که طاعت میکنند نه باکراه است و اگر معصیت میورزند نه از غلبه است
و بندگان را در ملک خود فرو نگذاشته و عنان اختیار بدست قدرت ایشان باز نداده ✱ بیت
رضا بداده بده و جبین گره مگشای ✱ که بر من و تو در اختیار نگشاده است ✱ و او مالک و قادر در حقیقت
بر آنچه ایشان را قادر و مالک بران گردانیده است پس اگر بندگان عمل کنند حضرت عزت
ایشان را ازان بر نگرداند و مانع ایشان نشود و اگر معصیتی کنند اگر خواهد که بر ایشان منت نهند
میان ایشان و معصیت حایل شود و ایشان را ازان باز دارد و اگر نخواهد میان ایشان و معصیت حایل
نشود پس اگر او حایل نشود و ایشان عصیان کنند نه آنچنانست که ایشان را دران در آورده است یعنی
همینکه او مانع نشد نتوان گفت که خدای ایشان را بجبر گناه فرموده است و در معصیت انداخته بعد از آن

آنحضرت فرمودند هر که حدود و نهایات این کلام حق انجام را ضبط کند هر آینه با هر که مخالفت
او نماید مخاصمت تواند کرد و بر او غالب آید روایت کرد ما پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید
رضی الله عنهما گفت روایت کرد ما سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن حسن بن عیسی از احمد بن محمد
بن ابی نصر بزنطی از ابو الحسن الرضا ع که گفت گفتم با آنحضرت که بعضی از اصحاب ما قایلند بجبر و بعضی
باستطاعت آنحضرت فرمودند این را بنویس که حضرت عزت فرموده ای آدمی زاد بمشیت
من خواستی آنچه را خواهش آن داشتی و بقوت و توانائی من ادا کردی فرایض و واجبات من
و بنعمت من بر معصیت من قوت یافتی ترا شنوا و بینا و توانا آفریدم هر حسنه که بتو میرسد از منست
و هر سیئه که بتو میرسد از تست و من پرسیده نشوم از آنچه میکنم و ایشان پرسیده شوند از آنچه میکنند یعنی آنچه میکنم از من
کسی نپرسد و بندگان هر چه کنند از ایشان سوال خواهد شد و بتحقیق که هر چه میخواستی برای تو انتظام
دادم و فراهم آوردم روایت کرد ما علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما علی بن محمد معروف بعلان از محمد بن عیسی از حسین بن خالد از ابی الحسن الرضا ع که آنحضرت فرمودند
بدان علمک الله الخیر که ذات حضرت عزت جل شانه قدیمست و قدم صفتیست که عاقل را دلالت
میکند و راه مینماید بر آنکه قبل از پروردگار و بعد از و در دیمومیت او چیزی نبوده بیت اولی ترا
بدایت نی ✱ اخری ترا نهایت نی ✱ پس باقرار عالم با عجز صفت بر ما ظاهر شد که پیش از خدا
و با خدا و بقای او چیزی نبوده و قول کسی که گمانش آنست که پیش از او یا با او چیزی بوده باطل
گردید چه اگر در بقای او با او چیزی بوده جایز نباشد که او خالق آنچیز باشد زیرا که همچنان همیشه آنچیز با او بوده
پس خالق آنچیز نیست زیرا که همیشه با او بوده و اگر پیش از او چیزی بوده لازم آید که آنچیز اول او باشد نه او و وجود او

سابق بوده وجود قرآن چیز و در صورت اول اولی بود بانکه خالق و آفریننده ثانی بود بعد از آن وصف
نفس خود را باسما چندی کرد که خلق او را بانها تو بهند خوانند وقتی که ایشان را بیافرید و بعبادت خود
امر نمود و تکلیف آزمایش ایشان شد با آنکه انسان او را بدان اسم بخوانند پس از جهت نفس خود را
بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و [illegible]
بمشابهه و مشابهت بدین اسما دارد و خود را باین اسما مسمی کرد تا بنده و چون عقل کنندگان در ذات
الهی و در وضع گویان در صفات نامتناهی این اسما را دیدند و از ما شنیدند که هرگاه ما بحق حضرت
عزت تعالی وحده العزیز میزنیم و میگوییم مثل او هیچ چیزی نیست و او در هیچ صفت مشابهت بایشان ندارد
شو بصفات و کمال موصوف است ؛ بنعوت جلال معروفست ؛ لیکن اندر صفات ذات
خدا ؛ لیس کمثله شیء ابدا ؛ از روی ضلالت و گمراهی متعرض ما شده فرمودند چه دهید ما را
از آنکه هرگاه شما این گمان دارید که حضرت عزت را مثل و شبیه نیست پس چگونه در اسماء حسنی
او مشارکت جستند و بعضی نامهای او خود را نامیدید و این مشارکت شما در اسما و الهیت بر آنکه
شما در همه حالات او جل شانه یا در بعضی و در بعضی مثل او هستید چه تمام اسماء طیبه در شما جمع است ب
آدمی چیست برزخ جامع ؛ صورت خلق و حق در وی واقع ؛ نسخه مجملست مضمونش ؛ ذات حق و صفات
بیچون اوش ؛ یک صفت نیست در صفات خدا ؛ که نه در وی ایشان را بود پیدا ؛ هم علیم است و هم سمیع و بصیر
متکلم مرید و حی و قدیر ؛ و جواب گفته شده است ایشان را بآنکه حضرت عزت هر اسمی از اسماء خود را
که بر بندگان لازم کرده است باختلاف معنی است و آن چنانست که در یک اسم دو معنی مختلف
جمع شود و دلیل بر آن قول مردمانست که در نزد ایشان جایز و شایع است و در کلام ایشان شایع

[illegible]

و آن خصلت که حضرت عزت آفریدگان بخود کرده و بانقدر که عقل ایشان بپایان تواند برد و در [illegible] اند نموده
با ایشان سخن گفته‌اند تا در تضییع آنچه کرده اند بر ایشان حجت باشد و گاه هست که مردی را کلب و حمار و ثور
و شکر و علقمه و اسد میگویند و حال این نامها برخلاف آنست که بر او اطلاق کرده اند زیرا که اسماء مذکوره
بر معانی اصل خود که بنا معنی بر آن است واقع نشده چه آدمی چنانچه ظاهر است نه اسد است و نه کلب بلکه
این از آن حکمت که حضرت عزت بعالم این نامیده شده است که ازلیست یعنی غیر حادث است
نه بواسطه آنکه علم او را حادث شده است که چیزها را بدان دانسته و برای حفظ نمودن آن و بخاطر داشتن
امور مستقبله خود و اندیشه کردن در آنچه می آفریند و یقین دانستن امور گذشته از آنچه فانی کرده است
از آفریدگان بآن مستغنی شده است که اگر چنانچه آن علم یقینی او را حادث شدی جاهل و ضعیف
می بود چنانچه می بینیم علماء آفریدگان را که بجهت آن بعالم نامیده شده اند که علم ایشان حادث است
و پیش از صورت آن جاهل بوده اند و بسیار بوده که علم باشیا از ایشان مفارقت کرده بعد از آنکه
علم بآن بایشان رسانیده بودند و بالفعل جاهل شده اند و مدرکی که خدای تعالی بعالم نامیده شده است
برای آنست که او از هیچ چیز جاهل نیست و همه چیزها عالم و دانا است پس اسم عالم در خالق و مخلوق
هر دو جمع آمده اما در معنی مختلفند بر آنچه دیدی چه این اشتراک لفظیست نه اشتراک معنوی و نامیده
شده پروردگار ما بسمیع و بصیر نه از این حیثیت که در او چیزیست که آوازها بآن می‌شنود [illegible]
بآن نمی بیند همچو آن چیزی که در ماست و بآن آوازها می شنویم و قوت بر آن نداریم که بآن ببینیم و لیکن
حضرت عزت خبر داده است که هیچ آوازی شنیده نمیشود بر او پوشیده نیست و همه اصوات مسموع است نزد حق
که ما بآن نامیده شده‌ایم در اسم جمع آمده‌ایم و در معنی مختلفیم و همچنین بصیر است نه بچیزی از خود که بآن

نی پیند همچنانکه ما چیز از خود می بینیم که در غیر آن از آن منتفع نمیشویم یعنی آلت چشم همین بکار دیدن می آید
و چیز دیگر چون شنیدن و غیر آن انتفاع از آن نمی بریم ولیکن خدای تعالی بصیر و بینا است و از هیچ
شخص که بنظر در می آید جاهل و غافل نیست چه بصر او عبارتست از علم بمبصرات و سمیع و بصیر نه بسمع و بصر
بذات منزه است معنی این دو وصف کریم که بمسموع و مبصر است علیم پس در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف
و او تعالی شانه قایم است نه بمعنی انتصاب و ایستادگی بر ساق همچنانکه چیزها بآن ایستاده میشوند
ولیکن خبر داده است بآنکه او قایم است کنایه از آنکه حافظ است همچنانکه در میان مردمان متعارف است
که میگویند القایم بامر فلان یعنی فلانی قایم بامر مهمات و او عز و جل قایم است بر هر نفسی بانچه کسب کرده است
و نیز قایم در کلام مردمان یعنی باقی آمده است و نیز قایم عبارتست از کنایه نمودن در امور چنانکه شخصی را
میگویی که قم بامر فلان یعنی کفایت مهمات فلان کن و کار او را بساز و مراد از قایم از آفریدگان
قایم بساق است پس در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف و اما لطف نه بسبب قلت و لاغری و کوچکیست
ولیکن باعتبار آن لطیفست که لطف او در همه اشیا نافذ است و از آنچه درک میشود بلطف او ممتنع است
همچو قول تو لطف عنی هذه الامر و لطف فلان فی مذهبه یعنی لطف کرد از من این امر را و لطف کرد فلانی
در مذهب خود و قول او لطیف این است که ترا خبر میدهد از آنکه در چیزها فرو رفته و بکنه آنها رسیده است
بحیثیتی که عقل و طلب از دریافت لطف او هلاک شده یا گشته اند و وهم و فهم از ادراک او قاصر آمده
و عاجز شده اند در حالی که بغور و دریافت آن فرو رفته بودند بچنین بلندی و فسحت لطف پروردگار
تبارک و تعالی از آنکه بحدی و نهایتی درک کرده شود یا بوصفی محدود گردد شعر جهان بلند جنابی
که عقل نتوانست ؛ کمند فکر رساند بگوشه بامش ؛ ولطافت از ما حجب کوچک و قلت است

پس در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف و اما خبیر آنست که هیچ چیز از و پوشیده و مخفی نمیگردد و هیچ از و
فوت نمیشود و این نه از برای تجربه و اعتبار است که بچیزها نا اورا آن تجربه و اعتبار فایده دهد
و با چیزها عالم و دانا گرداند اگر چنانچه آن تجربه و اعتبار او حاصل نبودی علم بآن چیزها بهم رسانیدی
زیرا که هر کس اینچنان بود جاهل باشد و خدای تعالی همچنان خبیر و داناست بانچه می آفریند و خبر از و دهنده
خبر دهنده از جهل منکلم است پس در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف و اما ظاهر نه از برای آنست که
او بلند و عالی شده است بر اشیا بحیثیتی که بر آنها سوار شده یا بر آنها نشسته یا بر ذروه از آنها
بلند گشته ولیکن آن باعتبار قهر و غلبه است مر اشیا را و قدرت اوست بر آنها همچو قول تو که
میگویی بکسی ظهرت علی اعدایی و اظهرنی الله علی خصمی یعنی غلبه کردی بر دشمنان من
و مرا خدا تعالی غلبه داد بر جنگ کنندگان هم در معنی خبر میدهی از فیروزی یافتن و غلبه کردن بر دشمنان
و همچنین است ظهور خدا تعالی بر اشیا و وجهی دیگر آنکه او ظاهر است از برای هر که اراده او کند
و هیچ بر او پوشیده نماند تدبیر هستی که او مدبر است مر هر چیز را که می بینید و کدام ظاهر است که ظاهرتر
و واضح تر از خدای تعالی بود و هم چه بدرستی که تو بهر جا که توجه نمایی و هر چیز که بینی از صنعت او معدوم
و خالی نبینی و از آثار صنعت او اطوار حکمت او جل شانه آنقدر در وجود تو هست که ترا مستغنی
از صنایع صنعت و بدایع حکمت دیگر دارد و در خود دیگر و ظهور را تنه به بین چه صورت است این
راست جهان نماست که همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار
معرفت ذات و آثار تجلیات صفات از آینه حقیقت جامعه او لایح است ای صورت تو
آیینه سر وجود ؛ روشن ز رخت پرتو انوار شهود ؛ مجموعه هر دو کونی و کس چه نیست ؛ در مملکت

صاحب صلوة در شهر جده که گفت روایت کرد مرا محمد بن یحیی بن عمر بن علی بن ابی طالب ع
که گفت شنیدم از ابو الحسن الرضا ع که آنحضرت در نزد مامون بودند و در مرتبه توحید الهی بیان
کلام بغایت انتظام سخن میفرمودند و افاده میفرمودند و نیز ابی عبد الله علوی که مولای بعضی از ایشان
بوده که گفت چون مامون اراده نمود که امام رضا ع را بولایت عهد خود مقرر دارد و مسند خلافت را
بآنحضرت ع گذارد جماعت بنی هاشم را حاضر گردانید و گفت مرا اراده آنست که امام رضا علیه السلام را
ولی عهد خود کنم تا بعد از من متولی امور خلافت باشد چون بنی هاشم اراده مامون را دانستند جمعی بر آن
حضرت بردند و گفتند چگونه متولی میکردانی این مرد جاهل را که بینایی و تدبیر امور خلافت ندارد
کس بطلب او بفرست تا او را بیاورند و از حجتها و دلایلی که ما بر او بگیریم جهل و نادانی او بر تو
ظاهر گردد مامون کس بطلب آنحضرت فرستاد و چون حضرت امام ع تشریف آوردند
بنی هاشم رو بآنحضرت آوردند و گفتند ای ابو الحسن بر منبر آی و بر ما علمی نشانی بر پا دار تا حضرت
عزت را بآن علامت عبادت کنیم پس آنحضرت ع بر منبر بر آمدند و لحظه سر بزیر انداخته بر آن نشستند
و بعد از ان یکمرتبه برخواسته بایستادند و لب بحمد و ثنای و ستایش الهی گشادند و درود
بر حضرت رسالت پناهی و اهل بیت او و صلوة معدود عن التناهی فرستادند و پس از ان فرمودند
نخستین عبادت و طاعت پروردگار معرفت و شناخت اوست و اصل معرفت او توحید او است
و نظام توحید او نفی و سلب صفات است از وی و از اعیان ذات او هستی چه اگر بصارت توفیق داری
بر تو درست کردن این تصدیق ع که صفات کمال عالم غیب ع عین ذات و بیند بیشک
گر صفاتش نه عین ذات بود ع ذات محتاج آن صفات بود ع پس بذات خود است وکامل

صورت ومعنی بوجود ع وظاهر از ما باز آشکارانی نفس خود است و معلوم نهایت وحد او است
یعنی بنفس آشکار است و بحجه معلوم و پیدا است پس در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف و اما باطن
نه بمعنی استبطان که عبارت از فرو رفتن در شیئیست با آنکه در آن غور کند و فرو رود ولیکن
آن معنی از وجل شانه باعتبار استبطان اوست و در اشیا از روی علم و نگاه داشت و تدبیر آنست
همچو قول ابطنه که بمعنی خبره است یعنی او را خبر کردم و مکتوم سر او را دانستم و باطن از ما بمعنی غور
کردن و فرو رفتن در چیزیست که بجستن در آن چیز پنهان گردد پس در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف
و اما قاهر پس آن نه بمعنی علاج کردن قاهر است و نصیب و حیله و مکر اراده نمودن اوست
چنانکه برخی از بندگان با برخی از ایشان قهر کنند و لیکن گاه باشد که مقهور از ایشان قاهر گردد
و قاهر از ایشان مقهور شود و لیکن آن از خدای تبارک و تعالی باعتبار آنست که همگی آنچه آفریده است
متلبس بذل و خواری اند از برای فاعل خود و قلت امتناع آنچه اراده آن کند و یک چشم زدن
اراده او بیرون نرود و غیر از آنکه باو گوید کن پس علی الفور بوجود آید بیت حرف بیت کاف و
نون نزو امر صنع او ع در قاف تا بقاف بر آن حرف گشته دال ع چه این تمثیل است مر تاثیر و قدرت
قهر را و مراد الله با مر مطاع مر طبیعی را در حصول مأمور به با سرعت و جبریه امتناع و نزاع وفاق هر
از ما آنچنان است که ذکر کردیم و وصف نمودیم پس در اسم جمع آمدیم و در معنی مختلف و همچنین است
معنی اسما و اگر چه همه آنها نامیده نشده ایم نهایتش از برای اعتبار آنچه مذکور گفتیم کفایت است
و خدا استعانت در ارشاد و توفیق معاون ما و شما است روایت کرد مرا محمد بن حسن بن احمد بن ولید
رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا محمد بن عمر کاتب از محمد بن زیاد قلزمی از محمد بن ابی زیاد جدی

حکم

باشد این دو نوع مستکمل، بجهة آنکه عقلها شاهد است بانکه هر صفتی موصوف آفریده شده است
وحال هر موصوفی شاهد است بانکه اورا کار است که او صفت و نه موصوفی یعنی عین ذات
وحال هر صفت و موصوف شاهد است باقران و پیوسته داشتن وحال هر اقران شاهد است
بحدوث و نو پیدا شدن وحال هر حادثی شاهد است بامتناع از ازل و سرمدیت ممتنع
از حدوث پس آنکه خدا نیست هرکه ذات اورا با خود و اورا بشبیه و مانند دانست و قایل به
یکانکی او نشد هرکس که اثبات کیفیت وچکونکی صفت را دیده باو کر بحقیقت ذات او نرسید
کسی که اورا مثل و مانند پیدا کرد در نیافت اورا و هرکه نهایتی بجهة او مقرر نمود و قصد نکرد باو کسی
که اشاره نمود بسوی او چه او منزه است از اشاره وهمی و عقلی بجهة عدم احاطه وهم و عقل بکنه
آن ذات از جمیع حیثیات و اورا نخواسته کسی که تشبیه کرد و اورا بجزیی از ممکنات وراه نیافت
باو کسی اورا بتبعیض کرد هند جدا و واجب الحقیقت متصف بوجوب وجود بعض از صفات امکان است
دارا ده کرد و اورا کسی که توهم نمود در جهتی از جهات هرشناخته شده که بکنه خود هست مخلوق است
نه خالق زیرا که هرشناخته شده بکنه محسوس است و باری تعالی غیر محسوس و هر قایم بغیر خود علت را پیه
شده است یعنی محتاج است بعلت و آلت و او منزه است از احتیاج بغیر بصفت پروردکار راه برده
میشود با او جهة امکان صنایع دلالت بر وجود صانع میکنند شعر همه ذرات از مه تا بماهی بوحدانیتش
داده کواهی همه اجزای کون از مغز تا پوست چه وا مینی دلیلی بحدت اوست و بعقول اعتقاد
کرده میشود معرفت شناخت او و با آفرینش بثبوت میرسد حجت و برهان او از ثریا تا تحت الثری
جمله بر یکتائی ذاتش کواه و بحضرت عزت آفرید کانرا بیافرید تا میان خود و میان ایشان حجابی که

وجدا کرد

وجدا کرد نهید اوایشانرا از نزدیک ساختن او بهجه مکر و ابتدا او آغاز کردن او ایشانرا دلیلیت
بر آنکه آغاز او نیست بجهة عاجز بودن هر آغاز کرده از آغاز کردن اورا و ارادت کردن
او ایشانرا دلیلیت بر آنکه ارادت منحصر در وست وحال احتیاج آفریدکان با دوات شاهد است
بانکه او در اراده پیدا کردنها و آفریدنها محتاج با دوات و آلات و معینان و مددکاران نیست
بلکه چون پیدایش چیزی نماید بکلمه کن صدهزار عالم و آدم بیکدم ایجاد کند بیت در قدرتش عجز از ارادت
زکنه کمالش کس آکاه نیست، پس اسماء او تفهیم است و افعال او تفهیم و ذات او حقیقت وکنه ونهایت
او تفریق و جدا کردنست میان او و میان آفریدکان او و قوت و قدرت او و پیدا کردن حدود ونهایت
از جهة ماسوای او پس بتحقیق جاهل است هرکه او پروردکار را وصف کرد و در کذشت از وکسی که
اورا شامل ممکنات دانست و در خلافت هرکه اورا کنهی و غایتی قرار داده و هرکه کفت او چکونه است
پس اورا تشبیه بچیزی کرد و هرکه کفت از برای چیست او پس اورا علت چیزی کردانید و هرکه کفت کی بوده است او
پس وقتی از برای او تعین نمود و هرکه کفت در کجاست او در جهتی است پس اورا در جسم محل کردانید چون
اجسام و او خود تعالی شانه از محل مکان و احاطه زمان منزه است بیت بامکان آفرین مکان چکند
آسمان کر خود آسمان چکند، نه مکان ره باو برد نه زمان، نه بیان زو خبر دهد نه عیان، و هرکه
کفت بسوی چیست او پس اورا نهایت قرار داده و هرکه کفت تا کیست او پس از برای او غایتی
تعین نموده و هرکه اورا غایت و نهایت تعین نمود پس اورا ذی غایت تصور کرده و هرکه اورا ذی
غایات تصور کرد پس اورا مجزی ساخت زیرا که هر ذی کثرت متکثر است و هر کیفی ذی اجزاست و هرکه
اورا مجزی ساخت پس بتحقیق که اورا وصف کرده و اثبات صفت از برای او نموده و هرکه اورا وصف کرده

پس حدی و نهایتی مر تعین نمود و تعین نمی باید او را و نه تعین نمودن آسریدگان هیچجا که متحد و منفسخ نمیشود و تجدید
حدود دارند کان واحد است نه بتاویل عدد یعنی کمیت نه بتغیر کردن آن نه بعدد و شمار که مبدأ کثرت
جدا و واحد عدد حقیقت نه واحد عدد ظاهر و آشکار است نه بتاویل مباشرت بچیزها متجلی و مبدأ است
نه باستهلال و غیبت و مرئی شدن بدیدهای ظاهر نه بتجدید در محل و نه یاری که داخل در ذات
اوهام دور است از اشیا نه بمسافت و دوری نزدیکست نه بروجه مقارنت و پیوستگی پاک معصت
و مصاحبت او بعلم است که محیط است بجمیع کلیات و جزئیات لطیف بجسم جسمیت موجودات
نه بعد از عدم و این اشارتست بتقدس او از لحوق حدوث بسوی او و فاعل کننده فعلهاست نه بتوسط
آلات و ادوات مقرر و اندازه کننده است نه بجولان درآوردن اندیشه در کیفیت ایجاد و ممکنات
زیرا که فکر و اندیشه از لواحق نفوس بشریست تدبیر کننده چیزهاست نه بمغز حرکات و سکنات خواننده
چیزهاست بی اهتمام نفسی که آن عبارتست از میل نفسانی بواسطه اراده فعلی نیکننده است بی قصدی
و غیر علتی که سابق بران داشته باشد در یابنده اشیاست نه بجارحه شنواست نه بآلت گوش بیناست نه بادوات
چشم همراه نمیشود او را اوقات زیرا که آن مستدعی معیت است و مقارنت زمان و این از لواحق حرکت
فلکیه است که آن از توابع جسمیت است که مسافت از وجود فلکیه و آن متاخرست از وجود واجب الوجود پس وجود
وقت زمان متاخرند از مرتبه وجود حضرت معبود و حضینند صادق نباید معیت اوقات و ظرفیه و احاطه
آن بذات او سبحانه و او در حکایتها و محلها در نمی آید و او را اسکها در نمیگیرد و محدود نمیگرداند
او را صفات و یاری نمیدهد او را از ادوات مبنی کرده است بر اوقات بودن او و سبقت کرده است
بر عدم وجود او زیرا که هر مسبوق بعدم نیست مگر حادث و ممکن الوجود و بر ابتدا عالم ازلیت او

وبعطا کردن

و بعطا کردن او حواس را شناخته شد که او را هیچ حواس نیست زیرا که چون محقق شد که او خالق
حواس است پس معلوم گشت که او منزه است از حواس و بجوهر دادن او جوهر دانسته شد که او را جوهری
نیست چه دانش برتریست از جسم و جوهر تعالی شانه الله و بضد پیدا کردن او میان اشیا و آفریدن او
هر یکی از اضداد او را دانسته که هیچ ضدی نیست آن ذات مبدع را زیرا که اگر او را ضدی بودی
در واقع هر آینه خالق خود ضد خالق و این محال است و ممتنع و قرین ساختن او میان امور یکدیگر معلوم شد
که او را هیچ قرینی نیست ضد ساخت روشنی با تاریکی بحسب استعداد و سفیدی را با سیاهی و خشکی را
بتری و گرمی را بسردی الفت اندازه است میان دشمنان آن اشیا یعنی میان چیزهای که دشمن یکدیگر باشند
چون عناصر اربعه که ضد یکدیگرند در کیفیت صورت شدن هر یکی امتزاج ساخته و کیفیت متوسط میان اضداد
که آن مزاج است حاصل گردانیده و آنها بهم پیوسته چهار اضداد در طبیع مراکز بهم جمع آمده هرگز کسی دیده
مخالفت یکی در ذات و صورت شده بجز از حکم ضرورت و همچنین ارواح لطیفه و نفوس مجرده شریفه
که اصلا احتیاج بماده ندارند و ملایم ابدان مظلمه کثیفه گردانیده بمحض قدرت بالغه و حکمت کامله خود
فتبارک الله احسن الخالقین نزدیک گردانیده و جمع سازنده است میان جدا شدهای اشیا
و نزدیک آرنده است دور شدهای آنها و جدا کننده است میان نزدیک شدهای آنها اینها دلالت میکنند
و راه مینماید بتفریق آنها از یکدیگر بتفرق آنها و تالیف آنها بر مالف آنها و آن قول خدا ایتعالیست
که در قرآن مجید فرموده ومن کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون یعنی و از هر چیزی
از اصناف موجودات و اجناس ممکنات بیافریدیم در دو نوع که یکی مزدوج دیگر است و آن
بحسب شکل است چون مرد و زن یا بحسب تضاد مانند نور و ظلمت یا بسبب تعاقب لیل و نهار یا بطرفی

مخالفت مانند رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهیل و جبل و بحر و شتا و صیف و
جن و انس و صفات حلم و قهر و حین و شجاعت و جود و بخل و مانند این است حق و باطل و ایمان و کفر
و سعادت و شقاوت و حلو و سقم و صحت و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و حیات و موت و علم و جهل
باشد که شما بنده پذیر شوید و دهید و فردیت و وحدانیت صفت مر است زیرا که تعدد از خواص
ممکنات است و مر واجب بالذات تم و وجه جسم قابل تعدد و انقسام نیست و تش از قسمت تعدد یکی
وحدت او مقدس از شراکت بیت از عدد دوم زن که او فرد است ۲ کی عدد بهر فرد در خورد است
شعر احد است و شمار از و معزول ۲ صمد است و نیاز از و مخذول ۲ پس فرق کرد میان آنها و میان قبلیت
و بعدیت تا دانسته شود که او را قبلیتین و بعدیتین نیست زیرا که قبلیت و بعدیت در الحجاب احدیت
او را نیست بجهت آنکه او قدیم ازلیست و سرمدی لم یزلی و حال کثرت و بسیاری آنها شاهد است بانکه
بسیار کننده آنها کثرتی نیست و حال تفاوت آنها دارا نماینده است بانکه تفاوت دهنده آنها را
تفاوتی نیست و حال توقیت آنها یعنی بودن آنها در وقت خبر دهنده است از آنکه آفریننده وقت را
وقتی معین نیست بعضی را از بعضی محجوب و مستور داشت تا معلوم گردد که میان او و میان غیر او حجاب و پرده
او مسلم است یعنی پرورندگی در هنگامی که هیچ پرورده شده نبود و حقیقت الهیت که هیچ مالوهی نبود
و معنی دانا در حینی که هیچ معلومی نبود و معنی آفرینندگی در زمانی که هیچ آفریده شده نبود تا و یل شنوای که هیچ شنونده
نبود که آفریدگار را به آفریده مستحق معنی آفریدگاری گردیده و نه نو سید اگردن بر او باستفاده معنی ثابت
نمود بلکه از ازل مستحق معنی آفریدگاری و پروردگاریست چگونه نیست ذات متعالی او جل شانه که
تعیین نماید منقطع نمی و نزدیک نمیکرد د بقدر و پوشیده و محجوب نمیشود بل موقت نمیگردد و نمبرود احاطه
کرده بود

کرده نمیشود و بحین مقارن نمیگردد و منع و جز این نیست که احاطه کرده اند دوات نفسهای خود را چون
حواس و اشاره مینمایند آلتها بنظرها و امثالهای خود و تخمین و قیاس و در اشیا در یافت میشود افعال
آنها باز داشت آن آلتها را کلمه منذ که موضوعست از برای ابتدای غایت از قدیم بودن بجهت وجود
آغاز و منع کرد آنها را لفظ قد که از برای تعریف ماضیست از ازل بودن بجهت آنکه استعمال این لفظ در
حوادثست که مقید اند بنسخ ماه و سال و دور کرد نهیدن آنها را لفظ لولا که دال است بر امتناع
کمال شئ از جهت وجود نقصان در و مثل احسن بهذا لولا که آ ار کامل بودن حسن بر وجه کمال جدا شدن
آنها از یکدیگر رسانید بجدا سازنده آنها و نزدیک شدن آنها بهم دیگر دلالت کرد بر نزدیک
کننده آنها با آن آلات تجلی کرد و صانع و خالق آنها برای عقلهای عقلا یعنی بوجود آنها معلوم شد
که آنها را صانع و آفریدگاریست بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار ۲ هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار ۲ و بآن آلات محتجب شد از رویت یعنی پنهان گردید از نظر بواسطه ایجاد و آلات
و مخلوقات و معلوم شد که او سبحانه و تعالی مثل آنها نیست در مدرک شدن بحس و بصر و بسوی آن آلتها
یا آنکه مراد آن باشد که وجود آنها چونکه سبب کمال عقول ماست کمال عقول ما سبب علم ما باینکه دیده نمیشود
او سبحانه بحس و بصر پس آن آلات اسباب علم ما باشند بعدم رویت او و بسوی آن آلتها تفویض
کرد محاکمه او را در امتناع احاطه آن با او سبحانه جدا او تمام انام سر گردانند در معرفت ذات او و معترفند
بعدم امکان ادراک او و در آن آلات اثبات غیریت خود کرده یعنی با یجاد آن آلات در شبانه شانید
که آنها غیر او بیند و از آنها دلیل نو یا بند یعنی از آنها راه یا بند باثبات وجود او و از آنها شناسند
اقرار العقول که چگونه اقرار استیم آورند و اعتقاد تصدیق پروردگار او نمایند و با قرار باو

ایمان تمام کامل میشود و نیست دیانتی الا بعد از معرفت و نیست معرفتی مگر باخلاص و پاک ساختن
معرفت از غش مشابهت و نیست اخلاصی با تشبیه یعنی او را بچیزی تشبیه و مانند کنند و نیست نفی
با اثبات صفات از برای ثانی او چه هر که اثبات صفت از برای او نماید پس قرینی او پیدا کرده زیرا
که هر گاه صفت مغایر ذات باشد لازم آید که زاید بر ذات باشد پس بنا برین اقتران آن بذات لازم
آید و هر که قرین پیدا کرد او را پس دوی برای او ثابت کرده باشد زیرا که اعتبار نموده در مفهوم وجوب
وجود او را با بیشتر پس لازم آید که در تکثر باشد و آنچه در آفریدگان یافت میشود در آفریننده او
نمی باشد و هر چه امکان آن دارد که در وی باشد ممتنع است که در صانع او بهم رسد و ان نمیشود بذات حضرت
عزت متحرک بودن و ساکن شدن زیرا که اینها از لواحق اجسام اند و نسبت خاک را
با صانع پاک چگونه جاری شود و متصف گردد بان چیزی که او آن را روان گردانیده و مخلوق را
بان متصف ساخته و چگونه باز گردد در وی آنچه او آن را احداث کرده و نو پیدا نموده این هنگام که
جاری شود بذات بیچون او حرکت و سکون هر آینه متفاوت شود ذات او و تجزیه و نقصان بواسطه
آنکه تعاقب این دو امر که مخصوص است باموری که واقعند در جزو مکان و هر آینه منجر شود حقیقت و کنه
او بانقسام زیرا که اینها خاصند باجسام و جسم قابل تجزیت و انقسام هر آینه ممتنع شود
ازلیت یعنی ازلیه حقیقت آن که عدم او نیست وجود است بجهت حدوث حرکت و سکون و
نبود دلالت مر باری را معنی یعنی باری ازو و اگر او را حد کرده شود پس آن هنگام محدود گردد و او را
پیشی که حرکت کند بسوی آن زیرا که هر چه پس دارد پیش دارد بگمان و هر که او را پس و پیش باشد
از حقیقت ازلیه بیرون است بجهت آنکه لزوم حوادث با پس سبحانه از پیش و پس و حرکت و سکون

مبرا باشند و اگر طلب کند تمام شدن را بحرکت کردن در آن هنگام لازم شود او را نقصان زیرا که بحرکت ابدا
نقصان لازم است تا بحرکت کمال یابد و آنچه در وست بالقوه بفعل آید که چگونه مستحق ازلیت باشد
کسی که ممتنع از حدوث نباشد چه بنوع چیزها را بیافریند که ممتنع از آفریدن این هنگام هر آینه
قائم شود علامت مخلوقیت در وجه حدوث و آنکه لازم مخلوقیت است و هر آینه بگردد دلیل
بر وجود صانع او یعنی وجود دلالت بر مصنوعیت او کند بعد از آنکه بود دلیل آورده شده بر صانعیت
او از مصنوعات او و محض مصنوع و دلیل صانع است نیست در محال سخن حجتی و نیست در مسایل از وی جوابی
و نیست در معنی او پروردگار را تعظیمی و نیست در ابانه و ظهور او از خلق ستمی مگر بامتناع ازلی
از آنکه او مثنی شود و دویی پیدا کند و چون او را ابتدائی نیست از آنکه ابتدا کرده شود و نیست آنکه مر او
که بلند است و بزرگ دروغ گفتند برگشتگان از راه حق و راستی و گمراه شدند و زیان کردند
زیان کردن ظاهر و صلی الله علی محمد و اهل بیته الطاهرین **باب دوازدهم** در ذکر
مجلس امام رضا علیه التحیة والثنا با اهل ادیان و اصحاب مقالات در توحید نزد مامون الرشید
روایت کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی ایلاقی رضی الله عنه که گفت خبر داد ما را ابو عمرو محمد بن
عمر بن عبد العزیز انصاری کجی که گفت روایت کرد بمن کسی از محمد بن حسن بن نوفلی هاشمی که گفت چون علی بن
موسی الرضا علیه السلام بدیدن مامون بسوی بغداد آمدند و خبر قدوم مسرت لزوم آنحضرت بمامون رسید
فضل بن سهل را امر کرد تا اصحاب مقالات را مثل جاثلیق و راس جالوت و سران صابیان و هربذ اکبر
و اصحاب زردشت و قسطاس رومی و علمای متکلمین را طلب نماید و ایشان را جمع نماید تا کلام معجز
نظام آنحضرت و سخنان دانشوران ملت را بشنود فضل بن سهل بموجب فرموده همه را حاضر کرد

و خبر اجتماع ایشان را بمامون رسانید و چون حضرت درآمدن او و ایشان بر او درآمدند همه را تعظیم و تکریم
نمود فرمود و شما را بجهت کار خیر جمع کرده ام و دوست دارم که با ابن عم خود این علی که تازه بر من وارد
شده است مناظره کنید بجهت آنکه شاید بر من حجت فردا شود همه بر من درآیید و هیچیک از شما تخلف نکنید همه گفتند
سمعنا و اطعنا ای امیرالمؤمنین انشاء الله تعالی فردا همه حاضر میشویم و حسن بن محمد نوفلی گفت ما در خدمت امام رضا علیه السلام
نشسته بودیم و سخن از حدیث میکردیم که ناگاه یاسر خادم که تولیت امور و کارهای آنحضرت میکرد
بر ما درآمد و بآنحضرت عرض نمود که ای سید من مامون ترا سلام میرساند و میگوید برادرت فدای تو باد
جماعتی از اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمان از جمیع ملل بر ما جمع آمده اند رضا بآن میدهی که فردا
بیا و ربید اگر میل داری سخنان ایشان بشنوید و اگر نخواهید بر خود دشوار مپسندید و اگر دوست دارید
ما بخدمت شما بیاییم بر ما آسان تر است آنحضرت بیاسر فرمودند سلام ما را بمامون برسان و بگو میدانم
چه اراده کرده اید فردا صبح بر او خواهم آمد انشاء الله تعالی حسن بن نوفلی گفت چون یاسر جواب گرفت و رفت
آنحضرت رو بما کرده فرمودند ای نوفلی تو عراقی و عراقیان رقیق القلب میباشند از این جمع کردن ابن
عم من قرار داده و جمعی از اصحاب ادیان و ملل و ارباب اهوا و نحل از اهل شرک و ضلالت که بر ما گرد آورده است
چه اراده کرده و تو از آن چه میفهمی گفتم جانم فدای تو باد میخواهد ترا امتحان نماید و بداند چه مقدار از کمالهای علوم
با تو هست و لیکن بنای آن اراده را بر اساس ناپایدار کرده است و بخدا قسم که چه بد بنایی است آنحضرت
فرمودند چه بنا در این باب انداخته گفتم که کلام اصحاب کلام و عقیده های ایشان خلاف کلام علماست چه عالم
منکر نمیشود چیزی که انکار آن نتوان نمود و اصحاب مقالات و متکلمان و اهل شرک اصحاب انکار و مباهته اند
اگر بر ایشان حجت آوری بآنکه خدا یکیست میگویند وحدانیت او را بصحت برسان و اگر گویی که محمد

رسول خدا

رسول خدا است میگویند او را ثابت گردان آنگاه این کس این سخن میگوید و بی علم میلنگند و بهر حجت
که ایشان را باطل کنند او را مغلطه دیگر می اندازند تا آنکه از سخن خود میگذرد و ملزم میگردد
تو از ایشان احتراز کن جانم فدای تو باد آنحضرت از گفته من تبسم نموده فرمودند ای نوفلی
آیا میترسی از آنکه حجت بر من قطع کنند و مرا ملزم سازند گفتم نه بخدا قسم هرگز بر تو نترسیده ام
و امیدوارم از خدای تعالی که ترا بر ایشان ظفر بخشد انشاء الله تعالی بعد از آن فرمودند ای نوفلی
هیچ میدانی مامون کی پشیمان خواهد شد گفتم نه فرمودند هرگاه احتجاج مرا با اهل تورات بتورات ایشان
و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر اهل صابیان بعبرانی ایشان و بر
اهل هرابذه بفارسی ایشان و بر اهل روم برومیه ایشان و بر اصحاب مقالات بلغات ایشان بشنود
و ببیند که سخن هر صنفی را بر ایشان قطع کردم و حجت ایشان را باطل نمودم چنانکه ایشان سخن خود را
ترک نموده بقول من برگردند و بسخن من رجوع نمایند آنوقت بداند جایی را که او خواهان است و مستحق
آن نیست و او در آن هنگام پشیمان شود و ندامت دست دهد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
یعنی نیست بازگشتی از معصیت و قوتی بطاعت مگر بیاری کردن و توفیق دادن خدای که بزرگ
و عظیم است بعد از آن چون صبح را دریافتیم فضل بن سهل بر ما درآمد و بآنحضرت گفت جانم فدای تو باد
همگی اصحاب مقالات و ارباب اختلافات جمع آمده اند و منتظر قدوم شریف تو اند دیگر رضا با تست
آنحضرت فرمودند تو پیش برو که من نیز انشاء الله تعالی میرسم آنگاه برخاستند و برای نماز وضو ساختند
و شربتی از سویق که در عرف عام آن را پست میگویند بیاشامیدند و ما را نیز از آن بدادند و بعد از آن
بیرون آمدند و ما نیز در خدمت آنحضرت بیرون آمدیم تا بر مامون داخل شدیم دیدیم که مجلس از مردمان

پرسیده و محمد بن جعفر در میان جماعت طالبیان و هاشمیان قرار گرفته و خدم و حشم در حضور مجلس ایستاده
چون آنحضرت بمجلس در آمدند مامون و محمد بن جعفر و تمام بنی هاشم بر پای خواستند و همچنان بر پا بودند تا آنحضرت
با مامون نشستند و صحبت میداشتند تا زمانی که رخصت جلوس ایشان داد و ایشان هر یک در جای خود نشستند
و همچنان مامون متوجه آنحضرت بود و سخن میگفت بعد از آن ملتفت بجاثلیق شده گفت ای جاثلیق این ابن عم
علی بن موسی الرضا از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ماست صلی الله علیه و آله و پسر علی ابن ابی طالب علیه السلام است میخواهم که با او
سخن گویی و از حجت جویی و در کلام انصاف نمایی و از اعتساف بر کنار آیی جاثلیق گفت ای امیر مومنان
چگونه حجت خواهم از مردی که بر من حجت آرد بکتابی که من منکر آنم و به پیغمبری که ایمان باو ندارم آنحضرت بجاثلیق
گفتند ای نصرانی اگر من از انجیل بر تو حجت بیاورم آیا اقرار بآن میکنی یا نه جاثلیق گفت آیا بر دفع انجیل
بآن طاقت قدرت دارم یعنی قدرت بر دفع آن ندارم آری بخدا قسم که بر رغم انف خود اقرار بآن
کنم آنحضرت فرمودند بپرس از آنچه بخاطرت میرسد و جواب آنرا بشنو جاثلیق گفت چه میگویی در باب
نبوت عیسی ع و کتاب او و آیا هیچ چیز از آنها را منکری آنحضرت فرمودند که من بنبوت عیسی ع و بکتاب او
و بآنچه امت خود را بشارت داده و حواریان اقرار بآن کرده اند معترفم و بجمیع آن اقرار دارم و انکار کننده نبوت
نبوت عیسی و انجیل او بآن آمده است و هر که ایمان بنبوت محمد صلی الله علیه و آله نیاورده و بکتاب او و بآنچه بشارت
داده است بآن امتان خود را اقرار ندارد جاثلیق گفت نه این است که سخن را بدو گواه عادل فیصل کنی
دعوای خود را بگواهی ایشان قطع نمایی فرمودند آری جاثلیق گفت باید که دو کس را که از ملت تو نباشند
و از آنانی که نصاری انکار ایشان نکنند بر پیغمبری محمد ص گواه بگذرانی و همچنین هر گاه از ما گواه خواهی
از غیر اهل ملت ما بگواهی آنحضرت فرمودند الحال بر سر انصاف آمدی ای نصرانی آیا قبول نمیکنی از من گواه عادل را

که در نزد

که در نزد مسیح ع مقدم و مکرم و معظم بود جاثلیق گفت آن عادل کدام است فرمودند چه میگویی در حق یوحنای
دیلمی گفت او پسندیده است و دوست‌ترین مردمان در نزد مسیح بود فرمودند ترا قسم میدهم بر آنکه آیا انجیل
ناطق بر این است که یوحنا گفته که مسیح مرا خبر داد از دین محمد عربی و بشارت داد بآنکه بعد از وی ظهور
خواهد کرد و حواریان نیز بشارت بدان فرستادند و باو ایمان آوردند و به نبوت و کتابش گرویدند جاثلیق
گفت نقل کرده است یوحنا از مسیح خبر داده و ذکر کرده به نبوت مردی از اهل بیت بشارت داده و نشان
مشخص نکرده که او کیست و کی خواهد بود و ظاهر نساخته که او را چه نام است که تا ما او را و خویشان
او را بشناسیم آنحضرت ع فرمودند که اگر ما انجیل خوانی را بیاوریم که ذکر محمد و اهل بیت و امت او را
بر تو خواند آیا باو ایمان میآوری یا نه و به پیغمبری او میگروی گفت میگروم و بدان استوارم آنحضرت رو بنسطاس
کرده فرمودند سفر سیم از انجیل را بخاطر داری گفت بخاطر دارم بعد از آن ملتفت براس الجالوت شده
فرمودند آیا نه تو انجیل میخوانی گفت آری بزندگانی خودم قسم است که میخوانم فرمودند از سفر سیم نگاه دار
که من از ایشان میخوانم پس اگر ذکر محمد و اهل بیت و امت او در آن بود از برای من گواهی بده و اگر نباشد گواهی
مده بعد از آن آنحضرت سفر سیم را خواندند تا بجایی که ذکر محمد ص بود رسیدند و بر آنجا ایستاده فرمودند ای
نصرانی میپرسم از تو بحق مسیح و مادر او که دانستی که من بانجیل دانایم گفت آری بعد از آن ذکر محمد ص و اهل بیت
و امت او را بر خواندند فرمودند چه میگویی ای نصرانی این قول عیسی علیه السلام است که در انجیل است پس اگر آنچه انجیل بآن
ناطق است دروغ دانی بتحقیق که عیسی ع را دروغگوی بر آورده باشی و هر گاه منکر این گردی قتل
بر تو واجب است زیرا که بخدای خود و پیغمبر و کتاب خود کافر شده باشی جاثلیق گفت چیزی از انجیل که بر من ظاهر
شد انکار نمیکنم و اقرار بآن دارم آنحضرت رو باهل مجلس کرده فرمودند بر اقرار او

فرمودند ای جاثلیق سؤال کن از آنچه بخاطرت میرسد جاثلیق گفت خبر ده مرا از حواریان عیسی علیه السلام که عدد ایشان
چند بود و از علمای انجیل چند کس بودند آنحضرت فرمودند خدا دانا است ولیکن آنچه هست این است که
حواریان دوازده مرد بودند و افضل و اعلم ایشان الوقا بود و اما علمای نصرانیت سه تن بودند یوحنای اکبر باج
و یوحنا بقرقیسیا و یوحنای دیلمی در رجاز که ذکر پیغمبر و اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله در نزد او بود
و امت عیسی علیه السلام بود و بنی اسرائیل را بظهور او صلی الله علیه و آله بشارت داد بعد از آن فرمودند ای نصرانی بخدا قسم
که ما ایمان داریم بعیسی علیه السلام که ایمان بمحمد صلعم آورده است و چیزی بر عیسی علیه السلام وارد نمی آید و در حق او نمیگوییم مگر بنقص
و قلت روزه و نماز او که قلیل العباده بود جاثلیق گفت بخدا قسم که علم خود را تباه کردی و امر خود را
ضعیف گردانیدی و غیر از این گمان میبردم که داناترین اهل اسلامی آنحضرت فرمودند که چگونه علم خود را تباه
گردانیدیم جاثلیق گفت از این سخنت که گفتی ضعیف و قلیل العباده بود و روزه کم میگرفت و نماز کم
میگذارد و حال آنکه صایم الدهر و قایم اللیل بود و نبوده است که عیسی علیه السلام یکروز روزه نگرفته باشد یا یکشب بعبادت
نپرداخته آنحضرت فرمودند این نماز و روزه را از برای که میگرفت و کرا عبادت مینمود هرگاه خود خویش
پروردگار بود جاثلیق لال شد و از جواب فرو ماند آنحضرت فرمودند ای نصرانی از تو سؤالی میکنم گفت بپرس اگر
جواب آن را دانم بتو بگوییم آنحضرت گفتند چرا انکار آن میکنی که عیسی علیه السلام باذن پروردگار مرده زنده میکرد
جاثلیق گفت بجهت آنکه هر که مرده را زنده کند و کور و مبروص را شفا بخشد او پروردگار باشد و مستحق
پرستیدن بود آنحضرت فرمودند مثل آنچه عیسی علیه السلام کرده است الیسع پیغمبر نیز کرده و بر آب راه رفته و مرده زنده
کرده و کور و مبروص را شفا بخشیده و حال آنکه امت او را به پروردگاری برنگرفته اند و هیچ احدی را الیسع
پروردگار حقیقی و آفریدگار خلق نگفته و عبادت نکرده اند و همچنین مثل آنچه عیسی علیه السلام کرده است حزقیل علیه السلام نیز کرده سی و پنج هزار مرد را

بعد از آنکه

بعد از آنکه مرده بودند و شصت سال بر آن گذشته بود زنده گردانید بعد از آن ملتفت برأس الجالوت
شده فرمودند ای رأس جالوت آیا این قوم را که زنده شدند در شباب بنی اسرائیل در توریة می یابی
که ایشان را بخت نصر از اسیران بنی اسرائیل برگزید وقتی که لشکر کشید به بیت المقدس در آمد و از آنجا برگشت
پس ایشان را بشهر بابل که پای تخت او بود فرستاد و در آنجا بقتل رسانید و بعد از آن حضرت عزت حزقیل
پیغمبر را پس از شصت سال بر ایشان فرستاد و تمام ایشان را بحکم پروردگار زنده گردانید این در توریة
مذکور است رأس جالوت گفت بحق که ما آن را شنیده ایم و میدانیم آنحضرت فرمودند راست گفتی بعد از آن
فرمودند ای یهودی بگیر این سفر را از توریة و نگاه دار پس آیه چند از آن بر یهود تلاوت نمودند آن
یهودی از خواندن آنحضرت تعجب مینمود و تمایل میکرد و بعد از آن ملتفت به نصرانی شده فرمودند
ای نصرانی آیا این سفر را که نام بردم پیش از عیسی علیه السلام بودند یا عیسی علیه السلام پیش از ایشان بود گفت ایشان پیش از
عیسی علیه السلام بودند آنحضرت فرمودند که روزی جماعتی از قریش پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و درخواست
کردند که مردگان ایشان را زنده گرداند آنحضرت صلعم بامیر المؤمنین علیه السلام گفتند یا علی با ایشان بمقبره برو
و نامهای آن جماعتی را که ایشان درخواست میکنند بآواز بلند بخوان که ای فلان و ای فلان و بگوی که رسول خدا
بشما میگوید برخیزید بفرمان خدای که عزیز است و بزرگ چون حضرت امیر فرموده را بجای آورد مردگان
بفرمان امیر مؤمنان و ارادهٔ پیغمبر آخر الزمان از زیر خاک برخاستند و خاک از سرها خود می افشاندند
قریش از امور و احوال ایشان می پرسیدند و بدیشان خبر دادند که محمد نام پیغمبری فرستاده شده
ایشان گفتند دوست داریم که او را دریابیم و ایمان باو آوریم و بدین او بگرویم و همچنین کور را
بینا گردانید و مبروص را شفا بخشید و دیوانگان را عاقل گردانید و چرنده و پرنده و پریان و دیوان

بالا و بسخن درآمده ما او را بخدایی برنداشتیم و جز از خدا هیچکس را مستحق پرستش ندانستیم و فضل و مرتبه
هر یک از این پیغمبران را منکر نیستیم و هرگاه که عیسی علیه السلام بسبب این فضل پروردگاری برداشتید و او را
و او را مستحق پرستش دانستید شما را جایز باشد که الیسع و حزقیل علیه السلام را نیز بخدایی بردارید
و ایشان را پروردگار خود دانید زیرا که آنچه عیسی علیه السلام کرده بود از احیای مردگان ایشان نیز کرده بودند
و همچنین قومی از بنی اسرائیل که ایشان چند هزار بودند و از ترس طاعون از شهر خود بیرون رفتند
پس حضرت عزت همه را در یک ساعت میرانید و اهل آن ده برآمده چهار دیواری بر ایشان کشیده
و همچنان در آنجا بودند تا آنکه استخوانهای ایشان درهم ریخته شد و بعد از مدتی پیغمبری از بنی اسرائیل
بر ایشان گذر کرد از آن استخوانها و مردن ایشان تعجب نمود و حضرت عزت وحی بر وی فرستاد که
دوست داری که ایشان را از برای تو زنده گردانم تا احوال ایشان بر تو ظاهر گردد گفت آری ای پروردگار من
پس وحی بر وی فرستاد تا ایشان را بخواند چنانچه آن پیغمبر باستخوانهای از هم ریخته گفت ایتها
العظام البالیة قومی باذن الله عز و جل ای استخوانهای ریزه ریزه گشته و بخاک آغشته برخیزید
بفرمان خدای عز و جل که عزیز است و بزرگ آن مردگان بتمامی زنده شدند و برخواستند و خاک از
سر خود فرو افشاندند و همچنین ابراهیم خلیل علیه السلام بامر ملک جلیل چهار مرغان را گرفت پاره پاره نمود و
بهم آمیخت و بر سر هر کوهی جزوی از آن نهاد و بعد از آن آنها را بخواند آنها بامر پروردگار زنده شده
بسوی او پرواز کردند و همچنین موسی بن عمران علیه السلام هفتاد تن را از میان قوم خود برگزید و با خود گرفته
بکوهی که محل مکالمه او بود رفت تا کلام حق را بشنوند و بر آن گواه باشند و چون بطور سینا رسیدند
و کلام حق را شنیدند بموسی ع گفتند تو حضرت عزت را دیدی و همچنین که او را دیدی بما بنما تا ما نیز

پروردگار را

پروردگار را بظاهر ببینیم موسی ع با ایشان گفت من او را ندیده ام و او دیدنی نیست ایشان در جواب او
گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله یعنی تصدیق نمیکنیم ترا در آنکه این سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن
پروردگار است و گفتند تا وقتی که ما پروردگار را آشکارا نبینیم و بی حجاب او را مشاهده نکنیم ایمان
نمی آوریم مقارن این حال صاعقه قهر الهی آن قوم را درهم سوزانید که یکی از ایشان نماند و همان موسی علیه السلام تنها بیهوش
افتاده بود چون بهوش آمد و همگی قوم خود را سوخته دید رو بدرگاه الهی آورد و گفت الهی خالقا پروردگارا
هفتاد مرد از بنی اسرائیل را برگزیدم و با خود آوردم که تصدیق قول من کنند و بر آن گواه باشند و حال
تنها بسوی قوم خود برگردم چگونه قوم من مرا راست گوی دانند و بآنچه ایشان را بغایب شدن از من به مکالمه
خبر دهم تصدیق نمایند پس اگر میخواستی پیش از بیرون آمدن از میان قوم مرا و ایشان را هلاک میکردی
آیا هلاک میکنی ما را بسبب آنچه بیخردان از قوم ما کرده اند و جرئت در طلب رؤیت نموده اند حضرت عزت
ایشان را زنده گردانید بعد از آنکه همه مرده بودند و تو قدرت بر دفع هیچیک از اینها که از برای
تو ذکر کردم نداری زیرا که تورات و انجیل و زبور و فرقان بآنها ناطقست پس اگر اینچنین است که هر که
مرده زنده کند و کور و مبروص و دیوانه را شفا بخشد او را به پروردگاری بر دارند و مستحق پرستش
دانند پس این همه پیغمبران که مرده زنده کرده اند به پروردگاری بردارید و خدایان خود شمارید
چه میگویی ای نصرانی نصرانی گفت چنین است که گفتم جاثلیق گفت سخن حق است و لا اله الا الله آنحضرت
دیگر باره ملتفت براس جالوت شده فرمود ای یهودی بحق ده کلمه که از تو میپرسم از ده آیه که بر موسی
نازل شده است آیا آنها را در تورات می یابی که خبر محمد صلعم و امت او در آنجا نوشته شده است و آن
این است اذا جاءت الامة الاخیرة اتباع راکب البعیر یسبحون الرب جدا جدا

تسبیحا جدیدا فی الناس تجدده فلیفرق بنو اسرائیل الیهم والی ملکهم
لتطمئن قلوبهم فاذا بایدیهم سیوفا ینتقمون بها من الامم الکافرة
فی اقطار الارض یعنی هرگاه بیایند آخرین که تابع شترسوارند بیایند در حالتی که تسبیح کننده
باشند پروردگار را به تسبیح نوی و در معبدهای نو پناه برید قوم بنی اسرائیل بسوی ایشان
تا دلهای ایشان آرام گیرد پس در آن هنگام شمشیرها بدست گرفته در قطعهای زمین بگردند و بان انتقام
از امم کافر کشند آیا چنین است که در توریه نوشته شده است یا نه راس جالوت گفت
آری چنین است در توریه بعد از آن بجاثلیق گفتند این حکم دانست علم و معرفت تو بکتاب شعیب علیه السلام
گفت که یک حرف از آن میدانم انگاه آنحضرت رو بهر دو ایشان کرده فرمودند آیا میدانید
که این از کلام اوست که یا قوم انی رایت صورة راکب الحمار لابسا جلابیب النور و رایت
راکب البعیر ضوءه مثل ضوء القمر یعنی ای قوم بدرستی که من دیدم صورت خرسواری را که بردهای
نور پوشیده بود و دیدم شترسواری را که روشنی او مانند روشنی ماه بود هردو گفتند این کلام شعیب است
آنحضرت فرمودند ای نصرانی آیا میدانی این قول عیسی را که در انجیل ذکر شده انی ذاهب الی ربکم
وربی والبارقلیطا جاء هو الذی یشهد لی بالحق کما شهدت له وهو الذی
یفسر لکم کل شیء وهو الذی یبدء فضایح الامم وهو الذی یکسر عمود الکفر
یعنی بتحقیق که من بنزد پروردگار شما و خود میروم و نیکوکار فارقلیطا متعاقب میرسد و او کسیست
که از برای من گواهی بحق میدهد همچنانکه من از برای او گواهی دادم و ادای شهادت نمودم و او آن
شخص است که همه چیزها را از برای شما تفسیر خواهد کرد و بیان خواهد نمود و او آن کس است که عمود کفر را

درهم شکستند

درهم شکستند جاثلیق گفت هیچ چیز از آنچه در انجیل است ذکر نکردی مگر آنکه ما اقرار بآن داریم و منکر آن نیستیم
آنحضرت فرمودند آیا این را که خواندم مییابی که در انجیل باشد گفت آری گفت ای جاثلیق خبر نمیدهی
مرا از انجیل اول وقتی که آنرا گم کردند در نزد که یافتند و این انجیل را که بالفعل دارید که از برای شما
وضع کرده جاثلیق گفت ما انجیل را گم نکردیم مگر یکروز که از میان ما ناپدید شد تا آنکه یکروز تر و تازه پیش
یافتیم کنایه از آنکه در همان زودی که تصرف در آن نشده بود بدست آوردیم و یوحنا و متی از برای ما بهم رسانیدند
آنحضرت فرمودند چه کم معرفتی بسنتین ای علمای انجیل اگر انجیل همان انجیل است که گمان دارید و انجیل
اول است پس چرا اختلاف در آن کردید و بدرستی که اختلاف در این انجیل است که امروز در دست شماست
اگر بر عهد اول بود چرا اختلاف در آن کشیدید ولیکن من ترا افاده علم آن میکنم بدانکه چون انجیل اولین
از میان شما گم شد نصرانی بر علمای خود گرد آمدند و بایشان گفتند عیسی کشته شد و انجیل را نیز گم کردیم شما
علمای ما هستید پس چه چیز در نزد شماست که ما بآن عمل کنیم الوقا و مرقابوس که از دانایان ایشان بودند گفتند
انجیل در سینههای ماست و ما آنرا از برای شما در باب هر که نازل شده است یک سفر بیرون آریم شما هیچ
اندیشه بخاطر راه مدهید و متعبدان آن کلیسا را منع نکنید و سینههای خود در اخفای بگذارید و بعبادت خود
مشغول باشید بدرستی که ما در باب هر که فرود آمده است سفر سفر از برای شما میخوانیم تا آنکه همگی آنرا جمع کنیم
و آنرا بتمامی فراهم آوریم الوقا و مرقابوس و یوحنا و متی با هم نشستند و باتفاق یکدیگر این انجیل را برای شما
وضع کردند بعد از آنکه انجیل اول را شما گم کرده بودید و این چهار کس تلامذه و شاگردان علمای اولین اند
آیا این را دانسته جاثلیق گفت این را نمیدانستم و حالا دانستم زیادتی علم و دانشمندی ترا بانجیل بر من ظاهر شد
و چیزی چند که من آنرا نمیدانستم از تو شنیدم دل من گواهی داد که آنها همه حق و صدق است و علم فرمانبرداری

زیاده شد آنحضرت باو گفتند گواهی این جماعت بس که دانایان و بزرگان تو اند در نزد تو چگونه است گفت
معقول است اینها علمای انجیل اند و هر چه گواهی داده اند حق است و در آن شکی نیست پس آنحضرت رو بجانب
و اهل او کرد و فرمودند شما همه بر قول او گواه باشید ایشان گفتند بر گفته او گواه شدیم آنحضرت فرمودند
ای جاثلیق بحق پسر مریم و مادرش قسم است آیا میدانی که متی گفته مسیح پسر داود بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم
بن یهودا بن حضرون است و مرقابوس در نسب عیسی ع گفته که کلمة الله است که آنرا در جسد آدمی در آورده شده است
و الوقا گفته که عیسی و مادرش هر دو آدمی بوده اند از گوشت و خون پس روح قدس در ایشان در آمد و از
روی شهادت که عیسی ع بر راستی بر نفس خود داده میگوئی که عیسی ع گفته یا معشر الحواریین یا قول لکم انه
لا یصعد الی السماء الا من نزل منها الا راکب البعیر خاتم الانبیاء فانه یصعد
الی السماء و ینزل یعنی ای جماعت حواریان میگویم من شما را بتحقیق که بالا نمیرود باسمان مگر کسی که از آن
فرود آید و او نیست مگر شتر سواری که خاتم انبیاست بدرستی که او بر آسمان بالا رود و باز فرود آید
و این قول چه میگوئی جاثلیق گفت این قول عیسی ع است و ما انکار آن نمیکنیم آنحضرت فرمودند چه میگوئی در قول
الوقا و مرقابوس و متی بر عیسی ع و آنچه باو نسبت داده اند جاثلیق گفت ای قوم نه او ایشان را راستگوی
میدانست و گواهی میداد که ایشان علمای انجیل اند و قول ایشان حق است و در آن جمله فرمید و حال
ایشان را دروغگوی میداند جاثلیق گفت ای دانای مسلمانان دوای که مرا معذور داری اهل ایمان دوست دارم که مرا
از امر این بزرگان معاف داری و از گفتگوی ایشان در گذری آنحضرت فرمودند چنین نکه کفر کردیم و ترا
معاف داشتیم ای نصرانی سوال کن از آنچه میخواهی جاثلیق گفت دیگری از تو سوال کند بحق مسیح قسم گمان ندارم
که در میان علمای مسلمانان مثل تو کسی باشد پس آنحضرت ملتفت برأس جالوت شده فرمودند تو از من سوال میکنی

یا من از تو

یا من از تو سوال کنم گفت من از تو سوال میکنم و هیچ حجتی را از تو قبول نمیکنم مگر آنکه در توریه یا انجیل یا زبور
یا در صحف ابراهیم ع بوده آنحضرت فرمودند هیچ حجتی از من قبول مکن مگر آنچه در این کتابها بوده باشد رأس جالوت گفت
نبوت محمد صلعم از کجا بثبوت رسیده است و چگونه ثابت شده آنحضرت فرمودند موسی بن عمران و عیسی بن
مریم و داود خلیفه پروردگار عالمیان ع بر پیغمبری او صلوات الله علیه گواهی داده اند و بشهادت ایشان
نبوتش ثابت شده است رأس جالوت گفت قول موسی بن عمران را ثابت کن آنحضرت فرمودند آیا میدانی
ای یهودی که موسی بن عمران بنی اسرائیل را وصیت کرد و بایشان گفت انه سیاتیکم نبی من اخوانکم
فبه فصدقوا و منه فاسمعوا یعنی بتحقیق زود که بیاید پیغمبری از برادران شما بر شما بیائید و پیغمبری او تصدیق
و سخن او را قبول کنید آیا هیچ میدانی که بنی اسرائیل را غیر از پسر اسمعیل برادری هست اگر قرابت بنی
اسرائیل را با اسمعیل و نسبتی که میان ایشان است از قبل ابراهیم ع میدانسته باشی و ترا معرفت بنسبت
ایشان بهم باشد رأس جالوت گفت راست است این قول موسی ع و ما از این وجه رفع نمیتوانیم کرد پس آنحضرت گفت
آیا هیچکس غیر از برادران بنی اسرائیل که محمد صلعم باشد پیغمبری دیگر آمده است گفت نه آنحضرت فرمودند آیا این سخن
نزد شما بصحت رسیده است گفت آری و لیکن دوست دارم این مطلب را برای من از توریه بصحت رسانی
آنحضرت فرمودند آیا منکر میشوی که در توریه است و شما میگوئید جاء النور من جبل طور سیناء
و اضاء لنا من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران یعنی آمد نور از جانب کوه طور سینا
و روشنی داد از برای ما از جانب کوه ساعیر و شعله کشید بر ما یعنی آشکارا گردید از جانب کوه فاران
پس جالوت گفت این کلمات را میدانم و لیکن معرفت بتفسیر آن ندارم آنحضرت فرمودند من ترا از آن
خبر دهم اما قول او که جاء النور من جبل طور سیناء و آن وحی الهی است که بر موسی ع در کوه طور سینا نازل شد

و قول او واضاء فاران من جبل ساعیر که کوهیست که حضرت عزت بر عیسی بن مریم علیه السلام
وحی فرستاده و او بر آن کوه بوده و اما قول و استعلن علینا من جبل فاران و آن کوهیست از کوههای
که در میان مکه است و شعیب پیغمبر علیه السلام گفت در آنچه بود و صاحب تو میگوید از توریه که رأیت راکبین
اضاء لهما الارض احدهما علی حمار والاخر علی جمل یعنی دیدم دو سوار که زمین از ایشان
روشن شده بود یکی بر خر سوار بود و دیگری بر شتر گویا خر سوار که بود و شتر سوار کیست راس جالوت
گفت که ایشان کیستند مرا خبر ده آنحضرت فرمودند خر سوار عیسی علیه السلام است و اما شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله است
آیا انکار میکنی که در توریه نیست گفت انکار آن نمی توانیم کرد و بعد از آن آنحضرت فرمودند آیا حیقوق
پیغمبر علیه السلام را میدانی گفت آری خبر او و عارفم گفتند او گفته است که کتب شما بآن ناطق است که جاء الله
تعالی بالبیان من جبل فاران وامتلأت السموات من تسبیح احمد وامته
یحمل خیله فی البحر کما تحمل فی البر ماتینا بکتاب جدید بعد خرب بیت المقدس
یعنی حضرت عزت پیغمبر را صلی الله علیه و آله آورده و از کوه فاران آشکار کرده است و آسمانها از تسبیح احمد
وامت او پر شد میروند سپاه او در دریا همچنانکه بر خشکی روند می آید بر ما بکتاب نو بعد از خراب شدن
بیت المقدس و از کتاب نو مراد قرآن است این را میدانیم و ایمان بان داری راس جالوت گفت این را
حیقوق پیغمبر علیه السلام گفته و ما انکار قول او نمیکنیم آنحضرت فرمودند بدرستی که داود علیه السلام در زبور گفته
و تو خود خوانده که اللهم ابعث مقیم السنة بعد الفترة یعنی بار خدایا بفرست بر ما کسی که سنت را
بر پا دارنده است را که عبارتست از اوامر و نواهی الهی بعد از فترة که کنایه از خالی بودن زمانست
از پیغمبران یا در وقت بسیاری فتنه و فتور در میان مردمان آیا هیچ پیغمبر را میدانیم که سنت را بر پا داشته

باشد

باشد بعد از محمد صلی الله علیه و آله راس جالوت گفت میدانم که این قول داود علیه السلام است و منکر آن نیستیم ولیکن اراده
کرده است بآن عیسی علیه السلام را و ایام او ایام فترة بوده است و موافق سنت توریه تا وقتی که حضرت عزت او را
بسوی خود برداشت و در انجیل مکتوب است که ان ابن البرة ذاهب والبارقلیطا جاء من بعده
وهو یخفف الآصار ویفسر لکم کل شیء ویشهد لی کما شهدت له انا جئتکم
بالامثال وهو یاتیکم بالتاویل یعنی پسر زن نیکو میرود و فارقلیطا نیکوکار بعد از وی آید
و ثقل گناهان را تخفیف میدهد و همه چیز را از برای شما تفسیر میکند و بیان مینماید و برای من گواهی میدهد چنانچه
گواهی دادم من از برای او و من با مثل بشما آمده ام و او با تاویل بر شما خواهد آمد آیا میگروی و قبول داری که این در
انجیل است گفت آری انکار آن نمیکنیم پس آنحضرت فرمودند ای راس جالوت سوال میکنم ترا از پیغمبر تو موسی
بن عمران علیه السلام که ثابت است گفت سوال کن فرمودند پیغمبری موسی علیه السلام بچه حجت ثابت است یهودی گفت باین
حجت و دلیل که او آمده است بآنچه نیامده است بآن هیچیک از پیغمبران که پیش از او آمده اند فرمودند مثل
چه چیز گفت باشد شکافتن دریا و مار کردن عصا و عصا بر سنگ خاره زدن و چشمها آب از آن دویدن و بیرون
آمدن و بیرون آوردن ید بیضا از گریبان و علاماتی که خلق را قدرت بآوردن مثل آنها نبود آنحضرت فرمودند
راست گفتی در آنکه او بآنچه آمده است از چیزهایی که خلق را قدرت بآوردن مثل آنها نیست حجتست بر ثبوت
نبوت او آیا نه هر که دعوی پیغمبری کند و بعد از آن بر طبق دعوی خود معجزی چند از آنچه خلق مثل آن نتوانند آورد
بنابرین واجب است بر شما تصدیق او کنید و قبول قول او نمایید گفت نه بر ما لازم است که او را تصدیق کنیم زیرا
که موسی علیه السلام را بجهت قرب و مکان و منزلت او در نزد پروردگار نظیری نیست و بر ما واجب نیست اقرار کردن
بر نبوت هر که دعوی آن کند یا آنکه از علامات و معجزات مثل موسی علیه السلام آورده است بیاورد و خطاب کرد آنحضرت

فرمودند پس چگونه با نبیائی که پیش از موسی علیه السلام بودند اقرار کردی و حال آنکه ایشان چنانچه موسی ع دریا نشکافتند
و دوازده چشمه از سنگ روان نگردانیده اند و عصا را مار نساخته یهودی گفت خبر گفتم و تو خبر دادم
که هر گاه ایشان آمدند و بر نبوت خود از آیات و معجزات که خلق را قدرت بآوردن آن نبود آوردند
و اگر چه آورده آنچه موسی علیه السلام آورد از آنها نیاورده است یا نه آنچه آورده است واجب شد تصدیق ایشان بر ما
آنحضرت فرمودند ای رأس جالوت هر گاه اینچنین که گفتی پس چه چیز ترا مانع از اقرار کردن به نبوت عیسی علیه السلام
و بدرستی که او مرده زنده میکرد و مبروص را شفا میداد و از گل بهیئت مرغی میساخت و باد در آن
میدمید و برحمت پروردگار جانوری میشد و به پرواز میآمد رأس جالوت گفت میگویند که عیسی علیه السلام
اینها کرده و ما خود مشاهده آن نکردیم آنحضرت فرمودند آنچه موسی ع از آیات و معجزات نموده است
آنرا تو دیده و مشاهده کرده نه نیست که باخبار از ثقات اصحاب موسی علیه السلام بتو رسیده گفت آری فرمودند
همچنانکه معجزات موسی ع آشکار گشته و باخبار متواتر بشما رسیده [...] قبول کردید و باور کردید پس چرا
آیات عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام را تصدیق ننمودید و باور نکردید پس او از جواب [...] آنحضرت فرمودند
همچنین است امر محمد صلعم و آنچه باو آمده است و امر هر پیغمبری که حضرت حق فرستاده است از آیات
و معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنکه او یتیم و فقیر و اجیر و چوپان بود چیزی نخوانده و پیش معلمی تعلیم نکرده
قرآن آورده است که کتب خدا همه ملت ثبت است و بعد از آن می‌آید بر قرار که قصص انبیا و اخبار ایشان
یکیک حرف ایشان مذکور است و اخبار گذشتگان و آیندگان و باقی ماندگان تا روز قیامت در آن
مسطور است و او از سرائر و ضمایر ایشان بایشان خبر میداد و آنچه ایشان در خانهای خود میکردند او میگفت
و همچنین آمد با آیات بسیار و معجزات بیشمار که حیثیت لا تعد و لا تحصی که کسی چگونه تواند شمرد آیاتش که همچو صنع خالق

نصرهم بردی است ع رأس جالوت گفت که در زمانه خبر عیسی علیه السلام بصحت رسیده است و نه خبر محمد صلعم به نبوت
پیوسته و ما را جایز نیست که بهیچکدام از ایشان اقرار کنیم چرا که اقرار بچیزی که بصحت نرسیده صحیح نیست
آنحضرت فرمودند پس آن گواهی که از برای عیسی و محمد صلعم گواهی داده است بر نبوت ایشان ادای شهادت نموده
شاهد زور است یعنی دروغگوی بوده و این چنین محال است چرا که گواه ایشان خدای تعالی است او از جواب فرو ماند
بعد از آن حضرت هربذ اکبر را طلبیده گفت خبر ده مرا از زردشت که تو گمان میبری که او پیغمبر است چه حجت
بر نبوت او داری و بچه دلیل او را پیغمبر میشماری گفت بآن حجت که آنچه آورد هیچکس پیش از و بما نیاورده بود
اگر چه ما خود آنها را از او مشاهده نکردیم ولیکن اخبار بسیاری از اسلاف بما رسیده است که چیزی چند بر ما
حلال کرده که غیر او دیگری آنها را حلال نکرده است و ما متابعت او کردیم گفت نه آری همچنان است
اقرار بسیار از امم سابقه بآنچه پیغمبران بآن آمده اند موسی و عیسی و محمد صلعم آورده اند باخبار بایشان رسیده است
و اقرار بآن کرده اند [...] عذری است در ترک اقرار به پیغمبران دیگر هر گاه که از قبیل اخبار متواتره
بشما رسیده است که با پیغمبران [...] آمده است و دیگری بآن نیامده است اقرار بآن کردید و او را معجزه
میدانید پس هربذ از جواب بازمانده ساکت شد آنحضرت فرمودند ای قوم اگر در میان شما کسی هست که مخالف
اسلام بوده باشد و خواهد که چیزی سوال کند پیش آید و سوال کند بی آنکه بزرگی فرو شد عمران صابی که از متکلمان
و یکی از ایشان بود بر خواست و گفت ای عالم مردمان بود اینای خلقان اگر نه تو مرا خوانده بودی که از تو سوال
کنم بسوال تقدیم بر تو نمیکردم و من بشهر کوفه و بصره و شام و جزایر رفته ام و بسیاری از متکلمان را دیده ام
هیچکس بمن نرسیده که وحدانیت پروردگار را که یکیست و قایم بوحدانیت چرا او ثابت است از برای غیر نبوت
رسانیده باشد آیا مرا اجازت میدهی که از تو سوال کنم آنحضرت فرمودند اگر در میان جماعت عمران صابی توئی

سوال کن گفت آری منم آن حضرت فرمودند بپرس ای عمران و بر تو باد بانصاف و دوری از سخنان
در گذری و بر سخن تعدی نکنی گفت بخدا قسم ای سید من نمیخواهم مگر آنچیز را که تعلق بان دارم از برای من
بثبوت رسانی و من اصلا در سخن تعدی نکنم گفتند بپرس از هر چه خواهی پس مردمان همه گوش شدند
تا کلام ایشان را بشنوند عمران گفت خبر ده مرا از موجود اول که چیست و سپس او را حسب آنحضرت
فرمودند خبر پرسیدی متوجه باش و آنچه میگویم بفهم اما واحد همچنان واحد است و همیشه بوده است
در حالی که هیچ چیز با او نبوده و حدود و نهایت ندارد و از مقوله اعراض نیست و همچنان خواهد بود
بیت ای وجود تو اصل هر موجود ‖ هستی بود و خواهی بود ‖ پس از آن خلقی از نوی بیافرید مادهٔ مختلف
با انواع اعراض و اقسام حدود و نهایت بیافریده نه در چیزی پایداری اوست که توان گفت
که بآن قایم است و نه در چیزی حدود نهایت است که نهایتی از برای او تعیین توان نمود و نه به چیزی
پایداری اوست که توان گفت بآن قایم است و نه در چیزی نزوات امتیاز باید بعد از آن که
خلق را بوجود آورد بعضی از ایشان را برگزیده و برخی را بر دیگری پدید اختلاف در ایشان پدید آورد و برنگهای
گوناگون بیافرید نه بواسطه احتیاجی که او را بایشان بود و نه بجهت دریافت منزلتی که بدون آفرینش
ایشان باو نمیرسید و نه از آنچه بیافرید از برای نفس خود زیادتی و نقصانی دید ای عمران این سخن را
تعقل کن گفت آری بخدا قسم ای سید من تعقل کردم آنحضرت فرمودند بدان ای عمران صابی
اگر آنچه او بیافرید از برای حاجتی یا غرضی بودی نمی آفرید مگر کسی را که در حاجتهای خود بسبب او از وی
نمود و بهره بیشتر از او از آن بود که اصناف آنچه آفریده است بیافریند زیرا که هرچند معینان و مددکاران
بیشتر باشند صاحب ایشان قوی تر باشد و صاحب نیز ای عمران ※ گنجایش حاجتهای او ندارد زیرا

که او

که او از خلق چیزی حادث نکند مگر آنکه حاجتی دیگر در او حادث شود و همچنین الی غیر النهایه و از برای همین میگویم
که آفریدگار خلق را بواسطه حاجتی یا غرضی نیافریده است و لیکن حاجتهای آفریدگان نقل کرده است
که بعضی از ایشان به بعضی حاجت داشته باشند و برخی را بر برخی تفضیل داده بی آنکه حاجتی بانکس که
او را تفضیل داده است داشته باشد و بی آنکه عقوبتی بر آنکس که او را ذلیل و خوار گردانیده است نموده باشد
پس از این جهت آفریدگان بیافرید که ایشان بیکدیگر محتاج باشند آنکه او را با ایشان احتیاج بوده
عمران گفت ای سید من آیا کاین فی نفسه معلوم نفس خود بوده است یا نه بعلم و فکر که آفریدگار با وجود هیچ
با او نبود عالم بذات خود بوده است یا نه آنحضرت فرمودند بدرستیکه دانستگی بچیزی برای نفی خلاف آن
چیز است و باید که نفس آنچیز از آنچه نفی کرده شده است از آن موجود باشد و آنجا چیزی که مخالف او کند نبوده
که او را احتیاج افتد بنفی کردن آنچیز از نفس خود بتحدید و نهایتی که از آن چیز دانسته است کنایه از آنکه
در هنگام کان الله و لم یکن معه شیء چیزی با او نبود که او را احتیاج به نفی کردن آنچیز از ذات خود
آیا فهمیدی ای عمران گفت آری بخدا قسم فهمیدم ای سید من خبر ده مرا که حضرت عزت بچه چیز علم
بهم رسانیده است بآنچه علم بهم رسانیده آیا بضمیر و اندیشه علم باشیا حاصل نموده یا بغیر آن آنحضرت
فرمودند آیا دیدی تو هرگاه چیزی را که بضمیر علم بآن بهم رسد کرده و چاره هست از آنکه بجهت آن ضمیر حدی و
نهایتی مقرر باید نمود تا معرفت بسوی او منتهی شود عمران گفت ناچار است از آنکه مر باید از برای
آن ضمیر حدی و نهایتی قرار داد تا معرفت بسوی او منتهی شود و علم بآن چیز حاصل آید آنحضرت فرمودند
پس آن ضمیر چه چیز است عمران از جواب درماند آنحضرت گفتند باکی نیست اگر من از نفس ضمیر از
تو بپرسم که آیا آن ضمیر دیگر میدانی علم بآن بهم رسانی یا بهمان ضمیر گفت آری از آن ضمیر را بضمیر دیگر میدانم

آنحضرت فرمودند قول خود را تباه کردی و دعوای خود را بر خود فاسد ساختی ای عمران آیا نه سزاوار
این است که بدانی بتحقیق عمران گفت ای سید من خبر ده مرا از آفریدگار که هرگاه که او واحد
باشد و هیچ چیز غیر از وی نباشد و هیچ چیز با او نباشد آیا نه بآفریدن آفریدگان بعینه در او راه یافته
و از حالی بحالی گشته آنحضرت فرمودند که حضرت عزت بآفریدن آفریدگان تغییر نیافته و از حالی
بحالی گشته ولیکن آفریدگان تغییر می‌یابند و از حالی بحالی می‌شوند بتغییر او جل شانه عمران گفت پس او را
بچه چیز دانستیم و راه بمعرفت او بردیم آنحضرت فرمودند او را بغیر او دانستیم و عارف گشتیم
گفت چه چیز است آن آنحضرت فرمودند مشیت او و اسم او و صفات او و آنچه باینها مانند غیر او اند
و همه اینها حادث و مخلوق و مدبر اند عمران گفت پس او چه چیز است آنحضرت فرمودند او نور است
باین معنی که هدایت کننده و راه نماینده است مر آفریدگان خود را از اهل آسمانها و زمینها و نیست
برای من زیاده از توحید من او را و یعنی بر تو لازم نیست که زیاده از من توحید بدانی عمران گفت ای سید من
آیا نه آفریدگار پیش از آفرینش ساکت بود و ناطق نبود و بعد از آفرینش ناطق آمد آنحضرت
فرمودند سکوت از ناطق نباشد مگر آنکه پیش از آن نطقی بوده و مثل در آن این است که چراغ را نمیگویند که ساکت است
و نطق نمیکند و نمیگویند که چراغ روشنی میدهد در آنچه خواهند که بکنند زیرا که روشنی از چراغ
بنفسه فعل است که از او صادر میشود و نه از مقوله کون است که در آن بوجود می‌آید و بدرستی که آن روشنی
نیست که غیر او باشد بلکه خود اوست و چون برای ما روشنی دهد گوییم که روشنی داد تا با آنکه روشنی
یافتیم با آن و بآن روشنی کارهای خود را می‌بینیم و امور خود درست میکنیم عمران گفت ای سید من بدرستی
که آنچه من میدانستم این بود که این در فعل خود متغیر شده است از حال خود بسبب آفریدن آفریدگان آنحضرت

فرمودند

فرمودند جهل ورزیدی ای عمران در قول خود که میگویی ای عمران این در هر وجه از وجوه متغیر میشود یا آنکه ذات او چنان شود
که او را متغیر گرداند ای عمران هیچ می‌یابی که آتش اگر چه نفس خود را بسوزد یا هیچ می‌بینی که دیده دیده خود را
دیده باشد عمران گفت هرگز این را ندیده ام مگر آنکه خبر دهی مرا ای سید من که او در حقیقت با خلق در وست
آنحضرت فرمودند او جل شانه بزرگ است ای عمران از آنچه تو در باب او میگویی نه خلق در وست بلند است و برتر
عظمت و کبریای او و از آن چه چیز است علم تو که او را بآن بشناسی و بدانی و نیست قوتی بسوی معرفت او مگر بتوفیق
و اعانت او جل شانه خبر ده مرا از آینه که تو در او می‌بینی یا او در تست پس اگر هیچیک از شما در همدیگر نباشید
بچه چیز از نفس خود بآن راه بردی عمران گفت بروشنی که میان من و آینه است پی آن بردم آنحضرت فرمودند
آیا هیچ از آن روشنی زیاده بر آنچه چشم تو می‌بیند در آینه می‌بینی عمران گفت آری زیاده از آن می‌بینم آنحضرت فرمودند
آن را بما بنما پس او در جواب عاجز شد آنحضرت گفتند آن نور را زیاده از این نمی‌بینم که ترا دلالت کرده بر وجود آینه
و آینه دلالت کرده بر وجود تو بی آنکه هر یک از شما در دیگری باشید بی آنکه ترا آینه در تو باشد و از برای این معنی غیر از این
مثل مثالها بسیار است که جاهل را در آنها دگر سخنی نیست و لله المثل الاعلی و مراد این صفت بلندی
یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق بعد از آن آنحضرت ملتفت مامون شده فرمودند وقت نماز است عمران
گفت ای سید من مسئله مرا قطع مکن بدرستی که دل من روشن شده آنحضرت فرمودند نماز را میگذاریم و برگشته
باز بر سر سخن می‌آییم برخواستند و مامون نیز هم برخاست و با آنحضرت در درون حجره خاص رفته نماز
گذاردند و مردمان در بیرون در عقب محمد بن جعفر بنماز قیام نمودند بعد از آنکه از نماز فارغ شدند آنحضرت
بیرون آمده بجای خود قرار گرفتند و عمران را طلبیده فرمودند ای عمران بپرس از آنچه خواهی عمران گفت ای
سید من خبر ده مرا از خداوند عزت جل شانه که بحقیقت توحید میشود یا بوصف هر یک آنحضرت فرمودند

بدان که خدای تعالی نور است و پدید کننده آسمان و زمین است و موجود و یکتا و واحد است و همچنین هیچ چیز
با او مانند نیست و نمی توان گفت که او معلوم است و نه مجهول و نه چیزیست که اسم چیزی از چیزها غیر از او بر او واقع شود
و نه از وقتی بوده است و نه تا وقتی خواهد بود و نه بچیزی پا مدار است و نه بچیزی نا مدار و نه بچیزی پایدار و اینها
همه پیش از آفریدن آفریدگان است در هنگامی که هیچ چیز غیر از ذات اقدس نبود و هر چه از اینها بر او واقع
از آنچه هست پس از صفات نبوده و بدان بدانی که ابداع و مشیت و ارادت هر سه یک معنی دارند و اسامی
اینها جدا اند و بدانکه اول ابداع و نخستین مشیت و ارادت او حروف است که اینها را اصل هر چیزی
و دلیل هر درک کننده و فیصل دهنده هر مشکلی گردانیده است و بآن حروف فرق کرده میشود اسم
هر چیزی که بود از حق و باطل و فعل یا مفعول یا معنی یا غیر معنی و تمامی امور کارها بدین حروف گرد آمده است
و در ابتدای پیدایش این حروف و ابداع اینها بغیر از معنی نفس خود معنی دیگر که منتهی گردد و وجودی بدان
برای اینها معین نکرده نهیده زیرا که مبدع شدند بابداع بغیر درین موضع اول فضل خدای تعالی است که الله نور
السموات والارض یعنی خدای آسمانها و زمینهاست و نور نامیست از نامهای حق سبحانه و تعالی و حروف
معقولیست یا تعقل و آن حروفیست که مدار آنچه گفته اند بر آنهاست و همگی عبارات آنحضرت عزت
که تعلیم آفریدگان خود کرده است و بایشان آموخته و آن سی و سه حرف است از آنجمله بیست و هشت حرف
دلالت بر لغات عربیست و از جمله بیست و هشت حرف بیست و دو حرف دلالت بر لغات سریانی
و عبرانی میکند و از بیست و دو حرف پنج حرف است که در لغات عجم و سایر اقلیم دیگر منتشر شده است و تمامی
حروف سی و سه حرف است و اما دگر این پنج حرف مختلف زیاده بر آنچه ذکر کردیم عجم است یعنی گفتن این
نیست پس الحروف المقطعات بعد از شماره و احکام آنها عمل خود ذکر نمیکند و عز و جل کن فیکون

۱۰۱

یعنی خدای تعالی آفریننده آنچه میخواهد و چون حکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را که معلوم
اوست بباش پس بباشد و لفظ کن اختصار است از عزت تکوین اشیا تکوین او یعنی هست کردن
خلق و پیدا نمودن اشیا و دشوار نیست و کن از و صفت و آنچه هست گردد و پیدایش نام مصنوع باشد
پس خلقت اول از خدای تعالی خلقت ابداعیست که آن از نه حرکت و نه رنگ و جنس است و خلقت
ثانی خلقت حروفست که اینها نه وزن است و نه رنگی و آنها مسموع شدند و موصوف و بنظر در نمی آیند
و خلقت ثالث آنچه از انواع اند آنها بتمامی محسوس و ملموس شدند و رایحه دارند و بنظر در می آیند که حضرت
عزت را ابداع و پیدایش نیست زیرا که نه پیش از او و نه با او جل شانه چیزی بوده و ابداع بر خلقت
حروف سابق است و حروف بهیچ معنی بغیر نفس خود دلالت نمیکند آنحضرت فرمودند از برای آن دلالت
نمیکند که حضرت عزت آنها را هر کدام غیر معنی جمیع نمیکرد اند پس جمع چهار حرف یا پنج حرف
یا شش حرف یا بیشتر یا کمتر از اینها جمع آید از برای غیر معنی و هم نیاورد بلکه نخواهد بود مگر
از برای معنی محدث یعنی نو پیدا شده بعد و پیش از آن چیزی نباشد عمران گفت ما چگونه اینها را بدانیم و نفهمیم
با آنها هم رسانیم که آنها بغیر معنی نفس خود دلالت نمیکنند آنحضرت فرمودند بیان آن این است که هر گاه تو غیر
معنی نفس اینها را چیزی دیگر اراده نکنی و خواهی که آنها را ذکر کنی فرداً فرداً ذکر خواهی گفت ا ب ت
ث ج ح خ تا آخر هیچ معنی دیگر غیر از معنی نفس اینها نخواهی یافت و هر گاه که حرفی چند از اینها را با هم
جمع کنی و آنرا اسمی یا صفتی بجهت معنی که خواهی اراده و طلبی اراده نمائی بگردانی و دلیل آن بر معانی آنچه اراده
کرده و موصوفی که بان قصد نمود آیا فهمیدی ای عمران گفت فهمیدم آنحضرت فرمودند بدان بدانکه هیچ
صفتی از برای غیر موصوف و هیچ اسمی از برای غیر معنی و هیچ حدی از برای غیر محدود نمی باشد و صفات و اسما

دلالت بر کمال وجود میکند و دلالت بر احاطه نمیکند همچنانکه دلالت بوجود که آن تربیع و تثلیث
و تخمیس است نمیکند زیرا که معرفت حضرت عزت بصفات و اسماء درک کرده میشود و بتجدید و بطول
و عرض و قلت و کثرت و لون و وزن و آنچه بدینها مانند دریافت نمیشود و هیچ چیز از اینها بحضرت عزت
این است تا آنکه آفریدگار او بحقیقتی که بحواس خود درانند و بسبب وزنی که ذکر کرده ایم او را دریابند و معرفت
باو بهم رسانند و لیکن دلالت میکند بر خدای تعالی و بصفات او و راه می نماید باسماء او و استدلال کرده میشود
بر آفریدگان او تا آنکه دلالت کرده شده او در آن باب بدیدن بچشم و شنیدن بگوش و سودن بکف و فرا
گرفتن بدل محتاج نگردد و اگر چنانچه صفات او جل شانه دلالت بر او نمیکرد و اسماء او را نمیخواندند و ادا
خلق دریافت معنی او نمی بود عبادت خلق از برای اسماء و صفات او می بود دون معنی او پس اگر این
نه آنچنان بود معبود یکتا غیر از خدا می بود زیرا که صفات و اسماء غیر اوست آیا فهمیدی ایعمران
گفت ای سید من فهمیدم زیاده کن آنحضرت فرمودند زنهار و بر حذر باش از قول جهال و اهل عمی
و ضلال و آنانی که گمان دارند که حضرت عزت از برای حساب کردن و شمار و جزا بخشیدن و عقاب
نمودن موجود خواهد شد و در دنیا بواسطه طاعت دیدن و امیدوار موجود نیست اگر در وجود
حضرت عزت نقص و کمالی میبود هرگز در آخرت موجود نمیشد و لیکن این قوم گمراه شدند و از راه راستی
کور و کر گشتند و دیدن از شنیدن حق بستند بحیثیتی که نمیدانستند و آن قول اوست جل شانه که من کان
فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا یعنی هر که هست در دنیا کور بدانکه دلش
راه صواب نبیند و بخالق بوجود در شک میکنند پس او در آخرت نابینا بود و گمراه تر از انکه طریق نجات
نیابد و راه خلاصی نبیند بیت هر که زشت است همان زشت بمحشر خیزد ٭ کور از خواب محال است که بینا خیزد

وبدرستی

و بدرستیکه صاحبان عقل دانسته اند که استدلال بر آنچه آنجاست نمی باشد مگر بآنچه اینجاست یعنی همچنانکه
اینجا به ثبوت رسیده است که حضرت عزت مرئی نمیشود و اینجا نیز همین دلیل قایم است که بدیده سر در آنجا
جل من لا اله الا هو و هر که علم از برای خود بگیرد و وجود و ادراک و را از خود طلب کند
دون غیر آنها زیاده نمیشود او را از آن علم مگر دوری زیرا که خدای تعالی آنرا مخصوص گردانیده است
که عقل دارند و میدانند و نمی فهمند عمران گفت ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا از ابداع که آن از جمله خلقت
یا غیر خلقت آنحضرت فرمودند که آن خلقت ساکن است بسکون درک کرده نمیشود و از آن جهت در جمله مخلوقات
در آمده است که آن چیزیست که حادث شده است و هر چه حادث شده است مخلوق بود و خدای تعالی احداث
آن کرده است پس از شمار مخلوقات او گردید و اوست پروردگار و خالق و باقی مخلوقات او بیند
نه در میان خالق و مخلوق غیر ایشان ثالثیست و آنچه خدای تعالی آفریده است تعقل نمیکنند جمیع مخلوقات
الهی از حیز حصر و شمار بیرونست و آفریدگان او بر چند نوع است ساکن و متحرک و مختلف و مؤتلف
و معلوم و متشابه بدانکه هر چه بحواس دریافت شود پس آن معنی است که بحواس مدرک شده و دریافته گردد
و هر حاسه دلالت میکند بر آنچه خدای تعالی برای آن مقرر گردانیده است از ادراک و دریافت آن
و فهمیدن آن آنست که همه را من حیث المجموع میفهمد و میدانند بدان مدرس و احدی که قایم است
یعنی تقدیر و تحدید آفریده است خلق را بتحدید و تقدیر و آنچه آفریده است دو خلقت تقدیر و مقدر
و در هیچ کدام ازین دو نه رنگ است و نه وزن و نه ذایقه و هر کدام از اینها بآن دیگری درک کرده میشود
و تقدیر و مقدر دریافت میگردد و هر یک مدرک نفس خود گردانیده و هیچ چیز را که قایم بنفس است بنا نهاد
دون غیر آنچه خواسته و اراده کرده از دلالت نمودن بر نفس او و اثبات وجود او جل شانه بنفس حضرت

پس سبحانه و تعالی فرد است و واحد است که با او ثانی نیست که او را قایم دارد و یا مساعدت او نماید یا بکنند
علت او رسد و آفریدن آن باذن و مشیت پروردگار است بهم میرسند و بیکدیگر منضم میشوند
بدرستی که مردمان درین باب اختلاف کردند تا آنکه گمراه گشتند و متحیر شدند و خلاصی از ظلمت را طلب
نمودند و آنکه خدای تعالی را بصفت خود وصف کردند و متصف بصفات نفوس خود دانستند پس زیاده
رو بید و دور شدند ایشان از خدای تعالی و اگر چنانچه خدا را بصفات خود متصف می ساختند و مخلوقات
بصفات ایشان اتصاف می نمودند هر آینه براستی و فهمیدگی وصف میکردند و گمراه نمی شدند چون
بر آن اختلاف کردند و از آنچه متحیر شدند طلب خلاص خود کردند از مقصود دور افتادند و بعضی از ایشان
در طلب بد شدند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یعنی خدای راه می نماید هر که را خواهد
بسبب بگردیدن براه راست و درست که طریق منقطع نمود و دولت عمران گفت ای سید گواهی میدهم
بتحقیق که او همچنانست که تو وصف کردی ولیکن مرا یک مسئله مانده است آنحضرت فرمودند بپرس
هر آنچه خواهی گفت از معنی حکیم می پرسم که او جل شانه در چه چیز حکیم است آیا چیز احاطه او میکند و او را
فرا میگیرد یا از چیزی بچیزی تحویل می نماید یا او بچیزی حاجت است آنحضرت فرمودند خبر میدهم ای عمران
ترا از آنچه پرسیدی پس آنرا تعقل کن بدرستی که از غوامض آنچه بر مخلوقات وارد می آید در مسایل ایشان
این مسئله است و کسی که عقل او متفاوت است و علم او ثبت و نشسته بر آن نمی فهمد و دانستن آنرا عاجز
آیند صاحبان عقل در پیش منصفان در علم و دانش بی پایان برند اما اول آنکه آنحضرت عزت
آفریدگار را از برای حاجتی که با ایشان است می آفرید هر آینه جایز می بود گوینده را که بگوید آفریدگار
تحویل کرد بسوی آنچه آفریده است بواسطه حاجتی که با ایشان دارد ولیکن او جل شانه آفریدگار را برای آن

بنابر

نیافرید که با ایشان محتاج بود و همچنان همیشه نه در چیزی و نه بر چیزی است و پاینده است مگر آنکه آفریدگان
دست بهم میزنند و بیکدیگر منضم میشوند و در همدیگر می آیند و از یکدیگر بیرون می آیند حضرت عزت تبارک و تعالی
همه آنها بید قدرت خود دارد و نگاه میدارد بنوعی که نه از چیزی در می آید و نه از چیزی بیرون می آید و نه او را نگاه
داشتن ایشان هیچ رنج می اندازد و نه بر او گران می آید و نه از ضبط ایشان عاجز می شود و هیچکس از آفریدگان
این سر را نمیدانند که چگونه است مگر خدای تعالی و هر کسی که او بر آن مطلع کرده است از رسولان که نگاه
دارندگان اسرار و خازنان او امر و بر پا دارندگان شریعت اند و بدرستی که امر او جنبش است بر بهم زدن
یا از آن نزد دیگر و هر گاه که خواهد چیزی کند و کار را احداث نماید او را گوید بشو پس میشود بمشیت و اراده
او و چیزی از آفریدگان او با او نزدیکتر از چیزی نیست و هیچ چیز دورتر از چیزی نیست آیا فهمیدی ای عمران گفت
آری ای سید فهمیدم و گواهی میدهم بتحقیق که حضرت عزت آنچنانست که تو وصف کردی و بدرستی که
محمد صلعم بنده اوست که فرستاده شده است بدرستی و دین او حق است بعد از آن رو بقبله کرده سجده نمود
و اسلام قبول نمود حسن بن محمد نوفلی گفت چون متکلمان کلام عمران صابی را شنیدند و بحث کردن او را
دیدند چرا که مردی بود بحاث و مجادل که هیچکس او را در بحث منقطع نمی ساخت و با وجود آن شد
و دیگر هیچکس از ایشان جرأت و بحث با آنحضرت نکردند و چیزی از او نپرسیدند پس چون شب بر سر دست درآمد
مامون و آنحضرت برخواستند بمجلس خاص درآمدند با مردمان و اصحاب خود نشسته بودند که محمد بن جعفر کس
نزد من فرستاد چون نزد او رفتم بمن گفت ای نوفلی که دوست تو برسر این قوم که با او بحث میکردند چه آورد
بخدا قسم که گمان ندارم که علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا هرگز در چیزی از اینها که مذکور شد خوض کرده باشد
و نفهمیدم که در مدینه سخن از این مطالب گفته باشد یا پیش او اصحاب کلام برو گرد آمده باشند گفتم مردم حاج بنزد

او می‌آمدند و از مسایل حلال و حرام خود از وی می‌پرسیدند و او جواب ایشان میداد و غبا بود که کسی حاجت
خود را به نزد او می‌برد با او حرف میزد و ندیدم که اصحاب کلام بر او گرد آمده باشند یا او از مطالب
ایشان گفتگو میکرده باشد بعد از آن محمد بن جعفر گفت ای ابا محمد من می‌ترسم که مبادا این مرد یعنی مامون
بر او حسد برد و او را زهر دهد یا آزاری باو رساند تو او را اشاره کن که خود را از این قسم چیزها نگاه دارد
و درین طور امور جرأت ننماید گفتم او از من این سخن را قبول نخواهد کرد و خدا میداند که مامون را نبود
مگر امتحان و آزمایش او که آیا چیزی از علم پدران خود بجا دارد یا نه پس از آن بمن گفت که از زبان من
با او بگو که عم تو این را نپسندید که تو درین باب جرأت کنی و دوست دارد که برای مطالب بسیاری که
در ضمن آن هست خود را از این چیزها باز داری بعد از آن چون بخدمت آنحضرت رفتم و از آنچه میان من و عم او
محمد بن جعفر گذشته بود و هم گفته بود که او را آن خبر دهم بعرض رسانیدم آنحضرت تبسم نموده فرمودند خدا عمم را بخشد چرا
عمم آگاه دارد از آنچه مرا از آن آگاه کرده‌اند و بر اندیشه که در حق من و ذخیره خاطر آن مرد است اطلاع
او این را نپسندید و به پیش آمد همان دم رو بغلامی کرده فرمودند برو و عمران صابی را به نزد من آر گفتم فدای تو گردم
تو شوم منزل او را من میدانم و او در منزل بعضی از شیعیان ما می‌باشد آنحضرت فرمودند مرکوبی برای او ببر و به
و او را بیار پس من به نزد عمران رفتم و او را آوردم چون بر آنحضرت درآمد و سلام کرد آنحضرت او را
تعظیم و تکریم نمودند بعد از آن رخت خلعتی با دوازده هزار درهم و مرکوبی باو بخشید و نوازش بسیار باو نمود
گفتم جانم فدای تو باد فعل جد خود امیرالمومنین علیه السلام را اظهار کردی فرمودند آری ما همچنین دوست داریم
بعد از آن بر سفره فرستند و مرا جانب راست و عمران طرف دست چپ جای دادند و به تعشی
مشغول شدند چون از آن فارغ گشتند عمران را گفتند برو و در صحبت منصرف شو و بجای خود برو و فردا صبح

بما درای

بر ما درآی تا از طعام مدینه بچشانیم القصه عمران از برکت آنحضرت حجت علما و متکلمان شد و همواره اصحاب مقالات
بر او گرد می‌آمدند و با او بحث کرده ملزم می‌شدند و او ابطال مسایل و معتقدات ایشان میکرد تا بحدی که ایشان
از او اجتناب مینمودند و مامون قریب بده هزار درهم باو داد و فضل هم مال بسیاری بدو بخشید
و آنحضرت علیه السلام او را بر صدقات موقوفات شهر بلخ متولی کردانید از آنها نفع بسیاری برد و عابد شد ع
ای خوش آنکس که امامش بود از دو جهان باب سیزدهم در ذکر مجلس امام رضا علیه السلام با سلیمان مروزی
متکلم خراسان بنزد مامون در مرتبه توحید روایت کرد ما را ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه رضی الله عنه
که گفت روایت کرد بمن ابو عمرو بن محمد بن عمر بن محمد بن عمرو بن عبد العزیز که گفت روایت کرد بما
کسی الحسن بن محمد نوفلی که شنیده بود که او میگفت که سلیمان مروزی که از اصحاب کلام و متکلم خراسان
بود چون بر مامون در آمد او را اعزاز و اکرام نموده گفت این ابن عم من علی بن موسی الرضا علیه السلام از حجاز آمده است
و او کلام و علم اصحاب آن دوست میدارد پس بر تو دشوار نخواهد بود از آنکه روز ترویه نزد ما بیایی تا با او
مناظره نمایی سلیمان گفت ای امیرالمومنان خوشم نمی‌آید که مثل او را در مجلس تو در حضور جمعی از بنی هاشم سوال
کنم چه بهر گاه من با او بحث کنم او ملزم شود و این سبب کم مراتبی او گردد و روا نباشد که او را در نزد
تو خفیف گردانم مامون گفت از برای این او را بنزد تو بردم که معرفت بقوت تو دارم و مراد من نیز
این است که او را نه همین یک حجت ملزم سازی بلکه بجهتها بر او بگیری و الزامهاش بر سلیمان گفت غیر از آنکه
اگر مرا با او در اندازی و گفتگوی ما را گوش داری پس مامون کس نزد آنحضرت فرستاد و پیغام داد که مردی
از اهل مرو بر ما وارد شده است و او سرآمد اصحاب کلام و بزرگ اهل خراسان است اگر آنجناب
بر شما دشوار نباشد از آمدن قدم رنجه فرمایی و تشریف ارزانی داری چون این پیغام بآنحضرت رسید

برخواستند و صورت خستند و گفتند شما پیش باشید و عمران صابی با شما باشد پس ما پیش افتادیم و بخانه
مامون رفتیم یاسر و خالد دست مرا گرفتند و بر مامون درآوردند چون سلام کردم جواب سلام باز داد و گفت
برادرم ابوالحسن کجاست گفتم در خانه است گذاشتم رخت می پوشید متعاقب میرسد بعد از آن گفتم ای
امیرمومنان بنده تو عمران با من آمده است و بر در ایستاده گفت کدام عمران گفتم عمران صابی گفت جهتش بدهید
تا در آید چون عمران بر مامون درآمد مامون گفت ای عمران مردی تا آنگاه از بنی هاشم شدی عمران گفت سپاس
مر خدای را که مرا تشرف کرد بشما ای امیرمومنان دیگر مامون گفت ای عمران این سلیمان مروزیست عمران گفت
ای امیرمومنان ور الکمان این است که در علوم نظریات بکمال برآمده خواهم بود با این حال مامون گفت پس چرا
با او مناظره نمیکنی عمران گفت اگر او مناظره میکند مرا هم مضایقه نیست در بین اثنا امام رضا علیه السلام درآمدند
و بعد و منزلت لزوم مجلس را متصور خستند و بزبان معجز بیان فرمودند در چه گفتگو بودید عمران گفت ای پسر پیغمبر
این سلیمان مروزیست و در باب بدا گفتگو میکنند پس سلیمان بعمران گفت در باب بدا آخر بقول ابوالحسن میشوی
که آنچه او بگوید عمران گفت راضیم بقول او که تو در آن باب از برای من حجتی بیاری که بآن حجت بگیرم
پس مامون بآنحضرت گفت ای ابوالحسن چه میفرمایید در آنچه این دو منازعه مینمایند آنحضرت رو بسلیمان
کرده فرمودند چه چیز انکار میکنی و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید خود میفرماید که اولم یذکر
الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک شیئا آیا میدانید و یاد میکنید و نمی اندیشید
ای آدمیان که ما شما را بیافریدیم پیش از این و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود کنایه از آنکه باید که تفکر کنند
این معنی اگر ایجاد معدوم ممکن نیست از جمیع مواد بعد از تفریق آن و میفرماید که وهو الذی
یبدء الخلق ثم یعیده یعنی اوست آنکه اول بار بیافریند خلق را و آنگاه بمیراند و باز او را زنده گرداند

واعاده بسی

واعاده آسانست بر خدای تعالی همچنانکه بدو فرمود پس چنین ابتدا اقرار دارید اعاده را چرا منکرید
وابتدا و اعاده نزد او یکسانست چون قدرت او منزه از نقصانست و آوردن خلق و برانگیختن شان
و میفرماید که بدیع السموات والارض یعنی از نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست و دیگر میگوید که
یزید فی الخلق ما یشاء یعنی زیاده میکند در آفریده خود آنچه میخواهد و آن زیادتی در شان یا عقلیست
چون علم و کرم یا جسمانیه است چون حسن صورت و ملاحت خلقت و همچنین تواضع در اشراف و سخا را
در اغنیا و تعفف را در فقرا و صدق را در مومنان و شوق را در محبان و میفرماید که بدء خلق الانسان
من طین یعنی آغاز کرد آفریدن آدم را از گل و میگوید تعالی شانه و آخرون مرجون لامر الله
اما یعذبهم واما یتوب علیهم یعنی دیگران از مخلفان که بی عذری در بیرون آمدن
بجنگ تبوک تخلف ورزیدند تاخیر شد کاشان و بازداشتگان برای فرمان خدای درباره ایشان
عذاب کند خدای و دیگر میفرماید که وما یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا فی کتاب مبین
یعنی زنده کانی داده نشود بهیچ درازعمری و کم کرده نشود از عمر متعمر دیگر مراد از این است که هیچ زیادتی
عمر و نقصان آن نیست مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر مقرر شده بدرستی که طول و قصر عمر بر خدای تعالی
آسانست سلیمان گفت آیا در باب بدا هیچ چیز از پدران بزرگوار تو بتو رسیده است فرمودند آری روایت
دارم از پدر خود امام جعفر صادق ع که فرموده اند بدرستی که حضرت عزت را دو علمست علمی مخزون
و مکنون که از او نمیدانند مگر او جل شانه و بدء از آنجاست و علم دیگر آنست که فرشتگان و پیغمبران
خود را تعلیم داده است و آن علم را علما از اهل بیت پیغمبر ما می آموزند سلیمان گفت دوست دارم
که آن را از کتاب خدای تعالی که عزیز است و بزرگ بیرون آری از برای من آنحضرت فرمودند و قوله جل

درباره ایشان علان

می‌آموزند سلیمان گفت دوست دارم که آنرا از کتاب خدای تعالی که عزیز است و بزرگ است بیرون آری
از برای من آنحضرت فرمودند به پیغمبر خود صلعم گفته که فتول عنهم فما انت بملوم یعنی روی
بگردان از مکافات گروه نافرمان برداران و از حد گذشتگان تا وقتی که مامور شوی بقتال ایشان
پس نیستی تو ملامت زده نزد خدای تعالی بسبب اعراض از ایشان حضرت عزت جل شانه اول
اراده هلاک ایشان کرد بعد از آن به پیغمبر خود صلعم همچنین فرمود و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین
یعنی پند ده و تذکیر و موعظه فرو مگذار بدرستی که پند دادن سود میرساند مومنان را یعنی بعباد که از ان
وجود ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را اثر
بسیار و منافع بیشمار است سلیمان گفت جان من فدای تو باد دیگر بگوی آنحضرت فرمودند خبر ده مرا از ابراهیم
و از پدران ایشان خود که حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند که حضرت عزت به پیغمبران خود وحی
فرستاد که فلان پادشاه را خبر کن که من او را در فلان وقت میمیرانم آن پیغمبر فرموده خدای که آن ملک را
آگاه گردانید چون آن پادشاه خبر مرگ خود شنید رو بدرگاه پادشاه علی الاطلاق آورده چندان
نالید که از بالای تخت خود بر افتاد جبین بر خاک نهاده گفت پروردگارا مرا مهلت ده تا زمانی که
طفل من جوان شود و قاضی امر من گردد آنگاه امر مرا قضا کن یعنی مرا بمیران حضرت عزت دعای او را
اجابت در آورده وحی بران پیغمبر فرستاد که برو همان پادشاه را مژده ده که من اجل او را محو گردانیدم
و پانزده سال بر عمر او افزودم آن پیغمبر گفت ای پروردگار من تو دانایی که من هرگز دروغ نگفته‌ام آنحضرت
به سلیمان گفتند پناه می‌برم بخدای از تشبیه در باب یهودان که چه گفته‌اند آنحضرت فرمودند که یهود گفتند
که ید الله مغلولة یعنی که دست خدای بسته است و ازین عبارت اینمعنی را قصد کرده‌اند که خدای تعالی

بتحقیق که

بتحقیق از کار و بار فارغ است یعنی آنچه کردنی بوده کرده است و الحال احداث چیزی نمیکند حضرت عزت
مر ایشان را تکذیب کرده که غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا یعنی بسته باد دستهای ایشان و رانده
شده‌اند از رحمت الهی بگفتن این سخن واهی پس گفت شنیدم قومی را از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیده
از بداء آنحضرت در جواب ایشان فرمودند چه چیز از بدا را مردمان انکار میکنند و حال آنکه باز میدارد
خدای تعالی قومی را که انتظار میکردند ایشان را از برای امر خود سلیمان گفت آیا خبر نمیدهی
از آیه و انی فی هذه آیه انا انزلناه که در چه چیز نازل شده است فرمودند ای سلیمان شب قدر شبیست
که حضرت عزت امور را که در تمامی انسان واقع میشود از حیات و موت و خیر و شر و ارزاق بندگان
و غیر آن در آن شب مقدر و مقرر گردانیده است و آنچه مقرر کرده در آن شب از انجمله علم محتوم است که دیگر تغییر
و تبدیل را در آن راه نیست سلیمان گفت بیان را زیاده کن آنحضرت فرمود ای سلیمان که از امور امور حتمی
هستند که موقوفند در نزد پروردگار آنچه از آن میخواهد مقدم میدارد و آنچه میخواهد موخر میدارد
ای سلیمان بدرستی که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام میفرمودند که علم الهی دو علم است یکی را از آن فرشتگان
و پیغمبران خود آموخته البته شدنیست و بعمل می‌آید و خود را او فرشتگان و پیغمبران خود را دروغگو نمیگرداند
و علم دیگر در نزد او مخزون است و هیچ احدی از خلق خود را بر آن مطلع نگردانیده آنچه از آن مقدم میدارد
و آنچه میخواهد موخر میگرداند و آنچه خواهد محو میگرداند و آنچه میخواهد ثابت میدارد پس سلیمان رو
بمامون آورده گفت ای امیر مومنان از امروز دیگر انکار بدا نمیکنیم و تکذیب آن نمی‌نماییم انشاءالله تعالی
مامون گفت ای سلیمان سوال کن از ابو الحسن آنچه خواهی و بر تو باد که نیکو بشنوی و انصاف نمایی سلیمان
رو بآنحضرت کرده گفت ای سید رخصت میدهی که از تو سوال کنم آنحضرت فرمودند بپرس از آنچه خواهی

وجواب از آن نشنو گفت چه میگوی در باب کسی که ارادت را یک اسم و صفت او کرده اند باشد
و آنرا مثل حی و سمیع و بصیر و قدیر اسم و صفت او دانند آنحضرت فرمودند بدرستی که شما میگوئید
که اشیا حادث شده و مختلف گردیده از برای آنکه او سمیع و بصیر است و این دلیل است بر آنکه
اراده مثل سمیع و بصیر و قدیر نیست سلیمان گفت او پس همیشه مرید نبود آنحضرت فرمودند ای سلیمان
پس اراده غیر اوست گفت آری فرمودند ثابت کردی با او چیزی را که غیر اوست سلیمان گفت ذاتا اثبات
غیر نکردم آنحضرت فرمودند چه میگوی در اراده که آن محدث است یا نه سلیمان گفت اراده محدث نیست
مامون بانگ بر وزد و گفت عیب میکنی یا مکابره مینمائی بر تو باد که خود انصاف دهی آیا نمی بینی
از اهل نظر کیان نشسته اند بعد از آن رو بآنحضرت آورده گفت سخن گوئید ای ابو الحسن با سلیمان
که او متکلم خراسانست پس آنحضرت همان مسئله را بر او تکرار نموده فرمودند ای سلیمان به آنکه اراده
محدث است چه هر گاه شئی ازلی نباشد محدث خواهد بود و هر گاه محدث نباشد ازلی خواهد بود سلیمان
گفت اراده از او باشد همچنانکه سمع او و بصر او و علم او از وست آنحضرت پس اراده او نفس او
گفت نه فرمودند آیا نه مرید مثل سمیع و بصیر است سلیمان گفت که نفس او اراده کرده همچنانکه
که نفس او شنید و نفس او دیده و فهمیده که هر معنی که در شنیدن و دیدن و دانستن نفس او قصد
میکنیم در اراده نفس او نیز همان قصد مینمائیم آنحضرت فرمودند چه وقت معنی آنکه نفس او اراده
کرده که چیزی باشد یعنی آنکه نفس او اراده کرده که حی یا سمیع یا بصیر یا قدیر باشد سلیمان گفت آری معنی
وارد آنحضرت فرمودند باراده او بوده است که حی و سمیع و بصیر و قدیر شده یا باراده او نبوده سلیمان
گفت باراده او نبوده آنحضرت فرمودند پس لازم آید که قول او که اراده کرده که حی و سمیع و بصیر

معنی ندارد پس هر گاه حی و سمیع و بصیر بودن باراده او نباشد سلیمان گفت بلی اینها باراده
او باشد پس از این سخن مامون و همگی حاضران بخندیدند و آنحضرت نیز خندیدند و بحضار
مجلس فرمودند با متکلم خراسان مدارا کنید و استهزا او مکنید بعد از آن فرمودند ای سلیمان بدرستی
که نزد شما این است که حضرت عزت از حالی بحالی شده و متغیر گردیده است و این چیزیست که خدای تعالی
متصف بآن نمیشود و او را باین صفت وصف نتوان کرد پس سلیمان خاموش گشت و جواب نداد
بعد از آن آنحضرت فرمودند ای سلیمان مسئله از تو می پرسم گفت بپرس جان من فدای تو باد فرمودند
خبر ده مرا از خود و اصحاب خود که آنچه میفهمید و میدانید بمردمان میگوئید یا آنچه نمی فهمید و نمیدانید
بایشان میگوئید گفت می فهمیم و میدانیم بایشان میگوئیم آنحضرت فرمودند پس آنچه مردمان میدانند این است
که مرید غیر اراده است و قبل از اراده است و بدرستی که فاعل پیش از مفعول است و این که مردمان میگویند
قول شما را که ارادت و مرید را یک چیز میدانند باطل میسازد گفت جانم فدای تو باد اراده
حضرت عزت از قبیل این اراده نیست که مردمان میدانند و میفهمند آنحضرت گفت پس شما ادعای علم میکنید
بی معرفت و میگوئید که اراده مانند سمع و بصر است گاهی که آن نزد شما باین معنی باشد که نمیدانید و نمیفهمید
و تعقل نمیکنید سلیمان از جواب عاجز آمد بعد از آن آنحضرت فرمودند ای سلیمان آیا حضرت عزت
میداند آنچه در بهشت و دوزخ است علم بآن دارد یا نه گفت آری میداند که در بهشت و دوزخ چیست
آنحضرت فرمودند پس آنچه حضرت عزت دانسته است که آن از اهل بهشت و دوزخ بتحقیق که خواهد
بود سلیمان گفت آری خواهد بود آنحضرت فرمودند پس هر گاه که بوجود آید آنچه حضرت عزت دانسته است که خواهد بود
تا آنکه هیچ چیز از آن نماند که نباشد آیا آنرا بر ایشان زیاده میکند یا از ایشان باز میدارد سلیمان گفت

گفت بلکه بر ایشان می افزاید آنحضرت فرمودند ازین قول تو لازم می آید که حضرت عزت
زیاده کرد بر ایشان آنچه در علم او نبود و نمیدانست که آن خواهد بود سلیمان گفت جان من فدای تو باد
مر بدرا غایتی و نهایتی نمی باشد فرمودند پس نزد شما این است که علم او آنچه در بهشت و دوزخ خواهد بود
احاطه نمیکند که آنها را غایت و نهایت آنرا نمیدانند و هر گاه که علم او بآنچه در آنها باشد احاطه نکند
آنچه در آنها خواهد بود پیش از آنکه بشود نداند و علم بان نداشته باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سلیمان گفت آنچه
این را گفتم که او جل شانه علم بان ندارد زیرا که غایتی و نهایتی از برای این نیست و حضرت عزت بهشت
و دوزخ را بخلود وصف کرده است و مکروه داشتیم که آنها را که خدای تعالی بخلود وصف کرده است
ما بانقطاع وصف کنیم آنحضرت فرمودند که علم او جل شانه بان نه بر سبیل انقطاع است از ایشان
زیرا که او آنرا میداند و بعد از آن بر ایشان می افزاید و همچنان آنرا از ایشان منقطع نمی سازد و همچنان
حضرت عزت در کتاب خود گفته که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها
لیذوقوا العذاب یعنی هر گاه که پخته شود یا بسوزد پوستهای ایشان بدل کنیم برای ایشان پوستهای
غیر آنکه سوخته شده و پخته گردیده است و این تبدیل در هر ساعتی صد بار است و تبدیل جلود بر سبیل
تحقیق آن است که احتراق از آن بر بند و بحال اول باز آرند پس این تبدیل وضعیت نه تبدیل عین
و تجدید این حالت تجدید احساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشان را تازه می سازد تا چشند عذاب را
و آن چشیدن دایم باشد و نیز حضرت عزت مر اهل بهشت عطای غیر منقطع را گفته که عطاء غیر مجذوذ
یعنی عطا دادیم ایشان را عطا دادنی نامنقطع لیکن عطای ممتد الی غیر النهایة و قال عز و جل
و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة یعنی میوه های بسیار نبریده شده یعنی در هیچ زمانی

منقطع

منقطع بخلاف میوه های دنیا شود که در فصلی باشند و در فصلی نه و منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع
باز ندارد و چون میوه دنیا که بی بها است نیاید پس او جل شانه آنرا میداند و علم بان دارد و زیاده
کردن را و از ایشان منقطع نمی سازد و همچنان بر ایشان می افزاید آیا هیچ دیده که آنچه اهل بهشت
از آن خورند و آشامند حضرت عزت بجای آن دیگر نیافریند سلیمان گفت آری بجای آنچه خورده میشود
باز می آفریند آنحضرت فرمودند آیا باشد که آنرا از ایشان قطع کند و حال آنکه بجای آن آفریده باشد
سلیمان گفت هر گاه بجای آن آفریند از ایشان چیز قطع کند آنحضرت فرمودند هم آنجا است چه
در آنچه هر گاه که بجای آن آفریده میشود از ایشان مقطوع نباشد و بریده نگردد سلیمان گفت آری و از آن
از ایشان قطع کند و بر ایشان زیاده نکند آنحضرت فرمودند پس درین هنگام آنچه در آنهاست ابد الآباد
بماند وای سلیمان این ابطال خلود و خلاف کتاب است زیرا که حضرت عزت اهل بهشت را میفرماید که
لهم ما یشاؤن فیها و لدینا مزید و میگوید عطای غیر مجذوذ و میفرماید و ما هم منها
بمخرجین و میگوید خالدین فیها ابدا و میفرماید و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة
پس سلیمان از جواب در ماند بعد از آن آنحضرت فرمودند ای سلیمان آیا خبر نمیدهی مرا از اراده
که آن فعل است یا غیر فعل گفت آری آن فعل است فرمودند پس آن محدث باشد زیرا که فعل همه محدث است گفت
آن فعل نیست آنحضرت فرمودند پس اثبات غیر او کردی که همیشه با او باشد سلیمان گفت که اراده
ایشان است فرمودند ای سلیمان همین سخن است که شما بر ضرار و اصحاب او عیب میکنید که ایشان
میگویند آنچه حضرت عزت در آسمان و زمین و بحر و بر از سگ و خوک و میمون و آدمی و حیوانات
دیگر آفریده است اراده خدا است و بدرستی که اراده خدا است که زنده میشود و میمیرانند و راه میرود و میخورد

و می‌آشامد و مباشرت میکند و می‌زاید و تلذذ می‌یابد و ظلم مینماید و اعمال ناشایست میکند و کافر میشود
و شرک میآورد پس خدای تعالی از آن بری گردد و بآن آثار بهم رساند و این جهد و نهایت است سلیمان
گفت ارادت مانند سمع و بصر و علم است آنحضرت فرمودند دیگر باره برین سخن بازگشتی خبر ده مرا
از سمع و بصر و علم که آیا اینها مصنوع‌اند یا نه سلیمان گفت مصنوع نیستند آنحضرت فرمودند پس چگونه
نفی آن کردید و یکمرتبه گفتید که اراده نکرده است و مرتبه دیگر گفتید که اراده کرده است و آن
مفعول او نیست سلیمان گفت این همچو قول ماست که یکمرتبه میگوییم که دانستیم و مرتبه دیگر میگوییم ندانستیم آنحضرت
فرمودند که این قول مانند آن قول نیست و هر دو برابر نیستند زیرا که نفی معلوم نفی علم نیست و نفی مراد نفی اراده است
از آنچیز زیرا که هرگاه چیزی را اراده نکند که بشد اراده نخواهد بود و گاه باشد که علم ثابت باشد و اگر چه معلوم
بهم نرسد و بعد از نباشد پس درین حالت انسان بصیر باشد و اگر چه مبصر نباشد و علم ثابت باشد اگر چه معلوم نباشد سلیمان
گفت اراده مصنوع است آنحضرت فرمودند پس آن محدث باشد و مانند سمع و بصر نباشد زیرا که مصنوع نیستند
و اراده مصنوع است سلیمان گفت آن صفتیست از صفات او که همچنان با او همیشه بوده و از او زایل نشود آنحضرت
فرمودند پس سزاوار این است که انسان همیشه باشد و زایل نگردد زیرا که صفت او زایل نشود سلیمان گفت
این را لازم ندارد زیرا که آنرا نکرده است که از او زایل شود و این را کرده که از انسان زایل گردد آنحضرت
فرمودند چه بسیار است غلط تو ای خراسانی آیا بودن اشیا نه باراده و مشیت او است گفت باراده و قول او نیست
فرمودند پس هرگاه بودن اشیا نه باراده و مشیت و نه بامر و نه بمباشرت او باشد آنها چگونه ناشی شوند تعالی الله
عن ذلک سلیمان از جواب عاجز آمد و خاموش شد بعد از آن آنحضرت فرمودند آیا خبر نمیدهی مرا از قول خدای تعالی
که و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها یعنی اگر چون خواهیم هلاک گردانیم

اهل شهری و دهی را امر کنیم جباران و گردنکشان آن شهر را بفرماییم از زبان رسولی که مبعوث بدیشان شده
پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند در آن شهر و قصد میکنید بآن آنکه احداث اراده می‌نماید
سلیمان گفت آری آنحضرت فرمودند پس هرگاه احداث اراده کرده باشد قول تو که اراده خود اوست
یا جزوی از اوست و این باطل است زیرا که او خود را چون احداث کند و چگونه از حال خود برگردد و متغیر شود
تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت اگر قصد نکرده باشد بآنکه احداث اراده کند آنحضرت فرمودند چه چیز را آن
قصد کرده است سلیمان گفت فعل شیء را بآن قصد کرده است و کردن آنچه را اراده نموده است حضرت
فرمودند وای بر تو چند مرتبه این مسئله را مکرر میکنی که ترا خبر دادم از آنکه اراده محدث است زیرا
که فعل شیء محدث میباشد سلیمان گفت آنرا معنی نباشد یعنی اراده معنی نیست آنحضرت فرمودند پس
نفس خود را وصف کرده باشد باراده که از آن هیچ معنی نباشد و هرگاه که آنرا نه معنی قدیم باشد و نه معنی حدیث
باطل شود قول شما که میگویید حضرت عزت همچنان همیشه مرید باشد سلیمان گفت که قصد کردم بآنکه آن فعل است
از خدای تعالی که هرگز از او زایل نشود و همیشه با او باشد آنحضرت فرمودند آیا نمیدانی که آنچه زایل نشود و همیشه
باشد در یک حالت مفعول قدیم و حدیث نباشد پس او در جواب عاجز آمد و خاموش گردید آنحضرت
فرمودند باکی نیست مسئله خود را تمام کن سلیمان گفت میگویم که اراده صفتی از صفات اوست آنحضرت فرمودند
این را چند بار گفتی که آن صفتیست از صفات او پس بگو که آیا صفت محدث است یا آنکه از او زایل نشود
و همیشه با او باشد سلیمان گفت محدث است آنحضرت فرمودند الله اکبر پس اراده محدث است
و اگر چه صفتی از صفات او باشد که از او زایل نشود پس از تو است که جواب بدهی آنحضرت فرمودند
بدرستی که آنچه زایل نشود مفعول نبود سلیمان گفت چیزها دو چیزند چیزهایی که خواهیم یا آنکه چیزهایی که نخواهیم باراده نباشد

آنحضرت فرمودند بوسوسه افتادی و دو دله شدی ای سلیمان پس بتحقیق که کرد و بیاورید آنچه زایل می شد
آفریدن او و کردن او از او و این صفت کسیست که نداند که چه کرده است تعالی الله عن ذلک سلیمان گفت
گفتم بتو ای سید من که اراده همچو سمع و بصر و علم است مأمون از جا در آمد گفت وای بر تو ای سلیمان
چند غلط کنی و تکرار این کلام نمایی از این سخن بگذر و بغیر از این مثل دیگر بگوی تو که قدرت بر غیر این
داری آنحضرت فرمودند بگذار او را ای امیر و مسئله بر او قطع مکن که آن را از برای خود حجتی سازد بگوی ای سلیمان
گفت خبر دادم بتو که اراده مانند سمع و بصر و علم است آنحضرت فرمودند از این سخن باکی نیست تو خبر ده
مرا که اراده آیا یک معنی دارد یا معانی مختلف است سلیمان گفت یک معنی دارد آنحضرت فرمودند پس معنی
ارادت همه یکیست سلیمان گفت آری آنحضرت فرمودند پس اگر معنی آنها یکی باشد که اراده قیام اراده قعود
بود باشد و همچنین اراده حیات اراده موت باشد هر گاه که اراده او یکی باشد که بعضی از آن بر بعضی دیگر تقدم
نشود و بعضی از آن بر بعضی دیگر مخالفت نکند و یک چیز باشد سلیمان گفت معنی آنها مختلف است آنحضرت فرمودند
خبر ده مرا از مرید که آیا آن اراده است یا چیزی دیگر سلیمان گفت آری مرید همان اراده است آنحضرت فرمودند
پس مرید نزد شما مختلف است هر گاه که آن اراده باشد سلیمان گفت اراده مرید نیست ای سید من فرمودند
پس اراده محدث باشد و اگر نه لازم آید که غیر او با او باشد و زیاده کن بر مسئله خود سلیمان گفت بلکه مرید است
از اسماء او جل شانه آنحضرت فرمودند آیا هیچ دیده که نفس خود را با آن نام میدهد باشد گفت نفس خود را
وصف کرده است بانکه او مرید است آنحضرت فرمودند صفت او بنفس او نیست که آن مرید است
بلکه خبر میدهد از آنکه او را اراده است و این خبر نمیدهد که اراده اسمیست از اسمای او سلیمان
گفت زیرا که اراده او علم اوست آنحضرت فرمودند ای جاهل هر گاه چیزی را او دانسته بتحقیق که آن را

اراده کرده

اراده کرده سلیمان گفت آری آنحضرت فرمودند هر گاه اراده آن نکرده است سلیمان گفت آری همچنین است
آنحضرت فرمودند این را از کجا گفتی و چه دلیل است بر آنکه ارادت او علم اوست و بتحقیق میداند آنچه هرگز
آن را اراده نکرده است و آن قول خدا تعالی است ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک
یعنی اگر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچیزی را که از قرآن وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم
پس او میداند که چگونه آن را میبرد و محو میکند و او هرگز آن را نمیبرد و محو نمیکند سلیمان گفت بدرستی
که او از امر فارغ شده است و دست از آن بازکشیده و هیچ در آن زیاد نمیکند آنحضرت فرمودند
این قول یهود است که میگویی و هر گاه اینچنین باشد چگونه گفته ادعونی استجب لکم یعنی دعا کنید تا اجابت
کنم از برای شما سلیمان گفت از این کلام قصد کرده است با آنکه او بر آن قادر است آنحضرت فرمودند
آیا وعده میدهد بانچه وفا بآن نمیکند پس چگونه فرموده یزید فی الخلق ما یشاء یعنی زیاده میکند
در آفریدن خود آنچه میخواهد و قال عز و جل یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
یعنی محو میکند خدای آنچه میخواهد و بحکم اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت و در نزد اوست اصل کتاب
که لوح محفوظ است و هیچ گاهی نباشد الا که نوشته بود در وی پس چگونه از امر فارغ شده است
سلیمان از جواب عاجز آمد آنحضرت گفتند ای سلیمان آیا میداند مدرسی که انسانی خواهد
باشد و اراده نکند که امروز بمیرد هرگز انسان بیافریند و میداند مدرسی که انسانی خواهد بود که بمیرد
و اراده نکند که امروز بمیرد سلیمان گفت آری آنحضرت فرمودند پس میداند آن را که خواهد بود و اراده
کرده است که نباشد یا میداند آن را که خواهد بود و اراده نکرده است که باشد سلیمان گفت آری هر دو را
میداند که خواهد بود آنحضرت فرمودند اینچنین باشد که او میداند که انسان زنده است مرده

و زنده و ایستاده و نشسته و کور و بیناست در یک حالت و این محال است که اینهمه صورت یک حالت
بدانند که انسان هم زنده باشد و هم مرده و هم ایستاده و هم نشسته و هم کور و هم بینا گفت جانم فدای تو باد
یکی ازین دو را میداند چون دیگری آنحضرت فرمودند باکی نیست این سخن بگو کدام ازین هر دو خواهد بود
آنکه اراده کرده است که باشد یا آنکه اراده نکرده است که باشد سلیمان گفت آنکه اراده کرده است که باشد
خواهد بود پس آنحضرت با مامون و جمیع اصحاب مقالات از اقربا و غیره فرمودند غلط کرد سلیمان و از
قول خود برگشت که میگفت که او میداند که انسان میمیرد و اراده نمیکند اگر امروز بمیرد و بدرستیکه میداند
خلق را می آفریند و اراده نمیکند که بیافریند و هرگاه که در نزد شما اینچنین باشد لازم است که بداند و علم داشته باشد
بآنچه اراده نمیکند که باشد پس ثابت شد بدرستیکه میداند و علم بآن دارد که خواهد بود آنچه اراده نکرده است
که باشد سلیمان گفت که مراد از قول من این است که اراده نه اوست نه غیر اوست آنحضرت فرمودند ای جاهل
هرگاه گفتی که اراده او نیست پس ثابت کردی که غیر اوست و هرگاه گفتی غیر او نیست پس ثابت کردی که اوست
سلیمان گفت پس او میداند که چگونه چیزی را می آفریند و صنعت آن میکند آنحضرت فرمودند آری میداند
سلیمان گفت پس آن بتنهائی اثبات نیست برای آن شی آنحضرت فرمودند آری زیرا که مرد بنا را خوب میکند
اگرچه بنا نکرده باشد و خیاطی را خوب میداند اگرچه نکرده باشد و همچنین است که چیزها را خوب میسازد و اگر
چه هرگز صنعت نکرده باشد بعد از آن فرمودند ای سلیمان آیا میدانی که او واحد است و چیزی با او نیست
گفت آری آنحضرت فرمودند آیا نه این اثبات است از برای شی سلیمان گفت نمیداند و علم بآن
ندارد که او واحد است و چیزی با او نیست آنحضرت فرمودند آیا میدانی که تو آنچنانی گفت آری آنحضرت
فرمودند پس ای سلیمان درین هنگام داناتر از وی سلیمان گفت این مسئله محال است آنحضرت فرمودند

دروغ تو محال

دروغ تو محال است که او واحد است با او چیزی نیست و بدرستیکه او سمیع و بصیر و حکیم و قادر است گفت آری
آنحضرت فرمودند پس چگونه حضرت عزت خبر داده که او واحد و حی و سمیع و بصیر و حکیم و قادر و علیم و خبیر است
و او نمیداند از آنکه این است و این قول رد آنچه گفته است میکند و تکذیب او مینماید تعالی الله عن ذلک بعد از آن
آنحضرت فرمودند پس چگونه اراده پیدایش چیزی میکند که صنعت آنرا نمیداند و نمیداند که آن چه صنعت است
و هرگاه که صانع نداند که چگونه چیز را بیافریند پیش از آنکه آنرا بیافریند پس بتحقیق که او متحیر کار خود است
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا سلیمان گفت اراده همان قدرت است آنحضرت فرمودند که او جل شانه قدرت
دارد بر آنچه هرگز اراده آن نکند یعنی ممکن نیست قدرت بر ما لا یریده و ناچار است او را که اراده
نه قدرت باشد چه حضرت عزت فرموده است و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک
یعنی اگر خواهیم هر آینه میبریم آنچه را که از قرآن وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم پس اگر اراده
از قدرت بود هر آینه می بایست که اراده کرده باشد که آنرا بقدرت خود ببرد و محو کند پس سلیمان از بحث خود منقطع شد
و همین که سلیمان قطع کلام کرد مامون فرمود ای سلیمان این داناترین هاشمیین است بعد از آن مردمان
متفرق شدند و مجلس منقضی شد مصنف این کتاب رحمه الله گفت مامون همیشه متکلمان هر فرقه و ارباب
اهوا را جمع میکرد و با امام رضا علیه السلام بمجلس حاضر میکرد که شاید یکی از ایشان حضرت را الزام دهد
و حجت بر او بگیرد و بنا بر حسدی که بر علم و منزلت آنحضرت داشت و هیچکس نبود که با آنحضرت بحث بکرد
که اقرار بفضل او ننمود و ملزم نگردیده باشد زیرا که حضرت عزت ابا میکند و راضی نمیشود مگر آنکه کلمه او بلند گردد
و نور او تمام شود و حجت او نصرت یابد و یاری یابد و غالب آید و همچنین وعده داده است در کتاب مجید خود
که گفته لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا یعنی بدرستیکه ما یاری میدهیم پیغمبران

خود را و آنانکه گرویده‌اند در زندگانی دنیا کنایه از آنکه پیغمبران و امامان صلوات الله علیهم اجمعین را
هم درین دنیا نصرت میکنیم بهلاک دشمنان و نجات ایشان با متابعان و یاری میدهیم در آن
سرای نصرت نوری میکنیم که قایم شوند گواهان و ادای شهادت نمایند بر مردمان و تحقیق که خدای تعالی
خلف وعده نکند انه صادق الوعید باب شانزدهم در ذکر مجلس دیگر از امام رضا
علیه التحیة والثنا در نزد مامون با اهل ملل و ارباب مقالات و جوابهای آنحضرت که علی بن الجهم در عصمت
انبیا صلوات الله علیهم اجمعین داده‌اند روایت کرده احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه و حسین بن
ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبد الله وراق رضی الله عنه که گفتند روایت کرد ما را ابو الصلت
هروی که گفت چون مامون اهل مقالات را از ارباب اسلام و اصحاب ادیان از یهود و نصاری
و مجوس و صابیان و سایر اهل مقالات جمع کرد نهاد تا با علی بن موسی الرضا علیه السلام بحث کنند پس چون
بمجلس بحث نشستند هیچ یک از ایشان اقامت حجت ننمودند مگر آنکه آنحضرت الزام او نمود و آنحضرت داد که
گویا سنگی بر دهن او زد که دیگر حجت آوردن در دهنش بست پس علی بن محمد بن الجهم در مقام بحث در آمده گفت
ای فرزند رسول خدا آیا تو قایل بعصمت انبیای فرمودند آری گفت پس چگویی در قول حضرت عزت که
وعصی آدم ربه فغوی که ظاهرش منافات دارد بعصمت آدم حضرت گفت آنکه خلاف کرد آدم
امر پروردگار خود را در خوردن گندم پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی و خلود در بهشت
عنبر سرشت و همچنین در قول عز و جل شانه که وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر علیه یعنی صاحب ماهی که یونس علیه السلام بود وقتی که از قوم خود غضبناک شده که چرا با و ایمان نیاوردند
و قبل از آنکه وحی الهی باو نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس گمان برد که ما قدرت بر وی نخواهیم یافت

و در قول

و در قول او عز و جل در باب یوسف علیه السلام که ولقد همت به وهم بها یعنی بدرستی که قصد کرد زلیخا
بمخالطه یوسف و قصد کرد یوسف بمخالطه او و در قول او جل شانه در باب داود علیه السلام که وظن
داود انما فتناه یعنی گمان برد داود علیه السلام آنکه ما امتحان کردیم بدین حکومت تا متنبه گردد
و در قول او عز و جل در باب پیغمبر او محمد صلی الله علیه و آله وسلم که وتخفی فی نفسک ما الله
مبدیه یعنی پنهان میداری آنچه در نفس تست آنچیزی که خدای تعالی آشکار کننده است ما فی الضمیر را
پس آنحضرت علیه السلام در مقام جواب در آمده فرمودند وای بر تو ای علی از خدای تعالی بترس و گناه را
به پیغمبران خدا نسبت مده و کلام ملک علام را برای خود تاویل مکن بدرستی که حضرت عزت میفرماید
که وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یعنی و نمیدانند تاویل متشابهات
از قرآن مگر خدای که آنرا فرو فرستاده است و ثابت قدمان در دانش که ایشان را در دانش علم
رسوخ تمام بود اما قول او عز و جل در باب آدم علیه السلام که وعصی آدم ربه فغوی بدرستی که حضرت عزت
آدم علیه السلام را حجتی در زمین خود بیافرید و خلیفه بلاد خود کرد نه بیهوده و او را از برای بودن در بهشت عنبر سرشت
نیافرید و این معصیت از آدم علیه السلام در بهشت بظهور آمد نه در زمین و وجوب که عصمت او در زمین باشد
نه در بهشت تا مقادیر امر پروردگار را بانجام رساند پس چون او را بزمین فرود آورد و حجت و خلیفه
خود گردانید بنور عصمتش مشرف ساخت و در باب عصمت او فرمود که ان الله اصطفی آدم
ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین یعنی بدرستی که خدای تعالی برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم
اسما و سجده ملایکه و ابوت انبیا و صفیا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه و آل ابراهیم
و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت علیهم و بنای خانه کعبه و آل عمران که موسی و هارون بودند

رسالت و تکلیم عالمیان زمان ایشان و اما قول او عزوجل وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ
أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ بدرستیکه ظن درین آیه کریمه بمعنی یقین استعمال یافته و ان لن نقدر علیه بمعنی
ان لن نضیق علیه رزقه دانسته که حضرت عزت تنگ نگرداند بر او روزی او را اینست شنیده قول
خدای تعالی را که وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ که بمعنی ضیق و در استعمال یافته است
و معنی آیه وافی هدایه والله اعلم اینست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر عم وقتی که از قوم خود در غضب شد
که چرا دعوت او قبول نکردند و باو ایمان نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی باو نازل شود از میان قوم
خود بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را تنگ نخواهیم کرد و هر جا که برد باو خواهیم رسانید
تا آنکه بدریا در آمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد و اگر چنانچه بمعنی ظن و گمان باشد یعنی یونس عم گمان برد که خدای
تعالی بر و قدرت نخواهد یافت هر آینه یونس عم کافر شده باشد این کفر از حق دور است و چون بیان شد اما قول او جل شانه
در قصه یوسف عم که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا پس بدرستیکه زلیخا قصد کرد بمعصیت و یوسف عم قصد کرد
بقتل زلیخا اگر او را بر معصیت جبر کند بواسطه عظیم بودن آنچه زلیخا قصد کرده بود از در آوردن او بمعصیت حق
کار بر یوسف عم بسیار دشوار و عظیم نمود و بر خاطرش گران آمد پس حضرت عزت زایل گردانید از دل یوسف عم
قصد قتل او و در زنا کار را و همچنانکه میفرماید كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ الی آخره که مراد از ان قصد قتل او است
والفحشاء که کنایه از زنای با او است و معنی آیه آنکه همچنین یوسف عم را ثابت داشتیم تا بگردانیم از و بدی
یعنی قصد قتل او را و عمل زشت یعنی زنای با او بدرستیکه او از بندگان خالص ماست که پاک کرده شده است
از هر نالایقت و ناشایست اما در باب داود عم از جانب خود بجهه بگو پس علی بن محمد بن الجهم گفت که میگویند
روزی از روزها داود عم در محراب طاعت خود بعبادت مشغول بود که ناگاه ابلیس متمثل بصورت مرغی با...

انس کبوتر

انس کبوتر بود پس مشغول شد داود عم نماز خود را قطع کرده از مصلا برخاست و بگرفتن آن مرغ رفت
پس آن مرغ از حجره بصحن خانه پرواز نمود و او نیز از عقب آن از حجره بیرون آمد تا آن را بگیرد آن مرغ
پرواز نمود بر خانه اوریا بن حنان نشست و او از هر جانب نگاه میکرد که آن مرغ بکجا رفت که ناگاه
نظرش بر زن اوریا که غسل میکرد افتاد و چون او را دید عاشق او شد و در آن وقت اوریا را بعضی از غزاها و جهادها بعید
پس داود عم بسردار خود نوشت که اوریا را بر تابوت مقدم فرستد آن زمان که در جنگها با خود میبردند تابوت
مقدم دارد با اراده آنکه کشته گردد و چون اوریا را بر تابوت مقدم داشتند و او با مشرکان قتال
نمود و ظفر یافت و این خبر بداود عم رسید بر و گران آمد دیگر بار نوشت که این مرتبه نیز اوریا را
بر تابوت مقدم دارند و چون درین مرتبه اوریا را مقدم داشتند کشته گردید همینکه خبر قتل او بداود عم
رسید زن اوریا را که معشوقه اش بود بنکاح خود در آورد راوی گوید چون این قصه را علی بن الجهم نقل کرد آن حضرت
دست مبارک بر پیشانی خود زده فرمودند انا لله وانا الیه راجعون بدرستیکه نسبت دادی پیغمبری از پیغمبران
خدا را بتهاون نماز نسبت دادی تا بحدی که در اثر مرغ بیرون آمد بعد از ان بزناکاری و قتل
نفس متهم ساختید علی بن الجهم گفت ای جگر گوشه رسول خدا ای پس گناه داود عم چه بوده است آن حضرت
فرمودند وای بر تو بدرستیکه جرم داود عم گمان برد که حضرت عزت از او زیرکتر نیافریده حضرت عزت
دو فرشته که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام باشند بر او فرستاد تا در محراب عبادت او بر و متصور شدند
و گفتند خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی
سواء الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال
اکفلنیها وعزنی فی الخطاب یعنی ما دو کس هستیم خصم یکدیگر ستم کرده اند برخی از ما بر بعضی دیگر پس حکم کن

میان ما براستی و حق بکن بر حکم خود و راه نمای ما را بمیانه که عدل و راستی است داود علیه السلام فرمود سخن گویید

یکی از ایشان اشارت کرد بدیگری و داود علیه السلام گفت بدرستی که این مرد برادر من است در دین و صحبت

و مر او را نود و نه میش است و مرا یک میش پس گفت آن را نصیب من گردان و تملیک من کن و غلبه کرد

بر من در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم و در آن پس داود علیه السلام در سخن تعجیل نموده بمدعی علیه گفت

لقد ظلمك بسؤال نعجتك الی نعاجه یعنی بتحقیق که ستم کرده است بر تو بخواستن میش تو و جمع

کردن او با میشهای خود و از مدعی بر آن دعوی طلب بینه و گواه نکرد و بر مدعی علیه اقبال نمود و با او نگفت

تو چه میگویی پس گناه او این بود که در رسم حکم تعجیل کرده و این حکم بعمل آمده است از آنچه شما بر آن رفته اید — خطیه از و درم

و نا شنیده را به پیغمبر خدا نسبت داده اید آیا نشنیده که خدای تعالی میفرماید یا داود انا جعلناك خلیفة

فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله ان

الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب یعنی ای داود

ما ترا گردانیدیم خلیفه در زمین یعنی برتبه خلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم پس حکم کن میان مردمان

براستی و پیروی مکن هوای نفس را زنهار او را که گمراه گرداند هوا ترا از راه خدای بدرستی که آنانکه گمراه میشوند

و دور میمانند از راه خدای عز و جل که برای ایشان نصب کرده است مر ایشان راست عذاب سخت بسبب آنکه

فراموش کرده اند روز شمار را و برای آن روز کار نساخته اند پس گفت ای فرزند رسول خدای چگونه بوده است

قصه اوریا با داود علیه السلام آنحضرت فرمود که در عهد داود علیه السلام چنین بود که چون زنی را شوهر میمرد یا کشته میشد

بعد از آن شوهری دیگر نمیکرد و همچنان بیوه میماند پس اول کسی که حضرت عزت نکاح کردن زنی را که شوهرش کشته شده

مباح گردانید داود علیه السلام بود که زن اوریا را بعد از کشته شدن او بنکاح خود در آورد وقتی که او کشته شده و عده او از او بر آمده

و این

و این است آنچه بر مردمان شاق و دشوار نمود از کشته شدن اوریا و اما در باب حضرت رسالت پناه محمدی صلعم

قول حضرت که با خطاب نمود که و تخفی فی نفسك ما الله مبدیه و تخشی الناس والله احق

ان تخشاه یعنی نهان میداری آنچه در نفس است آنچیزی را که خدای تعالی آشکار کننده است و می ترسی از سر

زنش مردمان که در حق تو گویند و خدای سزاوارتر است که از و ترسی در آنچه باید رسید بدرستی که چون

حضرت عزت جل شانه نامهای زنان رسول خود را که در دنیا و آخرت حلایل او خواهند بود گفته و آن را

باو شناسانیده بود و از یکی ایشان مادران مومنان باشند او را خبر داده و از جمله آنها که نام ایشان را

باو گفته بود زینب بنت جحش که او در آن ایام در حباله نکاح زید بن حارثه بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

او را در خاطر مکنون باطن خود مخفی داشتند و از ملاحظه آنکه مبادا منافقان گویند زنی را که در خانه مرد است

میگوید که یکی از زنان من است و از جمله مادران مومنان است اظهار ننمودند و قول منافقان را بر خود پسندیده

پس حضرت عزت فرمود و تخشی الناس والله احق ان تخشاه یعنی تو ترس از نفس خود و از مردمان

و خدای سزاوارتر است که از و ترسی و بدرستی که حضرت عزت متولی تزویج هیچیک از خلق خود نشده

مگر تزویج حوا با آدم علیه السلام و زینب با رسول خود صلعم لقوله عز و جل فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها

الآیه یعنی پس چون زید مراد خود را از و یافت کنایه از آنکه طلاقش داد و عده اش بسر آمد او را بتو دادیم

و فاطمه را بعلی علیه السلام راوی گفت پس علی بن محمد بن الجهم بگریه افتاد و گفت ای فرزند رسول خدای بدرستی که من توبه کردم

و بازگشت نمودم بسوی پروردگاری که عزیز است و بزرگ از آنکه بعد از امروز در حق پیغمبران خدای سخن گویم

مگر آنچه ذکر کردی و بیان نمودی

باب چهاردهم

در ذکر مجلس دیگر از ثامن ائمه هدی حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا نزد مامون در عصمت انبیا علیهم صلوات الله الملك الاعلی روایت کرده ابا تمیم بن عبد الله

بن تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه از حمدان بن سلیمان نیشابوری از علی
محمد بن الجهم که گفت بمجلس مامون حاضر شدم و در نزد او امام رضا علیه السلام نشسته بود مامون بآنحضرت گفت ای فرزند
رسول خدای آیا نه قول تست که همگی پیغمبران معصوم‌اند فرمودند آری گفت پس چه چیز است معنی قول خدای تعالی
که وعصی آدم ربه فغوی آنحضرت فرمودند بدرستیکه حضرت عزت از محض لطف و کرم خطاب
بآدم علیه السلام کرده گفت یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما
ولا تقربا هذه الشجرة یعنی ای آدم ساکن شو تو و جفت تو حوا در بهشت و بخورید از بهشت یعنی از میوه‌های او
خوردنی بسیار از هر چه خواهید و نزدیک نگردید باین درخت و اشاره کرد خدای تعالی بسوی درخت گندم
فتکونا من الظالمین یعنی اگر شما باین شجر نزدیک شوید پس باشید شما از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب
نافرمانی و نگفت ایشان را که لا تأکلا من هذه الشجرة ولا مما من جنسها یعنی نخورید از این درخت
و از درختی که از جنس آن باشد پس ایشان بدرختی که اشاره بآن کرده بود نزدیکی نجستند و از آن درخت
نخوردند و بدرستیکه ایشان خوردند از غیر آن درخت وقتی که شیطان لعین وسوسه ایشان کرده گفت
ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة یعنی باز نداشت و منع نکرد شما را آفریدگار شما از خوردن همه
این درخت و بدرستیکه نهی کرده است شما را از نزدیکی بغیر این درخت و نهی نکرده است شما را از خوردن
از آن الا ان تکونا من الخالدین وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین یعنی مگر آنکه
بگردید شما دو فرشته در علو مرتبه یا باشید شما از جاوید ماندگان در بهشت و سوگند خورد از برای ایشان
و گفت بدرستیکه من شما را نصیحت کننده‌ام و پیش از آن آدم و حوا مشاهده نکرده بودند کسی را که بدروغ قسم
پروردگار خورد فدلیهما بغرور فاکلا منها یعنی ابلیس پس تلبیس بدین سوگند ایشان را از منزل داد

بزباد و

ذنوب و سهو ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافل افکند پس بنا بر وثوق و اعتمادی که بر قسم او که بپروردگار خورده
خورده بود نمودند و از آن درخت خوردند و این نافرمانی از آدم علیه السلام پیش از نبوت بوجود آمده بود
و نه آنچنان گناه بزرگیست که بسبب آن مستحق عذاب گردد بلکه از جمله گناهان صغیره است که قبل از نزول وحی
نازل شود بر ایشان جایز باشد و خدای تعالی آن را بایشان بخشیده است پس چون حضرت عزت او را
برگزید و بشرف نبوت مشرف گردانید معصوم شد و دیگر هیچ گناهی نه صغیره و نه کبیره از و بوجود نیامد
قال الله عز وجل وعصی آدم ربه فغوی ثم اجتباه ربه فتاب علیه وهدی یعنی نافرمانی کرد آدم علیه السلام
پروردگار خود را پس بی بهره ماند از بهشت بعد از آن برگزید او را خدای تعالی و قبول کرد توبه او را و او نیز بوجود
تبارک و تعالی ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین که پیش
از این معنی آن مذکور شد پس مامون بآنحضرت گفت چه چیز است معنی قول خدای تعالی که فلما آتیهما صالحا
جعلا له شرکاء فیما آتیهما یعنی آن هنگام که عطا کرد خدای تعالی بایشان فرزند صالح الجسم و بی عیب
گردانیدند برای خدای تعالی شریکی در آنچه داد ایشان را آنحضرت فرمودند بدرستیکه حوا پانصد شکم از آدم علیه السلام
بار گذاشت و در هر بطنی نری و ماده و چون آدم و حوا هر دو عهد کردند با خدای خود و بخواندند او را جل شانه
و گفتند خداوندا لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین یعنی اگر بدهی ما را فرزند درست خلقت
که مشابه ما باشد در صورت آدمیزاده هر آینه باشیم ما از شکر گذاران و سپاس داران مر ترا ابدا یعنی که بر ما کرامت کرده
پس چون حضرت عزت عطا کرد ایشان را فرزند صالح الجسم درست خلقت و بری از آفات و عاهات
و آنچه حق سبحانه و تعالی بایشان داده بود از اولاد دو صنف از آن نران بودند و صنف از ماده‌گان ابلیس آن دو صنف
گردانیدند از برای خدای شریکی یعنی اولاد آدم غیر او را شریک حق ساختند در عبادت بجهت پدر و مادر خود

شکر گذاری حضرت باری قیام نمودند خدای تعالی فرمود که فتعالی الله عما یشرکون پس بزرگست خدای
و پاکست از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت پس مأمون رو با آنحضرت کرده گفت ای حضرت که تو
فرزند رسول خدای خبر ده مرا از قول حق عز شأنه در باب ابراهیم علیه السلام که فلما جن علیه اللیل رای
کوکبا قال هذا ربی یعنی چون ابراهیم علیه السلام را شب بر رسید آمد و تاریک شد ستاره درخشانی دید گفت این
پروردگار منست آنحضرت فرمودند که ابراهیم علیه السلام در زمانی که از مادر بوجود آمد خلق بر دو صنف بودند صنفی
کوکب زهره را پروردگار خود دانسته بعبادت آن قیام می نمودند و صنفی ماه را پرستش میکردند و صنفی آفتاب را
سجده میکردند و این در وقتی بود که ابراهیم علیه السلام را از کودالی که پنهان کرده بود بیرون آورده بشهر میبرد
چون شب بر رسید آمد ابراهیم علیه السلام زهره را دید گفت این پروردگار منست فلما افل قال لا احب
الافلین پس آنهنگام که آن کوکب فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال
از صفات محدثست نه از صفات قدیم فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی پس چون ماه را دید برآمده
و تابنده است از روی انکار و استخبار گفت این پروردگار منست فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن
من القوم الضالین یعنی گفت که لولم یهدنی ربی لکنت من القوم الضالین یعنی آنهنگام که ماه روی
بغروب نهاد گفت اگر هدایت نمیکرد و راه نمی نمود مرا پروردگار من هر آینه می بودم از گروه گمراهان فلما
رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر یعنی چون صبح را در یافت و آفتاب را دید برآینده و جهان را
بنور خود آراینده است از روی انکار و استخبار نه از روی اخبار و اقرار گفت پروردگار منست که جرم و
روشنی او از زهره و ماه بزرگترست فلما افلت قال پس چون شب نزول آفتاب عالم تاب دید و از صنایف
ثلاثه از عبده زهره و ماه و آفتاب را گفت یا قوم انی بری مما تشرکون انی وجهت وجهی

للذی

١١٦

للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین یعنی ای قوم بپرستی که مرا
از آنچه شما با او انباز گرفته اید با خدای بپرستی که من خالص کردم دین خود را و روی دل خود را متوجه ساختم
مر آنکسی را که از محض قدرت بیافرید آسمانها و زمینها را در حالتی که مایلم در ادیان همه بدین توحید و نیستم من
از زمرهٔ آورندگان شرک و بدرستی که مراد ابراهیم علیه السلام از این گفتگو آن بود که بطلان دین پرستندگان زهره و ماه و آفتاب را
بر ایشان ظاهر گرداند و به ثبوت رساند که عبادت کردن کسی را که بصفت زهره و ماه و آفتاب باشد درست نیست
و مستحق عبادت خالق آنها و زمینهاست این حجت را بر قوم خود گرفت بالهام الهی چنانچه قوله تعالی
و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه یعنی آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب
اینجا حجت و برهان بود از روی راستی دادیم آنرا ما بابراهیم تا حجت گرفت بدان بر قوم خود پس مأمون تشفی خاطر
از جواب امام حاصل کرده لب بدعای آنحضرت بگشاد و گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از خدای تعالی
ای ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول ابراهیم علیه السلام که گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال
بلی ولکن لیطمئن قلبی آنحضرت فرمودند بدرستی که حضرت حق تعالی وحی بابراهیم فرستاده بود که من
از بندگان خود خلیلی و دوستی خواهم گزید که اگر احیاء موتی را از من سؤال کند او را اجابت نمایم بعد از آن
در خاطر ابراهیم علیه السلام خطور کرد که این خلیل خود منم پس از برای ظهور مقصود از خلتی که او راست بار نظلب احیاء
موتی نمود و گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی
یعنی ای پروردگار من بنمای بقدرت کامله که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت خدای تعالی آیا نه ایمان آوردی
که مرده زنده میکنیم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت ما بر احیاء و اماتت گفت بلی ایمان
دارم بکمال قدرت تو و گرویده ام و لیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن گردد دل من بر خلت و دوستی

قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم
ادعهن یأتینک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم یعنی حضرت عزت گفت اگر شده اینحال آرزو
داری پس فراگیر چهار عدد مرغ از مرغان و جمع کن ایشان را بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و صفات ایشان
نیکو تامل نمای و دقایق صفت ایشان بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد پس مجمع ساز اجزای ایشان را
با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی سرهای ایشان را بدست خود نگاه دار پس وضع کن بر هر کوهی که ممکن بود
که جزوی از آن توان نهاد قیمت اینها جمیع جبال متعذر است مخلص سخن آنکه بر هر کوهی که نزدیک تو باشد
و توانی از این مرغان متفرق با یکدیگر آمیخته پاره بر آن بنه پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده
بیایند بسوی تو و بدانی از روی یقین آنکه خدای تعالی غالبست و عالم حکمتست از آنچه طلبیدی القصه ابراهیم خلیل ملک جلیل بامر
جلیل کرکس و بط و طاووس و خروس بر گرفت و آنهارا پاره پاره نموده با یکدیگر بیامیخت و منقسم ساخته
بر هر کوهی از کوههایی که در حوالی او بودند و آن ده کوه بود پاره از آنها نهاده و منقارهای آنهارا
در میان انگشتان خود نگرفته بنامهای آنها بخواند که ای کرکس و ای بط و ای طاووس و ای خروس بفرمان خدای تعالی
بجانب سرهای خویش بیایید و بحیث طعمه آنها در نزد خود چنانچه آب نهاده بود پس آن اجزا یک از دیگر ربوده
منفصل شده با یکدیگر تا آنکه ابدان آنها درست شده و هر بدن بسوی گردن و سر خود آمده منضم شدند پس ابراهیم ع
سرهای آنها که در دست داشت واگذاشت تا بپرواز آمدند و بعد از آن بر زمین فرود آمده از آن چینه چیدند
و آب آشامیدند و بزبان آمده گفتند ای پیغمبر خدای ما را زنده کرد خدای تعالی ترا زنده دارد پس ابراهیم ع
گفت بلکه حضرت عزت زنده میکرداند مردگان را و میمیراند زندگان را و او بر همه چیز از احیا و اماتت توانا است پس مامون
در مقام دعای آنحضرت در آمده گفت بارک الله فیک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که فوکزه

موسی

١١٧

موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان آنحضرت فرمودند بدرستی که چون موسی ع داخل مدینه
علی حین غفلة من اهلها یعنی در آمد بمدینه از مداین فرعون در هنگام غفلتی که واقع بود از اهل آن یعنی میان شام و
خفتن که در آن وقت هر کس بمهم خود مشغول بودند فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من   هذا
من عدوه یعنی یافت در آن شهر دو مرد که خصومت میکردند آن یکی از پیروان موسی ع بود یعنی از بنی اسرائیل و نام او
سامری گوشت انداز میخواندند و آن یکی دیگر از دشمنان او بود یعنی از قبطیان و نام او فاتون گوشت انداز فیلقون پس فریاد خواست
آنکس که از گروه او بود بر آنکس که از دشمنان او بود یعنی یاری طلب نمود سبطی از موسی ع بر دفع قبطی پس حکم کرد موسی ع
بر دشمن بمکر او و بحکم پروردگار بر قبطی گفت که دست از سبطی بدار قبطی سخن موسی ع چون بدگر دفع کرد فقضی
علیه یعنی موسی ع او را مشتی زد که آن قبطی بمرد چون او را بکشت قال هذا من عمل الشیطان یعنی موسی ع گفت
این جنگ و خصومتی که میان آن دو مرد واقع شد از عمل شیطان است که باغوای او خصومت میکردند آنکه
آنچه موسی ع کرده بود در کشتن آن قبطی از عمل شیطان بود انه عدو مضل مبین یعنی بدرستی که شیطان
دشمنیست گمراه کننده و هویداست دشمنی او مامون گفت پس چه چیز است معنی قول موسی ع که گفت رب
انی ظلمت نفسی فاغفر لی آنحضرت فرمودند که موسی ع میگوید ای پروردگار من بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود
که او را در موضعی بیم انداختم و در غیر موضعش که اشتم بدخول این شهر پس مستور دار مرا از دشمنان خود تا آنکه
بر من ظفر نیابند و مرا نکشند چه اغفر لی اینجا بمعنی استر لی استعمال یافته است فغفر له انه هو الغفور
الرحیم پس پنهان داشت خدای تعالی او را از دشمنان بدرستی که او مستور دارنده است مر بندگان خاص خود را
از چشم دشمنان و مهربانست بایشان قال رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین
یعنی موسی ع بطریق مناجات گفت ای پروردگار من رحم کن بحق آنچه انعام کرده بر من از قوت که بمن بخشیده تا آنکه

بکشتی و برا نکنم پس نباشم هرگز هم پشت و یاور بدکاران را یعنی مظاهر کسی نکنم که باغوای شیطان عمل کند
بلکه مجاهده در راه تو باین قوتی که بمن داده و نعمتی کرده تا انکه از من راضی شوی فاصبح فی المدینة
خائفا یترقب فاذا الذی استنصره بالامس یستصرخه قال له موسی انک لغوی
مبین یعنی پس بامداد کرد موسی علیه السلام در آن شهر ترسان و هراسان انتظار میبرد و مترصد می بود که دم بدم کسی اورا
طلبد بقصاص چه یعنی پس ناگاه دید کسی را که دیروز ازو طلب یاری و مددکاری میکرد باز فریاد میکند و یاری
طلب مینماید بر قبطی دیگر گفت مر آن بنی اسرائیل را موسی علیه السلام بدرستی که تو مردی گمراهی بسبب آنکه هر روز
با مردی خصومت میکردی و امروز نیز با دیگری در جنگی هر آینه عنقریب بمقام آید او از تو خود هم متهم شده فلما ان اراد
ان یبطش بالذی هو عدو لهما یعنی پس چون موسی علیه السلام اراده کرد که بگیرد کسی را که او دشمن موسی علیه السلام
و بنی اسرائیل را و شر او را از سر او دفع کند سبطی که از پیروان او بود گمان برد که موسی مگر برسر او می رود
تا او را بزند و بیازارد قال یا موسی اترید الا ان تکون جبارا فی الارض وما ترید ان تکون
من المصلحین یعنی گفت ای موسی ایا میخواهی که بکشی مرا همچنانکه بکشتی نفسی را دیروز نمیخواهی مگر
انکه باشی از اصلاح کنندگان میان مردمان پس مامون در مقام دعای آنحضرت در آمده گفت جزاک الله
عن انبیاءه خیرا یعنی جزا دهاد خدای تعالی ترا از قبل پیغمبران خود ای مامون پس چیست معنی قول موسی علیه السلام
مر فرعون را که فعلتها اذا وانا من الضالین آنحضرت فرمودند بدرستی که چون موسی علیه السلام بدعوت فرعون
آمد فرعون با او گفت که وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین یعنی کردی آن کردنی
که کردی یعنی فاتون قبطی را کشتی و تو از ناسپاسانی نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی چه فاتون
خباز فرعون بود قال فعلتها اذا وانا من الضالین یعنی موسی علیه السلام در جواب او گفت کردم آن کردنی را

وبودم

وبودم مرا از راه گم کرده گان که بدین راه از مداین تو افتادم ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما
وجعلنی من المرسلین یعنی پس بگریختم از شما آن هنگام از شما که ترسیدم مرا بکشید بدین رفتم پس بخشید مرا پروردگار
من وقت رجوع از مدین علم و فهم و نبوت و گردانید مرا از جمله فرستادگان خود یعنی داخل گردانید در زمره
پیغمبران که بخلق فرستاده و بدرستی که حضرت عزت گفت به پیغمبر خود یعنی محمد مصطفی صلعم را که الم یجدک یتیما
فاوی یعنی آیا نیافت پروردگار تو ترا در یتیم یکتا پس جای داد در کنف و پناه تو مردم را ووجدک
ضالا فهدی یعنی یافت خدای عزوجل قوم تو راه گم کرده پس هدایت کرد و راه نمود ایشان را بسوی معرفت
و شناخت تو ووجدک عائلا فاغنی یعنی یافت ترا درویش و عیال دار پس توانگر ساخت ترا
بانکه دعای ترا مستجاب گردانید پس مامون در مقام دعای آنحضرت در آمده گفت بارک الله فیک یا ابن
رسول الله صلعم و الله پس چه معنی دارد قول خدای تعالی که ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال
رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی الآیه که چگونه روا باشد که موسی بن عمران علیه السلام که بمرتبه کلام
الهی فایز باشد نداند که رویت بر پروردگار روا نیست و مشاهده جمال او ممکن نه که تو هم رویت او کند تا انکه
در مقام طلب او در آید و از پروردگار خود انرا درخواهد پس آنحضرت فرمودند بدرستی که موسی علیه السلام میدانست و
عالم بود بانکه منزه است و جل شانه از انکه به چشمها دیده شود و مشاهده جمال او کرده آید ولیکن چون از جانب
حضرت عزت بمرتبه تکلیم فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات او دریافت بجانب قوم خود بازگشت و در مقام اظهار
نعمت پروردگار خود در آمده ایشان را خبر داد از مرتبه قرب الهی که باو کرامت شده بود و سعادت مکالمه
و مناجات حق که روزی گشته پس قوم او در مقام انکار در آمده گفتند ایمان نیاوریم بتو ای موسی و تصدیق
نمی کنیم ترا تا انکه خود کلام حق را بشنویم چنانچه تو شنیدن آن میکنی و ایشان هفتصد هزار مرد بودند پس موسی علیه السلام

از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس برگزید
و هفتاد کس ایشان را که بمقدار امتیازی از ما بقی داشتند رفیق خود ساخت که با او بوعده گاه مکالمه حق
حاضر شوند و آنچه از او شنیده بود بشنوند و چون برگردند نزد قوم آیند و بر صدق قول او نزد قوم گواهی دهند
پس ایشان را از میان قوم برآمده بجانب طور سینا که وعده گاه مکالمه او بود با پروردگار روان شد و چون
بآنجا رسید آن جماعت را در دامن کوه گذاشت و خود بکوه برآمد و درخواست کرد از حضرت عزت جل ذکره
که مرتبه دیگر با او سخن درآید و آن اثر القوم او که همراه اویند بشنوانند تا بحقیقت آن عنایت زنگار انکار
از آیینه ضمایر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهده مرتبه قرب او نموده باقی قوم را نیز از و خبر دهند
پس حضرت عزت تعالی ذکره دعای او را بعز اجابت و در معرض قبول درآورده مرتبه دیگر آغاز مکالمه خود در اظهار ساخت
و ایشان همه کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و پس بگوش
ایشان میرسید و بواسطه آنکه حضرت عزت جل شانه کلام مذکوره را در درختی که در آن مقام بود خلق کرده بود
و چون صدای از اندرخت نازل میشد نسیم قدرت هوای ملاحت آنرا بهمه جانب منتشر میساخت و از همه طرف
بگوش ایشان میخورد پس با وجود مشاهده آنحال بر انکار خود ثبوت ورزیدند گفتند لن نؤمن لک حتی نری الله
جهرة هرگز ایمان نمی آوریم تو ای موسی و تصدیق نمیکنیم باینکه شنیدیم کلام الهیست تا آنکه ما او را در وجه
آشکارا نبینیم و دیده ظاهر ما از مشاهده جمال او روشنی نگیرد پس جواب تکلیم باین سخن بزرگ از ایشان بظهور
رسید و عتوی ایشان ظاهر گردید دریای غضب الهی بجوش درآمده و صاعقه قهر او بر ایشان نازل شد و به سبب
ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن روا داشتند خرمن وجود همه را بباد فنا و هلاکت در داد موسی علیه السلام چون
آنحال مشاهده نمود بمناجات درآمد گفت بار خدایا چه گویم بجماعت بنی اسرائیل چون بجانب ایشان برگردم و این

در عوض

119

در عوض خطاب و عتاب درآورده گویند تو این جماعت را با خود بردی و چون نتوانستی صدق سخن خود در ایشان
ظاهر ساخت همه را در معرض هلاک درآوردی بواسطه آنکه در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی سخن گفتم و مناجات
مناجات دراز گوی او را در زبت صادق نبودی و از آن ترسیدی که چون زنده نزد ما آیند تکذیب سخن تو
نمایند و ترا در کذب قول خود اعتراف باید نمود بواسطه رفع این تهمت از خود بحیله ایشان قتل جویم کنا به از آنکه
از عقاب عمل ایشان درگذرد و مرتبه دیگر خلعت حیات در ایشان پوشاند تا من بسبب این تهمت گرفتار نگردم
پس حضرت عزت دعای موسی علیه السلام را مستجاب کرده ایشان را زنده ساخت و باتفاق نزد قوم خود فرستاد و
پس قوم باز بموسی گفتند بدرستی که اگر از خدای تعالی درخواست میکنی که خود را بتو نماید تا بدیده ظاهر مشاهده
جمال او کنی هرآینه دعای تو مرتبه اجابت میرسد و بسعادت لقای او میرسی و ما را خبر میدادی از حقیقت کیفیت
ذات او و هیچ نگفتی که او بر چه کیفیت واقع است و چنانچه حق شناسایی اوست ما را معرفت بجلال و جمال او حاصل میشد
موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیده ظاهر نمی توان دید و ذات او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کس بپایه آن
تواند برد و او را لیکن نشانه بآیات و علامات میتوان شناخت و بدلایل و براهین پی بشناخت مرد او
برد و مشاهده و عیان ایشان باین سخن تسلی نشده گفتند ایمان بتو نمی آوریم و تصدیق حرف تو نمیکنیم
تا آنکه رویت او را از خدای درخواهی موسی علیه السلام چون از قبول نصیحت ایشان مایوس شد رو بدرگاه الهی کرد
و گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند و مرا بچه کار روا میدارند و تو بصلاح حال
ایشان داناتری از من و بهتر میدانی که خیر ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سوال کن از هرچه
ایشان از تو سوال کنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که ترا ابرام مواخذه نیست و ما بر براید عقاید همه
مطلع ایم و گناه دیگری را در معرض عقاب بر نمی آوریم و علم کسی را بجهل دیگری ضایع نمیگردانیم پس چه

امر آنکه موسی علیه السلام به این کلام گشوده که رب انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر الی الجبل
فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا
فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین یعنی ای پروردگار من بنمای مرا بخود تا نظر کنم
جمال تو نمایم و مرا از رویت خود متمکن ساز کلام الهی در جواب و بر نبی مخلوق شد که هرگز نتوانی دید مرا
ای موسی بدیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم ولیکن نگاه کن بسوی این کوه که بلندترین این کوههاست ملکت
وقوت و توانائی او از تو و امثال تو بیشتر پس اگر این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند که تحمل تجلی ما نمود
ز و بدان که تو نیز مرا ببینی و در آن وقت طاقت مشاهده جمال ما بچشم خود داری و اگر ببینی که کوه را توانائی تحمل
پرتوی از تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره از خورشید لقای ما بر آن ریز ریز شده از هم پاشید تو نیز از تمنای
آن درگذر و دل بر ظلمات هجران دیدار ما بنه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بر آن کوه و چنانچه گفته اند بمقدار
سوفار سوزنی یا برابر درهمی از نور خود بر آن کوه افکند بعد از آنکه حیات و قدرت و علم در آن آفریده بود آنکه
ریز گردید و پاره پاره ساخته از هم فرو ریخت و چون موسی آن حال را مشاهده نمود و از هول و دهشتی
که او را دست داد بر روی در افتاد و از هوش رفت و چون بهوش آمد در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار خود
در آمده گفت بپاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع کردم و بازگشتم از جهل خود و تنزیه
ذات تو از امکان رویت و اموری که متضمن نقص است بسوی معرفت و شناخت تو با آنکه تقدیس ذات تو از آن
برتر است که گنجایش آن بهم رسد و من اول گروندگانم بآنکه ترا نمی توان دید و دیده ظاهر محروم مشاهده جمال تو است
پس مأمون در معرض دعای امام علیه السلام در آمده گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب یوسف پیغمبر علیه السلام که گفت
ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه و رفع کن از خاطر من اشکال این را که چون تواند

بود که

که یوسف علیه السلام پیغمبر با وجود مرتبه نبوت و عظمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او از او علیه السلام وقوع یابد
و حال آنکه فعل مذکور بر او جایز نبوده آنحضرت در مقام تفسیر آیه بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن بود در آمده فرمود
معنی آیه این است که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف علیه السلام و اگر نمی بود این که یوسف مشاهده برهان پروردگار
خود که عبارت از نور عظمت و علو عصمت و نبوت است کرده بود و دامان عفت را از آلایش معاصی پاک نگه داشته
قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود ولیکن یوسف علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم قصد
بمعصیت واقع نمیشود و از ایشان گناه بعمل نمی آید و بدرستی که روایت کرده است پدرم علیه السلام از پدر بزرگوار
خود امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که زلیخا قصد کرد و همت بر آن گماشت که با یوسف علیه السلام
مخالطت نماید و التذاذی بکار کند و یوسف قصد کرد و بر خود جزم کرد که عزم صحبت زلیخا نکند مأمون در مقام
دعای آنحضرت در آمده گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی رفع کن از خاطر من اشکال که از ملاحظه ظاهر آن دست داده است
که مرا خبر رسیده که ذو النون پیغمبر وقتی که غضب بر او مستولی شده از میان قوم خود بیرون رفت و ظن کرد و گمان
برد که ما قدرت بر او نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خدا این قسم ظن وقوع یابد و حال آنکه انبیاء حق
پیغمبران می باید بمرتبه عصمت فایز باشند آنحضرت فرمود مراد به ذو النون یونس بن متی است که از قوم خود غضبناک
شده از میان ایشان بیرون رفت و ظن درین آیه بمعنی استیقان استعمال یافته و ان لن نقدر علیه از قدر که بمعنی ضیق
استعمال یافته است و معنی آیه این است که صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام وقتی که از قوم خود غضبناک شد که چرا ایمان باو
نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی باو نازل شود از میان ایشان بیرون رفت پس یقین داشت که ما روزی او را
تنگ نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمد و بزندان شکم ماهی گرفتار شد

فنادی فی الظلمات پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین یا آنکه نیست معبودی بحق مگر تو پاکی یاد میکنیم ترا از جمیع آنچه سزاوار مرتبهٔ تو نیست
و ترا از جمیع معایب و معاصی بری میدانم و بدرستیکه من بودم پیش ازین از جملهٔ ظالمان بودم مثل این عبادتی را
که الحال در شکم ماهی آن قیام دارم پس حضرت عزت تعالی دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را از سر
قبول او فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون اگر نه آنست که
یونس علیه السلام از جملهٔ تسبیح کنندگان بود و گفت لا اله الا انت هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی تا روزی که
که آدمیان برانگیخته شوند ولیکن به برکت ذکر او را از حبس خلاص ساختیم پس مامون بعد دیگر بوجه ضعیف
دعای آنحضرت قیام نمود گفت یا ابوالحسن خبرده مرا از معنی قول خدا تعالی که حتی اذا استیئس الرسل
وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا ظاهر معنی این آیه دلالت بر خلاف عصمت انبیا میکند چه
معنی ظاهرش این است که معاندان تو مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم تا آنکه که نومید شدند
رسولان ایشان و گمان بردند رسولان آنکه ایشان یعنی کفار بوعدهٔ ایمان با ایشان دروغ گفته آمد
بپیغمبران یاری کردن ما آنحضرت فرمودند که حضرت عزت به پیغمبر ما صلعم میفرماید که ای محمد باید که معاندان
زمان تو بنا امیدی ایام حیات مغرور نشوند و بدولت ناپایدار خود فریب نخورند که امم ماضیه را مهلت دادیم
تا آنگاه که نومید شدند رسولان از قوم ایشان پس حبس کردند و گمان بردند قوم ایشان با آنکه رسولان در وعده
و وعید با ایشان دروغ میگویند آمد به پیغمبر یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد پس مامون در مقام دعای
آنحضرت در آمد گفت لله درک یا ابوالحسن خبرده مرا از قول خدا تعالی که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله
نازل گردانیده که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر نسبت ذنب برسول خدا صحیح نمی نماید

وحال آنکه جمیع عصمت انبیا بطفیل عصمت ذات آنحضرت فرمودند که مراد گناه و باعتقاد باطل مشرکین
اهل مکه است نه گناه و قبح زیرا که نزد ایشان هیچ گناهی بحجاب از گناه رسول خدا صلعم نبود بواسطهٔ آنکه ایشان
همه بعبادت اصنام قیام داشتند و سیصد و شصت بت را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود گردانیده
بودند پس حضرت آن سرور ایشان را دعوت کرد و گفتن کلمهٔ اخلاص یعنی کلمهٔ لا اله الا الله و ایشان را بتوحید خوانده
بعد از آنکه بنهایت رسوخ در شرک داشتند بزرگ شد آن امر نزد ایشان و تکلیف بآن امر عظیم دانستند
پس بزرگان و ارباب ستوه ایشان بمنزل ابوطالب جمع شدند و گفتند اجعل الآلهة الها واحدا
ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء
یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق یعنی آیا گردانید محمد صلعم
خدایان متعدد ما را خدای یگانه بدرستیکه یکتایی و یگانگی خدای امریست بغایت عجیب و چون دیدند که ابوطالب
بنو با ایشان بهم رسید از خانهٔ او بر آمده روان شدند و در حال رفتن بیکدیگر گفتند که در رفتن بشتابید
کنید و صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستیکه مخالفت محمد صلعم با ما به پیش آمدن کاری است
از حوادث و هر که اراده شده برای از وقوع آن چاره نیست با دعوی که محمد ما را میکند و ما را انکار کرده است
امریست که مقرون بحقیقت و صواب نیست بلکه بواسطهٔ طمع بزرگ ریاست عرب و عجم است این امریست که همه کس را
اراده آن هست و مراد همه کس است علی اختلاف التفسیرین و نشنیده ایم ما این را که ما را از آن مبدا ار در ملت
آخرین که پدران خود را در یافته ایم یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که ایشان بر آن اعتقاد بودند که دین عیسی علیه السلام
برین است نه بر توحید نیست این توحیدی که او ما را بآن میخواند مگر افترا یا فتن دروغی از نزد خود پس چون
فتح کرد حضرت عزت تعالی بر پیغمبر صلوات الله علیه مکه را در عوض امتان خود در آورد و گفت انا فتحنا لک فتحا

مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر یعنی بدرستی که ما فتح کردیم از برای
تو ای محمد فتح ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از جانب خدای تعالی آنچه از گناهان تو از پیش رفته است
و آنچه بعد ازین خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد گناه بودن داشتند و خواهند داشت بسبب
خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار و در زمان گذشته و آینده زیرا که مشرکان اهل مکه بعضی مسلمان شدند
و بعضی از مکه بیرون رفتند و برخی که ماندند قدرت بر انکار توحید نداشتند هر گاه که ایشان از حضرت پیغمبر
دعوت بتوحید میکردند پس گناهان گذشته و آینده او صلوات الله علیه و آله باعتقاد ایشان آمرزیده شد بظهور او
بر ایشان و فتح مکه بر دست او صلوات الله علیه پس مأمون دیگر باره لب بدعای آنحضرت گشود و گفت نیکو در
یا ابوالحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته عفا الله عنک لم اذنت لهم
که ظاهرش موهومی بخلاف مرتبه آنحضرت است و حال آنکه این تا دیده مرا از افترا بحقیقت آنحضرت گفت که
نزول این آیه کریمه از قبیل آنست که در تو میگویم دیوار تو بشنو حضرت عزت تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را
بآن خطاب کرده و او را اراده نموده است که بجهاد تبوک با آن سرور نیامدند و عذرهای مکر آمیز گفتند خدای تعالی
در حق ایشان فرمود که عفا الله عنک لم اذنت لهم یعنی عفو کرد و درگذرانید خدای تعالی از تو گناه را از آنکه
آنانی که تخلف تو کردند و بجهاد بیرون نیامدند و بدروغ اذن اقامت از تو طلبیدند و در نزد تو
عذرهای دروغ گفتند و قسم یاد کردند که دستوری دادی در باز نشستن مر ایشان را و عذرهای دروغ آمیز
ایشان را شنیدی گناه ایشان از آنکه بایستی که ناچار است مبادرت ننمودی تا وقتی که ظاهر و روشن میشد ترا
آنانکه در اعتذار راستگو بودند و آنانکه دروغ گفتند و همچنین است قول خدای تعالی که لئن اشرکت
لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین یعنی ای محمد که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبر است و از روی حقیقت

افراد مسلمانان

افراد مسلمانان است و مراد است هر یک را میفرماید که اگر شرک آری هر آینه تباه شود کردار تو که در وقت ایمان
واقع شده و هر آینه باشی از زیان کاران که بعد از دولت دین بنکبت شرک مبتلا گردی و ازین قبیل است آیه کریمه
و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی اگر نه آن بود که ما ترا اثبات کردیم
و عصمت ما ترا دریافته مانع آمد از آنکه نزدیک شوی بمیل و آرزوی ایشان که مراد از آن پرسیدند ایشان
با آنحضرت صلوات الله علیه گفتند که ما ترا نمیگذاریم که استلام حجر کنی تا وقتی که بتان ما را مس کنی و اگر چه بکراهت باشد
پس مأمون گفت صدقت یا بن رسول الله خبر ده مرا از قول حضرت عزت جل شانه که به پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید
و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفی
فی نفسک ما الله مبدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه که ظاهرش منافات با مرتبه
عصمت آنحضرت صلی الله علیه و آله دارد آنحضرت فرمودند بدرستی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی از روزها بجهت مهمی که
آنجناب را رو داده بود متوجه خانه زید بن حارثه کلبی شدند و چون بمنزل او در آمدند دیدند که زینب غسل
میکند لب بتنزیه حضرت عزت گشوده فرمودند سبحان الله الذی خلقک یعنی پاک و منزه است آن خدای
که ترا خلعت خلقت پوشانیده است و مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ازین سخن که از دهان مبارک بیرون فرمودند تقدیس و
تنزیه پروردگار بود از قول جماعتی که گمان داشتند که فرشتگان دختران خدااند چنانکه حضرت عزت جمیع را
از مشرکان که گفتند الملائکة بنات الله در معرض خطاب و عتاب در آمده میفرماید افاصفیکم ربکم
بالبنین و اتخذ من الملائکة اناثا انکم لتقولون قولا عظیما یعنی آیا برگزید شما را پروردگار
به پسران و فرا گرفت برای خود از فرشتگان دختران این خلاف است که عادت شما بر آن جاری شده
که از دختران ننگ میدارید و به پسران مینازید بدرستی که شما میگوئید سخن بزرگ که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه

ونفس خود را تفضیل می نهید بر وی که محبوب یک نخود و مکروه را بر نفس محبت میدهید پس وقتی که حضرت رسالت پناه ص
زن زید را دید که غسل میکند در مقام تقدیس و تنزیه پروردگار در آمده گفت پاک و منزه است آن خدای
که ترا آفریده است از آنکه او را فرزندی قرار توان داد که محتاج بود باین قسم تطهیر و تغسیل پس چون زید بمنزل
خود برگردید زن او را از آمدن پیغمبر ص و گفتن او که سبحان الله الذی خلقك او را خبر داد
پس زید دانست که آنحضرت ص ازین سخن چه اراده کرده اند و ازین تنزیه چه قصد نموده اند و گمان برد که چون
حسن و صباحت زینب را مشاهده کرده اند از روی تعجب این کلام را بر زبان معجز بیان آورده اند و بعد از ان
زید بخدمت حضرت رسالت پناه ص آمده گفت ای رسول خدای بدرستی که زن من بسیار بد خوست و با من
سازگاری نمیکند میخواهم که او را طلاق دهم حضرت مقدس نبوی ص فرمودند امسك علیك زوجك واتق الله
یعنی نگاه دار برای خود زن خود را و بترس از خدای در کار او و از روی اضطرار طلاقش مده بدرستی
که حضرت عزت جل شانه حضرت رسالت را آگاه گردانیده بود از عدد زنان او و آنکه زن زید از جمله
آنهاست پس حضرت رسالت ص پنهان میداشت آنرا که خدا با وی خبر داده بود که زینب از جمله زنان تو خواهد بود
در نفس خود و آنرا بزید اظهار نکرد و از مردمان ترسید که گویند محمد بنده خود را میگوید که زن تو نزد [illegible]
که زن مرا نخواهد بود و او را باین قول عیب کنند پس حضرت عزت این آیه وافی هدایه را نازل گردانید که
واذ تقول للذی انعم الله علیه وانعمت علیه امسك علیك زوجك واتق الله وتخفی
فی نفسك ما الله مبدیه وتخشی الناس والله احق ان تخشاه یعنی و یاد کن ای محمد آنرا که گفتی
مر کسی را که انعام کرده است خدای بر وی باسلام و توفیق خدمت و صحبت تو و تو انعام کرده بر وی بآزاد کردن
وی پروردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق در بار نعمت خدا و رسول است که نگاه دار برای خود زن را

خود زن را

بنم نی

و بترس از خدای در کار او و از روی اضطرار طلاقش مده و پنهان میکردی در نفس خود آنچه خدای پیدا کننده است
یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود و می ترسی از سرزنش مردم که گویند زن بنده خود را
بخواست و خدای سزاوارتر است که از وی ترسی در آنچه باید ترسید پس از آنکه میان زید و زینب ناسازگاری
پدید آمد و او را طلاق داد و مدت عده او بسر آمد حضرت عزت او را به پیغمبر ص تزویج فرمود و در آن باب
این آیه کریمه را نازل گردانید که فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علی
المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا وکان امر الله مفعولا یعنی
پس آن هنگام که برسید زید از زینب حاجتی که داشت چه مراد از زید طلاق زینب بود چه مراد خود از وی یافت
یعنی طلاقش داد و عده بسر آمد ما او را بتو دادیم تا نباشد بعد از تو بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی در خواستن
زنان پسر خواندگان خود را چون برسند مراد خود از ایشان کنایه از آنکه طلاقش دهند و عده بگذرد
و هست کاری که خدا خواهد بود بی شبهه چنانچه مهم زینب رضی الله عنها واقع شد پس سید عالم صلی الله علیه و آله
بعد از نزول این آیه وافی هدایه بی دستوری بخانه آمد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه تشریف
آوردی حضرت فرمود الله المزوج وجبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که خدای تعالی
مرا به پیغمبر ص تزویج کرده و متولی تزویج شما اولیاء شما بودند و نعم الافتخار بعد از ان حضرت عزت
جل شانه میدانست که منافقان نزدیک است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را عیب کنند و سرزنش نمایند بسبب تزویج
زینب که کرده بود پس این آیه حق تعالی کریمه نازل گردید که ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له
یعنی نیست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ وزری و وبالی در آنچه تقدیر کرده است خدای تعالی برای او پس مامون
گفت بدرستی که شفا دادی سینه مرا از رنجی که ازین امور در دلم رسیده بود ای فرزند رسول خدای ص

و واضح و روشن ساختی آنچه بر مردم مشتبه بود و حقیقت آن را نمیدانستم جزای خیر دهاد ترا آنحضرت عزت و عظمت علیه
از جانب انبیای خود که رفع توهم گناه در باره ایشان از ما کردی و از جانب ملت اسلام که بتقریر خلل این
اعتقاد را از اسلام برطرف ساختی علی بن محمد بن الجهم گفت پس مامون بنماز برخاست و دست محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلام را
گرفته راهی شد که درون خانه رود و نماز گذارد و من در آن مجلس حاضر بودم پی ایشان رفتم شنیدم که مامون
محمد بن جعفر را میگفت چطور دیدی برادر زاده خود را گفت او عالم است و در علم سرآمد است و با آنکه تا حال ندیدم که نزد
هیچکس از اهل علم تردد میکرده باشد و چیزی ازو میآموخته باشد مامون گفت پسر برادر تو از اهل بیت نبوت است آنانی
که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در حق ایشان گفته الا ان ابرار عترتی و اطایب ذریتی احلم
الناس صغاراً و اعلم الناس کباراً فلا تعلموهم فانهم اعلم منکم و لا یخرجونکم
من باب هدی و لا یدخلونکم فی باب ضلال یعنی آگاه باشید بدرستیکه نیکوان عترت من و پاکان ذریت من
حکیم ترین مردمانند در کوچکی و داناترین آدمیانند در بزرگی پس ایشان را تعلیم مدهید و احتیاج بتعلیم کسی ندارند
و از تعلیم مستفید نشوند بدرستیکه ایشان داناترند از شما بیرون نمیآرند شما را از در هدایت و راستی و در نمیآرند شما را
بدر ضلالت و گمراهی پس بعد از آن آنحضرت برخاستند و بمنزل شریف خود تشریف بردند و چون روز دیگر شد صباح حاضر
بخدمت آنحضرت علیه السلام شدم و سخنانی که میان مامون و عم او محمد بن جعفر گذشته بود بعرض رسانیدم آنحضرت تبسم فرمودند
و فرمودند ای ابن الجهم فریب ندهد ترا آنچه ازو شنیدی بدرستیکه او مرا بزودی مسموم بدو باین خدعه میکشد و خدای تعالی
انتقام مرا ازو خواهد کشید مصنف این کتاب رحمه الله گفته این حدیث از طریق علی بن الجهم با کمال بغض و عداوتی
که با اهل بیت داشت بسیار غریبست و نعم ما قیل الفضل ما شهدت الاعداء باب پانزدهم
در ذکر آنچه از امام رضا علیه السلام در اخبار اصحاب رس و احوال شقاوت مآل ایشان بروایت رسیده است روایت کرده

با احمد

124

با احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود که گفت روایت کرد
ما را ابو الصلت عبد السلام بن صالح هروی که گفت روایت کرد ما را علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر عالیقدر خود موسی بن
جعفر از پدر بزرگوار خود جعفر بن محمد از پدر رفیع مکان خود محمد بن علی از پدر عالیقدر خود علی بن الحسین علیه السلام از پدر عالیشان
خود حسین بن علی علیهم السلام که آنحضرت فرمودند که سه روز پیش از شهادت امام المشارق و المغارب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام مردی از بنی تمیم که او را عمرو می نامیدند بخدمت آنحضرت علیه السلام آمده گفت ای امیر مؤمنان
خبر ده مرا از اصحاب رس که در کدام عصر بودند و منزلهای ایشان در کجا بود و پادشاه ایشان که بوده است
و حضرت عزت پیغمبری بر ایشان فرستاده است یا نه و بچه چیز هلاک شدند و چرا در جوی هلاک آمده‌اند بدرستی
که من ذکر ایشان را در کتاب خدای تعالی مییابم و نشانی و هیچ اثری از ایشان نمییابم آنحضرت علیه السلام در مقام جواب او در آمده
فرمودند بدرستیکه پرسیدی از حدیثی که از تو هیچکس پیش از تو از من نپرسیده بود و نخواهد پرسید این حدیث را
بعد از من مگر کسی که از من شنیده باشد و نیست در کتاب حضرت عزت هیچ آیه مگر آنکه تفسیر آن را میدانم و موقف آن را دانم
که آن در کجا فرود آمده است بر کوه یا بر هامون و در چه وقت نازل شده است در شب یا روز و بدرستی که
در اینجا اشاره کردند بدرج جواهر اسرار الهی و گنجینه نقود معارف حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله سینه خود هر آینه
علم بسیار مخزون است و لیکن جویندگان آن کمند و نزدیک است که ندامت برند و پشیمانی خورند چون مرا
گم کنند ای اخا تمیم بدانکه قصه اصحاب رس این است که ایشان قومی بودند که درخت صنوبر را معبود خود
ساخته بپرستش آن قیام مینمودند و آن را شاه درخت مینامیدند و آن درختی بود که یافث بن نوح
بر لب چشمه که آن را روشناب میگویند کشته بود و بعد از طوفان از برای حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام
روان شده نشانده بودند و آن قوم را برای آن اصحاب رس نامیده‌اند که پیغمبر خود را که فرستاده الهی بود در چاه کردند

درخت را بسنگ چیدند و این قضیه بعد از سلیمان بن داود علیه السلام واقع شده و ایشان را دوازده دیه بر کنار
نهری که معروف بنهر رس بود در شهری از شهرهای شرق زمین و امروز نهری از آن بزرگتر و خوشگوارتر بر روی
زمین نیست و هیچ دیهی از آن دیها بزرگتر و معمورتر نبود یکی را آبان نام بود و دوم را آذر و سیم را دی و چهارم را
بهمن و پنجم را اسفندار و ششم را فروردین و هفتم را اردیبهشت و هشتم را خرداد و نهم را مرداد و دهم را
تیر و یازدهم را مهر و دوازدهم را شهریور و بزرگترین شهرهای ایشان اسفندار بود و پایتخت پادشاه
ایشان که نامش ترکوز بن غابور بن یارش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و او فرعون ابراهیم علیه السلام بود
و آن چشمه بزرگ و آن درخت صنوبر نیز در همین شهر بود و از آن روز که سبز شده بود در هر دیهی شاخه از آن
کاشته بودند بمرور ایام درختی عظیم شده بود و آبها و چشمها و نهرهای که آن درختها را بر لب آن نشانده بودند
بر حیوانات خود حرام کرده بودند و هر که آب از آنها بیاشامیدی او را می‌کشتند و می‌گفتند این آب حیات پروردگاران
ماست و سزاوار نیست هیچکس را که از حیات ایشان چیزی کم کند و ایشان و حیوانات ایشان آب از نهر رس
که دیهات ایشان بر کنار آن بود می‌آشامیدند و آن چشمها و دیگر آب بر خود بسته‌اند و آشامیدن را
حرام محض می‌دانستند و در ماهی از سال در هر دیهی عیدی جشنی قرار داده بودند که چون روز عید ایشان می‌رسید
مردمان آن ده همگی حاضر می‌شدند و پرده از حریر که در آن اقسام صورتها کشیده بودند بر آن درخت می‌بستند
و گاو و گوسفند قربان می‌کردند و در حوالی آن آتشکدها می‌افروختند و چون دود آن آتشکدها و دخان
بریان کرده شده قربانیها هوا را تاریک و مظلم می‌ساخت چنانکه آسمان از چشم ایشان پوشیده می‌شد بپای
آن درخت بسجده می‌افتادند و گریه و زاری شروع می‌کردند تا آن درخت از ایشان راضی گردد و آثار
رضای خود بر ایشان ظاهر سازد پس شیطان می‌آمد و شاخهای آن را بجنبش می‌آورد و از ساق با آواز رکیک

چون آواز کودکان بایشان می‌گفت راضی شدم از شما ای بندگان پس دل خوش کنید و چشم روشن دارید و چون
ایشان آن مژده می‌شنیدند سر از سجده برمی‌داشتند بعیش و طرب مشغول می‌شدند و شراب می‌خوردند و عود و طنبور
می‌نواختند و دستهای یکدیگر را گرفته رقص می‌کردند و این قسم رقص را دست‌بند می‌گویند پس بهمان حال
یک شبانروز بسر می‌بردند بعد از آن بخانهای خود برمی‌گشتند و پارسیان نامهای ماههای خود را با نامهای دیها و از
دیگر آنها از اسمهای آن دیهات اشتقاق کرده‌اند و نامیده‌اند برای آنکه ایشان بیکدیگر می‌گفتند این عید
فلان ماه و عید فلان دیه است تا آنکه عید دیه بزرگ ایشان که پایتخت پادشاه ایشان بود در می‌رسید
کوچک و بزرگ همه آن دیهات در آن دیه جمع می‌شدند و سراپرده از دیبای مصور بانواع نقشها و صور
که دوازده در داشت گرد بر گرد آن درخت می‌کشیدند و هر دری از آن درها برای مردمان یک دیهی از ایشان مقرر
کرده بودند که مردم آن دیه از همان در در می‌آمدند و از بیرون آن سراپرده سجده آن درخت می‌کردند
و قربانی بسیار از گاو و گوسفند بنذر می‌آوردند زیاده بر آنچه از برای عیدهای دیگر می‌آوردند پس
ابلیس بر پیش آمده آن درخت را حرکت عظیمی می‌داد و از میان آن با آواز باریک تکلم در آمده وعدهای
بسیار و امیدهای بیشمار زیاده از وعدها و عیدهای دیگر بایشان می‌داد و ایشان را از راه می‌برد
و در ضلال می‌انداخت پس از شنیدن آن امیدها دلخوش شده سر از سجده برمی‌داشتند و بنوع نشاط
تمام بنوعی که مشغول بکار دیگر نشوند و بکس حرف نزنند بلهو و لعب و بازی و طرب در آمده بشرب خمر و الحان
ساز و نوای پرداختند و بعد از عیدهای سایر ایشان دوازده شبانروز زیاده بر آن منوال بسر بردند بعد از آن
همگنان بر هم زده بخانهای خود می‌آمدند پس چون کفر و طغیان ایشان بحضرت عزت جل شانه مدتی کشید
و در تیه ضلالت و عصیان ایشان بنهایت انجامید حضرت عزت پیغمبری از جماعت بنی اسرائیل از فرزندان

یهودا ابن یعقوب ع بر ایشان فرستاد و آن پیغمبر مدتی مدید و عهدی بعید در میان ایشان بود و بعبادت پروردگار
دعوت کرد و کار ایشان دعوت پیغمبر خویش چنین کم ایشان در نهایت بود معصیت او کردند و به پروردگار نگرویدند
القصه چون آن پیغمبر شدت تمادی ایشان را در ضلالت باقصی الغایت دید و قبول نکردند آنچه ایشان را بدان میخواند از دلالت
هدایت معاینه نمود و ایام عید عظیم ایشان رسید رو بدرگاه پادشاه علی الاطلاق بارگاه خداوند باستحقاق
آورد و گفت ای پروردگار من بندگان تو بجز کفر تو و تکذیب من که آنرا هیچ میدانند دیگر هیچ چیز را
قبول ندارند و دعوت مرا ابا مینمایند و درختی را که نه نفع از آن متصور است و نه ضرر می پرستند و بعبادت
آن قیام مینمایند تمامی آن درختان ایشان را که به پروردگاری برداشته اند تازگی از ایشان بگیر و بخشکان و آثار قدرت
و سلطنت خود را بر ایشان ظاهر گردان حضرت عزت عظمت عظمته دعای آن پیغمبر را بموقع استجابت در آورده
تمامی درختان ایشان را بخشکانید و چون صبح برخواستند دیدند که درختان بزرگ ایشان خشکیده و اثری از خضرت
در آن نمانده ایشان را ازین واقعه هول عظیم دست داده بر ایشان سخت و دشوار نمود پس همگی بوسوسه افتاده
و جمعی قوم بر دو فرقه شدند فرقه از ایشان بر آن رفتند که این مرد که دعوی پیغمبری پروردگار آسمان و زمین میکند
و میگوید که فرستاده خدایم بر شما خدایان شما را بسحر و فسون کرده و در معرض تلف افکنده تا روی شما را
از پروردگاران بگرداند و بسوی پروردگار خود آورده باو بگروید و فرقه دیگر گفتند نه چنین است بلکه
چون پروردگاران شما دیدند این مرد ایشان را عیب میکند و شما را بعبادت پروردگار دیگر غیر از ایشان
میخواند در غضب شده حسن و بهای خود را از شما محجوب داشتند و شما را از زینت خود نا امید ساختند
تا آنکه شما بر او غضب کنید و نصرت از پروردگاران خود خواسته در دفع او کوشید القصه از شنیدن این سخن
همگی رای خود را بر کشتن آن پیغمبر قرار داده در مقام کشتن او شده در چاه ندبران رفتند و چند انبوبه دراز

دهن را

دهن را از انبوبها ریختند و آنها را بهم وصل کرده در قعر چشمه فرستادند و تمام آب را از میان آن
انبوبها خالی کردند تا زمین قعر چشمه نمایان شد آنگاه چاهی عمیق تر تنگی در آنجا کندند و پیغمبر خود را در آنجا کرده
سنگ عظیمی بر سر آن گذاشتند بعد از آن انبوبها را از آب بیرون آوردند تا سر آنرا فرا گرفته و چون
پیغمبر خود را در آن چاه کردند و از کار او پرداختند گفتند حال امیدواریم که پروردگاران ما از ما راضی شوند
چون دیدند کسی که عیب ایشان میکرد و ما را از عبادت ایشان باز میداشت در چاه انداختیم و او را کشتیم
بیگمان خوشنود خاطر یافته نور و نضرت خود را چنانکه سابق بود بر ما ظاهر گردانند و بهاء و نضرت خود را بر ما جلوه
دهند القصه همچنان یکروز ناله و انین پیغمبر خود را از قعر چاه میشنیدند که میگفت ای پروردگار من
و ای سید من میبینی که تنگی چاه و شدت محنت مرا می بینی ضعف و بیچارگی و لا علاجی مرا رحم کن و در قبض
روح من تعجیل نمای و اجابت دعوت مرا بتأخیر میینداز تا آنکه اجابت حق نمود و روح او با علیین
پیوست بعد از آن حضرت عزت جل شانه به جبرئیل ع خطاب کرد که ای جبرئیل آیا چه گمان برده اند
بندگان من که مغرور بحلم و بردباری من شده اند و از جزای من فرامش گشته اند و غیر مرا عبادت میکنند
و پیغمبر مرا بقتل رسانیده اند از آنکه با غضب من مقاومت نمایند و از سلطنت من بیرون روند چگونه توانند بود
و حال آنکه من انتقام میکشم از آنکه عصیان من کند و از عذاب و عقاب من نترسد و بعزت و کرم خود قسم یاد
کرده ام بعزت و جلال خود که ایشان را عبرت عالمیان گردانم پس بس از عتاب ایشان
بر دولت و شان در هنگام عید خود بودند که ناگاه دریای غضب الهی متلاطم در آمده حکم هلاک
ایشان شد و باد بسیار سرخی وزیدن گرفت و چون ایشان آن حال را مشاهده کردند بحیرت
افتادند و ترس عظیم در دل ایشان در آمده بهم چسبیدند بعد از آن زمین زیر پای ایشان سنگ کبریت

و با بر و خلق برآمد و ابر سیاه تاریک بر ایشان سایه انداخت حجر گنبد ایشان را در میان فرو گرفت و ایشان
در آمده همچنانکه از زیر دو آتش که از میان بدبختان ایشان که احمق تر شدند فنعوذ بالله تعالی ذکره و من غضبه
و من زوال نعمته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم باب هفدهم
در آنچه روایت شده است از امام رضا علیه التحیة والثنا در تفسیر قول خدای تعالی که وفدیناه بذبح عظیم روایت کرد
با عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار در شهر نیشابور در ماه شعبان سنه سیصد و پنجاه و دو که گفت روایت کرد
با محمد بن علی بن قتیبه نیشابوری از فضل بن شاذان که گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که میفرمود حضرت عزت جل شانه ابراهیم علیه السلام را
امر کرد که در عوض پسر خود اسمعیل علیه السلام گوسفندی را که از برای او از بهشت فرستاده بود قربان کند در دل ابراهیم علیه السلام
این آرزو درآمد و بخاطر مبارکش خطور نمود چه میبود اگر حضرت امر میکرد که فرزند خود را بدست خود ذبح کنم و منع نمیفرمود
از آنکه گوسفند را در عوض او بکشم تا آن دردی که در دل پدری که عزیزترین فرزندان خود را بدست خود کشته باشد
درمی آمد در دل من و بسبب آن مصیبت بلندترین درجات اهل ثواب که در مصائب یافته اند بیابم و مستحق آن درجه
عالیه و مرتبه کامله بگردم پس ملک جلیل وحی بر ابراهیم خلیل علیه السلام فرستاد که ای ابراهیم از جمله خلقان کرا دوستر میداری
گفت ای پروردگار من هیچ آفریده نیافریدی که او در نزد من دوستر از حبیب تو محمد صلی الله علیه وآله باشد خطاب آمد که ای ابراهیم
او را دوستر میداری یا فرزندان خود را گفت بلکه فرزندان او نزد من عزیزتر و دوستر اند از اولاد من باز وحی آمد که
که کشته شدن فرزند او بظلم و عدوان بر دست دشمنان او درد آورتر است مر دل ترا یا ذبح کردن فرزند تو
بدست خود در طاعت من گفت ای پروردگار من کشته شدن فرزند او بر دست دشمنان او درد آورتر است
دل مرا از کشتن فرزند خود بدست خود حضرت عزت گفت ای ابراهیم بدرستی که طایفه که گمان دارند که ایشان از
که از امت محمد اند صلی الله علیه وآله زود باشد که فرزند او حسین را علیه السلام بعد از او از روی ظلم و عدوان بکشند چنانکه گوسفند را

الکم

می کشند و بسبب آن گناه عظیمی که از ایشان بوجود خواهد آمد مستوجب سخط و عذاب من گردند ابراهیم علیه السلام از شنیدن
این قضیه که نتیجه اش بعد از آن بظهور خواهد رسید اندوهگین شده بگریه درآمد حضرت عزت وحی بر او فرستاد
که ای ابراهیم تحقیق که اندوه و گریه ترا بر پسر خود اسمعیل اگر بدست خود او را ذبح میکردی با اندوه و گریه که بر حسین علیه السلام
و قتل او کردی قبول نمودم و بلندترین درجات اهل ثواب بر مصائب برای تو واجب گردانیدم و قول الله
عز و جل وفدیناه بذبح عظیم باب هیجدهم در آنچه از تأمّن ائمه هدی حضرت امام رضا علیه السلام
در معنی قول حضرت عقل نبوی صلی الله علیه وآله که فرموده اند انا ابن الذبیحین روایت شده است روایت کرد با ما حسین بن
حسن قطانی که گفت خبر داد با ما احمد بن محمد بن سعید کوفی که گفت روایت کرد با ما علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدر خود که گفت شنیدم از ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام از معنی قول پیغمبر صلی الله علیه وآله که گفته اند انا ابن الذبیحین
چه معنی دارد حضرت فرمود که مراد از ذبیحین اسمعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله بن عبد المطلب است رضی الله عنهما
اما اسمعیل علیه السلام و او پسر است بردبار که حضرت عزت خلیل خود ابراهیم علیه السلام را با و مژده داده است که
فبشرناه بغلام حلیم یعنی پس مژده دادیم او را بفرزندی بردبار کنایه از آنکه چون ببلوغ رسد حلیم بود
پس چون ابراهیم علیه السلام با پسر خود اسمعیل بموضع سعی رسید که میان صفا و مروه است که فلما بلغ معه السعی
گفت مر پسر خود را که یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری یعنی ای پسرک من
تصغیر از روی شفقت بدرستی که من می بینم پیوسته در خواب که ترا ذبح میکنم کنایه از آنکه پیاپی در خواب می بینم
که فرزند را ذبح کن پس در نگر تا درین کار چه می بینی و رای تو چه تقاضا میکند اسمعیل گفت یا ابت افعل
ما تؤمر یعنی ای پدر من بکن آنچه فرموده اند و نگفت بکن آنچه دیده چه آنچه نبوده بعمل آید بر خلاف آنچه ابراهیم
دیده بود و شد ستجدنی ان شاء الله من الصابرین یعنی زود باشد که بیابی مرا انشاء الله اگر خواهد خدای

ازو کشنده گان بر ذبح یار بحکم قضا ای پدر اگر بعد ازین گویند که ابراهیم خلیل برای قربان حق پسر را
درخت این نیز خواهند گفت که اسمعیل در راه رضای او سر را در باخت مرا ای پدر بسبب زیور فدای
پای تو کردن قبول کن که جز این مایه دستگاه ندارم پس چشم پدر و پسر هر دو حکم خدای را گردن نهادند
یعنی ابراهیم بفدای پسر و اسمعیل بفدای سر راضی شدند حضرت عزت عظمت عطیاته فدا داد اسمعیل را
ذبح عظیم یعنی قربانی بزرگ وان گوسفندی بود سیاه رنگ که در سیاهی سپیدی کنایه از آنکه در صحرای علم
که در علم الهی موجود بود و چنین بود که بوجود آمد چهل سال در ریاض بهشت عنبر سرشت میگردید و از رحم ماده و نر
مانده است بلکه بلفظ کن موجود گشته محض از برای آنکه بفدای اسمعیل دهد و از روی ابراهیم خلیل خود بر آرد
و از ان زمان است که هر چه در منی قربان کنند قربان اسمعیل ع بود تا روز قیامت بفدای او محسوب شود
پس او یکی از دو ذبیح است و اما ذبیح دیگر عبد الله است چه روزی عبد المطلب دست بحلقه کعبه زده از حضرت عزت
درخواست نمود که او را ده پسر کرامت فرماید و نذر کرد که چون او را ده پسر بوجود آید یکی از ایشان را بجهة
شکرانه اجابت دعای خود بدست خویش قربان نماید بعد از آنکه حضرت عزت دعای او را در موضع اجابت در آورد
ده پسر باو عطا فرمود او هم بخاطر گذرانید که چون حضرت عزت آنچه من خواستم روا کرد مرا نیز باید آنچه
نذر کرده ام وفا نمود پس همه فرزندان را بکعبه در آورده میان ایشان قرعه زد و قرعه بنام عبد الله پدر بزرگوار
سید ابرار صلوات الله افتاد و چون او دوستترین فرزندان او بود مرتبه دیگر قرعه زد باز بنام او افتاد دوم بار سیوم
نیز بنام او افتاد پس این مرتبه عبد الله را گرفته بزندان انداخت و جزم کرد که او را ذبح کند مردان
قریش بر او گرد آمدند و از آن کار منع کردند و زنان ایشان جمعیت کرده شور و گریه در دادند عبد المطلب در
میان ایشان متردد می بود ناگاه دختر او بالهام الهی گفت ای پدر بزرگوار در آنچه میان تو و پروردگار است

اکشتن

اگر کشتن پسر خود عذر بسیار توان گفت فرمود ای دختر چگونه به پروردگار عذر آرم و از معذرت مغفرت
طلبم پدر گفت که تو طینت مبارک گفت ای پدر شترانی را که در صحرا داری حاضر کن و میان بعضی از آنها و عبد الله
قرعه بینداز و همچنان زیاده میکن و قرعه می انداز تا وقتی که حضرت عزت از فرزندان بکمال راضی گردد
و قرعه بنام شتران افتد و آنها را در راه خدای قربان کن عبد المطلب چون این سخن را شنید پسندید
و شتران خود را حاضر گردانید بعدد ده شتر و نام عبد الله قرعه زد بنام عبد الله افتاد و همچنان
ده ده شتر می افزود و بنام عبد الله قرعه میزد تا بصد شتر که رسید قرعه بر عدد شتران افتاد پس همگی
قریش بیکبار تکبیر گفتند چنانکه کوههای حوالی تهامه بلرزش در آمد عبد المطلب گفت بیکمرتبه اکتفا
نمیکنم تا سه مرتبه قرعه بر عدد شتران نیفتد دست از عبد الله بر نمیدارم پس دو مرتبه دیگر قرعه زد
بر عدد شتران افتاد زبیر و ابو طالب و خواهران او جسته عبد الله را از زیر دست و پای عبد المطلب که
برای کشتن گرفته بود خلاص کرده دست بگردنش بودند و در بغلش گرفته یکیک سر و رو بوسیدند و خاک از
روی او که بزمین رسیده خراشیده شده بود پاک میکردند و بخلاصی او شادی می نمودند القصه عبد المطلب
آن صد شتر را در موضع حزوره نحر کردند و هیچکس را از بردن گوشت قربانی منع نکردند و عبد المطلب را
پنج سنت بود که حضرت عزت آنها را در اسلام جاری داشت زنان پدر را از بر پسران حرام میداشت
و دیت قتل آدمی را صد شتر مقرر گردانیده بود و هفت شوط طواف خانه کعبه بجای آورد و از گنج که یافته
بود خمس آنرا بیرون آورده بمردم قسمت نمود و وقتی که چاه زمزم را کند سقایة الحاج نام نهاد و اگر
نه عبد المطلب حجت بود و عزم کردن او در ذبح عبد الله شبیه بعزم ابراهیم ع بود بر ذبح نمودن پسر خود
اسمعیل ع حضرت رسالت پناه صلعم نسبت دادن نسب خود بایشان افتخار نمیکرد که مرا از ذبیحین

در قول او صلی الله علیه و آله که انا ابن الذبیحین ایشانند و سببی که حضرت عزت برای آن ذبح را از عبد الله
برداشت و آن بودن پیغمبر و ائمه علیهم السلام بوده است که در صلب ایشان بوده اند و می بایست از ایشان بهم رسند
پس به برکت موجود آمدن پیغمبر و ائمه اثنی عشر علیهم السلام حضرت عزت ذبح را از ایشان برداشت و باین عطیه عظمی ایشان را
نواخت بعد از آن بسبب کشتن فرزندان از میان مردمان برطرف شد و دیگر در میان ایشان جاری نشد و اگر نه آنچنان
میشد هر آینه واجب می بود بر مردمان که در روز قربان بقتل فرزندان خود بحضرت عزت تقرب جویند و بجای
گوسفندان فرزندان خود را قربانی کنند پس هر چه از قربانی که مردمان در راه خدای قربانی کنند و بآن تقرب
بحضرت عزت جویند تا روز قیامت بفدای اسمعیل ع محسوب میشد مؤلف این کتاب رحمه الله گفته در آنکه ذبیح
اسمعیل ع بوده یا اسحق روایات مختلف است جمهور بر آن رفته اند که ذبیح اسحق است و برخی گفته اند که اسمعیل ع
بوده لیکن چون بعد از واقعه اسمعیل ع اسحق بوجود آمد آرزو کرد و بخاطر گذرانید که چه می بود اگر آن ذبیح خود می بود
و حضرت عزت برادر را بکشتن او امر می نمود و همچنانکه برادرش صبر کرد و سر خود را در راه خدا فدا می نمود او
نیز بامر الهی صبر و شکیبائی پیش میگرفت و در قربانگاه محبت از سر میگذشت و باین وسیله درجه ثواب
او را دریافت پس حضرت عزت او را در میان فرشتگان خود ذبیح خواند بجهت آن آرزو که در دل او گذرانیده بود
و این روایت را بسندش بیرون آورده در کتاب نبوت ذکر کرده ام باب نوزدهم
در آنچه از امام ع در علامات امام روایت شده است روایت کرده محمد بن ابرهیم بن اسحق طالقانی
رضی الله عنه که گفت خبر داد ما را محمد بن سعید بن عقده کوفی که گفت روایت کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدر خود ابو الحسن علی بن موسی الرضا که آنحضرت فرمودند که امام را علامات چند است که بدان از جناب الهی
سزاوار است از سایر مردم ممتاز و آن این است که امام اعلم و احکم و اتقی و اشجع و اسخی و اعبد مردمان
و ختنه کرده

و ختنه کرده متولد شود و از نجاست نفاس و غیره مطهر و پاک از مادر بوجود آید همچنانکه از پیش خود می نگرد
از عقب خود نیز می بیند و سایه او بر زمین نمی افتد و چون از شکم مادر بر زمین آید بر دو کف دستهای خود آید و بآواز
بلند شهادتین گوید و هرگز محتلم نشود و چشمش بخواب رود اما دلش بیدار بود و محدث باشد یعنی آواز
حدیث ملایکه بشنود هم و آنکه در نظر او مرئی شود و زره حضرت رسول ص بر تن او راست آید و بول و غایط
او دیده نشود چه حق سبحانه و تعالی زمین را موکل ساخته که آنچه از او بیرون آید فرو برد و بوی بدن او خوشبو
بوی تر از مشک بود و باید که بهترین مردمان باشد از ایشان و شفقتهای ایشان مهربان تر از پدران و مادران
ایشان باشد بر ایشان و متواضع ترین مردمان بود و تواضع او بجهت خدا باشد و فرا گیرنده ترین مردمان باشد
بآنچه امر میکند ایشان را بآن و بازدارنده ترین مردمان بود از آنچه منهی میکند ایشان را از آن و دعای او
مستجاب باشد تا آنکه اگر بر سنگی دعا کند که شکافته شود هر آینه بدو نیم گردد و سلاح حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم در نزد او باشد و شمشیر او ذوالفقار بود و زره داود و صحیفه باشد که در آن نامهای شیعیان و پیروان
او نوشته باشند و تا قیام قیامت و در دیگری نامهای دشمنان و معاندان او باشد تا روز قیامت و جامعه
در نزد او باشد و آن صحیفه ایست که طولش هفتاد ذرع است و تمام آنچه فرزندان آدم بآن احتیاج دارند
در آن صحیفه مرقوم است و جفر اکبر و جفر اصغر که از پوست میش و گوسفند ترتیب داده اند در نزد او باشد
و در آنها جمیع علوم مندرج است تا آنکه دیت خراشیده شدن بشره و خراشیدگی پوست و نصف پوست
و ثلث پوست در آنجا ثبت است و مصحف فاطمه ع در نزد او باشد و در حدیثی دیگر هم از آنحضرت
روایت شده است و مذکور است بدرستی که امام مؤید بروح قدس است یعنی برومند گردانیده
و قوت داده شده است بجان پاکیزه و میان او و حضرت عزت عمودی از نور است که تمام اعمال را

در آن می بیند و هر چیزی که او را بآن احتیاج میشود از برای امت و راه نماید که در آنجا چه میکنند

و اطلاع بهم میرسانند پس چون آن نور بجنبد و منبسط و پهن شود بداند و معلوم کند و چون آن نور برود منقبض و گرفته

شود بداند و معلوم شود و امام چون پسر امام متولد میشود و از و متولد میشوند یعنی او از پدر و مادر بوجود می آید

و از و فرزندان بهم میرسند و صحیح و سالم می باشد و بیمار میشود و طعام میخورد و آب می آشامد و بول و غایط میکند

و مباشرت مینماید و بخواب میرود و سهو و نسیان از و بوقوع می آید و فرح و حزن او را دست میدهد و خنده

و گریه برو عارض میشود و میزید و میمیرد و بقبرش می سپارند و زیارتش میکنند و محشور میگردد و در موقف

باز می ایستد و در معرض لقای الهی در می آید و پرسیده میشود و ثواب و کرامت بآن بخشیده میگردد و دلالت

او در دو خصلت در علم او و مستجاب دعوت او است و هر چه پیش آید پیش از شدن آنرا خبر میدهد از حوادث

که حادث خواهد شد و آن بعهدی است که از حضرت رسول صلعم با و معهود شده است و از پدران او میراث

باو رسیده و این آنست که جبرئیل از علام الغیوب جل جلاله و عم نواله بحضرت رسالت صلعم عهد کرده است

و باو خبر داده و یازده امام همه بعد از پیغمبر صلعم بقتل رسیده اند از انجمله امیر المؤمنین علی ع و امام حسین ع

بشمشیر و مرتبه شهادت یافته اند و باقی ائمه دیگر ع بزهر و مکر ستمکاران طاغوت زمان شهید گردید

و این کشته شدن ایشان نه از آن سبب است که طایفهٔ غلات و مفوضه لعنهم الله بر آن رفته اند و میگویند ایشان

بحسب حقیقت و بنفس الامر کشته نشده اند بلکه امر ایشان بر مردم مشتبه شده و بر ایشان آنچنان نمود که کشته

شده اند بغضب الهی گرفتار شوند که بر ایشان دروغ بسته اند و کشته شدن ایشان را بر عوام مشتبه ساختند

هر کسی که امر هیچ پیغمبری از پیغمبران خدا و هیچ حجتی از حجتهای که عبارت از ائمه علیهم السلام اند بر مردم مشتبه نشد

مگر همین عیسی بن مریم ع که بر ایشان مشتبه شد زیرا که حضرت عزت ع او را زنده از روی زمین برداشت

ومیان

و میان آسمان و زمین قبض روح او کرد بعد از آنکه او را بآسمان بردند و روح او را باو بر گردانیدند چنانکه حضرت عزت

میفرماید که اذ قال الله یا عیسی انی متوفیك و رافعك الی یعنی یاد کن آنرا که گفت خدای

ای عیسی من میرانندهٔ توام و بردارندهٔ تو بسوی خود یعنی بمقبرهٔ ملایکه و حضرت عزت قول عیسی علیه السلام را که در

روز قیامت خواهد گفت بسبیل حکایت میفرماید که وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما

توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید یعنی بودم بر اقوال و افعال ایشان یعنی

بر ایشان خود گواه و نگاه بان مادام که بودم در میان ایشان پس آن هنگام که میرانیدی مرا تو بودی نگاه بان

ایشان و تو میدانی احوال اعمال ایشان و تو بر همه چیز گواهی و بر آن مطلع و باید دانست آنانی که در امر ائمه ع

از حدود گذشته اند و حرف میزنند میگویند هر گاه امر عیسی ع که او بی پدر متولد شده است جایز باشد که مشتبه شود

پس چرا روا نباشد که امر ائمه علیهم السلام بر مردم مشتبه گردد و آنچه لازم است که در جواب ایشان گفته شود این است

که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام بی پدر بوجود آمده است چرا جایز نباشد که ائمه ع نیز بی پدر متولد شده باشند چون ایشان

در آن باب بر اظهار زندقه خود جسارت نموده اند گوید هرگاه جایز باشد که جملگی پیغمبران و رسولان

و امامان بعد از حضرت آدم ع از پدران و مادران بوجود آمده باشند و از میان ایشان همین عیسی ع

بی پدر متولد شده باشد روا باشد که امر او را بر مردم مشتبه گردانند و امر غیر او از انبیا و ائمه دیگر ع

همچنانکه روا باشد که بی پدر بوجود آید دون ایشان و هر زمانی که حضرت عزت جل شانه اراده نمود که امر عیسی ع

را آیتی و علامتی بگرداند پس او را بی پدر آفرید تا بر عالمیان دانسته شود که او بر همه چیز ها قادر و تواناست

باب هشتم در آنچه از زبده ارباب صدق در صفات حضرت امام رضا ع در

امامت و امام و ذکر فضل و رتبه امام روایت شده است روایت کرده ابو العباس محمد بن ابراهیم بن

بن اسحق طالقانی رضی الله عنه گفت روایت کرد ما را ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی گفت روایت کرد
بمن ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم از حسن بن قاسم رقام گفت روایت کرد بمن قاسم
بن مسلم گفت در ابتدای قدوم ما بشهر مرو در ایامی که امام رضا علیه السلام در آنجا تشریف داشتند روز جمعه
با جمعی از مردم در مسجد جامع نشسته بودیم که سخن از امر امامت در میان آوردند و کثرت اختلاف مردم را در آن
باب ذکر کردند پس من بر مولا و سید خود امام رضا علیه السلام در آمدم و آنچه مردمان در آن باب خوض کرده بودند
بآنحضرت اعلام نمودم آنحضرت تبسم فرموده فرمودند ای عبد العزیز مردم در باب امامت جاهل اند
و از آرای خود بازی خورده بتحقیق که حضرت عزت پیغمبر خود صلعم را از دنیا بیرون نبرد تا آنگاه که دین را
از برای تو کامل گردانید و قرآن را برو فرستاد و در آن تفصیل همه چیز هست و جمیع آنچه مردم احتیاج بآن
دارند از حلال و حرام و حدود و احکام بالتمام و بکمال در آن مبین است چنانکه فرموده است که ما فرطنا
فی الکتاب من شیء یعنی فرو نگذاشتیم در قرآن هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر دلایل و دقایق امور علوی و سفلی
و در حجة الوداع آنحضرت صلواة الله علیه و آله که آخر عمر شریف او بود و این آیه وافی هدایه فرو آمد که
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را که تعیین امامت شد و تمام گردانیدم بر شما نعمت خود را
و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکتر از همه دینها و امر امامت از اکمال دین و اتمام نعمت
رب العالمین است و پیغمبر صلعم از دنیا بیرون نرفت تا وقتی که معالم دین خود را از برای امت عالی همت
خود بیان نمود و راه و روش خود را بواسطه ایشان واضح ساخت و ایشان را بر قصد حق واداشت و بر طریق
راستی گذاشت و امیر المؤمنین علی را علیه التحیة ایشان بامامت نصب کرد و او را در میان ایشان حاکم گردانید

و هیچ چیز را که محتاج الیه ایشان باشد ترک ننموده مگر آنکه بیان نموده برای ایشان اظهار ساخت پس کسی که
گمان برد که حضرت عزت دین پیغمبر خود صلی الله علیه و آله کامل نگردانیده که رد کتاب خدای تعالی کرده هم
و هر که رد کتاب خدا کند کافر است آیا ایشان قدر و منزلت امامت و محل و منزل آن را میدانند تا ایشان را
جایز باشد اختیار در امامت که هر کرا اختیار کنند امام باشد بدرستی که قدر و منزلت امامت بزرگتر
و شأنش عظیمتر و مکانش بلندتر و جوانبش صعب‌تر و غورش دورتر از آنست که مردمان بعقلهای خود بآن
رسند و یا برای خود و اهوای دریافت آن مرتبه نمایند و باختیار خود امامی برپا دارند و بدرستی که امامت مرتبه ایست
رفیع که ملک جلیل جل شأنه ابراهیم خلیل علیه السلام را بعد از آنکه بمرتبه نبوت و خلت رسانید سیم مرتبه او را بامامت
مخصوص گردانید فضیلتی منیع که او را بآن فضیلت مشرف ساخت و در کلام خود بآن اشاره فرموده که
انی جاعلک للناس اماما یعنی خدای مر ابراهیم علیه السلام را که چون متابعت فرمان کردی بدرستی که من
گردانیدم ترا برای مردمان پیشوای در دین که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی به پیغمبر صلعم
امر نمود که اتبع ملة ابراهیم حنیفا پس چون ابراهیم علیه السلام را بشرف امامت نوازش فرمود از روی
فرح و سروری که بآن کرامت سرافراز گشته بود گفت و من ذریتی یعنی از فرزندان و نبیرگان من
نیز امامان پیدا کن حضرت عزت در جواب گفت که لا ینال عهدی الظالمین یعنی نرسید عهد من که کنایه
از امامت بندگان است بستمکاران از ذریه تو پس باین آیه وافی هدایه امامت همه ظالمان و ستمکاران
تا روز قیامت باطل گردید و مخصوص طبقه برگزیدگان شد بعد از آن حضرت عزت عطیه امامت را
در ذریه برگزیدگان و پاکان او گردانید و بدرجه عالیه این کرامتش رسانید چنانکه میفرماید و وهبنا
له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا

ائمه یهدون

و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین
یعنی بخشیدیم مر ابرهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری اسحق نام او و دادیم او را یعقوب نبیره یادتی بر سوال او
کنایه از انکه از ما پسر طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره و هر چهار را گردانیدیم نیکان و شایستگان
و ساختیم ایشان را امامان و پیشوایان که خلق را راه نمایند بفرمان ما و وحی کردیم بایشان کردن نیکوییها یعنی اعمال
صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند و بپای داشتن نماز و دادن زکوة و تخصیص نماز و زکوة از میان
جهت تفضیل است و بودند ما را پرستندگان با خلاص پس همچنان امامت در ذریه ابرهیم علی بوده بعضی
از بعضی قرنا بعد قرن بوراثت میگرفتند تا انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارث آن شد و بمیراث بانحضرت
رسید حضرت عز شانه فرموده ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی
والذین امنوا و الله ولی المؤمنین یعنی بدرستی که سزاوارترین مردمان بابرهیم هر اینه انکسانند
که پیروی کردند او را در فرمان او و دیگر این پیغمبر که قریب است و انانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر که تا
از انکه سزاوارترین مردمان بدین حضرت ابرهیم پیغمبر و اهل او بیند و خدا ایشان را دوست و مولی است و سازنده
کار ایشان پس امامت خاصه آنحضرت شد و چون مخصوص او گردید بامر پروردگار از آنحضرت بامیر المؤمنین علی علیه السلام
موروث است و بهمان طوری که حضرت عزت فرض کرده بود او را امام و پیشوای اهل اسلام ساخت پس این امر
اختصاص بذریه برگزیده انحضرت یافت انانی که حضرت عزت علم و ایمان بدیشان ارزانی داشته چنانکه
میفرماید و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث
یعنی و گفتند آنانکه داده اند ایشان را دانش و ایمان بکافرانیکه سوگند میخوردند بر عدم لبث در دنیا
بدرستی که درنگ کردند در دنیا تا روز رستاخیز پس این امامت مخصوص فرزندان امیر المؤمنین علی علیه السلام شد

و تا روز قیمت

و تا روز قیامت در ذریه او دایر و سایر خواهد بود زیرا که بعد از پیغمبر ما ختم پیغمبری شده است پس از کجا این جاهلان
ارکس خود اختیار را امام میکنند بدرستی که امامت منزله انبیا و میراث اوصیاست و خلافت الهی خلافت حضرت
رسالت پناه است و مقام امیر المؤمنین و میراث امام حسن و امام حسین علیهم السلام است بتحقیق که امامت زمام دین و نظام
مسلمانان است و صلاح دنیا و عزت مومنان بدرستی که امام اس و پایه اسلام رفیع است بوجود با وجود امام اتمام
نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و توفیر غنایم و صدقات و امضای حدود و احکام و امتناع عساکر
اطراف و اکناف عالم بحصول میپیوندد و این امور بکمال صورت میگیرند امام حلال خدای تعالی را حلال
میگرداند و حرام او را حرام میسازد و حدود الهی را برپای میدارد و ممنوعات را از دین خدا رد میکند
یعنی نگاهبانی دین محمد میکند و بندگان را بحکمت و موعظت نیکو و حجت بالغه بدین پروردگار میخواند امام
همچو آفتابیست برآینده و از برای عالم که در افق قرار گرفته بحیثیتی که دست هیچکس بدو نتواند رسید و چشم هیچ بیننده
او را نتواند دید امام ماهیست تابنده و چراغیست روشنی دهنده و نوریست گسترده و ستاره ایست درخشنده
در شبهای تار و شهرهای قفار و لجهای بحار امام آب خوشگوار است تشنگان و دلالت کننده است براه
راستی و هادی و نجات دهنده است از بدی و ردی امام سرد است بر اهل همه بقعها و گرم است از برای کسی که
خود را در آتش غضب و انداخته و پناه دهنده آفتاب که در صحرای ضلالت راه نماینده
گم گشتگان [illegible] هلاکت هر که از و مفارقت گزینند هر آینه در معرض هلاکت در آید و هر کس از و مهمات جهت
نماید پیشک افتد امام ابریست بارنده و بارانیست ریزنده و آفتابیست تابنده و زمینیست
فراخ گشیده و چشمه ایست بسیار جوشنده و غدیریست پر از آب خوشگوار و باغیست مملو از انواع
اشجار و اثمار امام امینیست رفیق و هم پدریست رفیق و برادریست شفیق و گریزگاه بندگانست از مکر و حیله

وپناه ایشانست از بلاها و خدعه امام امین خداست در زمین او و حجت اوست بر بندگان او و خلیفه
اوست در بلاد او و دعوت کننده مردمانست بسوی پروردگار و بازدارنده ایشانست از حرامهای
کردگار امام مطهر و پاکست از ذنوب و بری و جداست از عیوب مخصوص است بعلم و موسوم است بحلم نظام
دین و عز مسلمانانست و خشم منافقان و هلاکت کافرانست امام یکتا و یگانه دهر خود است که هیچکس با او نمیرسد
و هیچ دانای برابری با او نمیکند و او را بدلی یافت نشود و مثل و نظیر نبود و مخصوص است بهمگی فضل و دانشوری
نه آنکه از کسی طلب کرده باشد یا کسب نموده بلکه اختصاصیست که از مفضل وهاب جل شانه یافته و طلب و جمع و کسب
مراتب علوم را با او ارزانی داشته پس کیست که معرفت امام را دریابد و او را اختیار کردن او ممکن بود چه دورست
و چه دورست و چه دور در عقلها گمراه گشتند و دانشها سرگردان شدند و خردها حیران ماندند و چشمها
تیره شدند و بزرگان کوچک گردیدند و حکیمان بحیرت افتادند و بردباران مقصر آمدند و خطیبان بماندند
و عاقلان هیچ مدان برآمدند و شعرا لال گشتند و ادبا عاجز آمدند و بلغا برنج افتادند از ذکر وصف
مرتبه از مراتب او و بیان فضیلت از فضایل او و بعجز و قصور اعتراف نمودند پس چگونه او را وصف توان نمود
یا بکنه نعت او توان رسید یا چیزی از امر او را توان فهمید یا کسی قایم مقام و جانشین او تواند بود و رنج و محنت
او را تواند کشید و نیست کرد و توان بهم رسانید نیست و چگونه باشد بدرستی که او چون ستاره است که از ایادی
گیرندگان و وصف وصف کنندگان دورست پس کجاست اختیار کردن این قسم مردی و کجاست عقلها
از دریافتن این صفت شخصی و کجا یافت شود مثل او آیا ایشان گمان برده اند که او یافت شود در غیر آل رسول
بخدا قسم که نفسهای ایشان را دروغگو گردانید و باطل بر ایشان منت نهاد پس بالا رفتند بر بلندی صعب و دشوار
زدند بجای لغزنده مشکلی که قدمهای ایشان بلغزش درآمده به پستی افتادند و از آنجا بحضیض فرو آمده

مایل شوند

مایل شدند بنصب نمودن و برپا داشتن امامی از پیش خود با عقلهای حیران و ویران و قاصر و رایهای باطل و مضل
پس زیاده نشد ایشان را مگر بعد و دوری و حاصل نیامد ایشان را مگر زیادتی مهجوری قاتلهم الله انّی یؤفکون
یعنی لعنت کناد خدای بر ایشان چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است
بدرستی که بکار صعب میل کردند و بر خدا و رسول بهتان بستند و دروغ گفتند و خود را در معرض ضلالت دور انداختند
و در حیرت افتادند چون با وجود بصیرت ترک امام کردند و با آنکه میدانستند از امام گذشتند و زیّن لهم
الشّیطان اعمالهم فصدّهم عن السّبیل وکانوا مستبصرین یعنی و بیاراست برای ایشان شیطان رجیم
کردارهای ایشان را از کفر و تکذیب پس باز داشت ایشان را از راه راست که انبیا ایشان را بدان میخواندند
و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند یا زیرک
و بارکیبین بودند بگمان خود و سخن پیغمبر را نامعقول پنداشتند و از اختیار خدا و رسول او بسوی
اختیار خود رغبت نمودند با آنکه قرآن بر ایشان منادی میکرد و باواز بلند بدیشان میگفت و ربّک
یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عمّا یشرکون یعنی پروردگار
می آفریند آنچه میخواهد بی موجبی و مانعی و میگزیند هر که را میخواهد برای رسالت و امامت چنانچه حضرت
مصطفی و مرتضی صلوات الله علیهما را برگزیده است و نباشد مر کافران را و سایر طاغیان را اختیار در آن
یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت و امامت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است
هر که را خواهد برگزیند و هر که را خواهد رد کند پاکی مر خدایراست از آنکه کسی را با او اختیاری
بودی و برتر است خدای از آنچه شریک میآرند بت پرستان و شریک میگیرند و قال الله عزّ و جلّ و ما
کان لمؤمنٍ ولا مؤمنةٍ اذا قضی الله ورسوله امرًا ان یکون لهم الخیرة من امر

یعنی نرسد و نشاید هیچ مرد گروندهٔ را و نه هیچ زن ایمان آورنده را چون حکم کند خدا و رسول او
کاری را آنکه باشد مر ایشان را اختیار یعنی برگزینند از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار
خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند و قال عز و جل ما لکم کیف تحکمون ام لکم کتاب فیه
تدرسون ان لکم فیه لما تخیرون ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمة ان لکم
لما تحکمون سلهم ایهم بذلک زعیم ام لهم شرکاء فلیأتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین
یعنی چیست شما را ای کافران چگونه حکم می‌کنید بسویت یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات
از روی تعجب و استبعاد است آیا مر شما راست کتابی نوشته نازل شده از آسمان که شما در ان کتاب میخوانید
این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند بدرستی که شما راست در آن کتاب آنچه خواهید که برگزینید
و آرزو برید یا مر شما راست عهدها و پیمانها موکد بسوگندها بر ما که خداوندیم رسیده بنهایت تاکید و تمام شده
تا روز رستخیز آنکه مر شما راست در آن عهد آنچه حکم می‌کنید برای خود از خیر و کرامت آن بپرس
ای محمد مر کفار را که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده بیرون آید یا ایشان را
انباز هست در این قول یا هستند مر ایشان را انبازان که شریک می‌سازند پس گو بیایند بشریکان خود یعنی انباز
عبده خود بیارند اگر هستند راستگویان در آنکه جنات نعیم بهشت خواهد رسید و قال عز و جل افلا
یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها یعنی آیا تدبر و تفکر نمیکنند منافقان و رنجوری گمشدگان
در قران و در مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند بلکه بر دلهای ایشان است قفلهای آنچه بر غفلت
که دلها را بند قفلهاست مر درها را و آن ختم و طبع الهیست بیت در که خدا ببست بروی عباد
هیچ کلیدش نتواند گشاد ۶ قفل که او بر در دلها زند ۶ کیست که بردارد و در وا کند ۶ تا آنکه طبع انه

علی قلوبهم

علی قلوبهم فهم لا یفقهون یعنی مهر نهاده است حضرت عزت تعالی بر دلهای ایشان پس ایشان نمیدانند
حقیقت ایمان را یا آنکه گفتند منافقان سمعنا و هم لا یسمعون ان شر الدواب عند الله
الصم البکم الذین لا یعقلون ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم
معرضون یعنی شنودیم و حال آنکه ایشان نمیشنوند شنیدنی که بآن نفع گیرند پس گویا که نمیشنوند
بیت مگر کری شنوم هرچه گفته سعدی ۶ چه شد که می‌شنوی هم سخن نمیشنوی ۶ بدرستی که بدترین جنبندگان
بروی زمین نزدیک خدای یعنی در حکم او کرانند از شنودن حق گنگانند از گفتن حق آنانکه در نمی یابند
حق را بدترین بهایمند جهت آنکه از چیزی که سبب تفضیل ایشان بر سایر حیوانات است روی برتافته اند و بجای
متابعت طبع و نفس شتافته و اگر دانستی خدای در ایشان نیکویی که انتفاع است بآیات قرآنی هر آینه
بشنوانیدی ایشان را یعنی شنیدن نفع داری و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی هر آینه برگشتندی
از ایمان و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق و گفتند سمعنا و عصینا یعنی شنیدیم قول ترا و نافرمانی
کردیم امر ترا و تحقیق آنست که بزبان مقال ایشان سمعنا و عصینا میگفت و لسان حال ایشان عصینا ناطق بود
و هرگاه اختیار امت بید قدرت قادر مختار است و منوط بفضل و کرم او بود که هر که خواهد و هر چه خواهد
بنوازد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم یعنی آن فضل و کرم
خداست و میدهد و بعنایت خود هر که را میخواهد و خدای خداوند بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق
و هم در آخرت بمغفرت و رضوان پس چگونه ایشان را رسد که اختیار امام کنند از پیش خود امام ربانی دارند
هر کسی که امام داناییست که در هیچ چیز جهل نورزد و پاکیست که بهیچ وجه جاهل نشود و معدن قدس
و طهارت و عصمت و کان زهد و علم و عبادت است مخصوص بدعوت رسول و از نسل پاک بتول بوده در نسب

فرو رفته بمن یعنی از نسب پنهان نه هیچ صاحب حجی باو رسد در خانه واده از قریشست و در رفعت
از هاشم و در عترت از آل رسول صلی الله علیه و آله و در رضا از حضرت عزتست یعنی رضای او موقوف
برضای حق است و در شرف اشرف است و در فرع از آل عبد مناف در علم تام است و در حلم کامل
توانا و دیده ور است بامور امامت عالم و دانا است بسیاست طاعتش بر عالمیان واجب و پایدار است
بامر پروردگار نصیحت کننده بندگان خداست حافظ و نگاه بان دین الهیست بدرستی که حضرت جل شانه
پیغمبران و امامان علیهم السلام را موافق میگرداند بهمگی توفیقات و آنچه از مخزونات و مکنونات
علم و حکمت خود است بدیشان میدهد و غیر ایشان را نمیدهد پس علم و حکمت ایشان بالای تمامی علم و حکمت
اهل زمان است چنانکه میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع من لا یهدی الا ان
یهدی فما لکم کیف تحکمون یعنی آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده
از آنکس که راه نیابد بخود مگر آنکه راه نمایند او را یا از آنکه برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که او را
راه نمای پس چیست و چه بوده است شما را چگونه حکم میکنید که برابر میدانید کسی را که شما بوی محتاجید با کسی که
بشما محتاج است و قوله عز و جل که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر کرا حکمت دادند
بدرستی که دادند او را نیکوئی بسیار و قوله عز و جل در باب طالوت که ان الله اصطفیه علیکم
وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم
یعنی بدرستی که خدای برگزید او را بر شما و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری در دانش یعنی در علم
خوب گویند که او بامور سپاهی گری و تدبیر ممالک دانا بود و دیگر بیفزود او را در جسم آورده اند
که طالوت مرد تمامی بود و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر می نمود و خدای گفت

علی الاطلاق

علی الاطلاق است میدهد ملک خود را بهر که میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک هست از عزت و خدای بسیار فضیلت
در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد و امانت باستحقاق کسی که او را امیر کنید و فرمود تبارک و تعالی
در حق رسول خود و اصحاب که و کان فضل الله علیک عظیما یعنی هست فضل خدای بر تو به نبوت بزرگ چه
هیچ فضل اعظم از نبوت کامله که تراست نیست و فرمود عز و جل در باب ائمه از اهل بیت و عترت و ذریت
او و صحابه کرام ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب
والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وکفی
بجهنم سعیرا یعنی بلکه حسد میبرند مردمان یعنی قبایل عرب بر آنچه خدای بایشان داده است از فضل خود
بدرستی که عطا کردیم آل ابراهیم را که حضرت محمد و آل او است کتاب و حکمت که مراد از آن قرآن و شرایع
او است و دادیم ایشان را با وجود نبوت پادشاهی بزرگ که عبارت است از دوام بعثت او تا قیام قیامت
پس از ایشان کسی بود که ایمان آورد و بحدیث محمد صلعم و از ایشان کسی هست که اعراض کرد از آنکه انبیا در باب
انبیا و تصدیق نکرد آن را تا از روی ارتیاب پیغمبر صلعم گردانید بسند است دوزخ را که آتشیست افروخته
برای عذاب کافران و بدرستی که هر گاه حضرت عزت عظمت عطیاته بنده را از برای امور بندگان خود
برگزیند سینه او را بجهت گنجایش مناجات حق و دعوت خلق و غم امت گشاده گرداند که هر چه از
اسرار وحی بر او وارد شود در وی بگنجد و قبول تواند کرد و چشمهای حکمت در دل او ودیعه گذارد و علم
الهی باو الهام کند که بعد از آن هرگز بجواب درنماند و از صواب متحیر نگردد و او معصوم و نیرومند
و موفق و مستوار است و بتحقیق که او از خطا و زلل و عثرات محفوظ و امین است و حضرت عزت او را
بآن کرامتها مخصوص میگرداند تا بر بندگان او حجت بعد از او بر آفریدگان او گواه باشد ذلک فضل الله

یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم یعنی آن فضل و کرم خداست میدهد بعنایت خود
هر کرا میخواهد و خدای خداوند و صاحب فضل بزرگست پس اما ایشان بقدرت و توانایی دارند بر مثل این
امور که رخصت بدان کنند یا آنکه مختار و برگزیده ایشان متصف باین صفات هم که او را مقدم دارند
و امام خود دانند در گذشتند از راستی و حال آنکه کتاب خدای تعالی را که عبارتست از قرآن پس پشت
خود کو بیا نمیدانند که آن کلام خداست و در کتاب الهی راستی و شفای دلهاست پس آنرا انداختند و پیروی
هواهای نفس خود کردند پس حضرت عزت ایشان را مذمت کرده و بعذاب و عقاب ترسانیده و فرموده
من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین
یعنی کیست گمراه تر از آنکس که پیروی کند هوای خود را بی راهنمونی و بیان و بصیرتی از نزدیک خدای
بدرستی که خدای راه نمی نماید و بمنزل نمیرساند گروه ستمکاران را که متابع هوای نفس خودند و قال عز و جل
فتعساً لهم و اضل اعمالهم یعنی آنانکه نگرویدند خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و درشتی و ناامیدی
مر ایشان راست و گم و نابود سازد خدای عملهای ایشان را و قال عز و جل کبر مقتاً عند الله و عند الذین
امنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار یعنی صفت اهل ارتیاب میگوید
که بزرگست جدال ایشان از جهت بغض نزدیک خدای و نزدیک آنانی که گرویده اند یعنی خدای
سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنانند همچنین مهر می نهد خدای بر هر دل شخص متکبر
که سر کشد از فرمان برداری و خود کام که خود را از دیگران برتر داند و دارد و این حدیث را روایت
کرد بما محمد بن عصام کلینی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و علی بن عبد الله وراق و حسن بن احمد
مؤدب و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رضی الله عنهم گفتند روایت کرد بما محمد بن یعقوب

کلینی

کلینی که گفت روایت کرد بما ابو القاسم بن العلاء که گفت روایت کرد بما قاسم بن مسلم از برادر خود عبد العزیز
بن مسلم از امام رضا علیه التحیة و الثنا **باب بیست و یکم** در آنچه از امام رضا ع در باب
تزویج حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بروایت رسیده است **روایت** کرد بما ابو الحسین محمد بن علی
بن شاه در شهر مرو رود که گفت روایت کرد بما ابو العباس احمد بن مظفر بن حسین که گفت روایت کرد
بما ابو عبد الله محمد بن زکریا بصری که گفت روایت کرد بمن پدرم از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود ع
که آنحضرت گفتند که امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه الصلوة [illegible] اقرار فرمودند
بدرستی که چون تزویج عقد کردم و از آنکه حیا مانع میآمد مقصود خود را بخدمت حضرت رسالت صلعم عرض
نمی نمودم و این مقصود شب و روز در خاطرم میخلید تا آنکه روزی از روزها بر رسول خدای صلعم در آمدم آنحضرت
بمن گفتند ای علی گفتم لبیک یا رسول الله فرمودند آیا ترا هیچ اراده تزویج هست گفتم رسول خدای صلعم
داناتر است و چون میدانستم که آنحضرت صلعم را در خاطر ملکوت ناظر این است که بعضی از زنان اشراف
قریش را بجهة من خواستگاری کند و مرا اراده خواستگاری فاطمه ع در خاطر بود از ترس آنکه مبادا آنحضرت
فاطمه را بمن نه دهد و زنی از زنان عرب را برای من خواهد هیچ نگفتم بعد از آن روزی از روزها آنحضرت
در خانه ام سلمه رضی الله عنها تشریف تشریف ارزانی داشتند که مرا طلب فرمودند و چون بر آنحضرت
در آمدم و چشم مبارک آنجناب بر من افتاد گشاده روی فرموده تبسم کردند تا آنکه سفیدی دندانهای
مبارک ایشان را مشاهده نمودم که برق میزد و فرمودند ای علی بشارت باد ترا که حضرت عزت
کفایت کرد مرا بآنچه در خاطر میگذشت و مرا دل تنگ داشت از امر تزویج تو گفتم چگونه بود ای رسول
خدای صلی الله علیک و آلک فرمودند که جبرئیل امین از نزد رب العالمین بر من نازل شد و قدری از سنبل و قرنفل

بهشت عنبر سرشت با خود آورد پس جبرئیل بمن داد آنرا از دستش ستدم و بوئیدم گفتم ای جبرئیل سبب آوردن این سنبل
و تو نقل چیست گفت حضرت عزت امر کرد با ساکنان جنان از ملایکه و حوران و غلمان که بهشت را
بیارایید و همگی مفارش و انهار و اثمار و اشجار و قصور آنرا بحلی و حلل بار آور کردند و خود نیز
آراسته و پیراسته کردند و فرمان شد باد را که بنوایح انواع عطریات و روایح اقسام معطرات آکنند
بران بوزد و حور عین را امر شد که سوره طه و طس و حمعسق بخوانند و حکم شد که منادی ندا
کند که ای فرشتگان و ای ساکنان جنان همه گواه باشید بر آنکه بزنی دادم فاطمه دختر محمد صلوات الله علیه را بعلی بن
ابی طالب برضا و رغبت من و رضا و رغبت ایشان بیکدیگر و راحیل که یکی از ملایکه حجاب بارگاه
ربوبیت است امر الهی رسید که بر منبر بالا رود و خطبه خواند و در میان همه ملایکه شیرین کلام تر از وی
ملکی نیست پس راحیل خطبه بلیغ فصیح بخواند که هیچ احدی از اهل آسمان و زمین مثل آن خطبه نخوانده و نشنیده
باشند بعد از آن وحی شد که منادی ندا کند که آگاه باشید ای فرشتگان و ساکنان جنان جمیعاً که
مبارکباد کنید علی بن ابی طالب حبیب محمد صلعم و فاطمه دختر محمد صلوات الله را بدرستی که من ایشانرا مبارک کردم
گفتم پس راحیل گفت ای پروردگار من برکت تو بر ایشان زیاده بر آنچه در بهشت دار کرامت تو دیدیم
چه خواهد بود حضرت عزت عمت عطایه گفت ای راحیل از جمله برکتها من بر ایشان این است که ایشانرا
بر محبت خود جمع کرده‌ام و بر خلق خود حجت سازم قسم بعزت و جلال من هر آینه بیافرینم از ایشان نسل
خلقی و بوجود آورم از ایشان ذریه که بواسطه اجرای احکام خود ایشانرا خازنان زمین و گنجوران
معادن خود گردانم و بعد از پیغمبران و رسولان با ایشان بر آفریدگان خود احتجاج نمایم و حجت
کریم پس بشارت باد ترا ای علی بدرستی که بزنی دادم بتو دختر خود فاطمه را بدستوری که بزنی داده است

ای پروردگا

پروردگار بخشنده و بتحقیق که راضی شدم برای او آنچه راضی شده است از جهت او آفریدگار آمرزنده
پس زندگی کن با اهل و عیال خود بدرستی که تو سزاواری بیرون از نگاه داشتن من و بتحقیق که پیک
رب جلیل یعنی جبرئیل مرا خبر داده است که بهشت و ساکنان آن بمقدار اشتیاق وصال بهجت مآل
شما اند که اگر نه آن بودی که اراده و خواهش پروردگار بآن تعلق گرفته است که از شما ذریه بر گزیند
تا ایشانرا بر خلق خود حجتی و برهانی روشن گرداند هر آینه اجابت میکرد خواهش فرشتگان را بردن
شما بسوی بهشت و ساکنان آن پس خوش برادری و دامادی تو و زهی مصاحبت و یاری تو و همین بس ترا
که خدای تعالی رضای تو رضای اوست و تو را در همه ابواب رضای او کافیست پس امیر المؤمنین علیه السلام از بشارت
بهجت فزای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در مقام شکر الهی در آمده فرمودند رب اوزعنی
ان اشکر نعمتک التی انعمت علی یعنی ای پروردگار من مرا الهام ده تا آنکه شکر گویم آن نعمت ترا
که مخصوص کریم انعام کردی بر من پس حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله در موقف طلب اجابت دعوت امیر
در آمده فرمودند آمین یعنی چنین باد و نیز این حدیث را هم بنحوی بی زیاده و کم روایت کرده
علی ابن محمد و محمد بن عمران دقاق رضی الله عنهما که گفتند روایت کرد ما را احمد بن زکریا و قطان
که گفت روایت کرد ما را ابو محمد بکر بن عبدالله بن حبیب که گفت روایت کرد ما را احمد بن حارث که گفت
روایت کرد ما را ابو معاویه از اعمش از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود از پدر عالیقدر خود از علی بن
ابی طالب که آنحضرت فرمودند مرا اراده خواستگاری فاطمه علیها السلام داشتم اما جرأت نمیکردم
که از آنحضرت حضرت رسول الله صلعم اظهار نمایم تا آخر حدیث و این حدیث را طرق دیگر نیز هست که آنرا
بیرون آورده در کتاب مدینة العلم ذکر کرده‌ام روایت کرد ما را محمد بن جعفر بن محمد رضی الله عنه

که گفت روایت کرد ما احمد بن ادریس که گفت روایت کرد ما ابراهیم بن هاشم از علی بن معبد از حسین
بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع از پدر عالیقدر خود از پدران خود از امام المشارق والمغارب علی بن
ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند که رسول خدای صلعم گفتند ای علی بدرستی که بعضی از مردمان قریش در امر
فاطمه ع مرا عتاب کردند و گفتند ما او را از تو خواستگاری کردیم تو بما ندادی و بعلی دادی پس من با ایشان گفتم
بخدا قسم که من او را از شما باز نداشتم و خود بتزویج او قیام ننمودم بلکه حضرت عزت برضا و اراده حق
او را از شما باز داشت و بتزویج او پرداخت بعد از آن جبرئیل ع بر من فرود آمد و گفت ای محمد حق سبحانه و تعالی
میفرماید که اگر نه آنکه علی را می آفریدم هر آینه بجهت فاطمه دختر تو کفو و همتایی بر روی زمین نبود از آدم ع
گرفته تا پایین تر و این حدیث را بهمین دستور روایت کرد ما احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود علی بن معبد از حسین بن خالد از امام رضا ع
از پدران عالیقدر خود از اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول صلعم فرمودند
تا آخر حدیث و آنچه درین معنی روایت کرده ام در کتاب مولد فاطمه ع و فضایل او ذکر نموده ام باب
سی و دوم در ذکر آنچه از امام رضا علیه التحیة والثنا در باب ایمان و اینکه ایمان بمعرفت بجنان و اقرار
بزبان و عمل بارکانست روایت شده است روایت کرد ما احمد بن محمد بن عبد الرحمن قرشی حاکم که گفت
روایت کرد ما ابو بکر محمد بن خالد بن حسین مطوعی بخاری که گفت روایت کرد ما ابو بکر بن ابی داود در شهر بغداد
که گفت روایت کرد ما علی بن حرب طائی که گفت روایت کرد ابو صلت هروی که گفت روایت کرد
ما علی بن موسی الرضا ع از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی ع از پدر خود علی
بن الحسین از پدر خود امام الثقلین امام حسین ع از پدر عالیقدر خود اسد الله الغالب علی بن ابی طالب که آنحضرت فرمودند

که رسول خدای

که رسول خدای صلعم فرمودند که ایمان معرفت بدل و اقرار بزبان و عمل بارکانست روایت کرد ما ابو احمد
محمد بن جعفر همدانی در بلده فرقانه که گفت روایت کرد ما ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور حمادی که گفت
روایت کرد ما محمد بن عیسی بن منصور بلخی در شهر مکه معظمه که گفت روایت کرد ما ابو یونس احمد بن محمد بن یزید
بن عبد الرحمن که گفت روایت کرد ما عبد السلام بن صالح از علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود
جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی ع از پدر عالیقدر خود مظهر العجایب علی
ابن ابی طالب ع که گفت فرمود رسول خدای صلعم ایمان عبارتست از دانستن بجنان و اقرار کردن بزبان و عمل نمودن
بارکان روایت کرد ما محمد بن حسین بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما محمد بن حسین صفار
از احمد بن محمد بن عیسی از بکر بن صالح رازی از ابی صلت هروی که گفت پرسیدم از امام رضا ع از ایمان
که چه معنی دارد آنحضرت فرمودند که ایمان عقد بستن بدل و تلفظ نمودن بزبان و عمل کردن بجوارح است
و ایمان تمام نمیشود مگر اینچنین خبر داد بمن سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی در کتابی که از اصفهان بمن نوشته بود
که گفت روایت کرد بمن عبد العزیز و معاذ بن مثنی که گفتند روایت کرد ما عبد السلام بن صالح هروی
که گفت روایت کرد ما علی بن موسی الرضا از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود
محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع که آنحضرت
فرمودند که رسول خدای صلعم فرمودند که ایمان عبارتست از معرفت بدل و اقرار بزبان و عمل بارکان
روایت کرد ما حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع در بلده قم
در ماه رجب سال سیصد و سی و نه که گفت روایت کرد بمن ابو الحسن علی بن محمد بن قزاز که گفت روایت کرد
ما ابو احمد بن داود بن سلیمان فارسی که گفت روایت کرد بمن علی بن موسی الرضا ع که آنحضرت فرمودند

که روایت کردم پدر بزرگوارم

که روایت کرد مرا پدر بزرگوارم موسی بن جعفر ع که فرمودند روایت کرد مرا پدرم جعفر بن محمد که فرمودند
روایت کرد مرا پدرم محمد بن علی الباقر که گفتند روایت کرد مرا پدرم علی بن الحسین که فرمودند روایت کرد
مرا پدرم حسین بن علی که گفتند روایت کرد مرا پدر عالیقدرم امام المشارق والمغارب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع که گفت گفت رسول خدای صلعم ایمان اقرار بزبان و معرفت بجنان و عمل بارکان است
حمزه بن محمد علوی رضی الله عنه گفت شنیدم که عبد الرحمن بن ابی حاتم میگفت که از پدر خود شنیدم میگفت
روایت شده است این حدیث از ابی صلت هروی از عبد السلام بن صالح هروی از علی بن موسی الرضا ع
باسناد خود مثل او ابو حاتم گفت اگر این اسناد را که ظاهر شد بر دیوانه بخوانند هر آینه ببرکت آن عاقل شود
روایت کرد مرا پدرم رحمه الله که گفت روایت کرد مرا محمد بن معقل قرمیسینی از محمد بن عبد الله طاهر که گفت من
در خدمت پدر خود ایستاده بودم و در نزد او ابو صلت هروی و اسحق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل
نشسته بودند که پدرم با ایشان گفت هر یک از شما حدیثی روایت کنید ابو صلت هروی گفت روایت کرد
مرا علی بن موسی الرضا ع و بحقیقت قسم که او رضا بود چنانکه بآن نامیده شده بود از پدر بزرگوار خود موسی
جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر خود علی
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع که گفت رسول خدای صلعم که ایمان عبارتست از قول و عمل یعنی اقرار
بزبان و عمل بارکان است پس چون بیرون آمدیم احمد بن محمد بن حنبل گفت این اسناد چه اسنادیست
کنایه از آنکه این اسناد بسند نیست پس پدرم گفت هذا سعوط المجانین اذا سعط به المجنون افاق
یعنی این اسناد سعوط دیوانگان است که چون دیوانه را بآن سعوط کنند ببرکت آن بهوش آید و عاقل
گردد باب سی و سیم در ذکر مجلس امام رضا ع با مامون در بیان آنکه میان عترت و امت

چه فرق است روایت کرد مرا علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه که گفتند
روایت کرد مرا محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدر خود از ریان بن صلت که گفت روزی اندر ورود حضرت
امام رضا ع در شهر مرو مجلس مامون درآمدند و در آن مجلس جماعتی از علمای اهل عراق و خراسان حاضر بودند
پس مامون رو بعلما کرده گفت خبر دهید از معنی آیه کریمه که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا
من عبادنا یعنی بعد از آنکه ما کتابهای متقدمه بر انبیای سابقه فرستادیم پس میراث دادیم قرآن را یعنی
تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم آنرا بآنها که برگزیدیم از بندگان چه معنی دارد و وراثت قرآن کراست علما
گفتند حضرت عزت باین آیه تمامی امت پیغمبر صلعم را اراده کرده است و اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد
بعد از آن مامون رو بحضرت امام رضا ع آورده گفت شما درین باب چه میفرمایید ای ابو الحسن آنحضرت
فرمودند چنانکه ایشان گفتند من نمیگویم ولیکن میگویم که حضرت عزت ازین آیه عترت طاهره را اراده
کرده مامون گفت چگونه عترت را دون امت قصد نموده است آنحضرت فرمودند اگر اراده امت کرده
هر آینه باید که همه در بهشت باشند و حال آنکه نه چنین است بنا بر قول او جل شانه که فمنهم ظالم
لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله ذلك هو الفضل الکبیر
یعنی پس بعضی از بندگان ستمکارند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن و برخی از ایشان میانه روند
که عمل کنند بدان در اغلب اوقات و برخی از ایشان پیشی گیرنده اند بنیکوییها که پیوسته عمل نمایند باحکام
قرآن بدستوری خدای تعالی و بتوفیق و فرمان او این توریث و اصطفا بخشایش بزرگست بعد از آن حضرت عزت
همگی ایشانرا در بهشت جمع کرده اند و فرمود جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من
اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر یعنی بوستانهای اقامت درآیند ایشان

دران پیرایسته شوند و در آن بهشتها از دستوانها که از زر خالص است و از مروارید صافی و پوشش ایشان
در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی ابریشم و با فقر کس نبود پس این صفت منحصر بعترت طاهره شد
نه بغیر ایشان ما موگفت عترت طاهره کیانند آنحضرت فرمودند عترت طاهره آنانند که حضرت عزت
در کتاب خود وصف ایشان کرده و گفته انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و
یطهرکم تطهیرا یعنی جز این نیست که میخواهد خدای تعالی تا ببرد از شما گناه را ای اهل بیت پیغمبر
و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدنی و آنانند که حضرت [illegible] نبوی صلعم در حق ایشان فرموده که
انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض فانظروا بی کیف تخلفونی فیهما ایها الناس لا تعلموهم فانهم
اعلم منکم خلاصه کلام معجز نظام آنکه میفرماید که من گذارنده ام در میان شما دو امر نفیس یکی کتاب
پروردگار و عترت اطهار من که اهل بیت منند نزد یکدیگر که این دو امر از هم جدا نشوند تا وقتی که بر حوض بر من
وارد گردند پس ملاحظه نمائید که چگونه مرا در میان ایشان باز میگذارید کنایه از آنکه به بینید و احتیاط کنید
که با آن دو امر عظیم چگونه سلوک خواهید کرد و رعایت حقوق تحیه و غیبت بجا خواهید آورد ای گروه مردمان
چیزی بدیشان میاموزید بدرستی که ایشان در جمیع مراتب و کمالات از شما داناترند پس از آن علما گفتند خبر ده
ما را ای ابوالحسن از عترت که ایشان آل اند یا غیر آل آنحضرت فرمودند که عترت همان آل اند علما گفتند حجت
اینکه رسول خدای صلعم فرموده اند که امت من آل منند و اینها که اصحاب او نیند میگویند بحجت متقاضی که رفع آن ممکن
نیست که آل محمد صلعم امت او نیند آنحضرت فرمودند خبر دهید مرا که آیا صدقه بر آل حرام است یا نه گفتند آری
صدقه بر ایشان حرام است آنحضرت فرمودند آیا بر امت نیز صدقه حرام است یا نه گفتند بر ایشان حرام نیست

آنحضرت

آنحضرت فرمودند پس فرق میان آل و امت همین است که صدقه بر امت حلال است و بر آل حرام وای
بر شما کجا روید از دست شما آیا باز زده یعنی باز میدارید خود را از قرآن و باز داشتید تا آنکه شما هستید
گروه مشرک آورندگان یعنی از قرآن اعراض کرده اید و تکذیب آن مینمائید آیا ندانستید که وراثت و طهارت
مخصوص برگزیدگان هدایت کنندگان است دون سایرین ایشان گفتند این از کجا که وراثت و طهارت
منحصر در ایشان و مخصوص بایشان است ای ابوالحسن آنحضرت فرمودند از قول خدای تعالی به ثبوت میرسد
که وراثت و طهارت منحصر در ایشان است و آن این است که میفرماید ولقد ارسلنا نوحا و ابراهیم
وجعلنا فی ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون یعنی تحقیق
که ما فرستادیم نوح نجی را بسوی قابیل و ابراهیم خلیل را بسوی نمرود و دیان و وضع نهادیم در فرزندان ایشان
پیغمبری را و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نازل دانستیم پس بعضی از انها راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند
بکتاب و نبی و بسیاری از ایشان بیرون رفتگانند از طریق حق و راستی یعنی بکتب و رسل نگرویدند پس وراثت
نبوت و کتاب منحصر گردید در هدایت کنندگان دون فاسقان چه ایشان لایق وراثت نباشند آیا
ندانستید که نوح علیه السلام وقتی که از پروردگار خود سوال نمود گفت رب ان ابنی من اهلی وان وعدک
الحق وانت احکم الحاکمین یعنی ای پروردگار من بدرستی که پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده که اهل
ترا نجات دهم و او هلاک شد و بدرستی که وعدهٔ تو راست است و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی
حکمت درین چیست و نوح علیه السلام این سوال از آن کرد که حضرت عزت با و وعده داده بود که او را و اهل او را
نجات دهد و مستغرق طوفان نگرداند پس حضرت عزت در جواب فرمود که یا نوح انه لیس من
اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین

یعنی نوح پدر نیست که پسر تو نیست از اهل دین بدرستی که او خدا و عملیست نه نیک و شایسته پس مپرس
از من آنچه نیست ترا بآنچه دانستگی یعنی چیزی که ترا علم بآن نیست چون که نوح پسر تو از من سوال مکن بدرستی که پند
میدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از نادانان بسوال غیر جایز پس ما میگوییم که آیا حضرت عزت هیچ جای در محکم
کتاب خود عترت را بر سایر مردمان تفضیل داده است و فضل و مرتبه ایشان را ذکر کرده آنحضرت فرمودند آری
ایشان را بر سایر مردمان تفضیل داده است ما میگوییم این تفضیل در کجای کتاب خدای تعالی مذکورست آنحضرت فرمودند
آنجا که میفرماید ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض یعنی بدرستی که خدای برگزید آدم را که پدر بشر است بتعلیم اسما و سجده ملایکه و ابوت انبیا
و اصفیا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شرایع متقدمه و نفس ابراهیم را بخلت و نجاة از آتش
نمرود و بنای کعبه و آل او را بامامت عالمیان و آل عمران را که موسی و هارون اند برسالت و تکلیم بر عالمیان
زمان و همچنین برگزید فرزندان و بعضی از ایشان را از بعضی زاده شده که مراد اولاد پسندیده اند
از آبا برگزیده و در جای دیگر از کتاب خود فرموده که ام یحسدون الناس علی ما اتیهم الله
من فضله فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما
یعنی بلکه حسد میبرند مردمان یعنی قبایل عرب بر آنچه خدای تعالی بدیشان داده است از فضل خود که آن بعثت
پیغمبر صلعم است بدرستی که عطا کردیم آل ابراهیم را که حضرت محمد است صلعم کتاب و حکمت را که مراد از آن
قرآن است و نبوت و دادیم ایشان را با وجود نبوت ملک عظیم یعنی پادشاهی بزرگ که دوام شریعت است
تا روز قیامت پس از آن حضرت عزت خطاب خود را بر ایشان بگردانید بسوی سایر مومنان و فرموده که
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای کسانی که ایمان

آورده اند

آورده اند فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده و فرمان برداری نمایید رسول را در آنچه فرماید و اطاعت نمایید
خداوندان امر را از شما که مراد امامان و پیشوایان دین اند بیت هر که خواهد که بمنزل مقصود رسد باید که پیروی
راه نمایان کند متن و ایشان آنانند که حضرت عزت مقارن داشته است ایشان را بکتاب و حکمت و مردمان
بر ایشان حسد بردند و مراد از اتینا ملکا عظیما اطاعت کردن است مر برگزیدگان و پاکان را جز
در اینجا بمعنی اطاعت مر ایشان را اعلام گفته اند چه ده مارا که آیا حضرت عزت اصطفا او در کتاب خود تفسیر
نموده است که هیچ دارد آنحضرت فرمودند اصطفا را بظاهر سوای باطن در دوازده جا تفسیر کرده اند اول قول
او سبحانه که و انذر عشیرتک الاقربین و رهطک منهم المخلصین یعنی بترسان از عذاب خدای
خویشان نزدیکتر خود را و قرابتان پاک کرده شده از الواث شک و شرک و این آیه و این آیه در قرآن
ابی بن کعب هم اینچنین است که مذکور شد و در مصحف عبدالله بن مسعود نیز ثابت است و رهطک المخلصین
و این منزلتیست بس بلند و فضیلتیست بس بزرگ و شرفیست رفیع و مرتبه ایست منیع وقتی که حضرت عزت
اراده نمود و قصد کرد که خویشان آنحضرت را بیم دهد و ایشان را از شک و شرک بترساند بحضرت پیغمبر
فرمود تا ایشان را از شرک بیم دهد و از شک بترساند پس از جمله دوازده موضع مذکور اول این بود
که گفته شد آیه دوم در باب اصطفا از قول اوست جل شانه که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی جز این نیست که خدای میخواهد که ببرد از شما رجس را ای اهل بیت
و پاکیزه گرداند شما را پاکیزه گردانیدنی و این فضیلتیست که بعد از آنکه ایشان را از ارجاس و ادناس پاک
و مطهر گردانیده است با ایشان کرامت نموده چنانکه از آیه شریفه ظاهر گردد پس این دو میان آ
و اما آیه سیم وقتی که حضرت عزت پاکان را از خلق خود ممیز گردانیده و ایشان را از آفریدگان

خود تمیز و از خود نمیر را امر کرد در آیهٔ ابتهال که با نصاری مباهله کنند و آنحضرت را در مباهله شریک با خود کرده
پس خطاب بمحمد صلعم کرده فرموده که فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا
ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی بعد از آنکه
آمد ترا از دانستن عیسی که رسول و بنده است پس بگو ایشان را بیایید از برای مباهله تا بخوانیم فرزندان خود را
و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم
و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله بدروغ گویان و ارباب بطلان نمائیم
تا ظاهر شود که کدام یک از ما بر حقیم پس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام را بواسطهٔ این کار اختیار کرده دیگر از اثر نکیث خود نشناختند و لکن نفس ایشان از نفس مقدسهٔ
خود قرین کرده بودند پس آنحضرت بعلما فرمودند آیا هیچ میدانید معنی قول انفسنا و انفسکم چیست علما گفتند
نفس خود را بان اراده نموده است آنحضرت فرمودند شما غلط کردید بدرستی که از انفسنا علی بن ابی طالب علیه السلام را
اراده کرده و آنحضرت را قصد نموده است و آنچه بران دلالت دارد قول مقدس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله است
وقتی جماعت بنو ولیعه را پیغام فرستادند که آگاه کردند و ایشان را متنبه سازند و فرمودند لینتهن بنو ولیعة
او لابعثن الیهم رجلاً کنفسی یعنی بدرستی که آگاه باشند و متنبه شوند و از خواب غفلت بیدار گردند
جماعت بنو ولیعه یا آنکه بفرستم بر ایشان مردی را همچو نفس خود یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و این صریح است
در آنکه مراد از انفسنا علی بن ابی طالب علیه السلام است و با بناءنا حسن و حسین را قصد نموده و نساءنا
فاطمه علیها السلام را اراده کرده و الحق در این خصوصیت هیچ احدی را بر ایشان تقدیم ننموده و هیچ بشری در این فضیلت

بایشان

بایشان نرسیده و هیچ آفریده کار برابر این شرف بر ایشان سبقت نگرفته است از آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام
همچو نفس خود گردانیده است و او را دانسته بیت علی را قدر پیغمبر شناسد که هر کس خویش را بهتر
شناسد پس این سیم است و اما چهارم بیرون کردن پیغمبر است صلعم مردم را از مسجد غیر از حضرت علی علیه السلام
که ایشان را بیرون نکرد تا آنکه اکثر از مردمان حتی عباس که عم پیغمبر بود در آن باب گفتگو کرده و گفتند رسول الله
علی را در مسجد نگاه داشتی و ما را بیرون کردی آنحضرت فرمودند مرا او را نگاه نداشتم و شما را بیرون نکردم و لیکن
حضرت عزت او را نگاه داشته و شما را بیرون کرده است و در همین مقدمه رسول سید ابرار در حدیث دیگر ارشاد
فرموده اند انت منی بمنزلة هارون من موسی یعنی تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی علیه السلام پرسیدند علما گفتند
در کجای قرآن است آنحضرت فرمودند درین باب آیهٔ قرآنی از برای شما بیارم و بر شما بخوانم گفتند بیار
فرمودند قول خدای تعالی است که فرموده و اوحینا الی موسی و اخیه ان تبوءا لقومکما
بمصر بیوتاً واجعلوا بیوتکم یعنی وحی کردیم بموسی و برادر او که قرار گیرید جای بازگشت برای قوم خود
در شهر مصر خانهای که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای تعالی و ضمیر اشارت است بانکه تخصیص مساجد بتعیین قبله
آن متعلق است همه قوم خود چه در آن محل امام ایشان موسی و هارون بودند و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو
و قوم شما خانهای خود را که گرفته اید مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گذارد و پس از این آیه و فی
هذا به منزلهٔ هارون از موسی علیه السلام بثبوت می پیوندد و در حرمت آن منزلت امیر المؤمنین علی علیه السلام از رسول خدای صلعم نیز ظاهر
میرسد و با وجود این قول رسول خدای صلعم دلیلیست ظاهر و حجتیست باهر وقتی که فرمودند آگاه باشید بدرستی
که داخل شدن درین مسجد حلال نیست کسی را که جنب باشد مگر محمد و آل او را علما گفتند ای ابوالحسن این گونه
شرح درین قسم بیان نیافته بود مگر در نزد شما ای معشر اهل بیت رسول خدای آنحضرت فرمودند که کیست که انکار

علم و دانا می‌کند و حال آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید انا مدینة العلم و علی بابها
و من اراد المدینة فلیأتها من بابها شهر علم و علی در آن است و هر که خواهد که بشهر درآید باید که
از در آن درآید شعر چو شهر علم دین پیغمبر آمد ؛ در آن شهر بی‌شک حیدر آمد ؛ بعد از آنکه گفتیم نخبه از فضل
و شرف و مرتبه و تقدم و اصطفا و طهارت شرح نمودیم و واضح ساختیم چه جایست که انکار آن توانند کرد
مگر معاندی و سپاس پروردگار را که معاندان را یارای انکار و جای جدال از اینروی بیکار آن نیست نظم
معاند کجا یارای آنست ؛ که در انکار فضل ما زند دم ؛ پس این چهارم است و اما پنجم قول حضرت عزت است
که فرموده و آت ذا القربی حقه یعنی بده ای خداوند خویشی را آنچه حق ایشانست از غنیمت و حسن معیشت
چه مراد بذا القربی اقارب حضرت اند و حق ایشان اعطاء خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه فرموده
و این خصوصیتیست که حضرت عزت ایشان را بآن اختصاص نموده است و بر سایر الناس برگزیده پس چون این آیه
وافی هدایه بحضرت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرود آمد فرمودند تا فاطمه علیها السلام را بخوانند چون خواندند حجله
عصمت حاضر شد آنحضرت صلعم فرمودند ای فاطمه گفت لبیک یا رسول الله فرمودند این باغستان فدک را
که از جمله آنهاست که هیچ سپاهی زمینش را نتازانیده کسی بر آن لشکر نکشیده سپاه و جنگ بآن نیامده
و آن خاصه مرا است و هیچ مسلمانی را بهیچ وجه در آن نصیبی و حقی نیست بتو دادم و تملیک تو کردم همچنانکه
پروردگار مرا بآن امر کرده است پس بگیر آنرا که حق و ملک تو و فرزندان تست این پنجم است و اما
آیه ششم قول خدای تعالی است که میفرماید قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
یعنی بگو ای محمد نمیخواهم از شما بر رسانیدن پیغام مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزد نخواسته
مگر دوستی متعلقان و خویشی یعنی باید که قرابتان مرا دوست دارید و تخم محبت ایشان در زمین دل خود بکارید

واین خصو

و این خصوصیت که بنبی و آل او صلی الله علیه و آله دون غیر ایشان تا روز قیامت بآن مخصوص‌اند و آن این است
که حضرت عزت حکایت کرده از نوح علی نبینا علیه السلام در کتاب مجید خود که یا قوم لا اسئلکم علیه
مالا ان اجری الا علی الله و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم و
لکنی اریکم قوما تجهلون یعنی ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت مالی و نخواسته‌ام که مزد کار
من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا تهمت نهید اگر ادا نکنید نیست مزد من مگر بر خدای تعالی و رد نه
کرد اشراف قوم بگفته‌ای نوح از ارذل و ادانی را از محفل خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح علیه السلام جواب
میگوید نیستم من راننده آنها که گرویده‌اند بدرستی که ایشان ملاقات کننده‌اند جزای پروردگار خود را
و بقرب او فایز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را ولیکن می‌بینم شما را گروهی نادان که نمیدانید قدر ایشان را
و حکایت نموده از هود علیه السلام که بقوم خود گفت یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا ان اجری الا
علی الذی فطرنی افلا تعقلون یعنی ای قوم من نمیخواهم شما را بر تبلیغ رسالت مزدی چه مقرر است
که مجموع رسل قوم خود را از بی‌طمعی خود خبر داده‌اند جهة ازاله تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد
و موعظه آن زمان فایده بخشد که بمطامع فاسده آلوده نباشد لاجرم پیغمبران در دعوت از قوم مزد نخواهند
چنانچه هود علیه السلام فرموده نیست اجر من مگر بر آنکس که بمحض قدرت مرا آفریده آیا فهم نمیکنید و عقل خود را بکار
نمیفرمایید تا حق را از مبطل و مبطل را از محق و حق را از باطل و باطل را از حق تمیز کنید و حضرت عزت بپیغمبر خود
محمد صلی الله علیه و آله گفت بگو ای محمد قوم خود را که لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
بمن مزد رسالت بی‌گذشت و حضرت عزت مودت ایشان را بر همگنان واجب گردانید مگر آنکه دانسته است
که ایشان هرگز از دین بر نمیگردند و هرگز بسوی ضلالت نمیگرایند و دیگر آنکه چون مردی مردی را دوست دارد

بعضی از اهل بیت او را دشمن باشند و دل اگر دار ایشان بر وایم نباشد پس از اینجهت حضرت عزت خواست
که خاطر ملکوت ناظر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مطمئن باشد و چون از مومنان در دل آنسرور رسد مودت و دوستی ذوی القربی را
بر ایشان واجب کردانید تا هیچ دغدغه بخاطر عاطر آنحضرت راه نیابد و خدشه از مومنان بر دل
آنجناب نماند چه هر که مودت ایشان را فرا گیرد و حضرت رسول و اهل بیت او را صلی الله علیه و آله دوست دارد
پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواند که او را دشمن دارد و بر وی غضب نماید و هر کس که مودت ایشان را ترک کند و انرا فرا نگیرد
و اهل بیت او را دشمن دارد در پیغمبر لازم شود که او را دشمن دارد و بر وی غضب نماید زیرا که ترک واجبی از واجبات
الهی نموده است و در واقع کدام فضیلت نزدیکی بان میکند و کدام شرف بیش از ان میگیرد پس حضرت عزت تعالی
وعده العزیز این آیه وافی هدایه را که قُل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی بر پیغمبر خود
صلوات الله علیه و آله فرستاده چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از میان اصحاب خود برخواستند
و حمد و ستایش الهی بجای آورده رو باصحاب کرده فرمودند ای گروه مردمان بدرستی که حضرت عزت واجبی
از برای من بر شما واجب کردانیده است آیا شما ادای آن خواهید کرد و در مقام تادیه آن در خواهید آمد هیچکس
جواب آنحضرت نداد و دیگر باره فرمودند ای گروه مردمان بدانید که آن معوض نه طلا است و نه نقره و نه
خوردنیست و نه آشامیدنی پس ایشان در جواب گفتند هر گاه چنین است بفرمایید تا از عهده آن تادیه آن برآییم
حضرت مغفرت پناه صلی الله علیه و سلم این آیه کریمه را بر ایشان تلاوت نمودند و چون شنیدند همه گفتند این را قبول داریم
و بجا می آریم بعد از ان اکثر ایشان با نچه قبول کرده بودند وفا ننمودند و در مقام تادیه آن واجب بر نیامدند
و حضرت عزت هیچ پیغمبری نفرستاده مگر آنکه وحی نازل کردانیده که بر تبلیغ رسالت از امت خود اجره نطلبید
و مزد نخواهد زیرا که حضرت عزت اجر انبیا را با و کرامت فرمایه و حضرت جل شانه نعمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم را

و مودت

و مودت قرابتان او را بر امت او واجب کردانیده است چه مودت بقدر شناختن فضل و اندازه شناختن حق
مرتبه می باشد و چون حضرت عزت مودت ایشان را بر همگنان واجب کردانیده بواسطه گرانی وجوب طاعت
ایشان بر ایشان ثقیل و گران آمد پس قومی که حضرت عزت میثاق و پیمان مودت آنرا بر وفا ایشان گرفته
بود تمسک بان نمودند و در ادای مودت آنان کوشیدند و جماعتی که از اهل شقاق و نفاق بودند در ادای
آن عناد ورزیدند و در تقصیر دست بهم دیگر زده آنرا از حد و نهایت خود که حضرت عزت مقرر نموده
در گذرانیدند و گفتند مراد از قرابتان نه همین آل اند بلکه تمامی عرب بان قرابتان اند و همگی ایشان اهل دعوت
او بنده و بر تقدیر تسلیم هر کدام ازین دو لست که مراد از قرابتان آل باشد یا امت بعد باشند بتحقیق دانستیم که مودت
از برای قرابت است و هرگاه که مودت از برای قرابت باشد پس هر کدام ایشان که به پیغمبر صلی الله علیه و سلم اقرب باشند بمودت
اولاد احقند و هر چند که قرابتی قریب کرد مودت بقدر نزدیکی و قرب آن بیشتر و بالجمله انصاف ازینها
در نگاهبان دوستی پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان را و در آنچه حضرت عزت منت نهاده است بان بر امتان او و باو چونی
که زبانها از ادای شکر آن منتها عاجز است در تمامی مراتب آن قاصر که آن مودت را در بطاهره و حق آن
طلبید اوا دا نکنند و در مقام تادیه حق ایشان در نیایند و ایشان را در میان خود مانند چیزی که قدر آنرا نگاه ندارند بنا بر حفظ
رعایت و پاس محبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اصحاب را این چگونه بود و حال آنکه قرآن بان ناطق است و بدان مینوحاند و اخبار کرده آن
ثابت است و از ان بخبر نمید هد که اهل مودت و سزاوار محبت آنانند که حضرت عزت محبت و دوستی ایشان را
بر عالمیان واجب کردانیده و بر مودت ایشان وعده جزا داده پس هیچکس از ایشان آنرا فرا نگرفت بان وفا
ننمود و این مودتیست که نباید بان هیچ احد در حالتی که مومن و مخلص باشد بان مگر آنکه مستوجب بهشت کرده بنا
بر قول حضرت عزت جل شانه که درین آیه وافی هدایه فرموده که والذین آمنوا و عملوا الصالحات

فی روضات الجنات لهم ما یشاؤن عند ربهم ذلک هو الفضل الکبیر
یعنی آنانکه گرویدند و عملهای شایسته کردند در مرغزارهای بهشتند یعنی بهترین بقعها و مراتب درجات بهشت
آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مهیا شده نزد پروردگار ایشان آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان آنست
فضل بزرگ که حق سبحانه و تعالی بر آن بندگان تفضیل فرموده و آیه کریمه ذلک الذی یبشر الله عباده
الذین آمنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی متصل است
بآیه سابقه مفسر و مبین آنست و معنی آنکه آن ثواب که بواسطه بهشتیان خبر داده است که مژده میدهد خدای
آن بندگان خود را آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند بگوای محمد ایشانرا که نمیخواهم از شما
برسانیدن پیغام خود و [illegible] مزدی از جهت برای عوض مزد نمیخواهم مگر آنکه دوستی [illegible] در خویشی یعنی
که قرابتان مرا دوست دارید محبت ایشانرا وسیله دخول بهشت دانید بعد از آن آنحضرت فرمودند که روایت
کرده بمن بزرگوار من از جد عالی قدر خود از پدران نیک نهاد خود الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که آنحضرت
فرمودند که چون حضرت رسالت صلعم بمدینه طیبه آمدند اکابر مهاجر و انصار بحضرت سید انبیا آمده گفتند تو در
دین رهبر مایی و در ارشاد ما بخدا پرستی میکوشی و می بینیم که اخراجات خاصه تو و واردان بر تو بسیار است
و مداخل کم و این است اموال ما و خانهای ما اگر فرمایی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده
بیاریم و بخرج بخدام عتبه علیه بسپاریم تا در حوایج صرف کنند و بهرکه خواهید دهند و از هر که نخواهید منع
نمایند و خاطر عاطر را از آن اندیشه فراغتی دست دهد فرمودند در آن اثنا روح الامین از نزد رب العالمین
بر حضرت سید المرسلین نازل شد گفت ای محمد پروردگار میفرماید که در جواب ایشان بگوی لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی پس حضرت رسالت صلعم موجب فرموده حضرت عزت طلب مودت

قرابتان خود ازیشان نمودند و ایشان قبول کرده از خدمت آنحضرت بیرون آمدند آنانکه منافقان
بودند بیکدیگر گفتند پیغمبر اصرار بر آن ندارد از قبول نمودن آنچه بر وعرض کردیم مگر آنکه ترغیب کرده
ما را بدوستی قرابتان خود تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و اطاعت امر ایشان نماییم و این نیست مگر چیزی که
محمد صلعم از مجلس خود بربافته و افترا نموده و چون این سخن را از اقوال منافقان عظیم ایشان بود حضرت عزت
این آیه نازل کرد میفرماید که ام یقولون افتری علی الله کذبا فان یشاء الله یختم علی قلبک
ویمح ویمح الله الباطل ویحق الحق بکلماته انه علیم بذات الصدور یعنی بلکه میگویند منافقان
که بربافته و بربسته محمد بر خدای دروغی بر وجوب مودت قرابتان خود پس اگر خواهد خدای مهر نهد
بر دل تو اگر افترا کنی بر سان ایشان بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبایی تا از ایذای و جفای
ایشان متاثر نگردی و محو کند خدا آنچه ناراستی را و آشکارا میکند راستی را بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا
که هیچکس مانع آن نتواند شد بدرستی که خدای تعالی داناست بهرچه در دلهاست و نیز این آیه کریمه فرو فرستاد
که ام یقولون افتریه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما
تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی وبینکم وهو الغفور الرحیم یعنی بلکه میگویند منافقان
که بربسته محمد قرآن را بر خدای و از خود گفته بگو اگر بربافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود
و هر آینه بر آن عقوبت مترتب باشد پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود برای من از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید
بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای مرا بر آن بگیرد پس چگونه جرأت کنم و [illegible] مددکار این کار لازم
خدای داناتر است بآنچه شما خوض میکنید در آن یعنی طعن میزنید بر قرآن و سحر و شعرش میگویید بسنده است
خدای گواه میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و

واد آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند و مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ بود پس چون این آیه نازل شد

وجبرئیل علیه السلام آنحضرت را از ضمایر آن جمع خبر داد حضرت رسالت صلعم کس بسوی ایشان فرستاد و جمیع حاضر شدند

و بدیشان آورده فرمودند هل وجدت یعنی هیچ حادثه بوقوع آمده است گفتند آری بخدا قسم ای رسول

خدای بعضی از ما سخنی سخت گفتند و اندیشه بد نمودند که بعبادت مکروه طبیع افتاده است حضرت مقدسه

نبوی صلی الله علیه و آله بعد از استماع کلام معذرت انجام ایشان آیه مذکوره را بر ایشان تلاوت فرمودند و چون

ایشان آن آیه را شنیدند از اندیشه خود پشیمان گشته بگریستند و بسیار گریستند و گفتند یا رسول الله ما از این اندیشه

خود توبه کردیم و بخدای بازگشت نمودیم پس حضرت عزت جل شانه و عم احسانه بواسطه تسلی خاطر ایشان این آیه

وافی هدایه را نازل کرد و هیه که وهو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم

ما یفعلون یعنی اوست آنکسی که بمحض کرم قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی چون بدو بازگردند و از گناه

توبه کنند و ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد و فرو گذارد از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها

از ایشان درگذراند و میداند آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی یعنی خدای میداند آنچه کنند بعد از آن از خیر و شر

پس این آیه ششم است و اما آیه هفتم قول خدای تعالی است که ان الله و ملائکته یصلون علی

النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستیکه خدای درود میگوید و فرشتگان

او درود میفرستند بر پیغمبر ای آن کسانیکه بخدا و رسول او گرویده اید صلوات فرستید بر وی و سلام کنید بر وی

سلام کردنی پس چون صحابه از نزول این آیه وافی هدایه آگاهی یافتند بخدمت حضرت رسالت پناهی

صلی الله علیه و آله شتافتند و گفتند یا رسول الله بدرستیکه سلام کردن بر تو دانسته ایم که بچه کیفیت است اما صلوات

فرستادن بر تو نمیدانیم چگونه است آنحضرت فرمودند اینچنین بگوئید که اللهم صل علی محمد و آل محمد

کما صلیت

کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید آنحضرت و بعلما کرد فرمودند ای گروه

مردمان آیا در این خبر میان شما هیچ خلافی هست گفتند نه مامون بر گفت این خبر نیست که اصلا در آن باب کسی خلاف

نکرده است و اجماع امت نیز بر آن شده نهایتش چه مقصود ما چندان وضوحی ندارد اگر چیزی از قرآن مجید در این باب

آن نزد تو یافت شود که واضح تر و روشن تر از این خبر بگوی آنحضرت فرمودند آری و صحیحتر از آن آنکه خبر دهید

از قول حضرت عزت که میفرماید یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم یعنی ای محمد

بحق قرآن مجید محکم بدرستی که تو ای پیغمبر بی شبهه از فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستادگانی که بودند بر راه

راست که عبارت از توحید است با تو فرستاده شده بر طریق باستقامت که راهیست موصل بمقصود و مراد از

یس در قول خود که را قصد کرده است همه علما گفته اند مراد از یس محمد صلی الله علیه و آله است و هیچکس را در این شک

و شبهه نیست آنحضرت فرمودند که حضرت عزت جل شانه حضرت رسول و آل نجبا را او را صلوات الله علیه و علیهم

از جمله انبیا فضل و مرتبه عطا نموده است و تفوق و برتری با و کرامت فرموده که هیچکس کنه وصف آن نتواند رسید

و هیچ اصری مرا با رسیدن بتعریف آن نتواند گردید مگر کسی که حضرت عزت او را دانائی بخشد و آگاهی دهد تا بکنه

آن فضل رسد و غور آن مرتبه نماید مصرع این کار دولتست کنون تا کرا رسد و آن اینست که حضرت عزت تعالی

وعده العزیز بر هیچکس از مخلوقات خود سلام نکرده است مگر بر انبیا صلوات الله علیهم فرموده که سلام علی

نوح فی العالمین و سلام علی ابراهیم و سلام علی موسی و هارون و نگفت سلام علی

آل نوح و سلام علی آل ابراهیم و سلام علی آل موسی و هارون و اما بر آل پیغمبر صلوات الله علیه و آله سلام کرده و گفته است

که سلام علی آل یس یعنی سلام بر آل محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن مامون گفت بتحقیق دانستم و یقین من شد

که این قسم شرح در بیان معنی این که در معدن نبوت و کان فتوت است پس این آیه هفتم است و اما آیه هشتم قول خدای تعالی است

کرده فرموده واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی یعنی و بدانید
ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بعد از هر چه باشد شیء بر آن اطلاق توان کرد پس بدرستی که مر خدا راست
پنج یک آن و مر رسول و قرابتان رسول را پس مقارن ساخت سهم و نصیب ذی القربی را با سهم خود و سهم رسول خود را
واین نیز فرق است میان آل و امت زیرا که حضرت عزت ایشان را در چیزی و مکانی گردانیده و مردمان را در چیزی
دون آن چیز تعیین نموده و آنچه از برای نفس خود پسندید از برای ایشان نیز پسندیده و ایشان را در آن شریک گردانیده
پس ابتدا بنفس خود نمود و بعد از آن برسول خود و پس از آن بذی القربی پس آنچه از فی که عبارت از اخراج ملک
و غنایم دار الحرب و غیر ذلک باشد حضرت عزت از برای نفس خود پسندید برای ایشان نیز پسندیده و در جمیع آن بواسطه گردانیده
خود سهم مقرر نمود و از برای ایشان نیز تعیین نمود چنانکه در قرآن یاد کرده و فرموده او حق است که واعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی و این آیه که سبب مؤکده آن است
مؤید تا روز قیامت از برای ایشان در کتاب خدای تعالی پاینده است و آن کتابیست ناطق که لا یأتیه
الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید یعنی نیاید بآن کتاب هیچ باطلی
نه از پیش روی و نه از پس روی یعنی از هیچ جهت باطلی مستطرق نشود یا زیاده و نقصان هم و راه نیابد یا در اخبار
او از گذشته و آینده دروغی یافت نشود او فرستاده شده است از خداوند دانای ستوده و اما قول او
جل شانه والیتامی والمساکین بدرستی که هرگاه یتیمی از یتیمی منقطع گردد و مسکینی از مسکنت برآید از غنایم بی بهره
شوند و دیگر ایشان را النصیب جا باشد و گرفتن ایشان حلال شود و سهم ذی القربی پاینده است در میان ایشان
تا روز قیامت خواه توانگر باشند و خواه درویش زیرا که هیچکس توانگرتر از حضرت عزت جل شانه و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله نیست و با وجود آن غنا سهمی از غنایم برای نفس خود و نصیبی از برای رسول صلعم خود مقرر کرده

وانچه

وآنچه از برای نفس نفیس پیغمبر پسندید از برای ایشان پسندیده و بهره بواسطه ایشان تعیین فرموده
و همچنین آنچه از خراج ملکها برای نفس خود و نفس رسول خود صلعم پسندیده و راضی شده و بجهت ذی القربی
نیز پسندیده و راضی شد همچنانکه سهم ایشان را در غنایم جاری داشت پس ابتدا بنفس خود کرد و بعد از آن
برسول خود و پس از آن بایشان و سهم ایشان را در غنایم جاری داشت و سهم ایشان را با سهم خود و سهم رسول خود
مقارن داشت و همچنین در طاعت فرموده که یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم یعنی ای گرویدگان فرمان برید خدا را در فریضها و فرمان برداری کنید رسول را
در سنتها روی و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما که مراد از امامان هدایت و مرشدان راه طریقت
که از زینت عالمیان اشتغال برنمایند و بمقصد برسانند و عالمیان را فرمان برداری ایشان لازم و اطاعت
امر ایشان متحتم است بیت هر که سر از خط فرمان ولی بنهد :: کی میسر شودش روی براه آوردن ::
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد :: بایدش پیروی راه نمایان کردن :: پس در طاعت ابتدا بنفس خود
و بعد از آن بنفس رسول خود و پس از آن باهل بیت صلوات الله علیهم و همچنین در آیه دیگر فرموده
که انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا یعنی جز این نیست که دوست شما بتحقیق خدا است و
رسول او و کسانی که ایمان آورده اند یعنی آل پیغمبر صلعم پس اطاعت ایشان را با طاعت رسول صلعم مقرون
بطاعت گردانیده و همچنین ولایت ایشان را با ولایت رسول صلعم مقرون بولایت خود ساخت همچنانکه
سهم ایشان را از غنایم و خراج ملکها بسهم رسول صلعم مقرون بسهم خود داشت فتبارک الله تعالی
چه بزرگ و عظیم گردانید نعمت خود را برین خاندان و بعد از آن چون قصه صدقه در میان آمد نفس خود را
و نفس رسول خود را واهل بیت او را از آن منزه گردانید و فرموده که انما الصدقات للفقراء

والمساکین والعاملین والمولفة قلوبهم وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله و
ابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم یعنی خرانیست که صدقات یعنی زکوات مر درویشان
و بیچارکان را و دیگر عمل کنندکان راست بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن و قومی که بهم آورده
شده است دلهای ایشان کنایه از آنکه اسلام آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهة
ایشان یا اسلام ایشان را محفوظ باید داشت و دیگر زکوة برای صرف کردن است در کشادن گردنهای
بندکان یا از ربقه بندکی مراد از آن بنده ایست که خود را از خواجه خود باز خرید و از زکوة تتمه باید کرد
و دیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده و دیگر صرف کردن
در راه خدا بانکه تقویت کنند بر غازیان یا سلاح خرند برای مجاهدان و صرف نمودن بجهت پل ها
و دیگر برای راه کذران که از مال خود دور مانده باشند حق سبحانه برای این جماعه فرض کرده است
زکوة را فرض کردنی ثابت از نزد یک خدای و خدای داناست بمستحقان حکم کننده است بنعمت
برو جهی که شاید و باید آیا هیچ درین آیه می یابی که حضرت عزت چیزی از آن برای نفس خود یا نفس رسول خود
یا برای ذو القربی نامیده است زیرا که چون نفس خود را از صدقه منزه ساخت نفس رسول خود و اهل بیت
او را نیز از آن باز داشت چراکه صدقه بر محمد و آل او صلعم حرام است چه صدقه در حقیقت اوساخ و چرکهای
اموال مردمانست پس بر ایشان حلال نباشد و بواسطه آنکه حضرت عزت ایشانرا از تمام اوساخ باطنی پاک ساخته است
بر همگی مخلوقات برگزیده آنچه برای خود پسندیده از برای ایشان نیز پسندیده و آنچه برای خود نه پسندیده
برای ایشان نیز نه پسندیده جل الائه و عم نعمائه پس این آیه هشتمست و اما آیه نهم آنکه ما اهل
ذکریم آن اهل ذکری که حضرت عزت جل ذکره در قرآن مجید و فرقان حمید ذکر ایشان کرده و فرموده

[illegible]

که فاسئلوا

که فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم تعلمون یعنی بپرسید این پیغمبر را که انبیا بشر بوده اند یا ملک از اهل ذکر
که آل محمد صلعم باشند که ایشان باخبار انبیاء دانایانند اگر پرسید که نمیدانید که رسول بشر باید و تحقیقا کرده اید
که پیغمبر را چگونه خورد و خواب شاید پس آن اهل ذکری که حضرت عزت در کتاب خود ذکر کرده است مائیم که پرسید
از ما اگر پرسید که نمیدانید علما گفتند حضرت عزت از اهل ذکر یهود و نصاری را قصد کرده است آنحضرت فرموده
سبحان الله آیا جایز باشد که یهود و نصاری ما را بسوی دین خود بخوانند و گویند دین ما فاضل از دین اسلام است
مأمون گفت یا ابا الحسن هیچ شرح و بیانی بخلاف آنچه علما میگویند در نزد تو هست فرمودند آری ذکر
رسول خداست و ما اهل بیت اوییم و حضرت عزت آنرا در کتاب مجید ظاهر و مبین ساخته آنجا که در سوره طلاق
میفرماید که فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلو علیکم
آیات الله مبینات یعنی پس بترسید از عذاب خدای ای خداوندان عقل آنانکه گرویده اید بتحقیق که فرستاده است
خدای شما ذکر را یعنی رسول را که بمعنی ذکر است میخواند بر شما آیتهای قرآن که روشن کرده شده یا روشن کننده
پس مراد از ذکر رسول خداست صلعم و ما اهل بیت اوییم این آیه نهمین است اما آیه دهم قول خدا است تعالی
در آیه تحریم که حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الآیه یعنی حرام کرده شد که کنید بر شما
نکاح مادران شما و دختران شما و خواهران شما الی آخر الآیه پس خبر دهید مرا از آنکه پیغمبر صلعم در حیات میبود
بود که دختر مرا یا دختر پسر مرا یا آنچه از صلب من بهم رسیده بجباله نکاح خود در آورد یا علما گفتند در جواب
فرمودند خبر دهید مرا از آنکه اگر رسول خدا زنده می بود و بر جایز می بود که دختر یکی از شما را نکاح کند یا نه گفتند
آری جایز است آنحضرت فرمودند همین قدر بیانست و فرقی که میان ما که از آل او ایم و شما از آل او نیستید چه اگر شما از آل
او می بودید دختران شما بر او حرام می بودند همچنانکه دختران من بر او حرام اند زیرا که ما از آل او ایم و شما از امتان

او بید

وفرق میان آل وامت همین است که آل ازو بند وامت کاهر که از آل نباشند ازو نباشند این آیه
دهمین است و اما آیه یازدهم قول حضرت عزت است در سوره مؤمن آنجا که حکایت از قوم مؤمن از آل فرعون
میکند وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد
جائکم بالبینات من ربکم وان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم
بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب یعنی گفت مردی گرویده از آل
فرعون که خرقیل باشد و مدتی بود که بطریق حزم می‌پوشید از فرعون و اتباع او گرویدن خود را
گفته‌اند صد سال بود که ایمان داشت وی می‌پوشید چون قصد فرعون بموسی ع شنید گفت آیا میکشید مردی را
برای آنکه میگوید که آفریدگار من خداست و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلال هویدا
از پروردگار شما و اگر او بفرض دروغ گوی پس وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد و اگر او بفرض راست گوی
برسد شما را بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است
بعضی از آن موعود که عذاب دنیا باشد عاجلا بشما رسد بدرستیکه خدای راه نمی‌نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد
کسی را که از حد درگذرانده است در ریختن خون مردمان و کودکان بی گناه دروغ گوینده است در دعوی خدایی
پس آن مؤمن پسر خاله فرعون بود که حضرت عزت او را بسبب فرعون نسبت داده و او را بدین فرعون
اضافه نکرده همچنان ما نیز بآل رسول اختصاص یافته‌ایم چه از آل او صلعم بودیم بسبب نسبت ولادت ما ازو
صلی الله علیه و آله و بدین با سایر مردمان در حیطه عمومیم و این فرق است میان آل و امت این آیه
یازدهمین است اما آیه دوازدهم قوله تعالی وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها یعنی
امر کن ای محمد خویشان خود را بنماز و صبر کن بر آن کنایه از آنکه مداومت نمای بر آن پس حضرت عزت ما را

باین

باین خصوصیت مخصوص گردانیده وقتی که امر کرد ما را بنماز و بر پای داشتن آن با امت و بعد از آن
ما را بدون امت مخصوص گردانیده چه پیغمبر صلعم بعد از نزول این آیه وافی هدایه نه ماه هر روز در هر صبح وقت
نماز بر در خانه امیرالمؤمنین علی ع و فاطمه ع می‌آمدند و میفرمودند الصلوة رحمکم الله و حضرت عزت جل شانه
مانند این گرامی کرد ما را اکرام نفرموده است هیچ یک از ذریات پیغمبران را بکرامت نفرموده و از جمیع اهل بیت
ایشان همین ما را بدین شرف و تربیت مخصوص ساخته است و حمد است باستقامت ما را بآن خلعت الهی
رحمت از آن است پس مأمون و تمامی علما در مقام دعا و ثنای آنحضرت درآمده گفتند خیر و نیکویی دهاد خدای تعالی
از قبیل امت پیغمبر شما را ای اهل بیت نبوت و خانواده رسالت بدرستیکه شرح و بیان آنچه بر ما مشتبه میشود
نمی‌یابیم مگر در نزد شما ونعم ما قیل الفضل ما شهدت به الاعداء

باب سی و چهارم

در ذکر آنچه از امام رضا ع بثبوت پیوسته از خبر شامی و آنچه از امیرالمؤمنین علی ع در مسجد جامع کوفه رسیده است
روایت کرده ما را ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله البصری با ملاق گفت روایت کرد عبدالله محمد بن احمد بن حسن
جبله واعظ که گفت روایت کرد ما را ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی که گفت روایت کرد ما را پدرم
که گفت روایت کرد مرا پدرم موسی بن جعفر ع که گفت روایت کرد مرا جعفر بن محمد که گفت روایت کرد مرا
پدرم محمد بن علی که گفت روایت کرد مرا پدرم علی بن الحسین که گفت روایت کرد مرا پدرم حسین ابن علی ابن
ابی طالب ع که فرمود روزی از روزها حضرت امیرالمؤمنین علی ع در مسجد کوفه نشسته بود که مردی از اهل شام
بر پای خواست و گفت ای امیرمؤمنان میخواهم چیزی چند از تو بپرسم حضرت فرمودند بپرس از برای
دانستن و فهمیدن نه برای خطا گرفتن و آزمودن پس همگی مردمان چشم بر ایشان دوختند و متوجه این
شدند که آن مرد چه خواهد پرسید و حضرت امیر چه جواب خواهد داد گفت خبر ده مرا از اول چیزی که حضرت

آن را بیافرید و خلعت خلقت در وی پوشانید آنحضرت در مقام جواب درآمده فرمودند نخستین چیزی که
از ظلمات عدم روشن گردید نور بود گفت آسمانها از چه آفریده شدند فرمود از بخار آب گفت
زمینها از چه چیز بهم رسیدند فرمودند از کف آب گفت کوهها از چه چیز پیدایش یافتند فرمودند از موجهای
آب گفت که چرا بام القری نامیده شده است فرمودند حضرت زمین را از زیر آن بعینه بگسترانید گفت آسمان
دنیا یعنی آسمانی که بما نزدیک است از چه چیز بوجود آمده گفتند از موج مکفوف در یک گفت طول و عرض جرم
شمس و قمر چند است نهصد فرسخ در نهصد فرسخ است گفت طول و عرض کوکب چه مقدار است فرمودند
دوازده در دوازده فرسخ است گفت آسمانهای هفت گانه چه رنگ دارند و نامهای آنها چیست
فرمودند نام آسمان دنیا رفیع است و آن از آب و دود آفریده شده و نام آسمان دوم قیدوم و آن برنگ
مس است و نام آسمان سیم ماروم و آن برنگ شبه است و نام آسمان چهارم ارفلون و آن برنگ نقره است
و نام آسمان پنجم هیعون و آن برنگ طلا است و نام آسمان ششم عروس و آن یاقوت سبز و نام آسمان هفتم
عجما و آن در سفید سوال کرد که چرا گاو و ماهی چشم بر زمین دوخته و سر زیر انداخته دارد و بسوی
آسمان بر ندارد فرمودند بجهت شرمندگی که از خدای تعالی دارد چون قوم موسی ع گوساله پرستی
کردند سر زیر انداخت و از شرمندگی دیگر سر بالا بر نداشت پرسید از مد و جزر دریا که چه چیز است
فرمودند ملکیست رومان نام که بر دریاها موکل است چون قدمهای خود را در دریا گذارد مد شود و چون
بیرون آرد جزر گردد سوال کردند از نام پدر جن فرمودند نام او شومان است و او از آتش بی دود
آفریده شده است پرسید که حضرت عزت هیچ پیغمبری بر جنیان فرستاده است یا نه فرمودند از پیغمبری
یوسف نام بر ایشان فرستاده و جنیان ایشان را دعوت نمود و بخدا خواند در مقام هلاک و درآمده او را

نقل است که

نقل است پرسیدند سوال کرد نام ابلیس در آسمان چه بود فرمود نام او حارث بود پرسید آدم ع را چرا آدم
نامیدند فرمود از این جهت که او از ادیم زمین آفریده شد سوال کرد چرا میراث مرد دو برابر میراث زن مقرر
شده است فرمودند از قبل خوشه گندم چه در آن خوشه که حوا چید سه دانه گندم بود یک دانه را خود خورد
و دو دانه را بخورد آدم ع داد پس از آن روست که مرد دو ارث و دو برابر میراث زن می برد که للذکر
مثل حظ الانثیین پرسید که حضرت عزت جل شانه چند تن از پیغمبران ختنه کرده بیافرید یعنی مختون
از مادر متولد گردانید فرمودند دوازده تن آدم و پسر او شیث و ادریس و نوح و پسر او سام و ابراهیم
و داود و سلیمان و لوط و اسمعیل و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلعم گفت عمر آدم ع چه مقدار بود فرمودند نهصد و سی سال
پرسید از اول کسی که شعر گفت که بود فرمودند آدم بود گفت شعر او چه بود و برای چه گفته فرمودند که چون آدم ع را
از آسمان بر زمین آوردند و در دنیا جای دادند و ترتیب و وسعت جا و عذوبت آب را و هوای
زمین را مشاهده کرد و بعد از چندی که قابیل برادر خود هابیل را کشت آدم ع در مرثیه او این ابیات گفت
نظم تغیرت البلاد ومن علیها ؛ فوجه الارض مغبر قبیح ؛ تغیر کل ذی لون وطعم ؛ وقل
بشاشة الوجه الملیح ؛ قتل قابیل هابیل اخاه ؛ فوا اسفا علی الوجه الصبیح ؛ ابلیس
پر تلبیس در جواب گفت نظم تنح عن البلاد وساکنیها ؛ فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح ؛
وکنت بها وزوجک فی قرار ؛ وقلبک من اذی الدنیا مریح ؛ فلم تنفک من کیدی ومکری
الی ان فاتک الثمن الربیح ؛ فلولا رحمة الجبار اضحی ؛ بکفک من جنان الخلد ریح ؛
پرسید که آدم ع بر جدای بهشت عنبر سرشت چه قدر گریست و چه مقدار از آب چشمهای او فرو ریخت
فرمودند مدت صد سال گریست و از چشم راست برابر دجله بغداد و از چشم چپ برابر نهر فرات

آب روان شد سوال کرد که آدم ع حج چند گذارد و چه کس با او بود و در راه هر جا که پای نهاد آبادان شد و
رهنمونی آدم میکرد و از بهشت با او بیرون آمد و از آنست که نهی کرده شده است از خوردن گوشت جرد
و خطاف پرسید چرا خطاف راه نمیرود فرمودند برای آنکه از نوحه کنندگان بیت المقدس است
چه بعد از خرابی آن چهل سال بر گرد آن طواف میکرد و گریه و نوحه می نمود و همچنان با آدم ع نیز در بستان
رفاقت کرده و از انجاست که همیشه ساکن خانها شود و در خانها آشیان می نهد و مدام نه آیه از
کتاب خدا تعالی با اوست از آیتهای که آدم ع در بهشت تلاوت میکرد و آن آیتها تا روز قیامت معالم
و نشان او خواهد بود و آن سه آیه است از اول سوره کهف و سه آیه از سبحان الذی اسری و سه آیه از سوره یس
پرسید از اول کسی که کافر شد و احداث کفر کرد که بود فرمودند ابلیس علیه اللعنه بود که مدت گذاشت
کرده مر از سجده آدم پیچید و راه ضلالت بهم رسانیده پای بند لعنت ابدی گردید سوال کرد از اسم
نوح ع که چه بود فرمودند اسم او سکن است و از آن روز او را نوح نامیدند که هزار پانصد سال بعد
از استیصال قوم خود بر ایشان نوحه کرد و گریست پرسید از عرض و طول و ارتفاع سفینه نوح ع مقدار بود
فرمودند طول آن هشتصد ارش و عرض آن پانصد ارش و بلندی آن هشتاد ارش بود پس آمد درخت
و دیگری بر پای خواست و گفت ای امیر مومنان خبر ده مارا از اول درختی که بر زمین کاشته شد فرمودند
درخت عوسج بود و عصای موسی از آن درخت بود پرسید از اول نباتی که از زمین رست فرمودند کدو بود
پرسید از اول کسی از اهل آسمان که حج گذارد فرمودند جبرئیل ع بود پرسید از اول بقعه که بعد از طوفان
از زمین گسترده شد فرمودند موضع کعبه بود و آن از زبرجد سبز بود پرسید از بهترین وادیها
که بر روی زمین است فرمودند وادیست که آنرا سرندیب گویند و چون آدم ع از آسمان فرود آمد

بدان موضع افتاد سوال کرد از بدترین وادیها که بر روی زمین است فرمودند وادیست در یمن که آنرا برهوت
خوانند و آن از جمله وادیهای جهنم است پرسید از زندانی که با صاحبش سیر میکرد که دام است فرمودند
ماهی که با یونس بن متی بود سوال نمود از شش چیز که در رحم مادران نجنبیدند و از آنکه از پشت پدر و شکم
مادر بهم نرسیده اند فرمودند آدم و حوا ع و گوسفند قربانی اسمعیل و عصای موسی و ناقه صالح و پرستوک که
حضرت عیسی ع او را از گل ساخت و باذن پروردگار پرواز نمود پرسید از چیزی که نه از جن بوده و نه از
انس و حق سبحانه و تعالی وحی بر او فرستاد فرمودند آن نحل عسل اند که خدای تعالی وحی بر ایشان نازل گردانید
پرسید از موضعی که از ابتدای پیدایش هیچ خلقی از روز که آفتاب بر آن تابیده است دیگر هرگز نخواهد
تابید فرمودند آن قعر دریاست که حضرت عزت برای گذشتن موسی ع و بنی اسرائیل بعصای او شکافت
و همانروز آفتاب بر او تابید و دیگر آب آنرا فرو گرفت و آفتاب آنرا ندید و نخواهد دید پرسید از چیزی که حیات نداشت
و بخورد و او مرده بود فرمودند آن عصای موسی ع بود پرسید از بیم دهنده که قوم خود را بیم داد و نه از انس بود
و او نه از جنیان بود و نه از آدمیان فرمودند آن مورچه بود که قوم خود را بیم داد پرسید از اول کسی که امر
بختنه کردن کرد که بود فرمودند ابراهیم ع بود سوال کردند از اول زنی که او را خفض کردند که بود فرمودند هاجر
مادر اسمعیل علی ساره زوجه آنحضرت خفض کرد تا از عهد قسمی که در باب او خورده بود بیرون آید پرسید
از اول زنی که دامن خود در کشید فرمودند هاجر بود وقتی که از پیش ساره گریخت دامن از پس خود میکشید پرسید
از اول مردی که دامن خود در کشید فرمودند قارون بود پرسید از بهترین مردمان در نسب و گرامی ترین ایشان در حسب
فرمودند صدیق الله یوسف بن یعقوب اسرائیل الله بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله علیهم السلام پرسید
از اول کسی که نعلین در پای کرد فرمودند ابراهیم ع بود پرسید از شش تن از پیغمبران که ایشان را دو نام بود

کیا نند فرمودند یوشع بن نون و داود و ذو الکفل است و یعقوب که اسرائیل الله نیز اوست و خضر و الیسع و یونس
و او را ذو النون نیز خوانند و عیسی و او را مسیح نیز نامند و محمد خود و احمد است صلعم پرسید از چیزی که نفس میزند
و او را خون و گوشت نباشد فرمودند آن صبح است که تنفس میزند سوال کرد از پنج تن پیغمبران که بزبان
عرب تکلم کردند فرمودند هود و شعیب و صالح و اسمعیل علیهم السلام و محمد صلعم آنمرد نیز بعد از شنیدن
جوابهای با صواب خود قطع سوال نمود و دیگر از اول او بر آمده بجای خویش نشست بعد از آن مردی دیگر در مقام
سوال در آمده بر پای خواست و از روی تعنت گفت خبر ده مرا ای امیر مومنان از قول حضرت عزت جل شانه
آنجا که میفرماید یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه یعنی روزی که بگریزد
مرد از برادر خود و مادر و پدر و زن و فرزند خود از هم که بدیشان رسیده است کیانند آنحضرت فرمودند
قابیل از برادر خود هابیل گریزد و موسی عم از مادر خود و ابراهیم عم از پدر خود که پدر مربی او بود نه پدر حقیقی و لوط
از زن خود و نوح از پسر خود کنعان پرسید از اول کسی که [illegible] فرمودند داود عم بود که روز چهارشنبه
بر سر منبر خود بود که قبض روح او شد پرسید از چهار چیز که از چهار چیز سیر نشوند فرمودند زمین از باران
و زنان از مردان و چشم از دیدن و دانا از علم اند و [illegible] سیر [illegible] پرسید از اول کسی که احداث
سکه زدن کرد و سکه بر دینار زد فرمودند نمرود بن کنعان بن نوح عم پرسید از اول کسی که عمل قوم لوط کرد
فرمودند ابلیس علیه اللعنه بود که اول بار [illegible] و این عمل شنیع را با ایشان تعلیم داد تا آنکه در میان
آن قوم شایع گردید و رسید بدیشان آنچه رسید پرسید از معنی آواز کبوتر [illegible] یعنی آواز کبوتر [illegible] چه
میگوید فرمودند طنبورچیان و سرناچیان و عودنوازان [illegible] سوال که [illegible] فرمودند [illegible] است
پرسید تیغ را چرا تیغ نامیده اند فرمودند برای آنکه تیغ علامت [illegible] کتاب پادشاه و حکم کتابتی

دان پادشاه

بر آن پادشاه نوشتی آن مضمون بسم الله الذی خلق سمیعا و بصیرا نوشتی و چون پادشاه با کفر و شرک
کتابت نویسی ابتدا باسم ملک [illegible] در نوشتن ابتدا میکنم مگر بنام پروردگار خود بعد از آن قلم را
بجانب مطالب معطوف میدارم و ما رب ترا بران می نگارم پس جمله اسباب این گفتار پسندیده و کردار
حضرت عزت جل شانه او را شکر گفت و [illegible] ملک و مملکت آن ملک را به تیغ کرامت نمود و همگی مردمان
متابعت او کردند مسمی به تیغ گردید پرسید چرا دم [illegible] و کج است و همیشه مکشوف العوره است [illegible] فرمودند
برای آنکه نافرمانی نوح عم کرد وقتی میخواست که بکشتی در آید در پی آمد نوح عم بزور در کشتی اش انداخت
و در نهادن دمش شکست و گوسفند [illegible] سبب مستور العوره است و دمش ستر عورت او کرده است که نافرمانی
نوح عم نکرد و در آن وقتی که بکشتی در آمد پس نوح عم از روی شفقت دست مبارک خود بر کفل و دمش کشید عقبش
بموی پوشیده گردید پرسید از کلام اهل بهشت که بکدام زبان تکلم میکنند فرمودند بزبان عرب سخن میکنند
پرسید از کلام اهل دوزخ که بچه زبان گفتگو می نمایند فرمودند بزبان مجوسی حرف میزنند پرسید از خواب
کردن که بر چند وجه است فرمودند خواب کردن بر چهار قسم است انبیا بر پشت رو باسمان خواب کنند
و چشمشان بخواب نرود و منتظر نزول وحی الهی باشند و مومنان بر جانب راست [illegible] بخواب روند
پادشاهان و ابنای جنس ایشان بر جانب چپ [illegible] نمایند تا مستمر باشند با آنچه میخورند و شیطان
و اعوان و اخوان او و دیوانگان بر روی خسبند که آنرا [illegible] گویند پس از آن آنمرد نشست و مردی
دیگر بر پای خواست و گفت ای امیر مومنان خبر ده مرا از روز چهارشنبه و سبب [illegible] نمودن و احتیاط
کردن ما از آن روز و گران بودن آنروز بر ما و آن کدام چهارشنبه است که گفته اند چهارشنبه آخر ماه که
محاق عبارت از آنروز است و در آنروز بود که قابیل برادر خود هابیل را بقتل رسانید

و نمرود بیان ابراهیم ع را در آتش انداختند و نیز در آن روز او را در منجنیق نشانده بیفکندند و حضرت عزت
فرعون را غرق گردانید و عذاب بر قوم لوط نازل گردانید و زمین ایشان بر گردانید چنانکه
از آن خبر داد که جعلنا عالیها سافلها و در آن روز باد در بر هلاک قوم عاد فرمان داد و در آن روز
بلا بر باغچه مردی از صلحا که میوه آن از الصلی و در یث قیمت میکرد و بعد از مردن او شوهر پسران او نماز کرده
چنانکه میفرماید که فاصبحت کالصریم و ثمره را از بر و ملخ کردانید تا بهلاکت ایشان رسید و در آن روز فرعون
موسی ع را طلبید تا بقتل رساند و در آن روز سقف خانه بر سر کافران که تکذیب پیغمبر میکردند افتاد
و تمامی ایشان هلاک شدند چنانکه از آن خبر میدهد که فخر علیهم السقف من فوقهم و در آن روز فرعون
امر بکشتن اطفال و زنان باردار نمود و بیت المقدس خراب شد و مسجد سلیمان بن داود ع را در اصطخر که
دهی از دهیات فارس است سوختند و یحیی بن زکریا ع را بقتل رسانیدند و در آن روز قوم فرعون را
اول مرتبه عذاب فرا گرفت و بر ایشان سایه انداخت و قارون در آن روز بزمین فرو رفت و ایوب ع
ببلای باختن زن و فرزند و مال و منال مبتلا شد و یوسف ع را بزندان بردند و در آن روز زنان از
مشرکان که قصد کشتن صالح پیغمبر ع داشتند بهلاکت رسیدند چنانکه از آن خبر میدهد که انا دمرناهم
و قومهم اجمعین و سنگ بر اصحاب فیل بارید و عذاب بر قوم ثمود نازل گردید چنانکه میفرماید
فاخذتهم الصاعقة و در آن روز ناقه صالح را پی کردند و در جنگ احد دندان پیشین مبارک
حضرت رسالت پناه را شکستند و عمالقه تابوت را گرفتند سوال کرد از ایام هفته و آنچه از اعمال
در آن روزها بجا توان آورد فرمودند روز شنبه روز مکر و حیله است و یکشنبه روز درخت نشاندن و بنا نهادن
نیک است و دوشنبه روز سفر و طلب حاجات است و سه شنبه روز جنگ و خونریزی است و چهارشنبه روز

بسیار

بسیار نحوست باید که از آنها کناره گیرند و در مطلب احتراز نمایند و روز پنجشنبه دیدن امرا و قضای حاجات را
نیک است و جمعه روز نکاح کردن و زفاف نمودن است روایت کرد ما را محمد بن موسی المتوکل رضی الله عنه
که گفت روایت کرد مرا عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن هاشم از احمد بن عمران حلبی که گفت شنیدم
از ابوالحسن علی بن موسی الرضا ع که آنحضرت میگفتند روز چهارشنبه روز نحس مستمر است کنایه از آنکه نحوست
او مستمر است و هر که در آن روز حجامت کند و خون بگیرد بیم آن است که آنموضع حجامت او سبز گردد و بر خلاف
رنگ بشره او شود و هر کس که در آن روز ختنه نماید بیم آن است که بعلت برص مبتلا شود نعوذ بالله باب
بیست و پنجم در ذکر آنچه از امام رضا ع در حق زید بن علی ع روایت شده است روایت کرد ما را محمد بن
یحیی مکتب که گفت خبر داد ما را محمد بن یحیی صولی که گفت روایت کرد ما را محمد بن زید نحوی که گفت روایت کرد
ما را ابن ابی عبدون از پدر خود که گفت چون زید بن موسی بن جعفر ع را که اگر فقه نیز نزد مامون بردند وقتی که در بصره خروج
کرده خانهای فرزندان بنی العباس را سوخت مامون گناه او را از روی برادرش امام رضا ع بخشید و از
تقصیر او درگذشت و بآنحضرت گفت ای ابوالحسن اگر برادر تو بود که خروج کرد و کار بجایی رسید که آنچه
خواست کند و پیش از او زید بن علی ع نیز خروج کرد و بقتل رسید و اگر نه جای تو از من بود در روی ترا
در میان مردم بی پدر او را میکشتم چرا که آنچه او کرده است سهل نیست آنحضرت فرمودند ای امیر مومنان برادرم
زید را قیاس بر زید بن علی ع مکن بدرستی که او از علماء آل محمد ص بود و بجهت غضب خدا با دشمنان خدا جهاد کرد
تا وقتی که در راه خدا کشته شد و بمطلب خود رسید و بتحقیق روایت کرد مرا پدرم موسی بن جعفر ع که گفت
شنیدم از پدر خود جعفر بن محمد ع که میفرمودند خدا رحمت کند عمویم زید را که مردم را بسوی
رضا و خشنودی خدا از آل محمد ص دعوت کرد و اگر چنانچه ظفر می یافت وفا میکرد بآنچه مردم را

ن دعوت میکرد و ایشان را بسوی آن میخواند و برای خروج کردن با من مشورت نمود با وگفتم ای عم بزرگوار
اگر خشنود میشوی که کشته شدن را بر خود قرار داده و در کناسه بر دار رفتن را رضا شده رضا بایست و چون متولی
امر خروج گردید و بدعوت مردم کوشید جعفر بن محمد ع فرمود وای بر کسی که دعوت زید را بشنود
و اجابت دعوت او نکند مامون گفت ای ابو الحسن آیا نه در حق کسی که بغیر حق دعوی امامت کند آمده است آنچه
آمده آنحضرت فرمودند زید بن علی ع در آنچه او را در آن هیچ حقی نبود دعوی نکرد و او پرهیزکارتر از آن
بود که دعوی ناحق کند و خود در معرض سخط الهی اندازد و چنانچه او با اهل دعوت میگفت شما را بسوی رضا و خشنودی از آل محمد
میخوانم و براضی بودن از ایشان دعوت میکنیم و بدرستی که آنچه آمده است در حق کسی آمده است که خود را امام داند
و دعوی کند که حضرت عزت بر او نص نموده است و منصب امامت را با و عطا فرموده است و بعد از آن مردمان را
بی علم بغیر دین خدای دعوت کند و ایشان را از طریق حق براه ضلالت خواند بخدا قسم که زید بن علی ع
از آن کسانی است که حضرت عزت ایشان را باین آیه وافی هدایه خطاب کرده است و در کتاب کریم خود یاد فرموده
که وجاهدوا فی الله حق جهاده وهو اجتباکم یعنی جهاد کنید در راه خدای و برای احیای دین خدای
چنانچه سزاوار جهاد او هم یعنی بدل صافی و نیت خالص و او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت
دین خود مصنف این کتاب مستطاب محمد بن علی رحمه الله علیه گفت که زید بن علی ع را فضایل بسیاری
غیر از آنچه حضرت امام رضا ع ذکر کردند از ائمه دیگر ع نیز روایت شده است دوست داشتیم که بعضی
از آن روایتها را در عقب این حدیث شریف ایراد کنیم تا کسی که نظر در این کتاب کند اعتقاد
امامیه را اثنا عشریه در حق زید بن علی ع بداند و معتقد ایشان در این باب ظاهر شود روایت
کرد بما احمد بن هارون رضی الله عنه در مسجد کوفه در سال سیصد و پنجاه و چهار که گفت روایت کرد بما

محمد

محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری از پدر خود از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حسین بن علوان از عمرو بن ثابت
از داود بن عبد الجبار از جابر بن یزید الجعفی از ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع از پدران بزرگوار
خود از پدر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند که رسول خدای صلعم با امام حسین ع
فرمودند ای حسین از صلب تو مردی بیرون آید که او را زید خوانند و او با اصحاب خود در روز قیامت
بر گردنهای مردمان گام زنند تا آنکه بی حساب و کتاب داخل بهشت گردند در حالتی که از آثار و انوار
الهی پیشانی و چهار دست و پای ایشان سفید باشد روایت کرد بما احمد بن محمد بن رزمه قزوینی که گفت روایت
کرد بما عباد بن یعقوب اسدی که گفت روایت کرد بما حبیب بن ارطاة از محمد بن ذکوان از عمر بن
خالد که گفت روایت کرد بما زید بن علی ع و او موی خود در دست گرفته بود که گفت روایت کرد بما
امیر المؤمنین علی ع و او موی خود در دست داشت از رسول خدای صلعم که آنحضرت موی مبارک خود گرفته بود
و فرمودند که هر که موئی از موهای من آزار رساند بدرستی که مرا آزار داده باشد و هر که مرا آزار دهد بدرستی که
خدای را آزار داده باشد و هر که خدای را آزار دهد خدای تعالی بر او به پری آسمانها و زمینها لعنت کند
روایت کرد بما علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما علی بن حسین
قاضی علوی که گفت روایت کرد بما حسین بن علی ع تاجر رضی الله عنه که گفت روایت کرد بما احمد بن
رشید از عم خود ابی معمر سعید بن خثیم از برادر خود معمر که گفت در خدمت امام ابی عبد الله جعفر بن
محمد الصادق ع نشسته بودم که زید بن علی بن الحسین ع در آمد و تکیه بر عضاده در کرده بایستاد
آنحضرت رو با و کرده فرمودند که پناه بخدای میبرم شما را ای عم از آنکه در کناسه بر دار باشی
چون مادر زید این سخن شنید با آنحضرت گفت بخدا قسم که هیچ ترا بر این سخن نمیدارد غیر از حسد که ترا

باز پرسیدت آنحضرت سه مرتبه گفت ای کاش حسین بودی و روایت کرده است عمر بن یزید از حضرت جعفر علیهما السلام
که آنحضرت فرمودند مردی از فرزندان من بوجود آید که او را زید خوانند و در کوفه کشته گردد و در کناسه بردار
کشند و در روز قیامت وقتی که مردگان سر از گور بر دارند و او بیرون آید برای استقبال روح او
در های آسمان را بگشایند و اهل آسمان و زمین بدیدن او مسرور و شادان گردند و روح او را در حوصله
مرغ سبزی نهند تا در بهشت عنبر سرشت هر جا که خواهد پرواز کند و هر طرف که خواهد بال فشاند
روایت کرده حسن بن عبدالله بن سعید عسکری که گفت روایت کرد با عبدالعزیز بن یحیی که گفت روایت کرد
با اشعث بن محمد ضبی که گفت روایت کرد با شعیب بن عمرو از پدر خود از جابر جعفی که گفت در آمدم بر امام العابدین
و الطاهر امام محمد باقر علیه السلام و در نزد آنحضرت زید برادر او نشسته بود که معروف بن خربوذ مکی بر آنحضرت
داخل شد و حضرت آنحضرت با او گفتند ای معروف از لطایف اشعار که بیاد داری چیزی بخوان
تا بشنویم او این شعر را بسمع آنحضرت رسانید نظم لعمرك ما ان ابو مالک ؛ بوان و لا بضعیف
قواه ؛ و لا بالذی قال فی قوله ؛ یعادی الحکیم اذا ما نهاه ؛ و لکنه سید بارع ؛ کریم
الطبائع حلو ثناه ؛ اذا سدته سدت مطواعة ؛ و مهما وکلت الیه کفاه ؛ حضرت آنحضرت
دست مبارک خود را بر شانهای برادر خود زید بن علی زدند و فرمودند مضمون شعر صفت توست یا ابوالحسن
روایت کرد با احمد بن حسن قطان که گفت روایت کرد با حسن بن علی سکری که گفت روایت کرد با
محمد بن زکریا جوهری از جعفر بن محمد عماره از پدران خود از عمرو بن خالد که گفت روایت کرد با عبدالله
بن سنان که گفت ما هفت نفر بودیم از کوفه قاصد مدینه شدیم و چون بمدینه رسیدیم بر امام بحق ناطق امام جعفر
صادق علیه السلام در آمدیم آنحضرت رو با کرده فرمودند هیچ خبر از عم من زید دارید گفتیم خروج کرده بود یا اراده

که خروج کند فرمودند اگر از و خبری بشما رسد مرا خبر کنید بعد از ان بچند گاه قاصد بسام صیرفی آمد و کتابی
برای ما آورد باین مضمون که زید بن علی علیه السلام در روز چهارشنبه غره ماه صفر خروج کرد و روز چهارشنبه و پنجشنبه را
بسر برد و روز جمعه شهید شد و فلان و فلان با او بقتل رسیدند بعد از ان که بر مضمون اطلاع یافتیم کتاب را
برداشته بخدمت آنحضرت شتافتیم و مکتوب را بدست مبارک او دادیم چون سرا پای مکتوب را خواندند
بگریه افتادند و کلمه استرجاع بر زبان معجز بیان گذرانیدند و فرمودند رنج و محنت عم من نزد پروردگار
محسوب گردید بدرستیکه عم من بهترین عم بود و او مردی بود که هم بکار دنیای ما می آمد و هم بکار آخرت ما و
بخدا قسم که عم من از دنیا شهید رفت مانند شهدای که در رکاب ظفر انتساب پیغمبر صلعم و امیر المؤمنین علیه السلام
و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بدرجه شهادت فایز شدند و او را کان مرتبه بود روایت کرد با محمد بن حسن بن
احمد بن الولید رضی الله عنه که گفت روایت کرد با محمد بن حسن صفار از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدر خود
از محمد بن حسن بن شمعون از عبدالله بن سنان از فضیل بن یسار که گفت صباح روزی که زید بن علی علیه السلام در کوفه
خروج کرد من باو رسیدم شنیدم که میگفت کیست از شما که مدد کاری کند بر جدال و قتال طوایف اهل شام
قسم بخدای که محمد صلعم را برسالت بر خلق فرستاده تا ایشان را بحق بشارت دهد هر که معاونت کند مرا
از شما بر قتال ایشان مگر آنکه در روز قیامت دست او را بگیرم و بفرمان پروردگار به بهشت در آرم و چون زید
بمرتبه شهادت فایز گردید چهار پای کرایه گرفته متوجه شام شدیم و چون بمدینه رسیدیم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام
رسیدیم و بخاطر گذرانیدیم که اگر بآنحضرت از قتل زید بن علی خبر دهیم بگریه خواهند افتاد و جزع خواهند نمود بنا بر آن
هیچ نگفتیم و چون بر آنحضرت در آمدیم رو بما کرده فرمودند عم من زید چه کرد و عاقبت کار او بکجا رسید مرا
از استفسار آنحضرت گریه گلوگیر شد پس چون آنحضرت مضمون این بیت دلم بر ایشان [illegible]

که همچو شیشه مرا گریه در گلو دارم از صفحه احوال مرثیه بده کردند خود در مقام جواب برآمده فرمودند

او را کشتند گفتم آری بخدا قسم او را کشتند باز فرمودند او را بدار کشیدند گفتم بلی بخدا قسم که او را بدار

کشیدند بعد از آن بگریه درآمدند و چشمه‌های مروارید رنگ از دیده بر رخساره مبارک فرو ریختند

و فرمودند ای فضیل قتال عم مرا با اهل شام مشاهده کردی و بمعاونت او با ایشان کوشیدی گفتم آری فرمودند

چند کس از ایشان را کشتی و از کمین غوایت بدرجات مذلت انداختی گفتم شش تن یا هفت تن از ایشان را بقتل رسانیدم

فرمودند گویا در خون ایشان شریک شدی کاش مبادا ابنای حرب این خون بگردن باشی گفتم اگر در خون ایشان شریک شده‌ام

بکشتن ایشان اقدام نمودم شنیدم که آنحضرت میفرمودند خدا ایشان را در آن خونها شریک کرداناد

بخدا قسم که عم زید و اصحاب او از دنیا شهید بدر رفتند و در زمره شهدا در آمدند همچنانکه امیرالمؤمنین ع

و اصحاب او از این جهان شهید رفتند و با علی علیین پیوستند و این حدیث طویل الذیل است که ما

از آنجا بقدر حاجت انتخاب نمودیم و در کتاب ذکر کردیم باب سی و ششم

در ذکر آنچه از نام امام بحق امام رضا علیه التحیة والثنا بروایت رسیده است از اخبار نادره که در فنون

پراکنده وارد شده است روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را سعد بن عبدالله که گفت

روایت کرد ما را محمد بن عیسی از عباس مولای امام رضا ع که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند که هر که در وقت

شنیدن اذان صبح بخواند این کلمات کثیرة البرکات بزرگ جو یکه اللهم انی اسئلک باقبال

نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تتوب علی انک

انت التواب الرحیم و همچنین در وقت شنیدن اذان مغرب بخواند آنها توسل جوید پس اگر در آن روز

یا در آن شب بمیرد تایب مرده باشد یعنی از آنکه بیگناه از دنیا بیرون رود مانند بندگان توبه کار از خویش دل

وامیدوار

وامیدوار بخدمت مولای حقیقی شتابند روایت کرد ما را علی بن عیسی مجاور رضی الله عنه در مسجد کوفه

که گفت روایت کرد ما را اسمعیل بن علی بن رزین برادر دعبل بن علی خزاعی که گفت روایت کرد

ما را دعبل بن علی که گفت روایت کرد ما را حضرت امام رضا ع از پدر عالیقدر خود از پدران فرخنده نشان خود

از اسدالله الغالب علی بن ابی طالب ع که گفت رسول خدای صلعم چهار کس را در روز بازخواست

شفاعت کنم و ایشان را در پناه عاطفت خود دارم کسی که ذریه مرا بعد از من اکرام نماید و کسی که حاجات

و مطالب ایشان را بانجاح رساند و کسی که در وقت اضطرار ایشان سعی در امور و مهمات ایشان کند

و کسی که ایشان را بدل و زبان دوست دارد روایت کرد ما را مظفر بن جعفر علوی سمرقندی رضی الله عنه که گفت

روایت کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدر خود ابی النضر محمد عیاشی که گفت روایت کرد ما را جعفر بن احمد که گفت

روایت کرد علی بن محمد بن شجاع از محمد بن عثمان از حمید بن محمد از احمد بن حسن بن صالح از پدر خود از فتح

بن یزید جرجانی که او رفته بخدمت امام رضا ع نوشت که از آنحضرت سوال کند از کفاره مردی که در ماه

مبارک رمضان خواه بحلال و خواه بحرام و در یک روزه ده مرتبه با زنی نزدیکی کرده باشد آنحضرت در جواب

او نوشتند بر وی ده کفاره واجبست از برای هر مرتبه کفاره و اگر چیزی خورده باشد یا آشامیده کفاره یک روزه

دیگر هر چند اکل و شرب مکرر واقع شده باشد روایت کرد ما را یوسف بن محمد بن زیاد از پدر خود جعفر از پدر خود

حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد از پدر خود علی بن موسی الرضا از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد

الصادق ع از پدر خود محمد بن علی الباقر از پدر خود زین العابدین علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی

از پدر بزرگوار خود اسدالله الغالب علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند چون جعفر بن ابی طالب

از حبشه برگردید و بخدمت حضرت مقدسه نبوی صلعم رسید آنحضرت از مجلس شریف خود برخواستند

دوازده گام باستقبال او پیش رفتند و او را در بغل گرفته میان جمع ایشان رسیدند و گریستند و فرمودند نمیدانیم
بکدام یک از اینها خوشحالتر باشیم بقدوم مسرت لزوم تو یا بفتح جعفر یا بکرامتی که حضرت عزت برادر تو
ظاهر گردانیده است از فتح خیبر بعد از آن از روی شادی بسیار بگریستند روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما را عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی وشا از ابو الحسن الرضا علیه السلام
از پدر خود از پدران بزرگوار خود از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت رسالت
نبوی صلعم فرمودند چون مرا بآسمان بردند دیدم رحمی را که دست بپایه عرش زده بود و از رحم دیگر شکایت به پروردگار
خود میکرد با او گفتم شما بچند پشت بهم میرسید گفت ما بچهل پشت بعد بیکدیگر میرسیم روایت کرد ما را مظفر بن جعفر بن
مظفر علوی سمرقندی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را جعفر بن محمد بن مسعود از پدر خود که گفت روایت کرد
ما را علی بن حسن بن علی فضال که گفت روایت کرد ما را محمد بن ولید از عباس بن هلال که گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام
که میفرمودند هر که یک روز از ماه شعبان بجهت طلب رضای ملک منان روزه دارد بی گمان به بهشت عنبر سرشت
در آید و هر که در هر روزی از ماه شعبان هفتاد مرتبه بخدای تعالی استغفار کند حضرت عزت او را در زمره امت آنحضرت
برانگیزاند و مستحق وجوب کرامت خود گرداند و هر که در ماه شعبان تصدق کند اگر چه بیک دانه خرما باشد
خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ حرام سازد و هر که سه روز از ماه شعبان روزه دارد و آنرا بروزه
ماه رمضان متصل سازد حضرت عزت در نامه اعمال او ثواب روزه دو ماه پیاپی بنویسد روایت کرد ما را
پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس جمیعا از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران
اشعری که گفت روایت کرد ما را حسین بن عبید الله از آدم بن عبد الله اشعری از زکریا بن آدم از امام رضا علیه السلام
که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند نماز واجب را چهار هزار درست از مقدمات و شرایط و احکام و متممات

دو وظایف

دو وظایف و ارکان و مفروضات و مکملات روایت کرد ما را محمد بن علی بن بشار رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما را ابو الفرج مظفر بن احمد بن حسن قزوینی که گفت روایت کرد ما را حسن بن سهل قمی از محمد بن حامد از ابی هاشم
جعفری از امام رضا علیه السلام که گفت پرسیدم از آنحضرت از نماز گذاردن بر مصلوب که عبارت از دار
کشیده باشد چگونه است فرمودند آیا ندانسته که جدم صلعم بر جسم مرد نماز چگونه گذاردند گفتم آنرا میدانم
ولیکن بتفصیل و تبیین نفهمیده ام آنحضرت فرمودند برای تو بیان کنم اگر روی مصلوب بسوی قبله باشد تو بر جانب راست
او بایست و نماز گذار و اگر پشت او بجانب قبله باشد تو بر طرف چپ بایست بدرستیکه میان مشرق و مغرب
قبله است و اگر جانب چپ او بطرف قبله باشد تو بر جانب راست او بایست و اگر جانب راست او بسمت قبله باشد
تو بر جانب چپ او بایست و بهر هیئتی که مصلوب منحرف باشد تو جوانب او را از دست مده و بجوانب او بایست
و باید که روی تو ما بین مشرق و مغرب نباشد و بهیچ وجه استقبال و استدبار او مکن ابو هاشم گفت بعد از آنکه
آنحضرت بیان نماز را کردند فرمودند فهمیدی انشاء الله تعالی مصنف این کتاب مستطاب گفته این
حدیث غریب و نادر که در هیچ یک از اصول و مصنفات یافت نشده است و این حدیث را بغیر از این
سند نمیدانم روایت کرد ما را پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را احمد بن ادریس که گفت روایت کرد
ما را محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری که گفت روایت کرد ما را سهل بن زیاد از حارث بن دلهاث مولای
امام رضا علیه السلام که گفت شنیدم آنحضرت میگفتند مومن مومن نبود تا آنکه سه خصلت در وی یافت نشود سنتی
از پروردگار خود و سنتی از پیغمبر خود و سنتی از ولی خود پس سنت پروردگار پنهان داشتن اسرار است چه حضرت عزت
جل شانه فرموده که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول یعنی اوست
داننده پوشیده ها پس آشکار نسازد و مطلع نگرداند بر غیب که مخصوص است بعلم او کسی را مگر آنرا که بپسندد

از وجه ... خود کار او را بعضی ازان اطلاع ندهد با عجز و نیاز بیت در پی فاش راز کس مکوش ع تا توانی
سر هر اسرار پوش ع همچو سلمان بباش و در ایمان کوش ع ای نکوش ترا این اسرار پوش ع وسنت سیم مدارا
بمدارا است با مردم چنانکه فرموده است خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین
یعنی فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از ستم کنند
کاران درگذر و بفرمای دیگری را بنیکویی در افعال و احوال عفو عرف خصلتیست که از اعقل پسندیده و شرع
قبول کند و روی بگردان از جاهلان و نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان و این آیه جامع مکارم اخلاقست
و نعم ما قیل بیت آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست ع با دوستان مروت با دشمنان مدارا ع وسنت ولی
صبر کردن در حال سعت و تنگیست چنانکه فرموده است والصابرین فی البأساء والضراء
یعنی فاکسنده کان شکیبایی اند در فقر و فاقه و در رنج و سختی نظم اهل صبر از همه عالم برترند ع صابران
از اوج گردون بگذرند ع هر که کارد تخم صبر اندر جهان ع بدرود محصول عیش جاودان روایت کرده با محمد بن علی
ماجیلویه رحمه الله که گفت روایت کرد عم عمش محمد بن ابی القاسم از احمد بن عبد الله برقی از علی بن
محمد از ابی ایوب مدنی از سلیمان بن جعفر از امام رضا ع از پدران عالیشان خود از مظهر العجائب والغرائب
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند که حضرت مقدسه نبوی صلعم فرمودند از کلاغ خصلت
بیاموزید و از انکار روا دارید در خفیه و نهانی با باده خود عجب شدن و برای طلب ارزیح خبری کردن و همیشه
هوشیار و خبردار بودن روایت کرده با محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرده با سعد بن عبد الله
از احمد بن حمزه اشعری که گفت روایت کرد مرا یاسر خادم که گفت شنیدم از امام رضا ع که آنحضرت میفرمودند
هر کس که وحشت انگیزترین جاهای که این خلایق را می باشد و بر ایشان وحشت افزاید در سه موضع است روزی
که این

که این کس متولد میشود و از ظلمات شکم مادر بیرون می آید و روشنی دنیا را مشاهده میکند و روزی که میمیرد
و از روشنی دنیا بتاریکی قبر میرود و آخرت و اهل آن را می بیند و روزی که برانگیخته میشود و در عرصه حساب
احکامی که آنها را در دار دنیا ندیده است ملاحظه مینماید و بدرستی که حضرت حق تعالی یحیی ع را در این سه موضع
سلامت صلح و از رحمت ایمن گردانیده چنانکه فرموده است که سلام علیه یوم ولد ویوم یموت
ویوم یبعث حیا یعنی سلام از ما بر یحیی ع روزی که متولد شود کنایه از سلامتی یحیی ع است در روز ولادت
از غمز شیطان و روزی که میمیرد از عذاب قبر و روزی که برانگیخته شود و زنده گردد در آخرت
از هول رستخیز و عیسی بن مریم علیه السلام تمنا نموده است در این سه موضع و گفته والسلام
علیّ یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا روایت کرده با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد
با احمد بن ادریس از احمد بن محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری از سلمه بن خطاب از احمد بن علی از حسین بن علی
دیلمی که مولای امام رضا علیه السلام بود که گفت شنیدم که آنحضرت میفرمودند هر که با کسی از مؤمنین حج گذارد
و ادای مناسک آن بجای آرد یعنی متکفل خرج راه ایشان شود و برفاقت ایشان حج گذارد بتحقیق که
نفس خود را از حضرت عزت عز شانه عطیه تا قیامت خریده باشد و در روز حساب و کتاب از وی نپرسد
که مال خود را از کجا کسب کرده است از حلال یا حرام مصنف این کتاب رحمه الله میفرمایند مراد از آنکه
آنحضرت فرموده اند که خدا تعالی از کسب مال نخواهد پرسید و شک و شبه که در مال او خواهد بود
نخواهد طلبید نیست که او جل شانه مدعیان او را بعوض راضی خواهد ساخت و از بازخواست او
خواهد رهانید روایت کرده با پدرم رضی الله عنه از احمد بن ابی عبد الله برقی از البسا ... ازادحارث بن
دلهاث از پدر خود از امام رضا ع که آنحضرت فرمودند بدرستی که حضرت عیسی ع بحبر امر کرده

وآن از ابسه چیز دیگر مقرون کرده شده امر بنماز کرده و زکواة را بآن مقارن نموده پس کسی که نماز گذارد
و زکوة ندهد نماز او مقبول درگاه الهی نشود و امر بشکر نموده و شکر گذاری او پدر و مادر را بآن مقرون ساخته
پس کسی که شکر پدر و مادر بجای نیاورد شکر الهی نکند و امر بپرهیز کردن و ترسیدن از پروردگار
کرده و ترسیدن از قطع صله رحم را بآن مقرون داشته پس هر که صله رحم را منظور ندارد و از قطع
آن نپرهیزد از حق سبحانه و تعالی نترسد و از سخط او نپرهیزد روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت
روایت کرد با علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمندانی از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که گفت حضرت
امام رضا علیه السلام فرمودند از علامات فهمیدگی و دانشمندی آنکه بردبار بودن و علم اندوختن و خاموشی
گزیدن بدرستی که صمت و سکوت دریست از درهای حکمت و دریست از درهای مغفرت و بدرستی که صمت
کسب محبت میکند و طلب مودت می‌نماید و تحقیق که آن دلیل نیکو بها و رساننده خیرهاست بیت
صمت عادت کن که از گفتن خطا میشود ، زنار این حجت الکنک ، کوش تا بکتاب فرو بند از مقال
هفته هفته ماه ماه و سال سال ، خوش خاموشی را القدر کن ورد جان ، که خاموشی شود نطق و بیان روایت
کرد با علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق رضی الله عنه که گفت حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند دوست هر مردی
عقل و دانایی اوست و دشمن او جهل و نادانی او روایت کرد با ابو منصور احمد بن ابراهیم جوهری که گفت
روایت کرد با ابوالقاسم عبدالله بن محمد طائی در شهر بصره که گفت روایت کرد با پدرم که گفت روایت کرد
با علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود و از پدران عالی شان مظهر العجائب علی بن ابی طالب علیه السلام که روزی مردی
آنحضرت را بخانه خود خواند و گفت شعر همای اوج سعادت بدام ما افتد ، اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
آنحضرت فرمودند اگر سه خصلت برای من ضامن میشوی اجابت دعوت تو می‌نمایم آن مرد گفت آنها کدامند

ای امیر مومنان فرمودند چیزی از بیرون بخانه میاور و بآنچه در خانه حاضر است اکتفا کن و آنچه در خانه است
از وی ذخیره مگذار و از آنچه داری از ما دریغ مدار و بر عیال خود زحمت و مشقت میپسند آن مرد گفت چنان کنم که فرمودید
پس آنحضرت اجابت دعوت او کردند و بقدوم شریف خود کلبه او را رشک فرمای خلد برین کردند
روایت کرد با عبدالله بن عبدالوهاب که گفت روایت کرد با ابو نصر منصور بن عبدالله بن ابراهیم اصفهانی
که گفت روایت کرد با علی بن عبدالله که گفت روایت کرد با علی بن داود بن سلیمان از علی بن موسی الرضا
از پدر خود و از پدران خود از امیر المومنین علی علیه السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت مقدسه نبوی صلعم فرمودند چهار کس را
در روز قیامت شفاعت کنم و آمرزش ایشان را از خدای درخواهم اگرچه بگناهان اهل زمین نیز درآمده باشند
کسی که معاونت و امداد ذریه من کند و کسی که قضای حاجات و مهمات ایشان نماید در وقتی که بیچاره شده باشند
و کسی که ایشان را بدل و زبان دوست دارد و کسی که مکروهات از ایشان دفع کند و بدی را باز دارد روایت کرد با
سعید بن عبدالله از احمد بن محمد عیسی از حسن بن علی فضال از امام رضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند چون حق تعالی
جرم ماه بر بنی اسرائیل محتبس گردید و بر ایشان نتابید حضرت عزت وحی بموسی علیه السلام فرستاد تا استخوانهای
حضرت یوسف علیه السلام را برآورده از مصر بیرون برد تا وعده داد که هر گاه استخوانهای او را بیرون آورد
ماه برآید و بر ایشان نور فشانی نماید حضرت موسی علیه السلام در مقام استفسار موضع دفن او شد و از هر کسی
می‌پرسید تا آنکه با وی خبر دادند که درین خانه پیرزنی است کور و از رفتار افتاده و در بهبیت ضعف
و ناتوانیست اطلاع بر آن دارد موسی علیه السلام کس بطلب او فرستاد و چون او را احضار کردند با وی گفت موضع قبر یوسف علیه السلام را
میدانی گفت آری میدانم در کجا مدفون است موسی علیه السلام گفت آن موضع را بمن بنمای گفت آنگاه بتو نمایم که چهار چیز
بمن دهی اول آنکه پای مرا که از حرکت افتاده دست رفتار دهی و مرا جوان کنی و چشم مرا بینا گردانی و مرا با خود به بهشت

بس

پس حق سبحانه و تعالی اندوه موسی علیه السلام بزرگ شد و کران آمد بفکر رفت و در اندیشه بود که وحی بر وی فرود آمد

که ای موسی ع هر چه آن پیر زال میخواهد بدهد که آنچه بدو میدهی از خود نمیدهی بلکه از من میدهی و آن پیر زن است

که بدهم موسی ع نیز بار پروردگار آنچه او خواسته بود باو داد و او نیز موضع قبر یوسف ع را نمود القصه چون

موسی ع استخوانهای یوسف را که در صندوقی از سنگ مرمر بود با آن صندوق از آنجا بیرون آورد ماه برآمد

و عالم را منور ساخت بعد از آن استخوانهای او را با خود بشهر شام بردند و در آنجا بخاک سپردند روایت

کرد با احمد بن محمد بن سعید مولای بنی هاشم از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدر خود که پرسیدم از حضرت

امام رضا ع از معنی بسم الله آنحضرت فرمودند که گوینده بسم الله این معنی را قصد میکند که اسم نفسی بسمه

من سمات الله و هی العبودیه یعنی نشان میکنم نفس خود را بنشانی از نشانهای پروردگار که آن

عبودیت و بندگیست راوی گوید گفتم سمه چه چیز است فرمودند سمه عبارت از علامت است روایت

کرد با عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب که گفت خبر داد با ابو نصر منصور بن عبد الله که گفت روایت کرد

با منذر بن محمد که گفت روایت کرد با حسین بن محمد که گفت روایت کرد با سلیمان بن جعفر از امام رضا ع

که گفت روایت کرد با پدرم از جعفر از پدران عالیشان خود از رسول الله صلی الله علیه و سلم که علی ابن ابی طالب ع

که آنحضرت فرمودند هر چه بدی که خدا تعالی آفریده است بر بالهای آن بخط نورانی نوشته شده است

که آل محمد صلعم خیر البریه یعنی آل محمد بهترین خلقند روایت کرد با عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب که گفت

خبر داد با ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهیم اصفهانی که گفت روایت کرد با ابو علی احمد بن علی بن مهدی

رقی که گفت روایت کرد با پدرم که گفت روایت کرد با علی بن موسی الرضا که گفت روایت کرد

با ابی موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود حسین بن علی از پدر خود رسول الله صلعم

علی ابن

علی ابن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند که حضرت رسول صلعم بزبان معجز بیان فرموده اند که ای علی

خوشا کسی که ترا دوست دارد و ترا تصدیق کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و ترا تکذیب نماید محبان

و دوستان تو در معظم طبقه زمین و ما بین این طبقات معروف و مشهورند و ایشان اهل دین

و پارسایی نیکوی اند تواضع کنند محض برای رضا خدا از خدا یابنده باشند و دیدهای خود را از شرم

و حیا پوشیده باشند و لهای ایشان از شنیدن ذکر حضرت عزت بترسی که حق ولایت ترا دانسته اند

و همواره زبانهای ایشان بفضل و کرامت تو ناطق و گویا باشند و پیوسته از روی ترحم حق نهمان از

بر تو و برانه از فرزندان تو شکسته دیده نبود با آنچه حضرت عزت در کتاب کریم خود امر فرموده است بعقیده قرآن

قیام مینمایند و با آنچه از سنت پیغمبر صلعم بحجت و برهان ثابت شده است عمل کنند و هر آنچه اولو الامر ایشان

امر میکنند بتقدیم میرسانند خود را به ایشان می پیوندند پیچ دعده ایشان از دوست میدارند پی خدا نشسته

دشمن میدارند که فرشتگان بر ایشان صلوات می فرستند و در آخر دعاهای ایشان آمین میگویند و برای گناهکاران

از ایشان استغفار و آمرزش میطلبند و برای هر یک از ایشان گواهی میدهند چهار عوض لقای الهی در می آید

و برای وانده و هنگامی که میکردند چون از دنیا بدر میروند تا روز قیامت روایت کرد با حسن بن محمد بن

سعید هاشمی کوفی در شهر کوفه سیصد و چهار که گفت روایت کرد با محمد بن احمد بن علی همدانی که

گفت روایت کرد با محمد بن قاسم بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن قاسم بن محمد بن ابی بکر که گفت

روایت کرد با عبد السلام بن صالح هروی از علی بن موسی الرضا ع از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن

محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی از پدر عالیقدر خود رسول الله صلعم

علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمودند که حضرت عزت تعالی

وحده العزیز هیچ آفریده فاضلتر و گرامی تر از من نیافریده است حضرت امیر صلوات الله علیه فرمودند که من بآنحضرت
گفتم یا رسول الله تو فاضلتری یا جبرئیل فرمود ندای علی بدرستی که حضرت عزت انبیای مرسلین را بر فرشتگان
مقربین تفضیل داده و مرا بر همگی پیغمبران و فرستادگان فضیلت بخشیده و این فضیلت و مرتبت بعد از من
ترا باشد و بعد از تو ائمه را بود و بدرستی که فرشتگان خادمان ما و محبان ما اند ای علی آنانی که عرش مجید را
برداشته اند و آنهایی که گرداگرد عرش طواف میکنند تسبیح میگویند تسبیحی مقترن بحمد و ستایش پروردگار
ایشان میگروند باو و آمرزش میخواهند برای آنانی که بولایت ما ایمان آورده اند و بمحبت ما
گرویده اند چنانکه میفرماید که الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به
ویستغفرون للذین آمنوا بولایتنا ای علی اگر نه محض ایجاد ما اراده بود حضرت عزت نه آدم
و نه حوا و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین می آفرید بیت که نبود در ذات پاکش آفرینش را سبب
تا ابد جز آن نبودی و آدم عزت نسب ع پس چگونه ما افضل از فرشتگان نباشیم و حال آنکه ما بمعرفت
پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس کردگار جل شانه و عظم برهانه بر ایشان سبقت کرده ایم و در جمیع این
مراتب پیشی گرفته ایم زیرا که اول چیزی که حضرت عزت بیافرید و خلعت خلقت در وی پوشانید
ارواح طاهره ما بود و جمیع آنها را محض از برای لطف و رحمت ایجاد نموده بتوحید و تمجید خود گویا گردانید
بعد از آن فرشتگان را بوجود آورد و چون ایشان ارواح ما را مشاهده کردند و دیدند که نور واحد است
امر ما بنظر ایشان عظیم در آمد و بزرگ نمود و ایشان را حیرت بر حیرت افزود حضرت عزت ما را
بتسبیح خود امر فرمود تا فرشتگان بدانند که ما مخلوقیم مخلوق و بدرستی که خالق ما جل شانه از صفات
ما منزه است پس چون ما لب بتسبیح گشودیم ایشان نیز بتسبیح ما در مقام تسبیح آمدند و او را از صفات ما

منزه گردانیدند

منزه گردانیدند و چون بزرگی شان ما را مشاهده نمودند ما را بتهلیل خود فرمود تا بر فرشتگان ظاهر شود
که نیست خدایی سزاوار پرستش بجز پروردگار و بدرستی که ما بندگان او ایم و پروردگار نیستیم که باو
یا بدون او جل شانه عبادت کرده شویم و واجب است که پرستش کرده شود پس ایشان نیز بتهلیل ما
در مقام تهلیل آمده گفتند لا اله الا الله و چون مجلس رفیع و منزلت عظمت ما منیع و رفیع گردید ما را
امر بتکبیر نمود تا بر فرشتگان معلوم گردد که حضرت عزت تعالی وحده العزیز بزرگتر از آنست که بزرگی
محل مگر بکرم او فیض شود و چون ایشان عزت و قوتی که حضرت عزت برای ما مقرر گردانیده است مشاهده
کردند در مقام عظمت عزت و قوت او در آمده گفتیم لا حول ولا قوة الا بالله العظیم تا آنکه
فرشتگان بدانند که نیست ما را بازگشتی از معصیت و قوتی بطاعت مگر بحول و قوت پروردگار و چون آنچه حضرت عزت
بما انعام کرده است از فرض طاعت ما فرشتگان مشاهده کردند در معرض حمد و ستایش او در آمده گفتیم
الحمد لله تا بر ایشان ظاهر گردد که چه چیز بما واجب است از حمد و ستایش او بر نعمتهایی که بما انعام کرده است ما را
سزاوار است که در مقابل کرامتهایی که بما اکرام نموده بتقدیم رسانیم پس ایشان نیز در مقام حمد او در آمده گفتند
و بالجمله ایشان بمعرفت پروردگار و توحید و تسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید کردگار بما هدایت یافتند و آن مرتبه را
از ما فرا گرفتند بعد از آن حضرت عزت آدم علیه السلام را بیافرید و ما را در صلب او ودیعت نهاد و با بسجده
و برای تعظیم و تکریم ما تمامی فرشتگان را بسجده آدم امر فرمود و سجود ایشان برای حضرت عزت از روی عبودیت
و بندگی او بود و برای آدم بواسطه اکرام و طاعت بود از برای آن بود که ما در صلب آدم بودیم پس چگونه ما
افضل از فرشتگان نباشیم و حال آنکه همگی فرشتگان برای آدم سجده کردند بجهت تحیت و تعظیم ما و چون مرا
بسوی آسمان بردند و عروج بمعراج واقع شد جبرئیل امین دو مرتبه اذان گفت و دو مرتبه اقامت بعد از آن گفت

ای محمد پیش بایست گفتم ای جبرئیل بر تو تقدیم نمایم گفت آری زیرا که حضرت عزت پیغمبران خود را بر تمامی فرشتگان خود تفضیل داده و فضیلت بر آن دو طایفه مخصوص تو گردانیده و ترا برهمه گزیده و بهتری بخشیده پس آنحضرت صلعم فرمودند که پس پیش ایستادم و بامامت قیام نمودم و تمامی فرشتگان پی مرا نماز گذاردند و مرا این فخر نسبت و بعد از آن با جبرئیل روانه شدم تا بجایهای نور رسیدم جبرئیل گفت پیش رو ای محمد و مرا بگذار گفتم ای جبرئیل درین قسم جایی از من مفارقت میکنی و مرا تنها میگذاری جبرئیل گفت ای محمد حضرت عزت تا اینجا مرا رخصت آمدن داده و اگر ازین مکان قدم پیش گذارم ازبیم گذشتن از حد خود که مقرر پروردگار است آتش غضب الهی بالهای مرا بسوزد و برجا خاکستر گردم

نظم
شبی برنشست از فلک درگذشت ۞ بتمکین و جاه از ملک درگذشت ۞ چنان گرم در تیه قربت براند ۞ که در سدره جبرئیل ازو باز ماند ۞ بدو گفت سالار بیت الحرام ۞ که ای حامل وحی برتر خرام ۞ چه در دوستی مخلصم یافتی ۞ عنانم ز صحبت چرا تافتی ۞ بگفتا فراتر مجالم نماند ۞ بماندم که نیروی بالم نماند ۞ اگر یک سر موی برتر پرم ۞ فروغ تجلی بسوزد پرم ۞

آنگاه جبرئیل از آن مکان قدم پیش نهادم مرا یکبارگی در دریای نور انداختند و مستغرق انوار الهی شدم تا برترین جایی و بلندترین مکانی که خدا خواست رسیدم و حجب نور و عالم و مکان منتهی را آمدم ندای الهی بمن رسید که یا محمد در جواب لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت گفتم دیگر باره ندا آمد که یا محمد انت عبدی و انا ربک فایای فاعبد و علی فتوکل فانک نوری فی عبادی و رسولی الی خلقی و حجتی الی بریتی لک و لمن اتبعک خلقت جنتی و لمن خالفک خلقت ناری و لاوصیائک اوجبت کرامتی و لشیعتهم اوجبت ثوابی یعنی ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام پس همین مرا عبادت کن

و بر من توکل نمای و پرستش کن که تو نور منی بسوی آفریدگان من و حجت و برهان منی بر خلقان بهشت رحمت خود را برای تو و متابعان تو بیافریدم و دوزخ قهر خود را برای مخالفان تو برافروختم و کرامت خود را برای جانشینان تو واجب گردانیدم و ثواب خود را برای شیعیان و پیروان تو و اوصیای تو لازم نمودم پس من گفتم ای پروردگار اوصیای من کیانند و ایشان کیستند ندا آمد که ای محمد اوصیای تو آنانند که نامهای ایشان بر ساق عرش من نوشته است همان وقت که من در موقف لقای پروردگار و مقام حضور و قرب پروردگار تعالی وحده ایستاده بودم و مستغرق انوار بودم نظر بر ساق عرش انداختم دوازده نور دیدم و در هر نوری از آنها سطری بود بخط سبز که نام یکی از اوصیای من بر آن نوشته اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت من گفتم ای پروردگار من اوصیای من ایشانند بعد از من ندا آمد که ای محمد ایشان اولیا و احبا و اصفیا و حجتهای من اند بر خلایق بعد از تو بر بندگان و آفریدگان من و اوصیا و خلفا و جانشینان تو اند و بهترین آفریدگان من اند بعد از تو قسم بعزت و جلال و قدرت و جمال من که هر آینه دین خود را بدیشان ظاهر کنم و کلمه خود را بایشان بلند سازم و ببرکت آخر ایشان روی زمین را از دشمنان خود پاک گردانم و تمامی آن را از مشرق گرفته تا مغرب بتصرف او در آورم و عنان باد جهنده به تسخیر او سپارم و رام ابر رونده را در کف تقدیر او گذارم و آسمانها را ذلیل و خوار او گردانم و او را بجمیع اسباب بلندی دهم و بسپاه خود یاری نمایم و بفرشتگان خود مددگاری او فرمایم تا آنکه دعوت مرا ظاهر سازد و تمامی خلایق را بر توحید من جمع آرد و همگی فرق را بر وحدانیت من فراهم نماید بعد از آن ملک او را دوام دهم و پادشاهی او را برقرار دارم و تا روز قیامت دور ملک را در میان اولیای خود متداول گردانم

و برهان سندی که گذشت گفت که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا فرمودند که [illegible] از آنجا

کناه از انکه هرکرا نیست حیا ایمان نیست روایت کرد ما را محمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود علی بن معبد از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن
موسی الرضا از پدر خود جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که آنحضرت فرمودند روزی از روزها سلیمان
بن داود علی نبینا با اصحاب خود گفت بدرستی که حضرت عزت مرا پادشاهی بخشیده که هیچکس را
بعد از من نسزد و نشاید و عنان تندرو باد را در قبضه اختیار من گذاشته و آدمیان و دیوان
و پرندگان و چرندگان و درندگان را مسخر و رام من ساخته و گفتار مرغان بمن آموخته و از هر چیزی
که بایست بمن ارزانی داشته و قصر رفعت مرا تا فلک افراشته و با وجود اینها همه که بمن عطا کرده‌اند
آنچه خواستم بمن داده‌اند روزی را تا شب هرگز بفرح نگذرانیده‌ام و شبی را تا روز بسر نبرده‌ام فردا را
آن دارم که بقصر خود در آیم و در بلندترین غرفه آن برآمده نظر بر مملکت خود اندازم کسی را نگذارید که بر من
در آید تا مبادا که روز مرا بر من تباه گرداند و عیش مرا منغص سازد و نعم گفتند که ای شاه جهانگیر
حکومت چون کواکب آسمان گیر ۵ بقصر خود نشین دور از در تست ۵ که کس را زین نیاید بر ضایعت
پس چون روز درآمد سلیمان علیه السلام عصای خود بدست گرفته بر بلندترین غرفه قصر برآمد و تکیه بر عصا زده ممالک
محروسه خود را مشاهده میکرد و بآنچه حضرت عزت باو بخشیده بود شاد و مسرور و بهجت می‌نمود که ناگاه چشم او
بر جوانی خوب صورت پاکیزه لباس افتاد که از بعضی از زوایای قصر بیرون آمد چون سلیمان او را دید گفت ترا
درین قصر که آورده و که راه داده و حال آن بود که امروز را بخلوت بسر برم و هیچکس را بصحبت نگذارم
و چون نوبت رخصت که درآمده جوان گفت مرا درین قصر خداوند آن در آورده است و برخصت او درآمده‌ام
سلیمان گفت خداوند این سزاوارتر است از من بگو کیستی و چه کسی فرمود من ملک الموتم گفت بچه کار آمده گفت

از برای قبض

از برای قبض روح تو آمده‌ام گفت پیش آی و بآنچه مامور شده اقدام نمای که امروز روز فرحت من است
و خدای تعالی نخواست که مرا راحتی غیر از مرتبت دریافت لقای او باشد پس او همچنان بر عصای خود
تکیه زده مرده بود تا وقتی که خدا خواست و مردم او را می‌دیدند و گمان می‌بردند که او زنده است
و مرده است القصه اختلاف در میان مردمان پدید آمد بعضی از میان گفتند سلیمان علیه السلام روزگاریست
که تکیه بر عصا زده و مانده نمیشود و خواب نمیکند و طعام نمیخورد و آب نمی‌آشامد بدرستی که او پروردگار
ماست و بر ما واجب است که پرستش او کنیم و او را عبادت نماییم و بعضی گفتند سلیمان ساحر است
و سحر چشم ما را بسته و خود را در نظر ما چنان می‌نماید که او بر عصا تکیه دارد و مانده نمیشود و در واقع چنان
نیست که ما می‌بینیم و بآن سحرش مشاهده میکنیم و قوم مومنان گفتند سلیمان بنده خداست و پیغمبر او و خدای
تعالی امر خود را بآنچه میخواهد تدبیر میکند و چون اختلاف مردمان درین امر بسیار شد و بجاهای بد رسید حضرت عزت
ارضه را فرستاد تا در عصای او جا کند و از اندرون آن بخورد پس چون ارضه جوف عصا را خالی کرد عصا بشکست
و سلیمان از بالای قصر خود بروی در افتاد و چون دیوان دیدند که سلیمان بیفتاد از ارضه شکر گفتند
بر شکری که از ایشان بوقوع آمده و بدین واسطه است که هیچ جا ارضه یافت نشود مگر آنکه نزد آنها آب و گل باشد
و حضرت عزت در کتاب کریم خود خبر ازین قصه میدهد که فلما قضينا عليه الموت ما دلهم
على موته الا دابة الارض تاكل منها فلما الجن ان كانوا يعلمون
الغيب ما لبثوا في العذاب المهين معنی ظاهر آنکه پس آن هنگام که قضا کردیم بر سلیمان
مرگ را او را مرده بر عصا تکیه داده دلالت نکرد دیوان را بر مرگ او مگر ارضه که از زمین
برآمده میخورد عصای او را پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان دانستند دیوان آنکه اگر آنکه بودندی

از حضرت امام حسن

که دانستند غیب را که اگر ایشان بغیب دانا می بودندی درنگ نمیکردندی در عذاب خوار کننده
یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بیت المقدس بود و بعد از آن حضرت امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق ع
فرمودند قسم بجد او بجد او قسم که این آیه اینچنین نازل نشده است و بتحقیق گفتند که این چنین است که فرود
آمده که فلما خر تبینت الانس ان الجن لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین
خلاصه کلام ملک علام آنکه پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان دانستند آدمیان که اگر دیوان غیب دانستندی
در عذاب مهین درنگ نکردندی

باب بیست هفتم

در ذکر آنچه حضرت امام رضا
در خبر هاروت و ماروت بروایت رسیده است روایت کرد ما را محمد بن قاسم مفسر المعروف بابی الحسن جرجانی
رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خود از حسن بن علی ع
از پدر خود از علی بن محمد ع از پدر خود محمد بن علی ع از پدر خود علی بن موسی الرضا ع از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود
امام بحق ناطق جعفر بن الصادق ع در قول خدای تعالی که واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک
سلیمان وما کفر سلیمان پس آنحضرت فرمودند که این یهود پیروی کردند چیزی را که میخواندند
گروه دیوان از سحر و نیرنگها که نسبت آمیخته در زمان پادشاهی سلیمان و آنچنان بود که دیوان
در عهد سلیمان شعبدهای صد رنگ را با نیرنگهای کتابت آمیخته نوشته بودند و در میان اراذل و جهال
شایع شده بود و گمان داشتند که سلیمان باین سحرها پادشاهی میکند و ما نیز عجایب آن ظاهر کردانیم
تا مردمان منقاد و مطیع ما شوند و سلیمان را بسحر و کفر نسبت میدادند و میگفتند که سلیمان بسحر مالک
ملک شده است و قدرت بر اقتدار پادشاهی بهم رسانیده پس حضرت عزت برای رد ایشان و مغویان
و رد قول ایشان که در میگویند و ما کفر سلیمان یعنی هرگز کافر نشد سلیمان و جادوی نکرد و همچنانکه

الکافران

این کافران میگویند ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر یعنی و لیکن دیوان [illegible]
کافر شدند در می آموختند مردمان را جادوی که نسبت بسلیمان میدادند و ما انزل علی الملکین
ببابل هاروت و ماروت یعنی نسبت میدادند بآنچیزی که فرو فرستاده شده است از سحر
بر دو فرشته که در شهر بابل بودند و نام ایشان هاروت و ماروت است و سبب نزول سحر بر ایشان آن بود
که چون بعد از نوح ع سحر و کهانت بسیار شده و بسحر دعوای نبوت کردند حضرت عزت این دو فرشته را
بر پیغمبر آن زمان فرستاد تا او را این علم را آموختند و کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع کردانیدند تا او جمیع پیغمبران را
تعلیم دهد که ایشان کیفیت و حقیقت آن را دانسته معارض مدعیان نبوت کردند و ابطال سحر ایشان
نمایند و ایشان را که آموخته بود منع کرد از آنکه مردمان را سحر کنند و این علم را بکار دارند و این بدان
ماند که کسی را دلالت کنند بر زهر که آن چگونه می باشد و همچنین بر چیزی که زهر را بآن توان دفع کرد و از این
لازم نیاید که آدمی باید زهر را بکار دارد و بخورد مردم دهد بعد از آن حضرت عزت فرمود و ما یعلمان
من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر یعنی پیغمبر آن زمان آن دو فرشته امر کرد که
ایشان بصورت آدمیان شوند و خود را بر مردمان ظاهر کردانند و از آنچه خدای تعالی بایشان آموخته است
بر مردمان تعلیم دهند حضرت عزت فرمود که و ما یعلمان من احد یعنی و نیاموزند این دو فرشته
هیچکس را آن جادوی و ابطال آن حتی یقولا انما نحن فتنة تا گویند آنکس را که می آموزند جز
این نیست که ما از نمایش خلقیم از جانب خدای تعالی تا آنکه اطاعت و فرمان بردار حضرت عزت کنند
در آنچه یاد میگیرند از سحر و جادوی که بآن مکر ساحران را باطل کنند نه آنکه ایشان را سحر نمایند فلا تکفر
پس تو کافر شو باستعمال این سحر و طلب ضرر رسانیدن بآن و دعا کردن بر مردمان تا آنکه منقاد تو شوند

و اعتقاد بتو نمایند که تو بآن زنده میکنی و میمیرانی و آنچه غیر از خدای تعالی هیچکس قدرت بران ندارد
بظهور میرسانی بدرستی که آن کفرست قال الله تعالی که فیتعلمون منهما پس می آموزند
طالبان سحر از ایشان از آنچه دیوان در عهد سلیمان نوشته بودند از نیرنگهای و ما انزل
علی الملکین ببابل هاروت و ماروت و از آنچه فرو فرستاده شده است از سحر نزد
فرشتگان که در شهر بابل بودند و هاروت و ماروت نام دارند یتعلمون ما یفرقون بین المرء
و زوجه یعنی یاد میگیرند ازین دو صنف که دیوان و فرشتگان باشند آنچیزی را که جدائی
افکنند بآن میان مرد و زن او و این چیزها هست که تعلیم آن قدر بمردمان میرسانند از آموختن
سحر و شیفته آبستن گردانیدن و شیفته و عاشق خود ساختن و دفینه نمودن و اعمال دیگر از دوست
گردانیدن زنان بمردان و بر عکس و جدائی انداختن میان ایشان پس از آن حضرت عزت فرمود
که و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله یعنی و نیستند آن جادوان که بجهت
ابطال سحر و معارضه کردن با جادوان یاد گرفته اند ضرر رساننده بسحر هیچکس را مگر باذن پروردگار
یعنی بی علم و قضا و قدر پروردگار و بدرستی که اگر میخواست سحر و قهر ایشان را از آن باز میداشت
بعد از آن فرمود که و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم یعنی و می آموزند آنچه ایشان را
زیان رساند و سود نکند زیرا که هرگاه آن سحر را آموخته باشند که مردمان را بدان سحر کنند و ضرر
بایشان رسانند پس بدرستی که آموخته اند چیزی را که بدین ایشان ضرر میرساند و دران بابت سود
ندهد و نفع ایشان نکند بلکه از دین خدا بیرون می آیند بجهت یاد گرفتن ایشان بقصد و اراده
ضرر بمردمان و لقد علموا لمن اشتریه و هر آینه نیک دانستند آنهائی که سحر یاد میگیرند که هر

سحر را بخرد که یا از آنکه بیاموزد و کار بندد و بدین خود آن دینی که بیرون می آید از آن بیاد گرفتن و کار بستن
آن ما له فی الآخرة من خلاق یعنی نیست مر او را در آن سرای بهره از نیکوئی یعنی نصیبی از ثواب بهشت
عنبر سرشت بعد از آن فرمود که و لبئس ما شروا به انفسهم یعنی و بد چیزیست آنکه فروختند بآنچیز
نفسهای خود را که یا از آنکه سحر آموختند بسیار کردند و نفسهای خود را در کار عذاب کردند لو کانوا یعلمون
اگر دانستندی ایشان که دانند فروخته اند نفسهای خود را بعذاب و لیکن نمیدانستند آنرا اجتناب کنندی که دارند
و راه باطلی که پیش گرفته اند چون ترک کردند و بدین حجتهای پروردگار را تا آنکه زیان این بود را دانستند
و عذاب او را باعتقاد باطلی که در ایشان حجت آن فرود آرند فهمیدند یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن
سیار گفتند از پدران خود که ایشان گفتند که ما با امام ظاهر و باطن امام حسن عسکری علیه السلام گفتیم طایفه را گمان
آنست که هاروت و ماروت دو فرشته اند که حضرت عزت ایشان را از جمله فرشتگان خود بر گزیده
عصیان بنی آدم بسیار شد و ایشان بر آدمیان گناهکار را طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان را شهوت
نفس و هوا اند اگر شما را نیز همان هست که ایشان را هست بهتر نبود و صد و زعملهای بدتر از افعال ایشان از شما
امکان داشت ایشان استبعاد نمودند حق تعالی نفس بشر را بدیشان داد با فرشته دیگر که سمی شان بود برای
حکومت خلق بزمین فرستاد و ایشان بزنی زهره نام عاشق شدند و گرفتار او گشتند و قصد زنا کردند
و بسبب شرب خمر و قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و
عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالا در چاه بابل معذب باو اویخته معذب اند و ساحران از ایشان جادوئی
یاد میگیرند و حضرت عزت آن زن را باین کوکب زهره که حالا بر آسمان مسخ کرد و این همان زهره است
آنحضرت در مقام جواب باد آمده فرمودند معاذ الله من ذلک پناه می بریم بخدای ازین سخن که در حق

فرشتگان خدای بالطف پروردگار از جمیع گناهان معصومند و از کفر و قبایح محفوظ چنانکه حضرت عزت
در باب برائت ذمه ایشان فرموده که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
یعنی فرشتگان نافرمانی نکنند خدایرا در آنچه ایشان را فرماید بدانچه مامور میشوند میکنند و گفته که وله
من فی السموات والارض ومن عنده لا یستکبرون عن عبادته ولا یستحسرون
یسبحون اللیل والنهار لا یفترون یعنی مر او راست هرکه در آسمانهاست از روحانیات
و هرکه در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک بنده و کسانی که نزدیک
اویند از فرشتگان و افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است کنایه از آنکه فرشتگانی که مقربان
درگاه اویند و شما ایشان را می پرستید سرکشی نمیکنند از پرستش او و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت
انقطاع نمیورزند تنزیه میکنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش می نمایند شب و روز یعنی پیوسته تعظیم
امر حق میکنند اهل سست و ضعیف نمیشوند و نیز در باب فرشتگان چنین فرموده که بل عباد مکرمون
لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون
الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون یعنی نگفته اند که مراد از آن ملایکه اند بلکه بندگان اند
گرامی و ارجمند فرشتگان و نو پیشی نگیرند بر خدای بسخن گفتن کنایه از آنکه بی دستوری وی سخن نگویند
مراد از این قطع طمع کافران است از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند کرد و ایشان
بفرمان خدای کار میکنند میداند خدای آنچه پیش از این کرده اند و آنچه پس از این کنند و درخواست نمیکنند
مگر کسی را که خدای پسندد در شفاعت یا کسی را که به یگانگی حق اقرار کند و فرشتگان از ترس عذاب و عقاب
الهی جل شانه لرزان یا از هیبت عظمت او ترسانند بعد از آن آنحضرت فرمودند بر تقدیر تسلیم قول ایشان

کراین

که این دو فرشته را احکام روی زمین میفرستد پس این دو فرشته را خدای تعالی خلیفه روی زمین کرده باشد
و در دنیا مانند انبیا و ائمه هدی معصوم باشند آیا نخواهیم دانیم که قتل نفس و زنا از انبیا و ائمه هدی بظهور رسیده و
از ایشان این افعال واقع میشود یعنی گنجایش آن ندارد که بوقوع آید و این گمان در حق ایشان و فرشتگان تا آنکه بود
بعد از آن آنحضرت گفتند آیا ندانسته اید که حضرت عزت هرگز دنیا را از پیغمبری یا امامی که از جنس بشر باشد خالی
ندارد و تا دنیا را بر قرار دارد از پیغمبری یا امامی در آن ندارد آیا نه خدای تعالی در کتاب کریم خود فرموده و ما
ارسلنا من قبلک من رسول الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری یعنی و نفرستادیم
ما پیش از تو بر رسالت هیچ رسولی را از خلق مگر مردانی که وحی فرستادیم بسوی ایشان از اهل شهرها
و دیهها چه حق سبحانه و تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاده از اهل بادیه و نه از دیوان و نه از فرشتگان
و نه از زنان چنانچه حضرت عزت خبر از آن داد که هرگز فرشتگان را بحکومت زمین نفرستاده است
و ایشان را ائمه و حکام نگردانیده بلکه ایشان را از زمین که فرستاده بر پیغمبران خود فرستاده است ایشان گفتند
ما با آنحضرت گفتیم پس بنابرین خبر صحیح لازم می آید که ابلیس نیز از جمله فرشتگان نباشد آنحضرت فرمودند
آری او از جمله فرشتگان نیست بلکه از شما از جن است آیا نشنیده اید شما قول حضرت عزت را که میفرماید
واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن یعنی و یاد آورید آنرا که
گفتیم ما فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود پس حضرت عزت خبر
از آن داد که او از جن است و او از جنیت که خدای تعالی خبر از وی داده که والجان خلقناه
من قبل من نار السموم یعنی و جان که پدر دیوان است بیافریدیم او را پیش از آفریدن انسان
از آتش بی دود که در مسام نفوذ می نماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد و ایشان گفتند آنحضرت فرمود

که روایت کرد بمن پدرم از پدرش از امام رضا از پدرانش از امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند
که حضرت مقدس نبوی صلعم فرمودند بدرستی که حضرت عزت اول مرتبه ما را که معاشر آل محمدیم و مظهر اهل بیت
احمد برگزید و بعد از آن پیغمبران را و پس از آن فرشتگان را که مقربان بارگاه عزت و علا و نزدیکان علیا اند
و ایشان را برگزید مگر بعلمی که بدیشان داشت که ایشان بچیزی در نمی افتند تا از ولایت او جل شانه بدر روند
و از عصمت او بیرون آیند و باستحقاق عذاب و سخط او نسبت یابند پس ایشان گفتند ما با آنحضرت
گفتیم ما را روایت رسیده است که چون آنحضرت رسالت صلعم برامامت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام نص کردند و فرمودند
او بعد از من امام مؤمنان و مقتدای مردمان است حضرت عزت جل شانه ولایت او را در آسمانها بر جماعتی از آدمیان
و فرشتگان عرض کرد تا بر آن باری داری نمایند پس جمعی ایشان ابا کردند و قبول ولایت آنحضرت ننمودند
سر از اطاعت پیچیدند حضرت عزت صورت ایشان را مسخ کرد و بشکل غوکان کردانید آنحضرت گفت این
روایت را از ما شنیده فرمودند معاذ الله آنها بر ما دروغ بسته اند و افترا نموده بدرستی که فرشتگان
فرستادگان خدا اند و ایشان مانند سایر پیغمبران و رسولان او باشند که بر خلق فرستاده شده اند
آیا از پیغمبران و رسولان می تواند بود که کفر بظهور آید و از ایشان عصیان واقع شود گفتیم نه چون تواند بود
که ایشان معصیت گرایند و در عصمت نبوت بکفر بیالایند آنحضرت فرمود فرشتگان نیز مانند ایشانند
که کفر از ایشان بظهور نمی آید و معصیت نمیکنند بدرستی که شان و رتبه فرشتگان عظیم است و کار و بار ایشان
بزرگ روایت کرد با تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی رضی الله عنه که گفت روایت کرد بمن پدرم از احمد ابن
علی الانصاری از علی بن محمد بن الجهم که گفت شنیدم از مامون که از امام رضا علیه السلام پرسید از آنچه مردمان
روایت میکنند از امر زهره که او زنی بود و هاروت و ماروت بر و عاشق شدند و آنچه روایت میکنند

در باب سهیل

در باب سهیل که او مردی بود در یمن [illegible] میکرد و از مردمان میستد آنحضرت در مقام جواب او
در آمده فرمودند آنچه اینها میگویند که آنها دو کوکب اند دروغ است و بدرستی که آنها دو حیوان بوده اند
از حیوانات دریا و ایشان گمان برده اند که آنها دو کوکب اند و این حدیث محض غلط است و هرگز نبوده
که حضرت عزت دشمنان خود را با نور مضیه مسخ کند بعد از آن بر آن بقا و دوام دهد که تا آسمانها و زمینها
بر پا باشد آنها بر جا باشند و تحقیق که مسوخات زیاده بر سه روز زنده نماندند و در مدت سه روز
تمامی آنها مردند و از ایشان هیچ نسلی باقی نماند و امروز از آن مسوخات هیچ بر روی زمین نیستند و آنها که اهل
باسم مسوخ موصوفند مثل میمون و خنزیر و خرس و اشباه اینها مانند آنچه حضرت عزت مسخ کرده بود
بر صورت ایشان کسانی را بسبب انکار و تکذیب که در وحدانیت پروردگار و فرستادگان او جل شانه
میکردند و بیکتایی او و فرستادگی رسولان او و وحدانیت الوهیت اعتقاد نمی نمودند و اما هاروت و ماروت
ایشان دو فرشته بودند که مردمان را سحر آموختند تا ایشان بدانستن آن از سحر ساحران احتراز نمایند
و کید و مکر جادوان را بدان باطل سازند و آن فرشتگان هیچکس را از سحر خود چیزی نیاموختند مگر آنکه با آن
کس می آموختند گفتند که انما نحن فتنة فلا تکفر یعنی بدرستی که ما آزمایش خلقیم از جانب خالق
پس تو مشو باستعمال آن ضرر مردمان بعد از آن جماعتی باستعمال کافر شدند چه سحر خود را در چیزهای که
مامور باحتراز از آنها بودند بکار داشتند و در مقام جدایی افکندن میان زنان و مردان و غیر آن شدند
قال الله تعالی و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله یعنی نیستند آن جادوان که ضرر
رسانند بسحر هیچکس را مگر باذن یعنی بعلم پروردگار عالمیان باب بیست و هشتم
در ذکر اخبار متفرقه که از امام رضا علیه السلام بروایت رسیده است روایت کرد با ابو ذر رضی الله عنه که گفت

روایت کرد ما سعد بن عبد الله از

روایت کرد ما سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن اسمعیل بن عیسی از عباس بن معروف
از علی بن مهزیار از محمد بن هیثم از محمد بن فضیل از ابو الحسن الرضا عم که گفت گفتم با آنحضرت که می شود
اینکه زمین بی امامی درو نباشد یعنی گنجایش و گمان این دارد که زمان از امام خالی بود آنحضرت در مقام
جواب درآمده فرموده که امکان ندارد مگر آنهنگام که زمین با ساکنانش منخسف کرده روایت کرد ما
پدرم رضی الله عنه که گفت روایت ما سعد بن عبد الله از عباد بن سلیمان از سعد بن سعد اشعری از احمد بن عمر از ابو الحسن
الرضا عم که گفت گفتم با آنحضرت که ما روایت داریم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عم که آنحضرت فرموده اند
زمین بی امام باقی نمی ماند مگر آنوقت که خدای تعالی بر بندگان خود غضب نماید آنحضرت فرمودند باقی نماند
آنهنگام که منخسف کرده روایت کرد ما جعفر بن محمد بن مسرور رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما حسین بن
محمد بن عامر از معلی بن محمد بصری از حسین بن علی وشا که گفت گفتم با بو الحسن الرضا عم آیا زمین بی امام باقی می ماند
فرمودند نمیشود که زمین بدون امام باقی نماند مگر آنکه حضرت عزت بر بندگان خود غضب نماید که آنحضرت
فرمودند زمین بی امام باقی نماند مگر آنهنگام که منخسف کرده روایت کرد ما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما سعد بن عبد الله از حسن بن علی زیتونی و محمد بن علی بن ابی قتاده از احمد بن هلال از سعید بن سلیمان از سلیمان بن حفص
الجعفری که گفت پرسیدم از امام رضا عم هیچ زمانی از حجت خالی می باشد یعنی هیچ امامی درو نباشد آنحضرت
فرمودند اگر زمین یک چشم زدن از حجت خالی بود هر آینه زمین با ساکنانش منخسف کرده روایت کرد ما احمد بن
زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از عبد السلام
بن صالح هروی که گفت گفتم با ابو الحسن الرضا علیه التحیة والثنا ای فرزند رسول خدای چه میفرمایید در باب
حدیثی که از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عم روایت شده است که آنحضرت فرموده اند هر گاه قائم علیه

خروج کند و از پرده غیب ظهور نماید در نهایت کشنده کان حضرت امام حسین عم را بسبب کردار پدران ایشان
بقتل رسانند پس آنحضرت فرمودند اینچنین است که گفته اند راوی گوید گفتم این آیه کریمه چه معنی دارد که
حضرت عزت فرموده که ولا تزر وازرة وزر اخری یعنی بر ندارد نفس کشنده بار گناه
نفس دیگر را آنحضرت فرمودند حضرت عزت در جمیع اقوال خود راست گفته و لیکن جمیع ذریتهای کشنده کان
حضرت امام حسین عم راضی و مفتخر بکردار پدران خود خواهند بود و قائم عم آنگاهی که بیرون آید بسبب آن ایشان را
خواهد کشت چه در حقیقت هر کس بچیزی راضی باشد گویا آنچیز را خود کرده و اگر مردی در مشرق کشته گردد و مردی
در مغرب بقتل او راضی شود بسبب رضا شریک او در نزد خدای تعالی شریک آن قاتل خواهد بود راوی گوید گفت
با آنحضرت گفتم هر گاه قائم از شما ظهور کند اول مرتبه بچه چیز ابتدا خواهد کرد و بکه خواهد پرداخت فرمودند
ابتدا بقوم بنی شیبه خواهد نمود و دستهای ایشان را خواهد برید برای آنکه دزدان خانه خدا اند روایت کرد
ما محمد بن ابراهیم بن اسحق که گفت روایت کرد ما علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابو الحسن الرضا عم
که آنحضرت فرمودند گویا من میبینم شیعیانم را وقتی که گم کنند سیم از فرزندم را که عبارت از قائم عم
و او را میجویند و نمی یابند گفته اند از آنکه غیبت است که این مقدمه دست بهم دهد راوی گوید گفتم
با آنحضرت چرا چنین شود ای فرزند رسول خدا فرمودند از برای آنکه امام ایشان از میان ایشان غایب
گردد و از نظر همگنان مختفی شود گفتم امام از میان ما چرا غیبت گیرنده فرمودند تا هیچ بیعت هیچکس بر گردن
او نبوده باشد آنهنگام که با شمشیر ظهور کند و با آن حرف زند روایت کرد ما پدرم رضی الله عنه که گفت
روایت کرد ما علی بن موسی بن جعفر بن ابی جعفر کمیدانی از احمد بن محمد بن عیسی از عبد العزیز بن المهتدی از امام
رضا عم که آنحضرت فرمودند که باید بعد از طعام خوردن بیرون دهن خود را بشویند و درون

آنرا باز شستن چرکهاست چرا که در روز قیامت قبول عمل که بعضی ز موقت و عبارت از چرک است نمیکنند

روایت کرده حسین بن احمد بن ادریس رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا پدرم از محمد بن عمران اشعری
از ابراهیم بن هاشم و غیر او از صفوان بن یحیی از ابی الحسن الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند نهی کرده است
حضرت مقدسه نبوی صلعم از آنکه متوفی در حالت جان کندن کسی را جواب بدهد یا با کسی سخن گوید تا آنگاه که فارغ
شود روایت کرده مرا محمد بن قاسم مفسر المعروف بابو الحسن جرجانی رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا احمد بن
حسن حسینی از حسن بن علی از پدر خود از محمد بن علی از پدر بزرگوار خود موسی بن جعفر علیهما السلام که آنحضرت فرمودند
جمعی از اصحاب با امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام گفتند ای فرزند رسول خدا صفت مرگ را بیان
فرمای آنحضرت در مقام جواب برآمده فرمودند که مرگ از برای مؤمن مانند بوی خوش است که چون ببشامد او را
مایل آن شود و تمام رنج و الم او از او منقطع کرده و برای کافر بمنزله آزار گزیدن ماران و زدن عقربان بلکه زیاده
از آن است آنحضرت گفتند قومی میگویند که آزار و شدت مرگ دشوارتر و دردآورتر از کافر شدن با اره‌ها
و بریده گشتن بمقراضها و کوفته گردیدن بسنگها و گردانیده شدن میل آسیاها بر حدقهای چشم است فرمود
آری همچنان است بر بعضی از کافران و فاجران آیا نمی‌بینید از ایشان کسی را که آن شدتها و سختیها معاینه میکند
و آنچه شما از او می‌بینید صعبتر و باشدتتر است از این عذاب مگر عذاب آخرت که آن دشوارتر و سخت‌تر
از عذاب دنیا است با آنحضرت گفتند پس چه چیز است که ما می‌بینیم کافر را در نهایت آسانی و سهولت جان
می‌سپارد و سخن گویان و خندان خوابش میشود و فرو میرود و همچنین می‌بینیم که مؤمنی نیز جان با سانی
میدهد و سختی نمیکشد و بعضی از مؤمنان و کافران نیز می‌بینیم که برعکس آن در غایت دشواری جان میدهند
و در وقت سکرات موت دشواریها و سختیها می‌کشند آنحضرت فرمودند اگر حضرت آن مؤمن را در آن عالم

راحتی و آسودگی هست این سختیها که در وقت مرگ میکشند تعجیل ثواب اوست و بعضی ابتدای ثوابیست که خدا تعالی
باو میدهد و اگر او را در آن عالم شدتی و سختی هست این سختیهای وقت مرگ برای آنست که او از حسنات او را
که در آن عالم می‌بیند پاک و برهنه در همین عالم میدهد تا بجز داخل آخرت نه آید از ثواب یک بهره و بجز عذاب حق تعالی
مستحق هیچ چیز از ثواب نبوده و اگر او را در آن عالم شدت و سختی هست این سختیها در وقت جان کندن ابتدای
عذابیست که خدا تعالی باو میکند چه حضرت عزت جل ذکره عادت هرگز ظلم نکند و جور نمیفرماید با آنحضرت گفتند
خبر ده ما را از طاعون که آن عذاب خداست یا رحمت اوست آنحضرت فرمودند برای قومی عذاب خداست
و بجهت بعضی رحمت اوست پرسیدند از آنحضرت چه چیز تواند بود که رحمت عذاب باشد آنحضرت فرمودند آیا
نفهمیده‌اید که آتش دوزخ بر کافران عذابست و بر خود مالک جهنم که همواره با ایشان در آنجا می‌باشند رحمت

روایت کرد مرا علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی و محمد بن موسی برقی و محمد بن موسی برقی و
علی ماجیلویه و احمد بن محمد بن خالد از احمد بن محمد سیاری که گفت روایت کرد مرا علی بن اسباط که
گفت گفتم بامام رضا علیه السلام گاهی که مرا امری از امور دین حادث شود و ناچار باشم از دانستن آن و در شهری
که من میباشم هیچکس از موالیان و شیعیان تو نباشند که فتوی از ایشان حاصل کنم در آن وقت مرا چه باید کرد
و بچه چیز متمسک باید شد آنحضرت فرمودند چون چنین کاری ترا پیش آید نزد مفتی آن شهر برو و از امری که ترا حادث
شده است فتوی بخواه پس هر چه ترا فتوی بخیری بدهد تو برخلاف آن عمل کن بدرستی که حق در خلاف آنچیز است
که تو بعمل می‌آوری روایت کرد مرا پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد مرا سعد بن عبد الله که گفت روایت کرد
مرا احمد بن ابی عبد الله برقی از علی بن محمد از ابی ایوب مدنی از سلیمان بن جعفر از امام رضا علیه السلام از پدران
عالیشان خود از اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت رسالت پناه صلعم

فرمودند سفیدی موی از پیش سر علامت میمنت است و در هر دو عارض نشان سخاوت و در گیسو علامت شجاعت
و در قفا دلیل شامت روایت کرد ما را ابوالفضل تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که گفت روایت کرد ما را پدرم که گفت
خبر داد ما را ابو علی احمد بن انصاری که گفت روایت کرد ما را ابوالصلت بن صالح هروی که گفت شنیدم از علی بن
موسی الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند که حضرت عزت به پیغمبری از پیغمبران خود وحی فرستاد که چون صبح را
دریابی از خانه برآ و متوجه صحرا شو اول چیزی که پیش تو آید بخور دوم را پنهان کن سیم را قبول نمای و
توجه فرمای و چهارم را ناامید مگردان و از پنجم بگریز چون آن پیغمبر صبح را دریافت و از خانه بیرون آمد
راه صحرا پیش گرفت تا به بیند چه پیش می آید پاره راه رفت کوه سیاه بزرگ بدید بایستاد و متحیر ماند
و با خود گفت پروردگار مرا امر کرده است با آنکه اول چیزی که پیش تو آید بخور و حال از محال پیش آمده است
کوه را چون توانم خورد و باز بخاطر گذرانید که پروردگار مرا امر نمیکند مگر بچیزی که قدرت بر آن بخشد پس بجانب
سوی کوه روان شد تا آنرا بخورد چون نزدیک آن رسید کوه با آن عظمت بمقدار لقمه شد آنرا برداشت و در دهان
انداخت از آن بهترین لقمها یافت از آنجا روان شد و قدری که طی مسافت نمود طشتی دید از طلا بر روی زمین
افتاده است گفت پروردگار امر نموده که این را پنهان سازم گودی کند و آنرا در آنجا نهاد و خاک بر آن
ریخت و چون چند قدم رفت و باز نگریست دید طشت از زمین بر آمده است گفت هر چه خدای فرموده بعمل
بجای آوردم دیگر مرا با آن کار نیست و براه خود روان شد اندک راهی که رفت جانوری دید که می آید و بازی بقصد او
تعاقب نموده آن جانور پناه باو برد گفت پروردگار مرا امر فرموده که باین توجه کنم و اقبال نمایم
آستین خود را بگشاد تا آن جانور به آستین او در آمد و از چنگال باز رست باز بفرمان الهی بزبان آمد
گفت صید مرا که روزی من بود و چند روز است که در پی گرفتن او بودم از دست ستانیدی و مرا از روزی

محروم

محروم ساختی بخاطر گذرانید که پروردگار مرا حکم فرموده بود که این را ناامید مگردانم پاره گوشتی از ران خود
برید و پیش باز انداخت و روان شد چون قدری راه رفت دید گوشت میشه گندیده پر از کرم بر سر راه
افتاده است گفت پروردگار امر فرموده که از این بگریزم پس روی بگریز آورده بخانه خود بازگشت شبانه
در خواب دید که با او میگویند آنچه تو فرموده بودیم بجای آوردی آیا هیچ دانستی که سر آن چه بود همان
در عالم خواب جواب داد که تو را از آن آگاه نساختم با او گفتند اما آن کوه سیاه که مشاهده کردی نمونه غضب است
چون بنده در غضب آید خود را نمی بیند و از رهگذر عظم و بزرگی غضب جاهل مرتبه خود گردد و چون در آن وقت
نفس خود را ضبط نماید و قدر خود را بداند خشم خود را فرو نشاند عاقبت او مانند آن لقمه طیبه است
گوارا و لذیذ و اما آن طشت نشانه عمل صالح است که هر چند بنده آنرا پنهان دارد و مخفی سازد خدای تعالی ابا
کرد پنهان ماند و آنرا آشکار گرداند تا آنچه برای او از ثواب آخرت ذخیره میدارد با او بنماید و اما آن جانور
کنایه از مردیست که ترا نصیحت پیش آید و چون کسی ترا نصیحت کند و پند دهد بر تو لازم شود که با او اقبال کنی
و نصیحت او را بشنوی و اما آن باز اشاره است از مردی که از تو حاجتی خواهد پس تو او را ناامید مگردان و اما
آن گوشت گندیده در حقیقت غیبت است که از آن بگریز همانا بدبختی ای عزیز غیبت کردن فساد دین است
آیه یحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا اشاره باین است شعر مران غیبت هیچکس بر زبان که
هلاکت غیبت فتنه در زیان بهر غیبتی طاعتی کم شود ز غیبت کری کار در هم شود و روایت کرد ما را احمد بن
هارون فاری رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را محمد بن جعفر بن بطه که گفت روایت کرد ما را محمد بن علی
محبوب از محمد بن اسمعیل بن بزیع که گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند زر و مال دنیا
جمع نشاید مگر به پنج خصلت که در آنکس باشد بخل بسیار و امل دراز و حرص غالب و قطع صله رحم و ایثار دنیا

بر آخرت

روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله برقی
از علی بن محمد قاشانی از ابی ایوب مدنی از سلیمان بن جعفر جعفری از امام رضا علیه السلام از پدران خود
از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند نهی کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله از کشتن پنج جانور
صرد و صوام و هدهد و مورچه و غوک که آنرا وزغه نیز گویند و امر کرده است بکشتن پنج جانور کلاغ
و غلیواژ که از آن موش گیر نیز میگویند و کژدم و مار و سگ عقور مصنف این کتاب مستطاب گفت
این نهی تنزیهیست که محمول بر کراهت است نه نهی تحریمی و این امر نیز امر اطلاق و رخصت است نه امر وجوب
و فرضی روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با احمد بن ادریس از محمد احمد بن یحیی
بن عمران اشعری از ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی یقطینی که گفت حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند در
خروس سفید پنج خصلت از خصال پیغمبران است دانستگی اوقات نماز و غیرت و سخاوت و شجاعت و کثرت
طروقه که عبارت است از بسیاری جماع است روایت کرد با حسین بن ابراهیم بن تاتانه و حسین بن ابراهیم
بن هاشم مکتب و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و علی بن عبد الله وراق رضی الله عنهم که گفتند روایت کرد با
علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ... خادم که گفت روایت کرد با علی بن موسی الرضا از پدر خود
موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم الصلوة
والسلام که آنحضرت فرمودند که حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند ای علی پنج خصلت برای تو از
خدا مسئلت نمودم و آن پنج خصلت را حضرت عزت بمن کرامت فرمود اول آنکه درخواست کردم که چون
زمین شکافته شود و من سر از خاک بر آرم و خاک از سر بیفشانم تو با من باشی دوم آنکه درخواست نمودم
که در وقت وزن کردن اعمال بندگان چون مرا بنزد میزان وادارند تو با من باشی سیم آنکه سوال کردم از

از پروردگار خود که تو را لوای حمد گرداند و آن لوای خدای اکبر است و بر آن نوشته شده است که المفلحون
الفائزون بالجنة یعنی رستگاران فایز اند به بهشت چهارم آنکه درخواست نمودم که امت مرا
از حوض کوثر تو آب بدهی و ساقی ایشان تو باشی پنجم آنکه سوال کردم که تو را قاید و رهبر امت من گردانند
تا ایشان را تو به بهشت رهبر باشی و در آری پس آنچه خواستم بمن داد و بقبول آن کرامت بر من منت نهاد
بآنچه خواستم روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد با سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید
از قاسم بن یحیی از جد خود از یعقوب جعفری که گفت شنیدم از ابو الحسن علیه السلام که آنحضرت منع مینمودند [?] از
کردن هر که کند بیرون اند اخته است از شش چیز از زن نماز کاهلی که نزد ایشان سهو و یقین باشد
و از زن سال دار که از زاییدن رفته است و هم از زن زبان دراز و از زن مجادله کننده و از زنی که فرزند خود را
شیر نمیدهد مصنف این کتاب رحمه الله فرموده میتواند بود که مراد از ابو الحسن که در این حدیث مذکور است
امام موسی علیه السلام بوده و میتواند بود که امام رضا علیه التحیة والثنا بوده زیرا که یعقوب جعفری ادراک خدمت این
هر دو امام را کرده است و بسعادت صحبت ایشان مشرف گشته روایت کرد با پدرم رضی الله عنه که گفت روایت
کرد با علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود ابراهیم بن هاشم از احمد بن عبد الله خلفی از ابی علی حسین بن
راشد که گفت پرسیدم از ابی الحسن الرضا علیه السلام که تکبیر افتتاحیه نماز چند است آنحضرت فرمودند هفت
تکبیر است راوی گوید گفتم از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که آنحضرت در نماز یک تکبیر گفته اند آنحضرت
فرمودند پیغمبر صلعم یک تکبیر را بلند میگفته اند و شش تکبیر دیگر را آهسته میفرموده اند روایت کرد با محمد بن
قاسم استرابادی رضی الله عنه که گفت روایت کرد با یوسف بن محمد بن زیاد از پدر خود علی بن موسی الرضا
از پدر خود موسی بن جعفر از پدران خود از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرمودند جبرئیل

خبر فوت نجاشی پادشاه حبشه بحضرت رسول صلعم آورد آنحضرت بسوز تمام بر او گریستند و بجای اهل مجلس بجا
فرمودند برادر شما اصحمه مرد و جان بجانان سپرد و بعد از آن بسوی قبرستان بیرون آمدند و پنج تکبیر
گفتند و حضرت عزت هر بلندی که بود آنرا پست گردانید تا آنحضرت ایستاده صلعم جنازه او را که در حبشه بود
مشاهده کردند روایت کرد ما پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید که گفت روایت کرد ما احمد بن محمد بن خالد
از پدر خود از بکر بن صالح از جعفری که گفت شنیدم از ابو الحسن الرضا ع که آنحضرت میفرمودند روز پنجشنبه
ناخن بچینید و روز سه‌شنبه بحمام بروید و روز چهارشنبه حجامت کنید یعنی خون بگیرید و روز جمعه بهترین
بوهای خوش خود را معطر سازید روایت کرد ما احمد بن محمد بن یحیی عطار رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما
پدرم رضی الله عنه از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری که گفت روایت کرد ما احمد بن محمد بن خالد از مسعود
بن حکیم از معمر بن خلاد و از ابو الحسن الرضا ع که آنحضرت فرمودند سزاوار نیست مرد را که در هر روز ترک
بکار داشتن بوی خوش کند یعنی باید که هر روز بوی خوش بکار دارد و اگر قدرت بر آن نداشته باشد یک روز
در میان و اگر بر آن هم قادر نباشد هر جمعه خود را معطر سازد و آنرا ترک ننماید روایت کرد ما ابو الحسن
علی بن عیسی مجاور در مسجد کوفه که گفت روایت کرد ما اسمعیل بن علی بن رزین برادرزاده دعبل
بن علی خزاعی از پدر خود که گفت روایت کرد ما علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که گفت روایت کرد
بما پدرم جعفر بن محمد ع که گفت روایت کرد بما پدرم محمد بن علی ع که گفت روایت کرد بما پدرم زین العابدین
علی بن الحسین ع که گفت روایت کرد بما پدرم حسین بن علی علیه السلام از پدر والاگهر خود سید الاولیا امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ع که آنحضرت گفتند که حضرت مقدس نبوی صلعم این آیه وافی هدایه را بر زبان معجز بیان
جاری گردانیدند که لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة هم الفائزون ق ن

یعنی

یعنی برابر نیست نزد خدای یاران دوزخ که ببغض و عداوت امیر المؤمنین علی ع اختیار نموده خود را مستحق نار
ساخته‌اند و اهل بهشت که در اطاعت او کوشیده‌اند محبت حاصل کرده‌اند یاران بهشت که ساکنان
آنند ایشان رستگارانند یعنی از عذاب جحیم بازرسته‌اند و در نعیم مقیم پیوسته‌اند و بعد از آن حضرت رسالت صلعم
فرمودند هر که اطاعت کند و بعد از من تسلیم بخط فرمان امیر المؤمنین علی ع کند و اقرار بولایت او
نماید از اصحاب جنت است و هر که ولایت او را غصب نماید و پیمان خود را بشکند و بعد از من با او جنگ کند از اهل
نار باشد روایت کرد ما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما محمد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید از سلیمان
بن رفید که گفت که حضرت ابی الحسن ع بمن نوشتند که در سجده شکر صد بار شکرا شکرا بگوی و اگر خواهی عفوا
عفوا عفوا بر زبان آر مصنف این کتاب مستطاب رحمه الله گوید که سلیمان بن حفص بخدمت امام موسی ع
نرسیده و سعادت صحبت آن هر دو امام را دریافته است نمیدانم این حدیث را از کدام امام ع
روایت میکند که بخدمت امام موسی ع و امام رضا ع هر دو ابو الحسن است روایت کرد پدرم رضی الله عنه که گفت
روایت کرد ما محمد بن عبدالله از یعقوب بن یزید از حسن بن علی وشا که گفت شنیدم از امام رضا ع
که آنحضرت میفرمودند که گاهی که بنده در سجده شکر در خواب رود حضرت عزت از روی تعجب گوید
روح بنده خود را قبض کردم و او در طاعت و عبادت منست روایت کرد ما علی بن عبدالله وراق
رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما داود بن سلیمان فارسی از ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع از پدر بزرگوار خود
از پدران عالیشان خود از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع که آنحضرت فرمودند تمامی دنیا جهل است مگر مواضع
علم و همگی علم حجت است مگر آنچه بآن عمل کرده شود و تمامی عمل ریا و شهرت است مگر آنچه باخلاص عمل آید و
همگی اخلاص در میان خوف و رجاست تا گاهی که بنده ببیند که چه چیز برای او ختم کرده شود یعنی تا وقتی

عشق مولات تا بر چهره او چه نور رسیده است روایت کرد پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما
محمد بن یحیی العطار از محمد بن حسین بن ابی الخطاب از علی بن اسباط از محمد بن علی بن ابی عبد الله از ابو الحسن الرضا ع
در معنی قول خدای تعالی که فرموده ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء
رضوان الله فرمودند که مراد ازین آیه وافی هدایه نماز شب است و معنی ظاهر آیه الله یعلم الحکمة و ایشان
پیدا کردند طریق رهبانیت را و از پیش خود نو در آوردند آنرا و ما فرض نکرده بودیم آنرا بر ایشان و
آنچنان بود که بعضی امت عیسی ع بعد از رفع وی باسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و
جمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و متعبدها ساختند و در یافتها عظیم از ترک مطعم
و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بعبادت و ریاضت پرداختند و بر ایشان فرض نبود و لیکن
بطلب خوشنودی خدای رهبانیه پیش گرفتند روایت کرد ما محمد بن قاسم استرابادی مفسر رضی الله که گفت
روایت کرد مرا یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن زیاد و علی بن محمد سیار از پدران خود حسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام از پدر خود و از جد خود که
گفت مردی بخدمت امام رضا ع آمد گفت ای فرزند رسول خدای خبر ده مرا از قول خدای تعالی که فرموده الحمد لله
رب العالمین تفسیر آن چیست آنحضرت در مقام جواب او در آمده فرمودند پدرم که روایت کرد مرا پدرم
از جدم از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر از سید الساجدین امام زین العابدین از پدر بزرگوار خود
امام الثقلین امام حسین ع که آنحضرت فرمودند که مردی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد گفت خبر ده مرا از تفسیر الحمد لله
رب العالمین آنحضرت فرمودند که تفسیر الحمد لله این است که حضرت عزت عظم آلائه و عم نعمائه بعضی از نعمتهای
خود را که به بندگان خود عطا فرموده است اجمالا باینان شناسانیده چرا که ایشان را قدرت بر آنکه

کماهی حال خود را اثبات نماید که چگونه است امید که مآل حال همگنان بخیر و خوبی باد روایت کرد ما محمد بن
عمر بن حافظ بغدادی که گفت روایت کرد ما ابو محمد حسن بن علی ممتنع که گفت روایت کرد ما حمدان بن مختار
که گفت روایت کرد ما محمد بن خالد برقی که گفت روایت کرد مرا سید ابو جعفر محمد بن علی از پدر خود
علی بن موسی الرضا ع از پدر خود موسی بن جعفر ع که گفت روایت کرد مرا شیخ کندی از ابن بریده از پدر او که حضرت
رسالت پناه ص گفت که علی امام هر مومن است بعد از من روایت کرد ما محمد بن اسحق بن ابراهیم طالقانی که گفت
روایت کرد ما احمد بن محمد بن سعید کوفی که گفت روایت کرد ما علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود
از ابی الحسن الرضا ع که آنحضرت فرمودند سجده که بعد از نماز واجبی بجای آورده میشود برای شکر حضرت عزت است
بر توفیقی که در ادای فرایض به بنده خود داده و اول آنچه جایز است که در سجده شکر گفته شود این است
که سه مرتبه شکرا لله گوید راوی گوید گفتم شکر لله چه معنی دارد فرمودند قایل این کلمه را بر زبان میراند
قصد آن میکند که این سجده که از من بعمل می آید برای پروردگار است بر توفیقی که مرا بقیام خدمت خود
بخشیده و استعانتی که در ادای واجبی خود کرده است و سجده شکر منعم حقیقی در حقیقت موجب زیادتی ثواب است
پس اگر در نماز واجبی تقصیری بوقوع آمده باشد که باداء نمازهای سنتی مرتبه اتمام نپذیرد و باین سجده
مرتبه اتمام پذیرد و جبران تقصیر نماید روایت کرد ما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما سعد بن
عبد الله از یعقوب بن یزید از اسمعیل بن موسی از برادر خود علی بن موسی الرضا از پدر خود از جد خود
علیهم السلام که آنحضرت فرمودند از امام الثقلین علی بن الحسین علیهم السلام چون است که نمازگذاران
در شب خوشروتر از مردمانند فرمودند برای آنکه ایشان با خدای خود خلوت میکنند و ازین است که
حضرت عزت ایشان را از نور خود خلعت پوشانیده و بآن کرامت فایز گردانیده حدیث از آنکه زنان

که تمامی نعم او را بتفصیل بدانند و همگی نعمتهای او را بیابند ولیکن بر بنده نعمتهای الهی با مقتضا همیشه فرو ریزد
از آنست که بتجزیه شمار و قیاس با محیط فهم و شناس در آید پس بر بندگان خود فرمود تا بگویند الحمد لله گفته
از آنکه حمد و سپاس مر خدا را ابر آنچه انعام کرده و اکرام نموده است بر ما خدایی که آفریننده و پرورنده
و تربیت کننده و نگاه دارنده و سازنده کار همه عالمیانست و ایشان جماعتی از هر آفریده که مانند
از جمادات و حیوانات آنچه حیوانات را در دایره قدرت خود داشته بهر نوعی که میخواهد ایشان را بر میگرداند
و از روی بی پایان خود بایشان غذا میرساند و در پناه خود جای میدهد و هر یکی از ایشان را بمصلحتی تدبیر میکند
و بموجب مصلحت نگاه همه را باصلاح میدارد و اما جمادات را بید قدرت خود نگاه میدارد و در حرکت
آنهایی را که آنچه با آن متصل است از آن جدا نشود و آنچه از آن جدا نشود و آنچه از آن جدا شده است باز با آن
پیوندد و آسمانها را از افتادن نگاه میدارد و زمین را از منخسف شدن و در هم نوردیدن محافظت مینماید
مگر آن زمانی که او خواهد و خواسته و بدان تعلق گیرد که منخسف شود و بدرستی که او جل شانه بر بندگان خود
مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشاده و انواع مضار از ایشان باز داشته بعد از آن
آنحضرت فرمودند معنی رب العالمین آنکه آفریننده و تربیت کننده و رساننده روزی ایشان است بدیشان
خواه از جایی که دانند و گمان آن داشته باشند و خواه از جایی که ندانند و گمان آن نیز نداشته باشند و
روزی در میان ایشان قسمت فرموده شده است و آن مقسوم را خواهی نخواهی به بنی آدم میرساند در هر جایی
از دنیا که باشد و پرهیزکاری پرهیزکاری را از آن نمی افزاید و بدکاری هیچ بدکاری از آن کم نمی کند
و میان روزی و روزی خوار جز پرده حایل نیست و همواره روزی در طلب او از روزی خوار است و اگر کسی از شما
از روزی خود گریزد هر آینه روزی مقسوم او در طلب او چنان میآید که مرگ در طلب او میگردد و هر جا که رود با او میرسد

و نعم قبیل چه هر چه نصیب است نگم میدهند که فرستانی بستم میدهند پس حضرت عزت جل شانه
با ایشان گفت بگویید الحمد لله کنایه از آنکه همگی سپاس و تمامی ستایش مر خدا را بر آنچه بر ما انعام کرده است
و ما را در کتابهای پیشینیان یاد فرموده پیش از آنکه آفریده شویم و بوجود آییم و در همه مقدمه اشاره است بوجوب شکر
او جل شانه بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و شیعیان و پیروان ایشان بواسطه فضل و رتبه که بدیشان کرامت نموده است
و طبقه ایشان را بر تمامی طبقات مخلوقات از گذشته و آینده برگزیده و آن اینست که سید انام علیه و آله الصلوة
والسلام بزبان معجز بیان فرموده اند که چون حضرت عزت موسی بن عمران علیه السلام را به پیغمبری بر خلق مبعوث کرد و آنچه
و او را بدرگاه قرب مرتبه نزدیکی بخشید و برای او کوه طور برگزید و دریا را برای او بشکافت و قوم بنی اسرائیل را
بطفیل او نجات داد و توریة و الواح را باو کرامت فرمود و او مرتبه خود را در نزد پروردگار بلند دید گفت ای
پروردگار من بدرستی که مرا بکرامتی مکرم گردانیده که پیش از من هیچکس را آن کرامت نبخشیده حضرت عزت فرمود
ای موسی آیا ندانسته تو که محمد در نزد من افضل از جمیع فرشتگان و همه آفریدگان من است موسی گفت ای پروردگار من
اگر محمد در نزد تو گرامی ترین آفریدگان است آیا در آل پیغمبران هیچ یک گرامی تر از آل من هستند حضرت عزت گفت ای موسی
آیا ندانسته که فضل و رتبه آل محمد بر جمیع آل پیغمبران همچو فضل و رتبه محمد است بر جمیع رسولان و فرستادگان موسی گفت
ای پروردگار من اگر آل محمد آنچنان باشند آیا در امم پیغمبران افضل از امت من در نزد تو امتی هست حال آنکه تو ابر را
فرمودی که بر ایشان سایه اندازد و من و سلوی بر ایشان فرستادی و برای خلاصی ایشان از رهنمود و اعلام؟ دریا را
شکافتی حضرت عزت فرمود ای موسی آیا ندانسته که فضل امت محمد بر تمامی امم پیغمبران همچو فضل اوست
بر همگی آفریدگان من موسی گفت ای پروردگار کاشکی ایشانرا من میدیدم حضرت عزت وحی بر او فرستاد که ای موسی
تو ایشانرا نمی بینی این زمان ظهور ایشان نیست ولیکن بزودی ببینی که ایشانرا در بهشت برین در حضرت [illegible]   ببینی

که در نعیم آن دیگر دیده باشند و در میان حجرات آن جای گرفته باشند آیا دوست نداری که کلام ایشان را بشنوی
گفت آری میخواهم بشنوم آن را و سخنان ایشان دل مرا مسرور گردانید حضرت عزت جل جلاله و عم نواله با او گفت
تا مگر خدمت بر میان بندد و چون بندگان ایشان این دلیل در حضور ملک جلیل بایستد موسی خطاب کرد که نمود حضرت عزت
ندا در داد ای امت محمد ایشان از اصلاب پدران و ارحام مادران جواب دادند لبیک اللهم لبیک
لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک پس این حج را
حضرت عزت شعار اهل حاج گردانید تا ایشان در وقت حج گذاردن بآن جواب سوال استجابت دعوت حق
نمایند بعد از آن حق سبحانه و تعالی خواست که تا ایشان این تحفه گرامی باز گردند دیگر باره ندا در داد که ای امت محمد
بدرستی که قضا و حکم من بر شما این است که رحمت من بر غضب من پیشی گرفته است و عفو من بر عقاب من سبقت یافته
بدرستی که اجابت نمودم دعوت شما را قبل از آنکه مرا بخوانید و عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید هر که
از شما با شهادت وحدانیت من و بعبودیت محمد بنده من فرا در یابد و با قرار آنکه علی بن ابی طالب ع برادر اوست
و بعد از او وصی و جانشین اوست و طاعت وی پیروی و همچو طاعت وی پیروی او صلی الله علیه و آله لازم و متحتم است
و با عتراف آنکه اولیای او که برگزیدگان و پاکان و پاکیزگان و مطهر شدگانند با عجایب آیات پروردگار
و دلایل حجج کردگار بعد از و وصی او و اولیای او و اوصیای او بنده بموقف لقای من فرا رسد و در اقوال و افعال خود بر نهج
درست بود هر آینه او را بهشت خود در آورم و اگر چه گناهان او مانند کف دریا بود شعر نصیب ماست
بهشت ای خدا شناس برو که مستحق کرامت گناه کارانند ؛ زهی مرتبت این امت عالی همت که با وجود
اختصاص است بآن حضرت رسالت قرآن بر نحو مژده یافته اند بیت حق لطف کرده و داده با هر که هر چه خواست
دین بهتر از همه است که او نیز از آن ماست ؛ و چون این تحفه مرتبت را بواسطه حضرت رسالت منقبت است

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه لاجرم بعد از آنکه بتبلیغ رسالت بر خلق مبعوث گردید حضرت عزت با وی گفت و ما
کنت بجانب الطور اذ نادینا یعنی در طور سینا حاضر نبودی وقتی که امت ترا خواندم و بابن کرامت ایشان را
مشرف گردانیدم پس آن حضرت رسالت را گفت تا بگوید الحمد لله رب العالمین حمد و سپاس خدای را .
که پروردگار عالمیانست بر آنچه از این فضیلت مخصوص گردانیده و اختصاص از آنچه کرامت فرموده و بآن
با امت او سعادت فرموده تا بگوید الحمد لله رب العالمین بر آنچه از این فواضل و فضایل مخصوص گردانیده و آن
کرامتها را انجا بخشیده روایت کرده ابن بابویه رضی الله عنه که گفت روایت کرده ما را علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدر خود از احمد بن محمد بن ابی نصیر بزنطی که گفت پرسیدم از امام رضا ع از حد حرم مکه معظمه و نشانهای
آن که چرا بعضی از آن نزدیکتر واقع شده است و بعضی دورتر گفت فرمود چون حضرت آدم علیه السلام
از بهشت عنبر سرشت بیرون کرده بر کوه ابو قبیس فرو آوردند و چون از بهشت گذراند آنچه در بهشت از تسبیح و تهلیل
بگوش او میرسید و در انجا آن آوازها بگوش او نمیرسید وحشت بی نهایتی او را دست داد بحضرت عزت
نالید و از وحشت خود استغاثه نمود حضرت عزت یکدانه یاقوت سرخ برای او فرستاد تا در مکان خانه
کعبه گذارد و بطواف آن مشغول باشد آدم ع آن را گرفته در موضع خانه گذاشت و بطواف آن روز
بسر میبرد و هر قدر که پرتو آن یاقوت بدان طرف افتاد نشانها نهادند و حد و ساختند و حد اعلی
آن را حرم محترم گردانید روایت کرده با محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرده با محمد بن حسن صفار
از احمد بن محمد بن عیسی از ابی همام اسمعیل بن همام از ابو الحسن الرضا ع مانند همین حدیث شریف روایت
کرده محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه که گفت روایت کرده با محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف
از صفوان بن یحیی که گفت پرسیدم از ابو الحسن الرضا ع از حد حرم محترم و علامات آن حضرت مثل آنچه در حدیث

سابق گفتند پس کم و بیش ذکر کرده اند روایت کرده با علی بن حسین سعدآبادی که گفت روایت کرد ما را احمد بن
ابی عبدالله برقی از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که گفت روایت کرد مرا ابوجعفر محمد بن علی الرضا عم که گفت روایت کرد
مرا پدر بزرگوارم امام رضا عم که گفت شنیدم که پدر عالیقدرم موسی بن جعفر میفرمودند که روزی عمرو بن عبید بصری
بر امام بحق ناطق امام جعفر صادق عم در آمد و سلام کرده بنشست این آیه را تلاوت نمود که الذین یجتنبون
کبائر الاثم یعنی محسنان آنانند که ایشان پرهیز کنند و یکسو شوند از گناهان کبیره بعد از آن زبان نگاه
داشته تتمه آیه را نخواندند آنحضرت باو گفتند ترا چه چیز باز داشت و خاموش گردانید گفت میخواهم که
گناهان کبیره را از روی کتاب خدای بدانم آنحضرت در مقام جواب او در آمده فرمودند ای عمرو بزرگترین
کبایر شرک بالله است یعنی شریک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت او و در یکتایی بی همتا دانستن
چه حضرت عزت میفرماید انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة وماویه النار وما للظالمین
من انصار یعنی بدرستی که هر که شرک آورد بخدای پس بدرستی که خدای حرام کرده است بر وی بهشت را و جای
و مقام او در دوزخ است و نیست مر ستمکاران را زیرا که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند هیچ یاری
دهنده در رفع عذاب از ایشان و بعد از آن یأس از خدای و نا امید شدن از رحمت او زیرا که حضرت
عزت میفرماید که ولا تیأسوا من رحمة الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون
یعنی و نا امید مباشید از رحمت و فضل خدای بدرستی که نا امید نشوند از رحمت خدای مگر گروه ناگرویدگان
و دیگر ایمن بودن از مکر خدای و مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن و پی آنکه آگاهی بایشان بهم رسد مواخذه نمودن است
چه حضرت عزت میفرماید که فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نشوند از مکر خدای
مگر گروه نابکاران که بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و از آنجمله عقوق والدین است

یعنی عاق

یعنی عاق شدن بر پدر و مادر و عصیان ورزیدن ایشان زیرا که حضرت عزت عاق مادر و پدر را جبار شقی
خوانده است آنجا که حکایت از قول عیسی عم میکند که وبرّاً بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا یعنی و گردانید
مرا نیکوکار و مهربان بمادرم و نگردانید مرا گردن کش بدبخت که ایشان را برنجانم و بر ایشان تکبر کنم و فرمان بری
ایشان نبرم و دیگر قتل نفس آن نفسی که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق یعنی مگر کشتن کسی که کشتن
بی آنکه از جانب شرع اقدس رخصت آن حاصل شده زیرا که حضرت عزت فرموده ومن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما
یعنی هر که بکشد مؤمنی را بقصد و عمد و حلال دانستن کشتن او را پس پاداش عمل او دوزخ است در حالتی که جاوید در آن
مقام کند و خشم گرفت خدای بر وی و دور ساخت او را از رحمت خویش و آماده ساخته و مهیا کرده است
برای وی عذاب بزرگ و دیگر قذف محصنات یعنی بزنا نسبت دادن زنان شوهردار را زیرا که حضرت عزت
میفرماید که ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة
ولهم عذاب عظیم یعنی بدرستی که آنانکه نسبت زنا میدهند بزنان شوهردار که بزیور ایمان آراسته
باشند و غافل باشند از آنچه نسبت بدیشان داده اند یعنی دامان کردار ایشان بآن آلوده نباشد لعنت
کرده شده اند و در معرض سخط و غضب الهی در آمده در دنیا و در آخرت کنایه از آنکه درین عالم مطعون و مردود و
و در آن سرای مبغوض و مطرود و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ و عقاب شدید و دیگر خوردن مال یتیم یعنی تصرف
در مال یتیم بر خلاف حق لقوله جل شانه ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون
فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا یعنی بدرستی که آنانکه از روی جرأت میخورند و تلف میکنند مالهای
یتیمان را از جهت بیداد و ستم اینست و جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و آتش و زود باشد که در انداخته

شوند خورندگان مال یتیم در آتش افروخته و دیگر فرار از زحف یعنی گریختن از جنگ کفار کافر گردد کار
ظفر آن نسبت بمعصوم یا نایب او باشد زیرا که حضرت عزت میفرماید یا ایها الذین امنوا اذا
لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ومن یولهم یومئذ دبره
الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر
یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید و گرویده اید به پیغمبر خدای عز و جل بینید آنان را که کافر اند انبوه شده و در هم
پیوسته برای جنگ بگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید و مگریزید و هر کس بگرداند بر ایشان
در آن روز پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او مقصد آن باشد که دشمن را از جنگ فریب سازد پس بجای
او باز گردد و یا پناه جوید بگروهی از مسلمانان که مدد او شوند و هر که بغیر از این وجه پشت بر خصم کند بتحقیق
که باز گردد بخشم بزرگی از خدای تعالی و باز گشت او دوزخ است و بد جایی باز گشتیست دوزخ و دیگر خوردن
ربا یعنی سود زر خوردن چه حضرت عزت میفرماید که الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما
یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی آنانکه سود زر میخورند کنایه از آنکه معامله کننده
و زیاده میستانند بر نمیخیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد کسی که دریافته باشد او را جن از مس صرع و عرب
این بوده که چون جن مس میکند آدمی را بدن خود را ببدن او میرساند عقل او زایل میشود و خبط دماغ بهم میرسد
پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازل است و حاصل کلام آنست که خورندگان سود زر روز قیامت
بشکل دیوانگان و مجانین محشور خواهند شد و اهل عرصات ایشان را باین علامت خواهند شناخت و دیگر
سحر و جادو زیرا که حضرت عزت میفرماید ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الاخرة من خلاق
یعنی هر آینه بتحقیق که دانسته اند یهود که هر کس بخرد سحر را یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را در آخرت

بهره از نیکویی و دیگر زنا کردن عبارت از آنکه بر خلاف قانون شریعت غرا پیرامون مباشرت
زنان گردیدن چه حضرت عزت میفرماید ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له
العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب یعنی کسی که بفعل آرد ترک
بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد جزای بد کردار خود را و دو چندان شود مر او را عذاب روز پسین
و جاوید بماند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشد مگر آنکس که توبه کند از آنها و دیگر سوگند
خوردن بدروغ در حالتی که داند که دروغ است زیرا که حضرت عزت میفرماید که ان الذین
یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم
فی الاخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب
الیم یعنی بدترین کسی آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهد را که با خدای تعالی بسته اند و سوگندان
دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله علیه و غیر آن بصفات دیگر یاد کرده اند ببهای
اندک و گفته اند که آن صاحب چو در خبر کسی بود که اعراب لا اشراف گرفته بودند و اقدام
بآن عمل نموده آن گروه هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و سخن نکند
خدای تعالی با ایشان سخنی که خوشدل گردند یا مطلقا با ایشان سخن نکند و محاسبه ایشان را بجز ملائکه
با ایشان موضوع سازد علی اختلاف التفسیرین و نظر رحمت در ایشان نکند در روز قیامت و پاک
نسازد ایشان را از آلایش گناه و مر ایشان را باشد عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و بباید
دانست که این آیه در شان جمعی نازل است از علمای یهود که بواسطه اندک نفعی که ایشان را بود از عامه
پنهان کردند صفات پیغمبر صلعم را که در توریة دیده بودند و بدل آن آنچه مدعای ایشان بود نوشتند

وسوگند یاد کردند بدروغ که از پیش خدا تعالی بر آنحضرت نازل شده تا نباشند که پیغمبر بر ایشان عتاب [illegible] بعضی
گفته اند در شان مردی نازل است که سوگند بدروغ یاد کرده است که صاحب [illegible] خریده است و تصرف نموده که [illegible] آنست
واند اهم و دیگر خیانت کردن در مال غیر لقوله تعالی ومن یغلل یأت بما غل یوم القیمة یعنی هر که
خیانت کند بیاید بگناه آنچه خیانت کرده است یا بیاورد آنچیزی را که خیانت کرده است بر گردن روز
رستخیز وعلی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد و رسوا گردد و دیگر ندادن زکوة واجبی زیرا که حضرت عزت
میفرماید یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا
ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی بشارت ده گنج نهندگان و زکوة نادهندگان
بعذاب دردناک روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را بر آن گنجها در آتش دوزخ پس داغ کرده شود
بدان دینارها و درمهای سوزان پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر ابرو زده اند و پهلوهای
ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و پشتهای ایشان که بر درویشان کرده اند و گفته اند اشرف اعضای
ظاهر این سه عضو است که مشتمل بر اعضای رئیسه که دل و دماغ و جگر است دارند این هر سه را در آن
روز معذب گردانند بداغ و گویند این است آنچه گنج نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب
مضرت شما شد پس بچشید وبال آنچه بوده که ذخیره میکردید بیت بگذرم [illegible] بهتر از گنجهای
مدخرات ؛ زانکه دارد تیشه بردار ؛ کان دگر روزی بگردن کردنیست ؛ و دیگر گواهی بناحق دادن زیرا که حضرت عزت
میفرماید والذین لا یشهدون الزور یعنی بندگان حق آنانند که گواهی بدروغ ندهند و دیگر
کتمان شهادت یعنی گواهی حق را ناداده و آنرا پوشیده داشتن زیرا که حضرت عزت میفرماید که ومن
یکتمها فانه آثم قلبه یعنی و هر که بپوشد گواهی را بدرستی که بزه مند و گناهکار است دل او

ودر اضافت

ودر اضافت اثم بقلب تشدیدیست بر وعید زیرا که کتمان شهادت راجع بجوارح قلبیه است و غلیظ
تر است از آثام متعلقه باعضای ظاهری و دیگر شراب خوردن زیرا که حضرت عزت شرب خمر را در مقابل
پرستش اصنام یاد کرده و شارب آنرا با عابد وثن معادل داشته کنایه از آنکه هر دو در گناه
یک مرتبه دارند و در رتبه پهلو بیکدیگر میزنند و دیگر ترک نماز کردن از روی عمد یا ترک واجبی از واجبات
خدا تعالی نمودن زیرا که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرموده اند که من ترک الصلوة متعمدا
من غیر علة فقد بریء من ذمة الله وذمة رسوله یعنی هر که از روی عمد بی علتی ترک نماز
کند بتحقیق که از ذمه حضرت عزت و عهده حضرت رسالت برآید و ایشان از وی بیزار گردند و بیزاری
نمایند و دیگر نقض عهد و شکستن پیمان که با خدا تعالی یا پیغمبر یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد
و دیگر قطع صله رحم کردن یعنی از خویشان بریدن زیرا که حضرت عزت میفرماید که اولئک لهم اللعنة
ولهم سوء الدار یعنی آنانکه شکستند عهدی را که با خدای خود بسته اند بعد از محکم ساختن آن
بقبول و اعتراف و بریدند آنچه خدا تعالی فرموده است که بپیوندند آن باشند مر ایشانرا لعنت و غضب
الهی و دوری از رحمت او و مر ایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت پس عمرو بن عبید از حضرت
آنحضرت برخواست و او میبارید [illegible] میگفت هلاک شد کسیکه برای خود سخن گوید و در فضل
و علم با شما منازعت کند و خصومت نماید روایت کرد بابویه رضی الله عنه که گفت [illegible] کرد با
علی بن سلیمان رازی گفت روایت کرد با محمد بن حسین بن ابی الخطاب از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی
از ابو الحسن الرضا علیه السلام که گفت گفتم با آنحضرت چگونه اول بوی خوش بهم رسید آنحضرت فرمودند
که مردم پیش از شما در آن باب چه میگویند گفتم چه میگویند چون آدم علیه السلام از بهشت فرود آمد در [illegible]

چندان گریست که اشکش بر زمین جریان نمود و مانند رگ و ریشه اشکهاش بر زمین

چندان گریست که اشکش بر زمین جریان نمود و مانند رگ و ریشه اشکهاش بر زمین رویید و عود و بوی
خوش گردید آنحضرت فرمودند این چنین است که میگویند و لیکن جو همواره از برگهای درختان بهشت
عنبر سرشت جواب سر خود را خوشبو میکرد و چون بزمین آمد و بتلیه معصیت مبتلا گشت دم عفونت
او بلوس حیض آلوده شد بعد از آن که از ایام حیض بر آمد و مامور بغسل گردید در وقت غسل موی بسیار خوب آب
سر خود را آلکانید در آن اثنا حضرت عزت بادی را فرستاد تا آن بوی خوش را بهر جایی که خدا خواست منتشر
گردانید و از آن بود که بوی خوش بهم رسید روایت کرد ما احمد بن محمد بن یستانی رضی الله عنه که گفت
روایت کرد ما محمد بن ابی عبد الله کوفی که گفت روایت کرد ما سهل بن زیاد آدمی از عبد العظیم بن
عبد الله حسنی که گفت روایت کرد مرا علی بن محمد عسکری از پدر خود محمد بن علی از پدر خود امام رضا از پدر خود
موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد علیهم السلام که آنحضرت فرمودند که مکروه است که کسی در شب اول
هر ماه و شب میان و شب آخر آن جماع کند چه هر که چنان کند بیم آن است که فرزندی که از این جماع بهم رسد
دیوانه بود آیا نمی بینی که دیوانه غالب در اول ماه و میان و آخر آن صرع بهم میرساند و جوش و خروش او زیاده گردد
و نیز آنحضرت فرمودند هر که در ساعتی که قمر در عقرب باشد تزویج کند دیگر روی نیکویی و بهبودی نبیند و نیز آنحضرت
فرمودند که در وقتی که ماه در محاق باشد تزویج نباید در امان نباشد از سقط یعنی افتادن بچه از شکم روایت
کرد ما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما احمد بن ادریس که گفت روایت کرد ما محمد بن احمد بن
یحیی بن عمران اشعری از محمد بن عیسی بن عبید که برساند از ابی الحسن الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند که بنده که دزدی
میکند و مرتکب آن میشود تا آنگاه که استغفار [illegible] خود را فایده [illegible] از آنکه قدم بر خدای تعالی
دزدی را بر دست و خطا هر کند یعنی تا وقتی که دیت [illegible] خود را اگر قدم بر خدای تعالی دزدی را و را

روایت کرد ما پدرم رضی الله که گفت روایت کرد ما قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی
از صالح بن راهویه از ابی حیون مولای امام رضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند روزی جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا
فرود آمد و گفت ای محمد حضرت عزت ترا سلام میرساند و میگوید دوشیزگان بمنزله میوه اند که بر بار باشند
و چون میوه برسد و پخته گردد اگر آن را نچینند هیچ علاجی دیگر نبود و اگر نه آفتاب آن را ضایع گرداند و پوسیده
باد آن را متغیر سازد و بد رنگ کند و بد رنگ گردد دوشیزگان چون بمرتبه زنان رسند مرض ایشان را هیچ
دارویی بجز شوهران فایده ندهد و اگر نه بر ایشان ایمن نتوان بود از آنکه در فتنه افتند و فساد نمایند
پس چون جبرئیل امین این خبر را برسول رب العالمین رسانید حضرت رسالت علیه السلام بر منبر بر آمدند و خطبه بر مردمان
خواندند بعد از آن آنچه خدای تعالی امر نموده بود ایشان را آگاه گردانیدند مردمان گفتند دختران را به که باید داد
ای رسول خدا حضرت رسالت فرمودند بهمتایان خود شان باید داد گفتند همتایان ایشان کیستند فرمودند
بعضی از مومنان همتایان بعضی دیگر باشند بعد از آن از منبر فرود نیامدند تا آنکه ضباعه بنت المقداد بن اسود
کندی تزویج نمودند فرمودند ای گروه مردمان بدرستی که دختر عم خود را بجهت آنکه نکاح مقداد دادم تا آنکه
سنت نکاح کردن در میان مردمان شایع شود و منتشر گردد روایت کرد ما پدرم رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ما عبد الله بن جعفر حمیری از ریان بن صلت که گفت قومی در خراسان بخدمت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند جماعتی
از اهل بیت تو امور قبیحه بسیار میکنند که از آنکه بتقلید هم کارهای ناشایسته میکنند اگر ایشان را
از آن کارها منع کنی و نهی فرمایی نیکو است آنحضرت فرمودند من این کار را نمیکنم گفتند چرا نمیکنید فرمودند
زیرا که من از پدر بزرگوار خود شنیدم که میگفت نصیحت درشت است یعنی تلخ است و من نمیخواهم که دل
کسی از من خراشیده شود و آزار یابد بیت نصیحت کس نشنیدم بنمایی که اگر مپسند شوم شکنم خاطر کسی

روایت کرده با پدر من رضی الله عنه که گفت روایت کرده با علی بن ابراهیم بن هاشم از پدر خود از ابی [illegible]
مولای امام رضا از امام رضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند هر که متشابه قرآن را با محکم آن بسنجد و عمل
بمحکم آن کند بتحقیق که براه مستقیم هدایت یافته بعد از آن فرمودند در اخبار ما نیز متشابه و محکم میباشد
همچنانکه در قرآن هست پس رد کنید و برگردانید متشابه آنرا بسوی محکم آن یعنی متشابه آنرا با محکم آن بسنجید
و پیروی متشابه آن مکنید و از اجمال نیاورید مدیریکه گمراه گردید روایت کرده با محمد بن ابراهیم بن اسحق
طالقانی رضی الله عنه که گفت روایت کرده با احمد بن محمد بن سعید همدانی از علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر
خود از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ع که آنحضرت فرمودند هر که اول ماه رجب را بیابد ثواب حضرت عزت
روزه دار بهشت از برای او واجب گردد و هر که یک روز از میان این ماه روزه گیرد در مرتبه او و صاحب شفاعت
که در مثل قبیله ربیعه و مضر شفاعت کند و هر که روزی از آخر این ماه روزه دارد حضرت عزت او را
از جمله پادشاهان بهشت گرداند و شفاعت او را در حق پدر و مادر و پسر و دختر و برادر و خواهر و عم
و عمه و خال و خاله و شناسندگان و همسایگان او قبول نماید و اگر چه در میان ایشان بعضی مستوجب آتش باشند
روایت کرده با محمد بن قاسم مفسر المعروف بابی الحسن جرجانی رضی الله عنه که گفت روایت کرده با یوسف بن محمد بن
زیاد و علی بن محمد بن سیار از پدران خود از حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ع
علیهم صلوات الملک الغالب از پدر بزرگوار خود ع که آنحضرت فرمودند که حضرت مقدس نبوی ص روزی
از روزها بعضی از اصحاب خود گفتند ای عبدالله دوستی کن محض از برای رضای خدا و دشمنی کن برای خدا و موالات
کن برای خدا و معادات کن برای خدا بدرستیکه ولایت خدای تعالی را نیابی مگر بآن و هر گز مرد مزه ایمان را
نیابد و اگر چه نماز و روزه او بسیار باشد تا آنگاه که آنچنان گردد و بدان صفات متصف گردد و بدرستی که امروز

دوستان

مواخات و برادری مردمان اکثر از برای دنیاست که بواسطه آن با هم دیگر مودت و دوستی میکنند و بر آن
با همدیگر بغض و دشمنی میورزند و این است که حضرت عزت ایشان را از ثواب مستغنی نمیگرداند پس آنحضرت
گفتم چگونه بدانم که من موالات و معادات برای رضای خدا کرده ام و کیست ولی خدا تا با او موالات کنم
و کیست دشمن او تا با او معادات نمایم حضرت رسالت صلعم اشاره بسوی علی بن ابی طالب ع کردند و فرمودند
آیا می بینی این مرد را گفتم آری می بینم فرمودند ولی این ولی خداست با او موالات کن و دشمن او دشمن خداست
با او معادات کن دوست دار دوستدار این را و اگر چه کشنده پدر و پسر تو باشد و دشمن دار دشمن این را اگر چه
پدر و پسر تو باشد روایت کرده با محمد بن ابراهیم بن اسحق رضی الله عنه که گفت روایت کرده با احمد بن محمد
همدانی که گفت خبر داد با علی بن فضال از پدر خود که گفت شنیدم از علی بن موسی الرضا ع که آنحضرت میگفتند
هر که در ماه شعبان هفتاد مرتبه خدا را استغفار کند و طلب آمرزش نماید حضرت عزت گناهان او را
بیامرزد و اگر چه گناهان او در بسیاری بمقدار عدد ستارگان باشد روایت کرده با حمزه بن محمد بن جعفر بن
محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ع در شهر قم در ماه رجب سنه سیصد و سی و نه
از پدر خود از علی بن سعید از حسین بن خالد از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام از پدر بزرگوار خود از پدران
عالیشان خود از امیر المؤمنین علی ع که آنحضرت فرمودند که حضرت رسالت صلعم گفتند که هر که خواهد که بسفینه
نجات در آید و بدست آویز محکم چنگ زند و ملازم حبل المتین رب العالمین گردد و بآن اعتصام جوید
باید که بعد از من بعلی موالات جوید و با دشمن او معادات ورزد و پیروی ائمه هدی از فرزندان او کند
و ایشان را امام و مقتدای خود داند بعد از من بدرستیکه ایشان خلفا و اوصیای منند و حجتهای
پروردگارند بر خلق و سادات امت منند و دستگیران و راهنمایان اتقیا هستند گروه ایشان

کرو نمیشوند و گروهی گروه رحمانند و گروه دشمنان ایشان گروه شیطان حکایت دست بردار حیدر
زن و اندیشه مکن و هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش روایت کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل رضی الله عنه
که گفت روایت کرد ما را علی بن حسین سعدآبادی از احمد بن ابی عبدالله برقی از عبدالعظیم بن عبدالله
حسنی از محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام از پدر بزرگوار خود علیهم السلام
که آنحضرت فرمودند که روزی امام موسی علیه السلام بر هارون الرشید در آمدند در حالتی که او بر مردی غضبناک بود
و در مقام ایذا و آزار او بود پس آنحضرت فرمودند بدرستی که تو غضب برای خدا میکنی پس غضب مکن
برای خدا زیاده بر آنچه او برای نفس خود غضب کرده است یعنی غضب تو برای رضای خدا است
پس باید که غضب تو زیاده بر غضب او که بر نافرمانان بر آن وارد نباشد همچنانکه من بر سبیلی
از مردمان غضبناک است و دست از ایشان باز داشته است تا آخر وقت اعوذ بالله من غضب الله روایت
کرد ما را محمد بن بکران نقاش و محمد بن ابراهیم بن اسحق مودب رضی الله عنهما که گفتند روایت کرد ما را احمد بن
محمد همدانی از علی بن حسین بن علی بن فضال از پدر خود که گفت پرسیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام از شب نیمه
شعبان که چگونه شبیست در فضل و بر سایر شبها چون است آنحضرت فرمودند این شبیست که حضرت
رقاب بندگان را از بند آتش دوزخ آزاد میگرداند و گناهان کبیره را در آن شب می‌بخشد
راوی گوید گفتم آیا هیچ نمازی که مخصوص آن شب باشد هست لیکن چه دوست دارم که از نمازهای سنتی
چیزی در آن شب بجای آوری و هر چه خواهی که بآن قیام نمائی پس بر تو باد که نماز جعفر بن ابی طالب علیه السلام
گذاری و بذکر خدا و استغفار و دعا بپردازی بدرستی که پدرم علیه السلام فرمودند که دعا درین شب مستجاب
و مقبول درگاه رب الارباب است راوی گوید گفتم بآنحضرت مردم میگویند که این شب شبیست که محرر ان

حکمکرد

تحکمه ملک منان آزاد نامه بندگان را می نویسند و ایشان را از آتش دوزخ آزاد میگردانند که آن
شب قدر است که در ماه رمضان میباشد و به همین سند از ابی الحسن الرضا علیه السلام از پدر بزرگوار خود از پدران عالیشان
خود از امیر المؤمنین علی علیه السلام که آنحضرت گفتند که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که ماه مبارک رمضان ماه بزرگ
حضرت عزت است حسنات بندگان را درین ماه دو چندان در نامه اعمال ایشان ثبت مینماید و سیئات ایشان را
محو میگرداند و درجات ایشان را بلند میسازد و هر که درین ماه تصدق کند هر چه تواند حضرت عزت او را
بیامرزد و هر که درین ماه نسبت به آنانی که مالک ایشان است از خادم و غیره نیکوئی نماید و ایشان را کارهای
شاق تکلیف نفرماید حضرت عزت او را بیامرزد و هر که درین ماه تهذیب اخلاق خود نماید و خوی خود را
نیکو دارد خدا تعالی او را بیامرزد و هر که درین ماه صله رحم نماید و در باب خویشان و قرابتان خود نیکوئی
نماید خدا تعالی او را بیامرزد و بعد از آن فرمودند بدرستی که این ماه شما نه همچو ماههای دیگر است
بتحقیق که این ماه چون بر شما در آید مقرون برکت و رحمت آید و چون بگذرد پیش شما گناه ببرد و با آمرزش گناهان
شما برود و این ماهیست که حسنات در آن مضاعف و چندان محسوبست و اعمال خیر و نیکوئی در آن مقبول و مرغوب
هر که از شما درین ماه دو رکعت نماز سنتی بامید ثواب بگذارد حضرت عزت او را بیامرزد و بعد از آن
فرمودند بدرستی که شقی و بدبخت کسیست که چون این ماه بیرون رود و گناهان او آمرزیده نشده باشد پس در آن
وقت که نیکوکاران بجایزه های پروردگار فایز گشته باشند او محروم گشته و پشیمانی خورده و سود ندهد
روایت کرد ما را حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام که گفت خبر داد
ما را علی بن ابراهیم بن هاشم در سنه سی و هفت که گفت روایت کرد مرا پدرم از علی بن معبد از حسین بن
خالد از علی بن موسی الرضا از پدر بزرگوار خود از پدران ذیشان خود از امیر المؤمنین علی علیه السلام که آنحضرت گفتند

که حضرت رسالت صلعم فرمودند ای علی تو برادر منی و وزیر منی و صاحب لوای منی در دنیا و آخرت و تو صاحب
حوض منی هر که ترا دوست دارد بتحقیق که مرا دوست دارد و هر که ترا دشمن دارد بدرستی که مرا دشمن دارد
روایت کرد ما را احمد بن حسن قطان و محمد بن بکران نقاش و محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی رضی الله عنهم که گفتند
روایت کرد ما را احمد بن محمد بن سعید همدانی که گفت خبر داد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود که گفت
حضرت امام رضا عم فرمودند هر که مصائب ما را یاد آورد و بگرید یا خود را بگریه دارد چشمهای
او نگرید در روزی که چشمهای گناهکاران بگریه درآیند و از بیم عذاب الهی زار زار بگریند و هر که در مجلسی
بنشیند که در آن مجلس امور ما را زنده دارند دل او نمیرد در روزی که دلهای بدکاران بمیرند و از ترس عقاب
او جمیع شان مرده باشند راوی گوید آنحضرت در معنی قول حضرت عزت که ان احسنتم احسنتم
لانفسکم وان اساتم فلها فرمودند اگر نیکویی کنید نیکویی کرده باشید بنفسهای خود چه ثواب
آن بشما رسد و اگر بدی کنید پس وبال آن مر او را باشد چه بدی آن بشما عاید گردد و خدای تعالی
او را بیامرزد و از تقصیرات او درگذرد راوی گوید و نیز آنحضرت در معنی قول خدای تعالی که فاصفح الصفح
الجمیل گفتند مراد از صفح جمیل عفو کردن و درگذشتن از گناه است بی آنکه گناهکار را در معرض خطاب
و عتاب درآورند راوی گوید و نیز آنحضرت فرمودند در معنی قول حضرت عزت که فرموده است
و هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا یعنی اوست که بشما نماید لمعان برق را از برای ترس مسافر
و کسی که باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و کسی که بباران محتاج باشند راوی گوید و نیز آنحضرت فرمودند
که هر که قادر بر چیزی نباشد که کفارت گناهان خود تواند کرد باید که بر محمد و آل محمد صلوات بسیار فرستد
بدرستی که بنای گناهان از بن براندازد انداختنی که اثر از آن نماند و نیز آنحضرت گفتند که صلوات فرستادن

بر محمد و آل

بر محمد و آل محمد برابری میکند در نزد حضرت عزت بتسبیح و تهلیل و تکبیر روایت کرد ما را محمد بن بکران نقاش و احمد بن
حسن قطان و محمد بن احمد بن ابراهیم معاذی و محمد بن ابراهیم بن اسحق مکتب رضی الله عنهم که گفتند روایت کرد
ما را ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم که گفت روایت کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال
از پدر خود از امام هشتم و قبله معظم ابی الحسن علی بن موسی الرضا عم از پدر بزرگوار خود امام بحق عالم امام موسی کاظم
از پدر عالی تبار خود امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عم از پدر عالی مقدار خود امام الباطن و العلم امام محمد
باقر عم از پدر عبادت آثار خود سید الساجدین امام زین العابدین عم از پدر عالی گهر خجسته سیر خود امام الثقلین
امام حسین عم از پدر ولایت شجر امامت ثمر خود امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی ابن ابی
طالب علیه شرایف الصلوة و السلام فرمانده الملک الوهاب که آنحضرت فرمودند که روزی از روزها رسول
خدای صلعم خطبه بر ما خواندند و در آن خطبه فرمودند ای گروه مردمان بدرستی که رو آورده و نزدیک شده است
بشما ماه پروردگار شما مقرون ببرکت و رحمت بی نهایت و مغفرت گناهان و آمرزش بی پایان ماهی که
نزد پروردگار شما بهترین ماههاست و ایام آن بهترین روزهاست و شبهای آن بهترین شبها و ساعتهای
آن بهترین ساعات است آن که پروردگار شما شما را در آن بمهمانی خود خوانده است و شما را در آن از
اهل کرامت خود گردانیده هر نفسی که درین ماه از شما بیرون می آید تسبیح است و خوابی که در آن کنید عبادت است
و هر عملی که در آن از شما بوقوع می آید از اعمال خیر در درگاه احدیت قبول است و هر دعایی که در آن کنید
مستجاب است پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق
قیام بوظایف عبادت و طاعت او را درین ماه مبارک از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کردن
کلام الله و امثال آن چه بدبخت کسی که شقی و بی سعادت کسی است که درین ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش پروردگار محروم ماند

و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود درین ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقرا
و مسکینان خود را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف باشند و ترحم کنید
بر خوردان و ضعیفان خود و صلهٔ رحم با خویشان خود بجای آورید و زبان خود را از بیهوده گوئی و تکلم بغیر
حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهائی که نظر بران بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از [illegible]
شنیدن آن بر شما جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما شفقت و مهربانی
سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای باز گردید از گناهان خود و بردارید دستهای خود را بدرگاه الهی بدعا
و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات نماز برای آن بهترین اوقات است و حضرت عزت
نظر رحمت خود را در آن وقت بر بندگان میگمارند که چون مناجات کنند بدرگاه او ایشانرا جواب بدهد و چون
ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشانرا مستجاب سازد ای گروه مردم بدرستی که
نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس از آن باستغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود از رهن بر آرید
و پشتهای شما گرانبار گناهان شماست بدراز کشانیدن سجدهای خود در نماز ثقل آنرا از خود رفع کنید
و بدانید بدرستی که حضرت عزت جل ذکره قسم یاد کرده است به بزرگی و کبریای خود که عذاب نکند روز
قیامت نمازگذاران را و جمعی را که سجده او از روی اخلاص میکنند و نترساند ایشانرا باتش دوزخ
روزی که مردم در موقف پرسش او در می آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و بگشاید روزه
مومنی را درین ماه هر آینه خواهد بود او را نزد خدای تعالی ثواب کسی که بنده در راه خدا از قید بندگی رهانیده
آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول
خدای ما را همه قدرت بر این نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم نمود حضرت پیغمبر صلعم فرمودند
[illegible]

پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگر چه بنصف خرمائی باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید
از آتش جحیم اگر چه بدادن آب باشد یعنی بکسی افطار کنانید که روزه مومنی را درینماه بگشاید اگر چه بنصف خرمائی یا بشربت
آب باشد ثواب مذکور را در می یابد ای معاشر مردم هر که از شما درینماه نیکو گرداند اخلاق خود را خواهد بود
او را گذشتن از پل صراط باسانی روزی که قدمهای گناهکاران متزلزل در می آید و کسی که درینماه از گرفتاران
در ربقهٔ بندگی خود گرانی کار را بردارد و تکلیف از تکلفات خود را از و رفع کند خدای تعالی روز قیامت
حساب او را بسبکی و آسانی بگذراند و کسی که درینماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را
از و باز دارد روزی که در موقف خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درینماه یتیمی را حضرت عزت عزیز و
گرامی دارد او را روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که صلهٔ رحم درینماه بجای آورد و با خویشان
واقربای خود نیکی نماید حضرت عزت رحمت خود را باو ارزانی دارد روزی که او را در موقف لقای خود در آورد
کسی که درینماه قطع رحم کند و خود را از خویشان ببرد و بخویشاوندان خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت
رحمت بی نهایت خود را از و در آن روز و هر کس که درین ماه یکنماز سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت
براة آزادی او را از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ آزاد نماید و هر کس ادا کند واجبی از واجباتی
که بر و فرض شده است درینماه در می یابد ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آن را در غیر اینماه ادا کرده باشد
و هر که درین ماه بر من صلوات بسیار فرستد سنگین گرداند حضرت عزت ترازوی اعمال او را روزی که ترازوی
اعمال بندگان سبک میکنند و کسی که تلاوت کند آیتی را از قران درینماه آنچنان باشد که تمام قرانرا ختم کرده
باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای گروه مردمان درهای بهشت درینماه بر روی شما گشاده است از پروردگار
خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نه بندد و درهای دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما

نکشایند و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند درین ماه در حبس اند دعا کنید که دیگر ایشانرا بر شما
تسلط ندهند امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند برخواستم و گفتم ای رسول خدای درین ماه کدام عمل بهترین اعمال است
حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است از آنچه خدای بر این کس حرام
کرده است بعد از آن بگریستادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه شما شده است ای رسول خدای
فرمودند ای علی میگریانند مرا امری که نسبت بتو صادر و آنرا درین ماه حرمت خود حلال خواهند ساخت و چنین
می بینم که در آن وقت من با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول خواهی بود از برای عبادت پروردگار خود که
برانگیخته خواهد شد کسی که بدبخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین باشد مثل آن کسی که ناقه ثمود را یعنی ناقه
صالح پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام پی کرده باشد و وقوع آن بتو بعظیم ترین شود که دست پلیدش ضربتی بر یک جانب
سر تو خواهد زد و محاسن مبارک ترا از خون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در آن حین
دین من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت صلعم فرمودند بلی دین تو
بسلامت خواهد بود و ایمان تو ایمانی است که خلل و فتوری بدان راه نیابد و تواند یافت بعد از آن فرمودند
ای علی کسی که ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کرده است و کسی که ترا دشمن بتحقیق که مرا دشمن داشته است
و کسی که سب تو کند بدرستی که مرا سب کرده است چرا که تو از من بمنزله نفس منی و روح تو از روح من است
و طینت تو از طینت منست و بدرستی که حضرت عزت مرا و ترا با هم آفریده است و با هم برگزیده مرا
برای نبوت و ترا برای امامت و هر که انکار امامت تو کند بدرستی که انکار نبوت من کرده است
ای علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی و خلیفه منی بر امت من در حیات من و بعد از ممات من
بدرستی که امر تو امر منست و نهی تو نهی منست قسم میخورم بآن خدائی که مرا بر بندگان به نبوت فرستاده و بهترین

خلق کردانیده

خلق گردانیده به تبلیغ رسالت ارزانی فرموده که بتحقیق که تو حجت و برهان پروردگاری بر خلق او و امین
اوئی بر اسرار او و خلیفه اوئی بر بندگان او روایت کرد ابا محمد بن قاسم مفسر رضی الله عنه که گفت روایت کرد
ابو محمد بن حسن حسینی از حسن بن علی از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود امام رضا علیه السلام
از پدر خود موسی بن جعفر از پدر خود جعفر بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود علی بن الحسین از پدر خود حسین بن علی
علیهم السلام که آنحضرت گفتند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند ای بسا غافلی که جامه از برای پوشیدن خود
ببافد و آن کفن او گردد و خانه بواسطه بودن خود بنا کند و آن موضع قبر او شود بیان بند دیگر آنکه آنحضرت
فرمودند که با امیر المؤمنین علیه السلام گفتند که استعداد برای مرگ چه چیز است فرمودند ادای واجبات و
اجتناب از محرمات و اشتمال بر مکارم اخلاق استعداد مرگ است و چون این مراتب بجای آورده باشد
او را باکی و ترسی نبوده باشد از آنکه او بر مرگ وارد شود یا مرگ بر وی درآید و بخدا قسم که پسر ابو طالب
نمی ترسد و باک ندارد از آنکه او بر مرگ وارد شود یا مرگ بر او درآید بیت مرگ اگر مرد است گو پیش من
آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ من از او عمری ستانم جاودان او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ
بیان پند که گذشت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبهای خود فرمودند ای گروه مردمان
آگاه باشید که دنیا سرای فنا و گذشتن است و آخرت سرای بقا و قرار گرفتن شعر ای خوب روی چند نکو
فرمان بری ز یکروز و بهر ار سال یکسان بری پس فرا گیرید از محل گذشتن خود که دنیاست توشه از برای قرار
گاه خود که آخرت است بیت زاد فردای خود امروز از اینجا بردار کین نه آن جاییست که هر روز توان آمد سفر
و مدرید پردهای خود را باشکارا کردن گناهان نزد کسی که اسرار و نهانیهای شما بر او پوشیده نیست و بیرون
برید از دنیا دلهای خود را باعراض نمودن از متاع آن پیش از آنکه بیرون برده شود بدنهای شما بعضی همگی همت خود را

معروف بر طعام و دنیا مسازید بلکه در و بام آخرت نیز بپردازید و توشه از برای آن آماده و مهیا نمایید
و عمر گرانمایه را بغفلت در مبازید بیت بکوش جان من ور نه حسرت خوری تا که با خود نفسی بعقبی بری
بدرستی که در دنیا زنده شده اید و برای آخرت آفریده گشته اید پس عمل برای آن کشید و تخم اعمال
صالحه درین مزرعه بپاشید تا در آن جهان حاصل آنرا بردارید چه دنیا مزرعه آخرت است و دنیا دار
عمل بود و هر آنچه اینجا کاشته آنجا بدروید نظم تو تخمی بیفشان که چون بدروی تا ز محصول خود شاد و خرم شوی
و بدرستی که دنیا مانند زهر است که میخورد آنرا کسی که نمیداند آنرا و بدرستی که بنده چون میرد فرشتگان گویند
چه از پیش فرستاده و از زاد و توشه آخرت چه برداشت و مردمان گویند چه از او ماند و چه گذاشت
پس از پیش بفرستید بعضی را از اموال بعنوان صدقات و خیرات که نه همه آن تا ورثه نیز محروم نمانند
تا باشد بر شما فایده بخشد چه حضرت عزت آنرا اضعافا مضاعفة بشما رد میکند هم در دنیا و هم در آخرت
و مپسندید و مگذارید همه مال را با همان زکوة و صدقات تا باشد بر شما وزر و وبال در عرصات بدرستی
که محروم و بی نصیب آن کسیست که حرام کرداند مال خود را یعنی از آن بهره برندارد و منتفع نشود و مغبوط
و خاسر جمیع کسیست که بصدقات و خیرات ترازوی خود را گران کرداند و بآن جای خود را در بهشت
عنبر سرشت نیکو سازد و بآن مرور و گذر کردن خود را بر پل صراط آسان کرداند روایت کرد ما را محمد بن
بکران النقاش در مسجد کوفه و محمد بن ابراهیم بن اسحق مکتب رضی الله عنهما که گفتند روایت کرد ما را احمد بن
محمد بن سعید همدانی مولای بنی هاشم که گفت روایت کرد ما را علی بن حسن بن علی بن فضال از پدر خود از ابی الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمودند هر که روز عاشورا که دهم محرم است سعی در مهمات خود را
ترک نماید و بآن نپردازد حضرت عزت مهمات دنیا و آخرت او را بر آورد و هر که روز عاشورا را

روز مصیبت

روز مصیبت و اندوه و گریه خود کرداند و آن روز را روز غم و الم خود داند خدای تعالی روز قیامت را
که روز اندوه همگنانست روز فرح و سرور او کرداند و در بهشت عنبر سرشت چشم او بدیدن ما خنک و
و روشن کردد و هر که روز عاشورا را روز برکت خواند و در آن روز چیزی از برای ذخیره و اسباب خانه خود
ذخیره کذارد حضرت عزت آنرا بر او مبارک نکرداند و او از آن خیر نبیند و روز قیامت او را
با یزید و عبید الله زیاد و عمر بن سعد لعنهم الله در پایین ترین درکات دوزخ محشور کرداند و با ایشان
برانگیزاند روایت کرد ما را محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه که گفت روایت کرد ما را علی بن ابراهیم بن
هاشم از پدر خود از ریان بن شبیب که گفت در اول روز ماه محرم بخدمت امام رضا علیه السلام رسیدم آنحضرت
بمن گفتند ای شبیب امروز تو روزه گرفته گفتم نه فرمودند بدان بدرستی که امروز روزیست که ذکریا
دعا کرده است و از پروردگار خود ذریه طیبه خواسته و گفته رب هب لی من لدنک ذریة
طیبة انک سمیع الدعاء یعنی ای پروردگار من بخشش مرا از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش
گناه بدرستی که تو از کرم شنونده دعای یعنی اجابت کننده آنی پس حضرت عزت دعای او را بمعرض
اجابت در آورده و فرشتگان خود را امر نمود تا ذکریا را ندا کردند در حالتی که او در محراب عبادت
خود بنماز قیام نموده بود که ان الله یبشرک بیحیی یعنی بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او
یحیی است و هر که این روز را روزه دارد حضرت عزت او دعا کند و مطلب خود را در خواهد دعای او
مستجاب کرده همچنانکه دعای ذکریا را مستجاب کرد بعد از آن آنحضرت فرمودند بدرستی
ای ابن شبیب که ماه محرم ماهیست که اهل جاهلیت قتال کردن و ظلم نمودن را در آن حرام میدانستند
بواسطه حرمت آن و این امت پی سعادت حرمت ماه خود را ندانستند و رعایت حرمت پیغمبر خود

نمودند و بقتل و قتال برو جستند و در ماه محرم ذریه پیغمبر خود را شهید کردند و زنان ایشانرا اسیر کردند
و اثقال و احمال ایشانرا بغارت بردند رجا واثق که حضرت عزت ایشانرا هرگز نیامرزد ای
ابن شبیب اگر بر چیزی گریان باشی باید که بر امام حسین بن علی ع گریه کنی بدرستی که آنحضرت را ذبح
کردند همچنانکه گوسفند را ذبح کنند و هجده مرد از اهل بیت او که ایشانرا بر روی زمین شبیه و
نظیر نبود با او بقتل رسانیدند و در آنوقت آسمانها و زمینها بر قتل او صلوات الله علیه گریستند
بیت: بر قتل حسین ارض و سما گریند ماهی در آب و مرغ در روی هوا در ماتم شاه کربلا گریند و چهار
هزار فرشته از آسمان بزمین فرود آمدند که نصرت و یاری او دهند و با دشمنان او حرب نمایند
و چون آنحضرت ایشانرا رخصت حرب نداد خاک مال و ژولیده موی مجاور قبر او صلوات الله علیه شدند
و تا قیام قایم علیه السلام خواهند بود و از انصار آنحضرت شوند و شعار ایشان یا لثارات الحسین است ای ابن شبیب
روایت کرد مرا پدر بزرگوارم از پدر عالیقدر خود از جد عالیمقام خود ع که آنحضرت فرمودند چون جد من امام الثقلین
امام حسین ع بمرتبه شهادت فایز شدند آسمان خون گریست و غربال فلک خاک سرخ بر سر عالمیان بیخت
ای ابن شبیب اگر آنقدر اشک بر رخسارهای تو دود در ماتم آنحضرت از چشم بریزی حضرت عزت
همه گناهان ترا بکرم خود بیامرزد خواه صغیره باشد و خواه کبیره و خواه کم باشد و خواه بسیار شعر بیاد حسین علی
گریه کن که زین گریه پیدا شود آبروی مرا نامه گر شد ز خط سیاه بدین آب کردن توان شست
و شوی ای ابن شبیب اگر دوست داری که چون بعز لقای الهی رسی بر تو هیچ گناهی نبود قدم از زیارت
آنحضرت وا مگیر ای ابن شبیب اگر خواهی که با حضرت رسالت پناه ص ساکن غرفهای ابنیه بهشت باشی
بر قاتلان آنحضرت لعن کن ای ابن شبیب اگر خواهی که بوده باشد ترا از ثواب مثل کسی که در کربلا [illegible]

آنحضرت بمرتبه شهادت فایز شدند پس هرگاه که آنحضرت را یاد آوری یا واقعه او را صلوات الله علیه
بخاطر بگذرانی بگوی یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما یعنی من کاشکی من با ایشان بودمی
تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ کنایه از آنکه از ثواب شهدا نصیب یافتمی ای ابن شبیب
اگر دوست داری که در درجات عالیه بهشت عنبر سرشت با ما باشی و از رفیقان ما گردی پس اندوهگین
شو باندوه ما و خوشحال شو بخوشحالی ما و بر تو باد که تولی کنی بما و از اعدای ما تبرا کنی که اگر مردی
سنگی را دوست دارد و تولای آن کند هر آینه حضرت عزت در روز قیامت او را با آن سنگ محشور
گرداند و مصداق قوله الم یحشر مع من احبه او را با دوستان و برانگیزاند روایت کرده محمد
بن قاسم معروف استرابادی رضی الله که گفت روایت کرده ما یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد
بن سیار از پدران خود از حسن بن علی ع از پدر خود علی بن محمد از پدر خود محمد بن علی از پدر خود
علی بن موسی الرضا ع از پدر خود موسی بن جعفر از پدران عالیشان خود از امیر المؤمنین و سید الوصیین
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیهم السلام که آنحضرت گفتند که حضرت رسالت پناه ص فرمودند که حضرت
عزت تعالی وحده العزیز فرموده است که سوره فاتحة الکتاب را میان خود و میان بنده خود
قسمت کرده ام نصف آن سوره از منست و نصف دیگر از بنده من و مر او راست آنچه از من سوال کند
و ادارم هر چه خواهد چه هرگاه بنده گوید بسم الله الرحمن الرحیم حضرت عزت فرماید بنده من ابتدا بنام
من کرد بر منست اینکه کارهای او را باتمام رسانم و همگی احوال او را مبارک گردانم و چون بنده
گوید الحمد لله رب العالمین حضرت عزت فرماید بنده من حمد و ستایش من گفت و دانست که نعمتی
که دارد از نزد منست که باو رسیده است و بلاهای که از او باز گردانیده ام بتفضلست و قوت منست

که ازو باز داشته است گواه میگیرم شمارا ای فرشتگان من با آنکه او را بنعمتهای آخرت ضیافت کنم
بازای جمعی که نعمتهای که باو رسید بجای آورده است و بلاهای آخرت ازو بگردانم همچنانکه بلاهای
دنیا را ازو دفع نموده ام و هرگاه بنده گوید الرحمن الرحیم حضرت عزت فرماید که گواهی داد بنده من
با آنکه من بخشنده و بخشاینده و مهربان و آمرزنده ام گواه میگیرم شمارا بر آنکه رحمت خود را برو فراوان
گردانم و نصیب ورا از عطاهای خود بسیار کنم و هرگاه که بنده گوید مالک یوم الدین حضرت عزت
فرماید گواه میگیرم شمارا بر آنکه همچنانکه اعتراف نموده است بنده من که مالک روز جزا منم هر آینه
روز حساب حساب اورا بسهولت و آسانی گذرانم و از گناهان او درگذرم و اورا بکرم خود بیامرزم
و چون بنده گوید ایاک نعبد حضرت عزت فرماید راست گفت بنده من که مرا عبادت میکند
گواه میگیرم شمارا بر آنکه مرتب گردانم بر عبادت او ثوابی که حسد برد هرکه مخالفت او کرده باشد
[illegible] او برای من کرده است و چون بنده گوید و ایاک نستعین حضرت عزت فرماید بنده من استعانت
بمن جسته است و پناه بمن آورده گواه میگیرم شمارا بر آنکه کارهای او را بر آورم و امور او را بانجاح مقرون
سازم و در دشوارهای او اعانت نمایم و در شدائد او را آسان گردانم و در روز سختیها دست او بگیرم
و هرگاه بنده گوید اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم ولا الضالین حضرت عزت جل شانه فرماید این برای بنده من است مر او راست آنچه
از من سوال کند و هرچه خواهد طلب نماید بدرستی که دعوت بنده خود را اجابت نمودم و امید او را بر آوردم
و او را از آنچه میترسید ایمن گردانیدم فرمودند که حضار مجلس با امیر المومنین علیه السلام گفتند ای امیر مومنان
خبر ده مارا از بسم الله الرحمن الرحیم آن آیتی از فاتحة الکتاب است یانه آنحضرت فرمودند آری حضرت رسول

ربیع

این آیت بخواند و او را از جمله آیات فاتحه میشمرد و میگفت سبع مثانی این فاتحه کتابست و هم مفسر مذکور از
امام حسن عسکری میکند از پدران خود تا علی ع که گفت رسول خدا ص گفت بسم الله آیه ایست از فاتحة الکتاب
و سوره فاتحه با بسم الله هفت آیه تمام میشود و گفت خدای عز و جل بمن گفت یا محمد و لقد آتیناک
سبعا من المثانی و القرآن العظیم پس منت نهاد بر من بفاتحة الکتاب علیحده و او را
برابر قرآن عظیم ساخت و فاتحة الکتاب بزرگترین ذخیره هاست که در گنجهای عرش است و خدای عز و جل مخصوص داد
محمد را صلی الله علیه و آله و شرف کرد او را باین سوره و شریک نساخت با او در آن سوره کسی از انبیا را مگر سلیمان
را که او را از آن سوره بسم الله عطا کرد نمی بینی که حکایت میکند حق تعالی از بلقیس آنجا که گفت انی
القی الی کتاب کریم انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم
بدانید که هر که بخواند این سوره را در حالتی که معتقد موالات محمد و آل طاهرین او باشد و منقاد امر ایشان
و مومن بظاهر و باطن ایشان خدای عز و جل او را عطا کند بهر حرفی آن حسنه که هر حسنه از آن فاضلتر
باشد از دنیا و آنچه در دنیاست از اصناف اموال و خیرات آن و هرکه گوش اندازد بسوی قاری
که قرائت کند او را ثواب چندان باشد که آن قاری راست پس باید بسیار حاصل کنید از این
خیر که بر شما عرضه است باید غنیمت دانید مردی از شیعیان خود را دید بعد از روزگاری که گذشته بود و پیری در آن
مرد اثر کرده و لیکن چابک راه میرفت گفت پیر شدی و هنوز چابکی گفت بسیار شد عمرم در طاعت تو
یا امیر المومنین گفت در تو بقیه میبینم گفت از آن تست یا امیر المومنین غالبا مراد آن باشد
که این بقیه نیز در طاعت تو [illegible] باقی مانده از جوانی و عمر تو ندیدم که تو آن را [illegible]
کرده از پدران خود که حسن ع گفت که چون برادرم حسن ع وفات یافت بگریست بسیار و گفت

[illegible]

یا ابن رسول الله تو نیکو گفتی با آن منزلت و مکان که تو داری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در باره تو گفت
آنچه گفته تو پنج پیاده کردی و مال خود را سه بار با پروردگار خود قسمت کردی حتی نعل بنعل
آنحضرت گفت میگویم که برای دو چیز از رسول مطلع و فراق دوستان ابراهیم بن ابی محمود از رضا علیه السلام
روایت کرد که او از حسین علیه السلام [gap] کرد که رسول خدا صلعم گفت یا علی تو مظلومی بعد از من پس وای بر کسی
که ظلم کرده بر تو و خوشا حال کسی که متابعت کرد ترا و اختیار نکرد بر تو غیر را یا علی وای بر کسی که قتال کرد با تو بعد از
من و وای بر کسی که با تو قتال کند و خوشا حال کسی که با تو در قتال همراه باشد یا علی تو آنکه ناطق میشوی بکلام من
و تکلم میکنی بلسان من بعد از من پس وای بر کسی که بر تو رد کند و خوشا حال کسی که کلام ترا قبول کند یا علی تو سید
این امتی بعد از من و تو امام ایشان و خلیفه منی بعد از من بر ایشان هرکه از تو مفارقت کند از من مفارقت
کند در روز قیامت و هرکه با تو باشد با من باشد روز قیامت یا علی تو اول کسی که بمن ایمان آورد و تصدیق من
کرد و تو اول کسی که مرا اعانت نمود بر کار من و جهاد کرد همراه من با دشمن من و تو اول کسی که با من
نماز گذارد در وقتی که مردمان آنروز در غفلت جهالت بودند یا علی تو اول کسی که زمین از او شق گردد با من و با تو
و تو اول کسی که با من مبعوث گردد و تو اول کسی که با من بر صراط گذرد و بدرستیکه رب من
عز و جل قسم خورده است بعزت جلال خود که نگذرد از عقبه صراط مگر کسی که با او برائت بولایت تو و
ولایت امامان از اولاد تو باشد و تو اول کسی که وارد میشود بر حوض من و سیراب میکند دوستان
و اولیاء خود را و باز میگردانی از آن اعدا خود را و تو یار و همراه منی وقتی که بایستم در مقام محمود و شفاعت
میکنی برای محبان و شفاعت تو قبول میشود در ایشان و تو اول کسی که داخل در بهشت میشود و لوای
من و آن لوای حمد است بدست داری و آن هفتاد شقه است و هر شقه از او وسیع‌تر است از آفتاب و ماه

و نزد حضرت

دوستی صاحب شجره طوبی در بهشت اصل آن در سرای تو است و شاخهای آن در سرای شیعیان
و محبان تو راوی حدیث میگوید با رضا علیه السلام گفتم یا ابن رسول الله خبری چند نزد ماهست در فضایل امیر المؤمنین
و فضل شما اهل بیت که مخالفان شما [gap] کرده‌اند و مثل آن نزد شما معروف نیست آیا انها را صحیح دانیم و دین
خود گردانیم گفت یا ابن ابی محمود خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش علیهم السلام که رسول خدا صلعم گفت هرکه گوش
داد بسخن گوینده او را پرستیده است پس اگر از پروردگار گوید سخن میگوید خدا را پرستیده است و اگر از ابلیس
سخن میگوید ابلیس را پرستیده است بعد از آن رضا علیه السلام گفت ای ابی محمود مخالفان ما خبرها وضع کرده‌اند در فضایل
ما و آنرا بر سه قسم کرده‌اند یکی در غلو و تجاوز از حد در فضل ما و دوم تقصیر یعنی با نقص شمردن قدر ما و فضل
ما و سوم تصریح بعیبها و مطاعن دشمنان ما هرگاه مردم از ایشان غلو شنیدند در شان ما کافر دانند شیعه
ما را و ایشان را نسبت دهند باعتقاد خدایی در ما و هرگاه تقصیر شنیدند اعتقاد کنند و چون عیبهای دشمنان ما
بالتصریح ما میشنوند ایشان نیز ما را بالتصریح عیبها کنند و خدای عز و جل گفته وَلَا تَسُبُّوا
الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ
یعنی دشنام مدهید آنها را که مشرکان میخوانند در مقام معبودیت از غیر خدای عز و جل پس ایشان
نیز دشنام دهند خدا را عز و جل بظلم نادانسته یا ابن ابی محمود هرگاه مردم جانب راست و چپ
طریقه روند از راه تو لازم شو طریق ما را که هرکه لازم شود ما را لازم شویم او را و هرکه جدا گردد از ما ما از او جدا
گردیم بدرستیکه اقل آنچه آدمی بسبب آن از ایمان بیرون میرود آنست که حصاه را گوید این نواة است
یعنی و حکم کند در سنگ ریزه که این دانه خرما است یعنی چون بهم مانند پس این را دین سازد و بآن بیزاری نماید
از مخالف آن پس نگاه دار ای ابن ابی محمود آنچه بتو گفتم که جمع نمودم برای تو خیر دنیا

و آخرت ای ابو بصیر کویم مضمون اخیر که هر که حصاة را نواة کوید و بآن دین کیرد و از حق بیزار کردد بری شود از ایمان بیرون رود و کمتر و نزدیکتر چیزی که مرد را از ایمان بیرون میبرد همین است و دیگر کتب نیز روایت شده است و عجب دارم از بعضی مردم که امثال این روایت میشنوند و مع ذالک در مطالب شبهه مشکله نزاع در کیرند و اختلافات کنند چنانچه ارباب کلام کرده اند و نزاع در این جز ذکر داشته و بر آن یکدیگر را تکفیر و تضلیل کنند و چنانچه بسیاری از اهل ظاهر و صوفیه میکنند [illegible]

برای هر قول مشابه و هر مدعای غیر مفهوم و مطلب جزوی نیز کسی را بکفر و ضلالت نسبت میدهند و بالجمله مردم برای مدعاهای جزوی و جزئی با یکدیگر نزاع و اختلاف کنند و یکدیگر را بضلالت نسبت دهند و کافر [illegible]

مضمون مرد نیست که هر کس دیگری را تکفیر کند یکی از ایشان کافر کردد و هرگاه حصاة بنواة مانند و نواة بحصاة مشتبه باشد چه ضرورت است من کویم این حصاة است و آن را دین کردانم و تعصب کنم بر این که نواة است همچنین آنکه از ابراز احتمال و اشتباه خود بگذاریم و ساکت باشیم بهتر باشد و با احتیاط نزدیکتر خدای عز و جل همه را احتمال باید و در این عهد بعضی از علمای شیعه و سایر علما و مجتهدان شیعه اصحاب داننده از را آنکه عمل بظن کنند اگر برای ظن نیز عمل نکنند صواب است چون عمل بر ظنها ثواب بود و عین خطا باشد و اگر مجتهد این ظنها از یکدیگر پرهیز کنند بلکه خود داری کنند بهتر باشد

از رضا ع از پدرش ع که ابو جعفر دوانیقی خلیفه دوم عباسی بفرستاد و جعفر صادق ع را بخواند تا بکشد و شمشیر و نطع حاضر کرد و و ربیع را کفت هرگاه من با او سخن کردم پس این دست بآن دست زدم او را کردن بزن و چون آنحضرت داخل شد و از دور دید لبهای مبارکش جنبانید ابو جعفر از فرشش خود حرکت کرد و کفت

مرحبا و اهلاً بک یا ابا عبد الله نطلبیدیم ترا مکر بجهت آنکه دین ترا بکذاریم و حرمت ترا بجا آریم بعد از آنکه آنحضرت را پرسید بسؤال لطیف از احوالش کفت خدای عز و جل دین ترا قضا کرده و جایزه ترا بیرون آرد و ای ربیع آن را بسیم ابی مبارک نجعفر با اهل خود باز کرد و با ما همینکه ما بدو بستم بکذرد که او با اهل خود باز کرد و چنانچه بعضی از فضلا کفته اند چون بیرون آمد ربیع با او کفت یا ابا عبد الله دیدم با دیدی شمشیر را برای تو مهیا شده بود و نطع و چه کفتی تو که دیدم که لبها میجنبانیدی کفت چون سرت دیدی او دیدم کفتم حسبی الرب من المربوبین و حسبی الخالق من المخلوقین و حسبی الرازق من المرزوقین و حسبی الله رب العالمین حسبی من هو حسبی حسبی من لم یزل حسبی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم مفسر استرآبادی از طریق خود روایت میکند که جعفر ع در قول خدای عز و جل که اهدنا الصراط المستقیم کفت میکوئی تو که راه نما ما را براه راست یعنی نما برو ملازم طریقی که ما را بمحبت تو کشانند و بدین تو رسانند و مانع کردد از آنکه متابعت کنیم هواهای خود را پس تلف کردیم و فرا کیریم برای خود پس هلاک شویم حسین ابن خالد کفت از رضا ع معنی قول خدای عز و جل انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض آیه پرسیدم کفت امانت و لایت است هر که ادعا کند آن را بغیر حق کافر شده است عبد السلام بن صالح الهروی کفت با رضا کفتم ای پسر رسول خدا مرا خبر ده از درختی که آدم و حوا از آن خوردند

که مردم در آن اختلاف کرده‌اند بعضی گویند درخت گندم بود و بعضی روایت کرده‌اند که انگور بود
و بعضی روایت کرده‌اند که شجرهٔ حسد بود فرمود همه حق است گفتم این چگونه میشود گفت ای ابا الصلت
شجرهٔ جنت انواع بارها دارد هست آن درخت گندم بود و در او انگور بود و مانند درخت
دنیا نبود و آدم علیه السلام چون او را خدای عز و جل اکرام نمود بسجدهٔ ملائکه و بادخال جنت در خاطر
خود گفت آیا خدای عز و جل بشری از من فاضلتر خلق کرده باشد خدای عز و جل دانست آنچه در
خاطر او گذشته بود ندا کرد که سر بالا کن ای آدم و بساق عرش من نظر کن آدم سر بالا کرد و دید بر ساق
عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله و علی بن ابی طالب
امیر المؤمنین و زوجته سیدة نساء العالمین و الحسن
و الحسین سیدا شباب الجنة علیهم السلام آدم گفت یا رب اینها
کیانند گفت اینها از ذریهٔ تو اند و بهتر از تو اند و از جمیع خلق من و اگر ایشان نبودند
خلق نمیکردم ترا و نه جنت و نه نار را و نه آسمان و نه زمین را و مبادا از روی حسد بایشان
نظر کنی پس ترا از جوار خود بیرون کنم پس آدم علیه السلام بایشان بچشم حسد نظر کرد و آرزوی
منزلت ایشان نمود پس شیطان بر وی مسلط گشت تا از درخت نهی شده خورد و پس هر دو را خدای
عز و جل از جنت بیرون کرد و از جوار خود بزمین فرود آمدند عبد السلام بن صالح گفت از رضا ع
شنیدم که میگفت من دوست میدارم که مؤمن محدث باشد گفتم محدث چیست گفت مفهم
یعنی فهمیده باشد و دیگری بفهمد کسی که بضمیرش سخن میگوید از این روی او را محدث میخوانند عبد السلام
ابن صالح الهروی گفت شنیدم از رضا ع که میگفت رحمت کناد خدای بنده که زنده کرداند

و بر حوا مسلط گشت که بچشم حسد در فاطمه نظر کند پس او نیز از آن درخت بخورد صح

امر ما

امر ما را گفتم چگونه زنده کرداند امر شما را گفت علوم ما را بیاموزد و بمردم تعلیم کند که اگر مردم
محاسن کلام ما را بدانند ما را تابع شوند هروی گوید گفتم یا ابن رسول الله بما روایت رسیده است
از صادق ع که گفت هر که علمی تعلیم کند برای آنکه با آن سفها را گوشش مالد و با علما مفاخرت کند
و برتری جوید و روهای مردم را بسوی خود مایل گرداند او در آتش است گفت راست
گفته جدّ من علیه السلام آیا میدانی سفها کیانند گفتم نه گفت ایشان قصه خوانان از مخالفان ما
غالبا مناقب خوانان و هنگامه سازان و بعضی از واعظان و امثال این مردم در مراد
داخل می‌باشند که این قوم سفیهان و کم عقلان و ناسنجیده کاران اند و ایشان طرف مرا لجاج
کرده‌اند و بعضی قصاص بضم قاف و صاد مهمله ضبط کرده‌اند و در نسخ چنان دیده‌ام یعنی خرده کاران
شکستنی چیزی ریزه و مثل خرده نان و امثال آن پس مراد جماعت ریزه خورده و صفا یعنی
از مخالفان ما همه مخالفان مراد است و میدانی علما کیانند گفتم نه گفت ایشان علمای آل
محمد اند صلی الله علیه و آله که خدای عز و جل طاعت ایشان را واجب ساخته است و مودت ایشان را
فرض کرده گفت آیا میدانی چه معنی دارد و روهای مردم را بسوی خود کند گفتم نه گفت
بخدا آن خواسته است که با آن ادعای امامت کند بناحق مال خود را وصیت کرده است گفت یک سبع ثلث
ملش باشد که یک حصه از شش یک حصه باز گرداند ابن سعید مکاری بر رضا داخل شد و گفت
آیا رسیده است بخدا قدر نور را بجایی که دعوی کنی آنچه پدرت دعوی کرد گفت از چه حالت
با چه میگویی خدای عز و جل خاموش کند نور ترا و داخل گرداند فقر در خانهٔ تو مگر ندانستی که خدای عز و جل
وحی کرد بعمران که من ترا پسری می بخشم پس مریم را باو بخشید و بمریم عیسی ع را بخشید پس

عیسی از مریم است و مریم از عیسی است و عیسی و مریم یکی اند و من از پدر خودم و پدرم از
من و پدرم یک چیزیم ابن ابی سعید گفت من از تو مسئله می‌پرسم که گمان نمیبرم که از من
قبول کنی و تو از علم من نیستی اما بپرس گفت مردی وقت مرگش گفت هر مملوک قدیم که دارم
آزاد است در راه خدا گفت آری خدای عز و جل در کتاب خود گفته حَتّی عادَ کَالعُرجُونِ
القَدیمِ پس از مملوکان او هر کدام بر او شش ماه گذشته باشد قدیم است آزاد میشود گفت
آنمرد مرد و بیرون رفت بعد از آن فقیر شد تا مرد و قوت یکشبه نداشت مصنف گفت جمیع
پرهیز از چیزی آن نیست که آن را هیچ بکار نبرد و در اصل تناول نکند بلکه پرهیز آنست که از آن
کم تناول کند معلوم شد از آنجا که در اصل کار طبیبان این زمانه در پرهیز فرمودن بیمار مبنی
بر افراط است و چندین مبالغه لازم نیست بلکه بسیار باشد از افراط در پرهیز بیمار از قوت اشتها
ساقط گردد و باصلاح نیاید جعفر ابن ابراهیم ابن محمد الهمدانی گفت بحضرت صاحب نوشتم بر بالای
پدرم که فدای تو شوم اصحاب ما اختلاف کردند در صاع بعضی گویند فطره بصاع مدینه است و بعضی
گویند بصاع عراق است در جواب نوشت که صاع شش رطل مدنی است و نه رطل عراقی
گفت وزن آن این بگو گفت هزار و صد و هشتاد درهم میشود و احمد بن عبدالله بن حاج و
گفت یا ابوالحسن مرا پسر برادریست دختر خود را باو داده ام و او شراب میخورد و ذکر طلاق
بسیار میکند گفت اگر از برادران تست بر او چیزی نیست یعنی زن مطلقه نمیگردد و اگر
از اینجماعت است یعنی مخالفان دختر را از او جدا کن که او قصد فراق و طلاق کرده است
گفتم فدای تو شوم نه از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که گفت حذر کنید از زنانی که در یک

مجلس طلاق

مجلس طلاق سه گانه بسیار داده اند که ایشان صاحب شوهر اند یعنی ایشان را خواستگاری
نکنید که با آن طلاق از شوهر جدا نمیشوند گفت این حکم از برادران شماست نه از ایشان
زیرا که هر که بدین قومی اعتقاد و اطاعت کند احکام آن بر او لازم گردد و اگر آن طلاق
سه گانه از شیعه واقع شود آن زنان از شوهر جدا نشده اند زیرا که در مذهب شیعه آن طلاق باطلست
پس باید از آن زن حذر کردن یعنی نکاح او نکردن و اگر از مخالفین صادر شود جدا شده اند
که ایشان طلاق سه گانه را روا دارند و فقیر گویم این حدیث دلالت بر آن میکند که طلاق
سه گانه در مجلس واحد هیچ طلاق واقع نشود و بعضی از فقها گویند یک طلاق واقع شود
بعد از این از باب علم می آید که مطلقه سه گانه شما بر غیر حلال نیست و از آن مخالف
بر شما حلال است حسین ابن خالد الکوفی گفت با ابوالحسن الرضا گفتم فدای تو شوم
حدیثی که عبدالله ابن بکیر از عبید بن زراره روایت میکند گفت کدام است
گفتم روایت میکند از او که با ابی عبدالله علیه السلام برخورده است در سالی که ابراهیم بن
عبدالله بن الحسن خروج کرد و با آنحضرت گفته است فدای تو شوم همه در سخن درست
و مردم مشتعل شده اند بسوی او چه میفرمایی تو آنحضرت گفته است که بپرهیزید از خدا و ساکن
باشید چندانکه ساکنند آسمان و زمین راوی گوید گفت که ابن بکیر میگفته است که اگر این
زراره است میگوید این حدیث را پس نه خروجی میشود و نه قائمی یعنی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله
که شیعه میگویند خواهد ظاهر شدن ثبوت ندارد راوی گفت که ابوالحسن علیه السلام با من
گفت حدیث چنان است که عبید روایت کرده است ولیکن تأویلش آن باشد که

که این کمتر کرده مراد ابو عبد الله علیه السلام اینست که چند آنکه آسمان ساکنست از ندا
باسم صاحب تو یعنی از آسمان ندا نشده است بنام قایم مهدی علیه السلام خبر قبر فاطمه
علیها السلام پرسیدم گفت در خانه خودش مدفون شد و چون بنو امیه مسجد را افزودند داخل
مسجد شد رضا علیه السلام میگفت لا یأبی الکرامة الا الحمار یعنی ابا نکند از حرمت و کرامة
مگر خر و مثل این دو حدیث دیگر روایت کرده است و مراد آن است که چنانچه از اصل حدیث
معلوم و مبین میشود که شخص مثلا بخانه کسی می آید جای خوب او را تکلیف میکنند یا مسند
زیر سر او می گسترانند یا بالشی برای او می نهند یا طیب بر او عرض میکنند برای او و بر پاله
و او از آن ابا میکند و قبول نمیکند و از آن دور میشود و آن را تواضع و آدمیت نام می
نهد و آن حماقت و خریت است باید اگر آدمی در مجلس گرامی کنند و عزیز دارند قبول کنند
و ممانعت و لجاج پیش نیارد و اگر هم با او التفات کمتر کنند نرنجد و در باب نشود
که بسیار نیکوتر و کریمتر از او و لایقتر از آن داشته اند بلکه در همان مجلس آنانکه فروتر نشسته اند
از او مرتبه برتر نهند و اگر نمی نهند او باید برود اند خود در اکر رضا علیه السلام با مردی گفت تکیه برد
شما چه جرات است حاضران ندانستند و گفتند فدای تو شوم سکینه چیست گفت بادیست خوش
که بیرون می آید از جنت و او صورتیست همچو صورت انسان با انبیا علیهم السلام میبود
و او بود که نازل شد بر ابراهیم علیه السلام وقتی که بنای کعبه میکرد
و انجا انجا میرفت و اساس خانه را او نهاده می شد مفسر جرجانی روایت کرده است که
از صادق علیه السلام پرسیدند زاهد در دنیا کیست گفت کسی که حلال دنیا

را ترک کند

گفت امیر المؤمنین ع

ترک نماید از خوف حساب و حرام ترک نماید از خوف عقاب بر نظم روایت کرده که ابو الحسن علیه السلام
در قول حق تعالی ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ گفت تفث ناخن
چیدن و چرک از خود دور کردن و جامه احرام انداختن است ابو الحسن الرضا علیه السلام
روایت کرده از پدرش که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت در دو لبهای عیسی بوی شما
حرکت کرد و آن دو شمعی چند است صادق علیه السلام گفت خدای عز و جل وحی کرد به داود
علیه السلام که یکی از بندگان من حسنه می آورد پس او را داخل جنت میکنم گفت یا رب حسنه
کدام است گفت اندوه مؤمنی را از او میبرد هر چند بخرمائی باشد داود علیه السلام گفت حق
است آنکس که ترا شناخته که امیدش از تو منقطع نکرده رسول خدا صلی الله علیه و آله
و آله گفت لعن خدا بر کسی که حدیث کند بر مجلس نفی را سوی خود تا امید که حدیث
حسب گفت فعل عبد العظیم ابن عبد الله الحسنی گفت حدیث کرد سید بن محمد از
علی از پدرش رضا علیه السلام از پدرانش تا حسین بن علی علیهم السلام که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت ابا بکر از من بمنزلت سمع است و عمر از من بمنزلت بصر و عثمان بجای فؤاد چون
فردا شد داخل شدم بر او و نزد او امیر المؤمنین بود علیه السلام و ابا بکر و عمر و عثمان گفتم ای
پدر شنیدم از تو که در باره این اصحاب چنین سخنی میگفتی آن چه بود گفت آری پس اشاره
بایشان نمود و گفت ایشان سمع و بصر و فؤاد اند و زود باشد که سؤال کرده شوند از وصی
من این و اشاره بعلی ابن ابیطالب علیه السلام نمود پس گفت خدای عز و جل میگوید
إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ مَسْئُولًا یعنی گوش و دیده و دل

همه اینها سؤال کرده خواهند شد دفعتاً بنابرین تأویل ضمیر عنه راجع بامیرالمؤمنین علیه السلام
باشد بعد از آن گفت بعضی نسبت در روز کار من که جمع است من باز داشته شوند روز قیامت
و پرسیده شوند از ولایت او و این آیت که خدای عز و جل میگوید وقفوهم انهم مسئولون
یعنی باز دارید ایشان را که ایشان سؤال کرده میشوند آنحضرت از پدرش موسی علیه
السلام و او از پدرش جعفر علیه السلام روایت کرد که گفت خدای عز و جل دشمن میدارد
خانه پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی از اصحاب او گفتند یا بن رسول الله ما گوشت دوست میدا
ریم و خانهای ما از گوشت خالی نیست این چون میشود گفت آن چنانکه تو می فهمی خانه پر گوشت
آنخانه ایست که در آن گوشتهای مردمان بغیبت میخورند و اما گوشت فربه او متکبر است که میخرامد
در رفتار و بکبر ظاهر میکند عبد السلام ابن صالح الهروی گفت برضا علیه السلام گفتم ای
پسر رسول خدا روایت شده است از پدران تو علیه السلام در کسی که جماع کند در ماه رمضان
یا افطار کند بر او سه کفاره است و هم روایت شده است که یک کفاره است بکدام اخذ
یک از این دو خبر عمل کنیم گفت با هر دو عمل کنیم هرگاه جماع کند مرد بحرام یا افطار کند
بحرام در ماه رمضان بر او سه کفاره واجبست آزاد کردن بنده و هم روزه داشتن
دو ماه پی در پی و هم طعام دادن شصت مسکین مرده و قضای آن روز و اگر جماع کند
یا افطار کند بحلال یک کفاره واجبست بر او با قضای آن روز و اگر فراموش کرده
باشد بر او چیزی نیست راوی گوید برضا علیه السلام گفتم فدای تو شوم چرا عرب اولاد
خود را بکلب و نمر و فهد نام می نهند گفت عرب اصحاب حرب بودند و باین نامها

میخواستند

میخواستند دشمن را هولی برسانند و عبید خود را فرج و مبارک و میمون و ا
مثال اینها نام کنند برای تیمّن راوی گفت شنیده ام از رضا علیه السلام که گفت
افعال عباد مخلوقند گفتم معنی مخلوق چیست گفت مقدّر اند یاسر خادم از امام علی النقی
علیه السلام روایت میکند و او از پدرش علیه السلام و او از جدّش رضا علیه السلام
روایت کرد که او جامهای خود را از جانب راست میپوشید و هرگاه جامهٔ نو میپوشید قدحی
آب میخواست و انا انزلنا ده بار بر آن آب میخواند و بر آن جامه می پاشید پس هر که این
کار کند در جامه خود پیش از آنکه بپوشد پیوسته در خوشی باشد از زندگانی خود چندانکه
تاری از آن جامه باقیست مصنف رحمه الله گوید یاسر خادم رضا علیه السلام را در یافته است
و حدیث او از ابی الحسن علی النقی غریب است   در آنچه از رضا علیه السلام
در وصف نبی صلی الله علیه و آله آمده است حضرت رضا علیه السلام از پدران از
امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند که حضرت امام حسن علیه السلام گفت
از خالوی خود هند بن ابی هاله حلیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم و او خوب
وصف میکرد و گفت آنچه ترجمه اش نزدیک باینست که آنحضرت بزرگ بود در دیدهای
نور از روی مبارکش می تابید همچو ماه در شب بدر نه کم قامت و نه بلند قامت افزون
از حد که چنانچه دراز بار کنند بیش سرش بزرگ و مویش از جعدی و پیچیدگی جدا
نبود و نه پاشان و شمرده هیچ مجلس یعنی مرتبه اگر موی سر قدری بود جدا
میساخت و اگر نه از نرمه گوش درنمیگذشت وقتی که بسیار میکرد مطلب این که کم

تا آن مقدار رسته باشد جدا کردن و تفریق شعر در شریعت از واجبات نیست و بزرگ
آن حضرت عظیم و فقده برنگ سفید درخشنده بود و پیشانی گشاده ابروها و
کشیده و تمام و بهم نپیوسته و در میان دو ابرویش رگی بود که وقت
غضب پر می آمد و بلند می گشت یا حرکت میکرد بنا بر قول صحاح در لفظ بدره
الغضب و اقنی الانف بود یعنی بینی کشیده و هموار و معتدل و نوک بینی
بلند داشت و از او نوری بر می آمد که بیننده در اول نظر او را اشم میدید و غالبا بینی
اشم از بینی اقنی برآمده تر است و بلندتر است و اقنی باعتدال نزدیکتر است و در
هر دو معتبر است که میان بینی بلند باشد باریک شد و باریکی از محاسن مبارکش
پر مو بود و بلند نبود و گونه اش هموار بود و کشیده نه پر گوشت و آماسیده و دهن بزرگ
و دندانهای آبدار و تنک و عذب و چنگ از هم گشاده نه بهم چسپیده از سینه تا ناف
خطی باریک از موی رسته بود گردن مبارکش میگفتی گردن صورتهایست که از سیم زده بلند
و کشیده در صفای نقره معتدل خلقت تمام تن بهم چسپیده نه آویخته همچو گوشت تلغمیان
سست و او بجنبد شکم با سینه مساوی بود و میان دو دوش از هم دور سر استخوانها
ضخیم تن مبارک نورانی چون از جامه بر می آمد یا بامعنی که آنچه پیدا بود از تن نورانی
بود و بر دوش خطی از مو کشیده بود از سینه تا ناف و غیر این بر پستان و شکم
مو نداشت غیر خطی که از مو کشیده بود از سینه تا ناف و بر دو دست و دو دوش و
بالای سینه مو داشت و دو زند دستش دراز و کفش فراخ و کفها

وقدمها

و قدمها درشت و این در مردان محمود است انگشتان و تمام کشیده و فی دستها و پاها یعنی
استخوانها کشیده و هموار بود نه باگره و ناهموار میان دو کف پا از زمین برجسته بود
و پاهایش کم گوشت از آن روی بلند می نمود و چون میرفت پا از زمین برمیکند یعنی پا
بر زمین نمیکشید چنانچه اطفال و بعضی مردم پا بر زمین میکشند و گویا معنی
اینکه بلند بجهیده گام بر می نهاد و خرامان میرفت بتعجیل نه همچو متکبران با سکینه و آرام و
فراخ می نهاد گام و بنید است وقت رفتار گام سوی نشیب مینهاد و چون التفات بطرفی
کردی بهمه اندام کردی نظر بزیر میداشت و سوی زمین بیش از آسمان غالب نظرش بگوشه
بود هر که میرسید مبادرت بسلام میکرد امام علیه السلام گفت برای من وصف
کن گفتار او را گفت آنحضرت پیوسته با احزان و فکر بود و او را راحتی نبود و بیحاجت سخن
نمیگفت و در مفتتح و مختتم کلام بدهن پر و فراخ سخن میگفت جوامع کلام ادا مینمود بر وجهی که
فاصل بود میان حق و باطل بی فضول و بی تقصیر نرم خوی بود نه درشتی و نه بخواری نعمت را داد
بزرگ بود هر چند خرد بود و هیچ نعمتی را مذمت نمیکرد و ماکولات هیچ مدح و ذمی نمیکرد
و او در غضب نمیکرد دنیا و آنچه برای دنیا کرده میشد چون کار حقی در میان می آمد
کسی او را نمی شناخت و پیش غضب او هیچ چیز نمی ایستاد تا آنحضرت تنفیذ حق را چون
اشاره میکرد و بتمام کف اشاره میکرد و چون تعجب مینمود کف را میگردانید هر گاه حدیث
میکرد متصل بود حدیثش بحرکت کفها بنظری که کف دست راست را بر باطن دست چپ
میزد و چون در غضب میشد اعراض میکرد و تند میشد و چون شاد میشد چشم زیر میداشت

اکثر خنده‌اش تبسم بود و از دندانهایش مثل حب غمام لب میگشود حضرت امام حسن علیه السلام
گفت من این خبر را پری با حسین علیه السلام نگفتم بعد از آنکه گفتم دیدم که او پیشتر
از من گرفته است و این حلیه را از او پرسیده و هم از پدر خود پرسیده است که آنحضرت
صلوات الله علیه چگونه بود داخل شدن و بیرون آمدن او و طور مجلس نشستن او
و شکل او و هیچ نگذاشته بود که نپرسیده بود و حسین علیه السلام گفت از پدرم پرسیدم
داخل شدن رسول خدا چگونه بود گفت چون بمنزل کسی برای خود داخل میشد و باذن حاجت
نداشت که ماذون بود و چون بمنزل خود میرفت وقت خود را سه حصه میکرد و یک
جزو را از آن اهل او و یک جزو از آن خود و آن جزو را میان خود و مردم صرف میکرد
و آن حصه باز میگردانید بعامه تا ایشان بعامه رسانند آنچه شنیده اند از علوم و آداب
یا بعد از خاصه بعامه میپرداخت و از ایشان چیزی از آن حصه ذخیره نمیکرد و در این جزو که
صرف امت میکرد و افضل را اختیار میکرد باذن دخول و صرف حصه خویش
در ایشان بمقدار فضلشان در دین بعضی یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت
و بعضی حاجتها پس بایشان مشغول می‌شد و ایشان را مشغول میساختند در امری و
غرضی که اصلاح کند ایشان و امت را در راه سؤال کردن از ایشان میکرد و ایشان را
خبر میداد بامری که سزاوار در کار بود و میگفت این خبرها را حاضر شما بغایب برسانند
و برسانید بمن حاجت مردمان را که نمیتوانند حاجت خود بمن رسانیدن برسانند که هر که بسلطان
رساند حاجت کسی که نمیتواند خود رساند خدای عز و جل ثابت گرداند دو قدم او را

روز قیامت

روز قیامت و غیر این باب سخنهایش مذکور نمیشد قوله ولا یقبل من احدٍ
عشرة یعنی از کسی قبول نمیکرد که با او معاشرت بسیار داشته باشد و پیوسته هم صحبت باشد چنانچه
عادت ملوک و اهل دنیا است که بعضی مردم را ندیم و معاشر از مخصوصان خود میسازند
و این لایق مرتبه نبوت نیست که باید همه خلق نزد ایشان یکسان باشند و آنگاه معاشران
خاص اوقات شخص ضایع گردانند و او را از دیگران بخود مشغول سازند و
شاید یقیل از اقاله مشتق باشد و بجای عشره عثره بتاء سه نقطه بود یعنی و از کسی خطای
نمیگذرانید یعنی هرگاه از حقوق مردم میبود داخل میشدند مردم بمجو رائدان که پیش از
قبیله میروند بار زمین بار آب و علف طلب کنند یعنی بقصد آن داخل مجلس آنحضرت
میشدند که تا آنچه حاصل میکنند از علم و ادب بدیگران رسانند و پراکنده نمیشدند مگر
چیزی میچشیدند و مراد چنانچه در معانی الاخبار آورده است علوم و آداب و احکام دین است
و بیرون میآمدند در حالتیکه دلیلان مردم و راهنمایان بودند بنابر تفسیر معانی الاخبار
و حسین علیه السلام گفت پرسیدم از بیرون آمدن آنحضرت چه میکرد در آنوقت و
چه صفت داشت در آن حال گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان نگه می
داشت مگر از آنچه در کار بود خاطرش را مشغول میداشت ایشان را الفت میداد و خاطر
شان بخود مایل میساخت و نفیر نمینمود و ناخوش نمیگردانید و کریم هر قوم را اکرام می
نمود و بر آن قوم والی میگردانید و مردم را حذر میفرمود و از ایشان احتراس و
احتراز مینمود بی آنکه از کسی بگشاده روئی و خلق خود باز بپیچد غالباً مراد آنستکه مردم

که در مجلسها و خانها و مساجد مثلا یک جای را وطن و مکان خود میکرد که دیگر جای حسن‌تر
آن نه نشیند که این جای منست مثلا چنانچه بعضی بسیار معتقد اند که در مساجد
نماز و مجلس دیگر جای برای خود میگیرند و آنجا بدیگری نمیدهند و بتقوی میرسید و
بمجلس میآمد هر جا که مردم منتهی شده بودند در آنجا می‌نشست و این طریقه
میفرمود و هر یک از همنشینان را نصیب او میداد که کسی از همنشینان او نمی پنداشت
و نمی یافت که دیگری نزد او گرامی تر است از او و عزیز تر یعنی تفاوت نمی نهاد
میان بر وجهی که ظاهر شود بر کسی که دیگر را عزیز میدارد از او با هر که می‌نشست صبر میکرد
و خلق عظیم نمود تا او خود برود و جدا شود و هر که حاجتی از او میخواست آن حاجت با قضا باز میگشت
یا سخنی می شنید میسور یعنی خلق او وسیع بود چنانچه همه مردم را میرسید و پدر ایشان شد
و از برای مردم پدر مهربان بود و همه در حق نزد او یکسان بودند مجلس او
مجلس حلم و حیا و صدق و امانت بود آوازها در او بلند نمیشد و عیب
کرده نمیشد در مجلس او حرمتها یعنی حرمت مردم نمیبردند در مجلس او و عیب یکدیگر
نمی کردند تا آبروی یکدیگر نمیریختند و واگفته نمیشد فلتات آن مجلس یعنی اگر از کسی
خطائی و غلطی صادر می شد از آن اغماض میکردند و وا نمیکشیدند و منتشر نمیساختند
و در معانی الاخبار گفته یعنی فلتات در مجلس او نبود صادر نمیشد تا از او واگو نمایند
و مشهور سازند چنانچه صاحب نهایه آورده است و مراد پس آن است
که از اهل مجلس آنحضرت فلتات صادر نمیشد نه مراد آنست که از آنحضرت

صادر نمیشد

صادر نمیشد که آن خود نفی حاجت ندارد و اگر هم گفته شود چه احتمال دارد و باین لفظ
گفته شود همه باهم متعادل و متوصل بودند به تقوی و متواضع بودند بزرگ را حرمت میداشتند
و بر خرد رحمت مینمودند و با صاحب حاجت ایثار مینمودند و غریب را نگاه میداشتند
گفتم سیرتش با همنشینان چگونه بود گفت دایم شگفته بود و نرم خوی و نرم جواب نه درشت
و نه غلیظ و نه صخاب یعنی فریاد کن و نه فحاش و نه عیاب و نه مداح تغافل میکرد از آنچه نمیخواست
و خوش نمی آمد او را پس نومید نمیکرد آنرا که از او امیدی داشت ترک داده
داده بود در باره خود سه چیز را مرا و اکثار و مالایعنی اما مراء یعنی در افتادن
با کسی در سخن و مجادله کردن در گفتگو و اما اکثار بسیار گفتن یا بسیار کردن کا
ری یا جمع آوردن چیزی یا مالی که نه درکار باشد و مراد غالبا اول است یعنی
پرگفتن و در بعضی نسخ اکبار بباء یک نقطه مضبوط است یعنی بزرگ داشتن نفس غالبا
مراد آن باشد که هیچکس و هیچ چیز دنیا را بزرگ نمی شمرد و از آن در شگفت نمیشد
و مالایعنی عبارت از آنست که آنچه بکار او نمی‌آمد و ضروری نبود خاطر مبارک را بآن
مشغول نمیداشت و ارتکاب آن نمینمود و تکلف آن نمیکرد چنانچه در کتاب آمده
است وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و در باره مردم سه چیز ترک داده بودند اول کسی را
مذمت و سرزنش نمیکرد و خطاها و عیبهای مردم طلب نمیکرد دوم سخن نمیگفت مگر
در آنچه امید ثواب آن داشت هرگاه سخن میگفت همنشینان خاموش گشته سر زیر می افگندند
گویا بر سرهای ایشان مرغ نشسته بود و چون ساکت میشد سخن میگفتند و در حضور او در سخن

نمی‌پیچیدند و نزاع نمی‌کردند هر که سخن می‌کرد دیگران خاموش می‌شدند تا او فارغ شود
سخن ایشان نزد او سخن اول ایشان بود یعنی علی الظاهر هر که سخن سر می‌کرد دیگران
فارغ و خاموش می‌بودند تا او فارغ شود چنانچه از کلام سابق مفهوم شد یا به این معنی که هر که
اول سخن سر می‌کرد از او می‌شنیدند اگر دیگری در میان حرف می‌گفت نمی‌شنیدند اگر به تفاوت
نزد او حکایتی می‌آوردند حرف اول می‌شنید بعد از آن عمل می‌نمود یا مراد بیان شما
مطلب این است که چون یکی سخن سر می‌کرد دیگران خاموش می‌بودند تا او
فارغ شود یا مراد آن است که اگر با هم سخن می‌کردند از شخصی که اول آمده
بود می‌شنید چنانچه فقها در قواعد قضا گفته‌اند و می‌خندید از آنچه ایشان از آن می‌خندیدند
و تعجب می‌کرد از آنچه ایشان تعجب از آن می‌کردند و این غایت حسن خلق است و در جمله
مواسات اخوان معدود و صبر می‌کرد بر غریبی که در سخن و مسئلت جفا می‌رسانید
و خشونت می‌کرد تا آنکه صحابه او غریبان را می‌کشانیدند غالباً مراد آن است که غریبان را
می‌آوردند تا هر گونه سؤال که خواهند بکنند و خشونت رسانند بلکه اگر می‌کردند محل اعتراض می‌شدند
چنانچه در کتاب مجید فرموده لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤ
کم و گفته‌اند یعنی غریبان را دفع می‌کرد تا زیاده جفا رسانند و بر این معنی ان تخلو لهم
عجائب معجمه باید خواند چنانچه از اکثار نقل کرده‌اند من طلب الشبهات و استخلصه
از اقطعه و صحیح معنی اول است چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است
و ما کان کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یسئله و یستفهمه حتی ان کانوا لیحبون

ان

ان یجیء الاعرابی او الطاری فیسئله و یستفهموه و می‌گفت هر گاه ببینید حاجتمندی را که طلب حاجت
است او را یاری دهید و بکار او متوجه شوید و قبول می‌کرد ثنا را مگر از کسی که دین و اعتقاد
ش نیکو و خالص بود و با جمله التفات به مدح و ثنای بی‌موقع و نااهل نمی‌کرد و سخن کسی را
قطع نمی‌کرد تا تمام کند پس بر او قطع می‌کرد به نهی یا منع یا برخاستن گفت پرسیدم
از سکوت آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت سکوتش بر چهار چیز مبتنی بود حلم و حذر و تقدیر
و تفکر اما تقدیر در تسویه نظر و استماع میان مردم بود و بعضی اندازه نگه می‌داشت
با کل التفات زیاد و کم نمی‌کرد و به کل ایشان یکسان می‌دید و سخن از همه بی‌تفاوت
می‌شنید اما تفکر در آن می‌کرد که باقی کدام است و فانی کدام و جمع بود برای
او حلم در صبر پس چیزی او را در غضب نمی‌افکند و از جا بر نمی‌انگیخت و شد ملتبس
و جمع بود برای او حذر در چهار چیز غالباً مراد آن است که این چهار را پیش می‌داشت
و از جانب آن اندیشه پذیر بود تا خلاف آن صادر نشود و همه نیکو را فرا می‌گرفت تا با او اقتدا
کنند و قبیح ترک می‌کرد تا از آن باز ایستند و سعی می‌کرد در اختیار آن رای که امت
را صلاح آن در و هنگام عملش و آنچه برای ایشان خیر دنیا و آخرت جمع کند
صلوات الله و سلامه علیه و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما مصنف می‌گوید این
صفات را از مشایخ به سندهای معتبره مختلفه روایت دارم و در کتاب نوشته‌ام و در آنجا بعضی
از آن که از حضرت رسول رضا علیه السلام مروی بود آورده‌ام و تفسیر کلمات مشکله
در کتاب معانی الاخبار کرده‌ام و فقیر ترجمه کتاب نظم در معانی الاخبار نموده بقدر فهم

خود ایمعانی و الفاظ در تبیین صفات و شمایل آنحضرت هم آوردم امید
که از صواب دور نباشد و همچنین در سایر مطالب این جلد اول که باینجا تمام
شده است امید که نافع و لایق باشد و موجب ثواب در روز یوم المآب
گردد والله المتفضل المنان الرحیم الرحمن ذو الجلال والاکرام وانا العبد
الذلیل الفقیر المعترف بالعجز والتقصیر الراجی عفو و رحمة ربه الغنی محمد جعفر ابن
میرزا محمد حسن طهرانی فی شهر جمادی الآخر من
شهور سنه ۱۲۶۳ [illegible]